

بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ



سرشناسه	فدرالیسم اقتصادی
عنوان و نام پدیدآور	دکتر محسن رضایی
مشخصات ظاهری	۳۱۸ ص
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۲۹۷۷-۱۶-۱
وضعیت فهرست نویسی	فیبیا
موضوع	فدرالیسم اقتصادی
رده‌بندی کنگره	DSR۶۹/الف۸گ/۱۳۸۹ ۷
رده‌بندی دیویی	۹۵۵/۹۷
شماره کتابشناسی ملی	۲۱۰۲۶۶۷

فدرالیسم اقتصادی

نویسنده: دکتر محسن رضایی

طراح جلد و صفحه‌آرا: محمود خستو - صفر رضایی اصل

ناشر: معاونت اطلاع‌رسانی و پژوهش - اداره کل اطلاع‌رسانی

تیراژ: ۲۰۰۰

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۷۷-۱۶-۱

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۷۷-۱۶-۱

فهرست مطالب

۱	مقدمه.....
۵	فصل اول: راههای طی شده در ایران برای پیشرفت و توسعه.....
۷	نخستین اصلاحات سیاسی.....
۹	پیشرفت سیاسی.....
۹	پیشرفت رضا شاهی.....
۱۱	اصلاحات سیاسی دوم.....
۱۲	نهضت ملی شدن نفت.....
۱۲	انقلاب سفید امریکایی.....
۱۳	نهضت پانزده خرداد.....
۱۴	توسعه و پیشرفت اقتصادی بعد از انقلاب اسلامی.....
۱۴	انگیزه بزرگ.....
۱۵	سازندگی.....
۱۶	اصلاحات سیاسی.....
۱۶	اقتصاد عدالتی.....
۱۹	فصل دوم: راههای تجربه شده توسط ملت‌های دیگر.....
۲۱	سرآغاز بیداری.....
۲۲	راههای توسعه در کشورهای عقب افتاده.....
۲۵	الف) اولویت توسعه به جای رشد.....
۲۷	ب) مدیریت توسعه.....
۲۹	فصل سوم: مبانی نظری رشد و توسعه.....
۳۱	استراتژی‌های توسعه.....
۳۴	توسعه فراتر از اقتصاد.....
۳۷	نظریه‌های توسعه در دهه هشتاد و نود میلادی.....

- ۳۸ دولت‌های توسعه‌گرا.....
- ۳۹ توسعه متعالی؛ الگوی نوین توسعه.....
- ۴۳ فصل چهارم: الگوی توسعه ایران اسلامی.....
- ۴۵ گفتمان نوین در توسعه.....
- ۴۸ کدام اقتصاد و تولید ملی؟.....
- ۴۹ رشد و توسعه.....
- ۵۰ چه باید کرد؟.....
- ۵۱ تیم پیشگام توسعه یا لکوموتیو اقتصاد ملی.....
- ۵۲ فدرالیسم اقتصادی.....
- ۵۲ تجارب گذشته: جهان و خودمان.....
- ۵۲ الگوهای توسعه.....
- ۵۴ الگوی توسعه شتابان.....
- ۵۶ رویکردهای توسعه.....
- ۵۶ توسعه بر محور انسان.....
- ۵۷ توسعه بر محور دولت.....
- ۵۷ نقد توسعه فرد محور و دولت محور.....
- ۵۸ نگاهی به رویکردهای اقتصاد ایران.....
- ۵۸ توسعه بر محور مردم.....
- ۵۸ توسعه متعالی.....
- ۵۹ توسعه جغرافیایی.....
- ۵۹ توسعه نهادی.....
- ۶۰ ظرفیت سازی.....
- ۶۱ انگیزه و روحیه.....
- ۶۱ توسعه همزمان فردی، اجتماعی و سیاسی.....

قطار بدون لکوموتیو مادر.....	۶۲
اصول مشترک الگوی توسعه شتابان.....	۶۲
فصل پنجم: فدرالیسم در ایران.....	۶۵
فروپاشی نظام فدرالی ایران پس از چند هزار سال.....	۶۷
تمرکزگرایی در دوره رضا شاه.....	۷۱
ساختار اداری متمرکز در ایران.....	۷۹
رشد و توسعه در دوره رضاشاه.....	۸۲
ساماندهی رابطه حکومت و مردم.....	۸۴
نمونه‌هایی از مدیریت فدرالی در تاریخ ایران.....	۸۵
فصل ششم: آثار انقلاب اسلامی بر نظام اداری رضاشاهی.....	۹۷
تأسیس نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران.....	۹۷
ویژگی‌های نظام بوروکراسی ایران.....	۱۰۰
مدیریت و رهبری تأسیسی.....	۱۰۳
مدیریت تأسیسی نهادهای انقلاب.....	۱۰۴
مدیریت تأسیسی در اداره کشور.....	۱۰۶
فصل هفتم: فدرالیسم در جهان.....	۱۱۱
تجربه جهانی فدرالیسم.....	۱۱۱
فدرالیسم در هندوستان.....	۱۱۴
ویژگی‌های ایالت‌های هند.....	۱۱۸
فصل هشتم: چرایی فدرالیسم اقتصادی.....	۱۲۵
انگیزه.....	۱۲۷
یافته‌های برخی پژوهش‌ها در باب مدیریت فدرالی در ایران معاصر.....	۱۲۸
عدم تمرکز در نظام بودجه‌ریزی.....	۱۳۱
فصل نهم: مروری بر مطالعات منطقه‌ای در ایران.....	۱۴۱

۱۴۳	شرایط اقلیمی ایران
۱۴۶	تاثیر شرایط جغرافیایی بر برنامه‌های توسعه
۱۵۱	نقدهای فدرالیسم اقتصادی
۱۵۲	عمده‌ترین مسائل اجتماعی - اقتصادی ایران
۱۵۳	مرکز گرایی اقتصادی
۱۵۷	فصل دهم: الگوی مناسب فدرالیسم اقتصادی برای ایران
۱۶۳	تمرکززدایی یا تراکم زدایی
۱۶۵	ارکان و اصول فدرالیسم اقتصادی
۱۶۶	ساختار فدرالیسم اقتصادی
۱۶۶	الف) دولت مرکزی
۱۶۷	ب) در سطح دوم قدرت دولت دو گانه می‌شود:
۱۶۸	ج) مدیریت محلی
۱۶۸	ج- در سطح قانونگذاری
۱۶۹	دستاوردهای فدرال اقتصادی پس از اجرایی شدن
۱۶۹	مردمی کردن اقتصاد
۱۷۰	ثبات پایدار
۱۷۰	رقابتی کردن اقتصاد
۱۷۰	تقویت تجارت و صادرات غیر نفتی کشور
۱۷۵	فصل یازدهم: مبانی نظری فدرالیسم
۱۷۷	مبانی نظری فدرالیسم
۱۷۷	پیشینه نظری فدرالیسم
۱۷۷	مروری بر رویکردهای موجود در مطالعه موضوع فدرالیسم
۱۷۸	رویکرد علم اقتصاد
۱۷۹	رویکرد جامعه شناسی

۱۸۰	رویکرد جغرافیا
۱۸۱	رویکرد حقوق
۱۸۳	رویکرد علوم سیاسی
۱۸۴	رویکرد مدیریت
۱۸۵	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۱۸۸	۱. مبانی نظری
۱۸۸	تعریف مفهوم فدرالیسم
۱۹۳	اصول بنیادین فدرالیسم
۱۹۹	پیش شرط‌های فدرالیسم
۲۰۰	انواع نظام‌های فدرالی
۲۰۵	فدرالیسم و مفاهیم مرتبط
۲۲۱	فصل دوازدهم: فدرالیسم، آزادی و عدالت
۲۲۳	آزادی و عدالت و فدرالیسم
۲۲۵	تفویض اختیار و فدرالیسم
۲۲۸	دولت‌های ناحیه‌ای و فدرالیسم
۲۳۱	پست مدرنیسم و فدرالیسم
۲۳۸	نتیجه‌گیری
۲۴۱	فصل سیزدهم: نقد و تحلیل نظریه‌های توسعه
۲۴۳	رهیافت اقتصاد کلاسیک و آغاز اندیشه‌های توسعه
۲۴۶	مارکسیسم اقتصادی
۲۴۸	دیدگاه‌های نئوکلاسیک
۲۵۰	الگوهای توسعه در دهه‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۸۰
۲۵۵	نظریه مازاد اقتصادی در توسعه نیافتگی
۲۵۶	توسعه اقتصادی در دیدگاه مکتب نوسازی

۲۵۷	اصول و مبانی نظری مکتب وابستگی.....
۲۵۹	مکتب نظام جهانی و توسعه اقتصادی.....
۲۶۲	نظریه‌های توسعه در دهه هشتاد و نود میلادی.....
۲۶۴	دولت‌های توسعه گرا.....
۲۶۴	فرجام سخن.....
	فصل چهاردهم: جنبش وال استریت یا موج چهارم، عصر انسانیت و مردمی شدن جامعه بشری
۲۶۷	بشری.....
۲۶۹	مقدمه.....
۲۷۱	تحولات جامعه و تغییر در انسان.....
۲۷۲	موج چهارم و عصر انسانی شدن عالم.....
۲۷۲	موج اول.....
۲۷۳	موج دوم.....
۲۷۳	موج سوم.....
۲۷۴	دوران بهت و تأمل.....
۲۷۵	انقلاب جهانی علیه سرمایه داری.....
۲۷۵	بهار عربی یا بیداری اسلامی.....
۲۷۶	ویژگیهای موج چهارم.....
۲۷۷	انسانشناسی انقلاب مردمی.....
۲۷۸	اقتصاد آینده.....
۲۷۸	سرآغاز موج چهارم.....
۲۸۰	زندگی و سیاست در موج چهارم.....
۲۸۰	عناصر اصلی موج چهارم.....
۲۸۱	نظامات سیاسی آینده.....
۲۸۲	پارلمان آینده.....

دولت آینده	۲۸۲
نظامات اقتصادی آینده	۲۸۲
الف) تحول در اقتصاد دولت	۲۸۲
ب- اقتصاد مردمی	۲۸۳
فصل پانزدهم: نظام فدرالی هند درسهایی برای تقسیم کار بین فدرالهای اقتصادی ایران	
.....	۲۸۵
مناطق متحده	۲۸۷
ایالات	۲۹۰
فهرست منابع	۳۰۳
کتاب	۳۰۳
پایان نامه	۳۰۷

مقدمه

بیش از دو قرن است که جامعه و دولت در ایران در تلاش برای راه‌یابی به پیشرفت و بخصوص پیشرفت اقتصادی است. انقلاب اسلامی در همه ابعاد حیات سیاسی و اجتماعی به مثابه نقطه عطفی در تلاش برای پیشرفت چه از نظر محتوا و نگرش و چه از نظر ابعاد و دامنه و ژرفا در سرنوشت مردم ایران با اتکا به مردم و اسلام و ارزش‌های بومی و ملی است، در نوع خود تحولی عمیق را پدید آورده است. تلاش کم‌نظیر در مدیریت و رفع نیازهای متنوع دفاعی کشور در طول دوران هشت ساله جنگ تحمیلی و دفاع مقدس و تلاش‌های شبانه‌روزی رهبری، مردم، دولت‌ها و نخبگان بعد از جنگ در رفع عقب‌ماندگی‌ها و رسیدن به پیشرفت‌های مورد انتظار، ابعدی از این تحول بی‌نظیر است. طراحی و اجرای برنامه‌های پنج‌ساله، طراحی و تدوین برنامه سند چشم‌انداز ایران در افق ۱۴۰۴ به صورت کلان و اوج‌گیری فرهنگ پژوهش و نوآوری علمی و صنعتی در کشور و تلاش برای رفع موانع آن ابعدی از ثمرات این تلاش‌ها است که تا کنون آشکار شده است و در آینده نیز بیشتر آشکار خواهد شد. با این حال، همواره نخبگان و مردم جامعه ما- هر یک به زبان خود- این پرسش اساسی را مطرح می‌کنند: «چرا نتایج حاصله با انتظارات مطلوب فاصله زیادی دارد؟» و بخصوص در حوزه اقتصادی که انتظار پیشرفت و رفع معضلات بیش از سایر حوزه‌ها رخ‌نمایی می‌کند، این پرسش با تأکید و عمومیت بیشتری همراه است. بیکاری و نبود فرصت کافی اشتغال در جامعه نسبتاً جوان ایران، تورم و گرانی‌های فزاینده، رکود در صنایع و رقابت ناپذیری کالاها و خدمات ایرانی در مقایسه با نمونه‌های خارجی، و مسائل دیگر که در زمره معضلات دست‌وپاگیر کنونی جامعه ما است، ابعدی از این پرسش اساسی است.

تحلیل و برآورد اوضاع جهانی و داخلی و وضعیت همسایگان و جهان اسلام، در شرایط کنونی وضعیتی را پدید آورده است که لازمه آن برنامه‌ریزی و اقدام برای حرکتی جهشی در جهت پیشرفت اقتصادی است. برخی از اهم دلایل و اقتضائات چنین

اقدامی عبارت است از:

یکم، فراگیر شدن بحران اقتصاد جهانی و سایه افکنی معضلات آن بر اقتصادهای قدرتمند جهان که فرصت‌هایی را در اختیار جامعه ما گذاشته است؛

دوم، تلاش‌های نفس‌گیر رقبای منطقه‌ای در دستیابی به موقعیت‌های برتر از آن چه هم اکنون دارند، و معضلات آتی اقدامات و پیشرفت‌های آنها برای اقدامات و برنامه‌های پیشرفت ما؛

سوم، ظهور بیداری نوین اسلامی در سرتاسر جهان اسلام که در جای خود همت و تلاش مضاعفی را در همه عرصه‌ها ایجاد می‌کند بخصوص در معرفی جامعه نمونه و اسوه اسلامی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نوید آن به جهانیان و مردم ایران داده شده است و پیشرفت اقتصادی لازمه و شاخصه تحقق آن است؛

چهارم، و از همه مهمتر تعهد انقلاب اسلامی بر تحقق انتظارات جامعه ایرانی در رفع محرومیت و استقرار عدالت اسلامی و رفاه مناسب برای رهایی انسان از بندگی غیر خدا و تضمین استقلال ذاتی او در برابر هر گونه سلطه که از وجوه تحقق انسان کامل موعود خداوند است. امری که جز با پیشرفت در حوزه‌های اقتصادی بر اساس آموزه‌های اسلامی حاصل نمی‌شود.

به عنوان عضوی از ملت بزرگ و تاریخ ساز ایران اسلامی در راستای چنین آرمان‌های بلندی ایده‌ها و تجربیاتی داشته‌ام. هم اینک حاصل تجربیات مبارزات سیاسی، فرماندهی دوران دفاع مقدس، مدیریت و هدایت مباحث کارشناسی در راستای تحقق فرامین رهبری معظم انقلاب در تدوین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی و تدوین سند چشم‌انداز کشور در افق ۱۴۰۴ و همچنین مطالعه، باریک اندیشی و تعمقی که در بحران‌های اقتصادی و مسائل دست و پاگیر کشور در طول تاریخ قبل از انقلاب اسلامی و بخصوص دوره سی ساله بعد از پیروزی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی داشته‌ام، همه را پشتوانه طرحی قرار داده‌ام که ایده آن در اثر حاضر به عنوان «برنامه‌ای برای پیشرفت اقتصادی کشور بر محور فدرالیسم اقتصادی» تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود.

از آنجا که پیشرفت اقتصادی از جمله مسائل بسیار مهم مورد توجه دولت‌ها و ملت‌ها بخصوص در کشورهای جهان سوم و یا در حال پیشرفت بوده است، راه‌یابی برای سامان دادن به امر پیشرفت اقتصادی به تولید راهبردها و الگوهای متنوعی در نظر و عمل انجامیده است. چکیده این تلاش‌ها در فصل‌های اول و دوم بنا به ضرورت و تناسب برای توجیه ایده این اثر در داخل و در سطح جهانی آمده است. علاوه بر این مباحث، مبانی نظریه‌های رشد و توسعه و شرحی نسبتاً مبسوط از این نظریات همراه با مبانی و مختصات الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت در فصل‌های سوم و چهارم آورده شده است. ماهیت موضوع فدرالیسم و انواع آن و همچنین فدرالیسم اقتصادی و فلسفه وجودی هریک، وضعیت فدرالیسم در جهان و تجربیات آن در ایران و الگوی مناسب فدرالیسم اقتصادی و مختصات و ویژگی‌های آن در فصل‌های پنجم تا چهاردهم آمده است. برای آگاهی بیشتر از برخی تجربیات جهانی نیز نمونه‌هایی گزینش شده و بررسی می‌شوند که نمونه هندی و آلمان در فصل پانزدهم به بحث گذاشته شده است.

هدف کلی این بوده که با بررسی تاریخی فدرالیسم در ایران و معرفی فدرالیسم اقتصادی به عنوان ساختار مناسب برای رشد جهش‌گونه در برنامه‌های پیشرفت کشور، راهبردهای تحقق این ایده و امتیازات و فرصت‌های مندرج در آن در عرصه‌های مختلف بخصوص عرصه پیشرفت اقتصادی ارائه شود. امید است اثر حاضر راهگشا و سرعت بخش فرایند پیشرفت کشور و گامی در راستای تحقق آرزوهای تاریخی و بلندمدت ایران و آرمان‌های انقلاب اسلامی و برنامه‌های پیشرفت کشور باشد. بی تردید، دیدگاه‌های خوانندگان ارجمند موجب امتنان و اسباب غنای ایده‌های این اثر خواهد بود.

محسن رضایی زمستان ۱۳۹۰

نخستین اصلاحات سیاسی

جامعه و تمدن ایران از قدیم الایام نسبتاً شکوفا و خودبسندگی بوده است. اولین بار ضرورت‌ها و نیازهای دفاعی کشور صفویان را به کسب دانش و فناوری دفاعی مدرن ترغیب نمود و همین ضرورت‌ها بود که به تدریج نقطه پایانی بر خودبسندگی اقتصاد و شکوفایی تمدن ایرانی شد. دوران معاصر ایران همزمان با آغاز دو دوره جنگ‌های نسبتاً طولانی ایران و روس است که به از کف رفتن بخش‌های بزرگی از سرزمین و ملت ایران انجامید و نتایج فاجعه باری بر سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع ایران گذاشت.

خده‌دار شدن استقلال و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران، تحمیل هزینه‌های سنگین نظامی و غرامت‌های جنگی و تقلیل جمعیت و جغرافیای ایران تقریباً به نصف، گسترش و عمق‌یابی نفوذ و دخالت خارجی در ارکان سیاست، اجتماع و اقتصاد ایران از پیامدهای بلافصل این شکست‌ها بود. مسائل و معضلاتی که نمی‌توانست توسط جامعه ایران و نخبگان سیاسی و فرهنگی و حتی اجتماعی ایران پذیرفته شود. از این رو، تلاش برای خروج از این بن‌بست از همان آغازین سالهای زوال آغاز شد. عباس‌میرزا نایب‌السلطنه و فرمانده قوای ایران در جنگ با روس‌ها و وزیر دانشمند او قائم‌مقام فراهانی اولین نخبگانی بودند که به اندیشه غلبه بر ضعف‌های ساختاری ارتش ایران افتداند و اقداماتی همچون اعزام دانشجو به فرنگستان و استخدام مستشار نظامی و خرید ادوات و جنگ افزارهای نوین نظامی برای تجهیز و آموزش ارتش ایران کردند. وارد آمدن ضربه‌های سخت به پیکر اقتصاد ایران بر اثر غرامت‌های سنگین جنگ‌ها و تلفات انسانی و سرمایه‌های از دست رفته، در دوران محمد شاه، باعث شد که حکومت به افزایش تولیدات کشاورزی توجه کند و در این راستا تلاشی در جهت ایجاد قنوات جدید و بهینه سازی قنوات موجود صورت گرفت؛ هرچند تاثیر چندانی بر بهبود اوضاع اقتصاد ایران نداشت.

نقطه عطف تلاش نخبگان برای غلبه بر ضعف‌های ساختاری در دوره کوتاه صدارت

امیرکبیر در سالهای آغازین عهد ناصری رخ داد. امیر که برکشیده و پرورش یافته قائم مقام وزیر دانشمند عباس میرزا بود، و در سفر به روسیه و عثمانی توانسته بود آثار استخدام دانش و فناوری‌های مدرن را بر افزایش قدرت نظامی و اقتصادی این دو کشور مشاهده کند، در آغاز صدارت دست به اقداماتی زد که در نوع خود کم نظیر بود. پروژه امیر فراگیر و همه جانبه بود. از آموزش و بومی سازی دانش و فناوری نوین تا نظام بهداشت و درمان و مالیه و ارتش و اعاده اقتدار به حکومت؛ پروژه‌ای که با وجود ناکام ماندن تاثیرات زیادی بخصوص در بعد روحی بر جامعه ایرانی گذاشت و امیر برای مدت‌ها به الگویی از حکمرانی مطلوب ایرانی در عصر جدید بدل شد.

عزل و سپس اعدام غم انگیز امیر همراه با به محاق رفتن اقدامات او بود؛ و تازمانی که دوباره برکشیدگان او به عرصه سیاست در ایران بازگشتند، مساله پیشرفت و برنامه ریزی برای رفع عقب ماندگی‌ها مورد توجه نخبگان سیاسی نبود. صدارت میرزا حسین خان سپهسالار آغاز مرحله‌ای دیگر از تلاش‌های نخبگان برای غلبه بر نابسامانی‌ها و عقب افتادگی‌ها بود. سپهسالار برکشیده امیر، همانند خود او آگاه به زمان و مزایای علم و فناوری نوین بود. صدارت او دمیدن جانی تازه به تلاش‌های پیشرفت بود که بزودی به افول گرایید.

سپهسالار ابعاد تلاش‌ها را به حوزه‌های غیر نظامی گسترش داد و علاوه بر استخدام مستشار به جذب سرمایه خارجی که تا آن زمان معمول نبود متمایل شد. واگذاری امتیاز مشهور رویتر به بارون جولیس رویتر از سرمایه‌داران یهودی انگلیس و موسس خبرگزاری رویتر، نمونه‌ای برجسته از تلاش برای رفع عقب ماندگی ایران با اتکا به دانش و سرمایه خارجی بود. قراردادی که بنا به دلایل متعدد از جمله مخالفت قدرت رقیب انگلستان یعنی روسیه به بن بست کشیده شد و دولت و جامعه ایران طرفی از آن نبست. البته ابعاد استعماری این قراردادها در آن زمان چندان مورد توجه نخبگان سیاسی ایران نبود یا به آن بی اعتنا بودند یا چنین درکی از اهداف و نتایج و پیامدهای آن نداشتند. از سوی دیگر و پس از قرارداد ترکمنچای و نهادینه شدن نفوذ خارجی در

ساختار حکومت ایران، قبح این مساله در نزد شاه و دستگاه سلطنت به میزان زیادی از بین رفته بود. به هر صورت ماهیت استعماری مناسبات قدرتهای زمانه و استبداد حکومتی موانع عمده ناکامی این تلاش‌ها بود. اجتماعی شدن تقاضا و تلاش برای پیشرفت و خروج از بن‌بست‌های تحمیلی پیامد ناکامی تلاش‌های نخبه‌گرایانه بود. نهضت مشروطیت سرآغاز تلاش‌های جمعی و ملی برای پیشرفت و زمینه‌سازی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برای مقابله با عقب‌ماندگی بود.

پیشرفت سیاسی

تلاش مشروطه با اصلاحات سیاسی شروع شد و دستاورد آن تشکیل مجلس و تدوین و تصویب قانون اساسی برای ایران و قانونمند کردن سازمان حکومت و روش اداره کشور و تنظیم رابطه ارکان قدرت با یکدیگر از جمله رابطه شاه و دولت و جامعه بود. مجلس اول مشروطه قوانین بسیار مفیدی را برای ساماندهی امور کشور تصویب کرد. تنظیم و تفریغ بودجه عمومی کشور و تعیین بودجه دربار، ساماندهی مستمری‌ها، ساماندهی امور رفاهی، دفاعی، فرهنگی و آموزشی با تشکیل وزارتخانه‌های جدید و تقسیم و تحدید و تعریف وظایف وزارتخانه‌ها و اجزای کابینه شامل وزرا، نخست وزیر و شخص شاه، پاسخگو نمودن کابینه به مردم، از اهم اقدامات مفید مجلس اول مشروطه بود. اختلافات داخلی و دخالت خارجی مسیر مشروطه را به بن بست کشاند و از میان هرج و مرج و اشغال کشور توسط خارجی، استبدادی مدرن سر بیرون آورد.

پیشرفت رضا شاهی

رضاخان افسر بریگارد قزاق بود که با هدایت و کمک انگلیسی‌ها اقدام به کودتا کرد و با تغییر سلطنت و برانداختن قاجارها شاه ایران شد. شرایط زمانه در این ایام به نحوی بود که از روی کار آمدن حکومتی مستبد با ایده‌های روشنفکری حمایت می‌شد. اینکه او با فراست به این روح و نیازهای آن پی برده بود، یا ناخواسته به این مسیر کشانده شده

بود، مساله‌ای است که جای بحث آن در این جا نیست. به هر صورت، اطراف رضاخان را گروهی از روشنفکران که تحصیلکرده اروپا بوده و با جهان و مسائل آن آشنایی داشتند و دغدغه پیشرفت ایران بخصوص با الهام و تقلید از اروپا را داشتند، فرا گرفتند و او را در رسیدن به سلطنت و پایدارسازی حکومتش یاری کردند. می‌توان فعالیت‌های پیشرفت این دوره را ایده‌هایی دانست که همین گروه از روشنفکران به او که حاضر به انجام هر عملی بود که برای تحکیم قدرتش مفید می‌دانست، القا می‌کردند. ایده‌ها و عمل پیشرفت در این دوره بر سه محور اساسی قرارداداشت:

الف) تغییرات فرهنگی واجتماعی

ب) تغییرات سیاسی و اداری

ج) تغییرات اقتصادی

در بعد تغییرات اجتماعی و فرهنگی، نظام اجتماعی و قومی و ایلی ایران را به یک چالش اساسی کشاند. بسیاری از سران عشایر را به تهران کشاند و زندانی و اعدام کرد. نظام فرهنگی و ارزشی ملی و دینی را نیز به چالش کشاند. از لباس واحد غربی تا کشف حجاب گرفته و تا رواج سبک زندگی و اطوار و رفتار اروپایی. از تأسیس فرهنگستان زبان فارسی تا انتخاب نام ایران به‌جای پارس برای کشور و ساماندهی اوزان و تقویم و خط و و الگوی مکاتبات و... از جمله تغییرات فرهنگی و اجتماعی این دوره بود.

مهم‌ترین تغییر سیاسی براندازی قدرت‌های اجتماعی از جمله ساختار نظام ایالتی ایران و تشکیل یک حکومت مرکزی و حجیم با تشکیل ارتش و بوروکراسی نوین در کشور بود تا به این وسیله اقتدار حکومت را از مرکز به اقصا نقاط کشور گسترش دهد. ساماندهی روابط خارجی ایران و برقراری روابط خاص با دولت انگلیس از دیگر اقدامات سیاسی و اداری بود. در این دوره، تأسیسات سیاسی مشروطیت همانند قانون و مجلس قانونگذاری حفظ شد اما نمایندگان با توصیه او به مجلس می‌رفتند و دستورات او را به قالب قانون در می‌آوردند.

در بعد اقتصادی، تا سال ۱۳۱۶ فکرمسجم اقتصادی مشخصی وجود نداشت و تا

سال ۱۳۲۰ که رضاشاه برسر قدرت بود، هیچ برنامه اقتصادی تدوین نشده بود و فعالیت‌های زیربنایی که در پیشرفت اقتصادی موثر بود به انجام رسید بود. چکیده این فعالیت‌ها را می‌توان در موارد ذیل دسته‌بندی کرد:

۱. راه و راه آهن

۲. سدسازی

۳. تأسیس دانشگاه و آموزش و پرورش

۴. تأسیس بانک

به تعبیری، مجموعه اقدامات رضا شاه در بعد اقتصادی را می‌توان اولین تلاش برای رشد اقتصادی پس از مشروطه قلمداد کرد.

البته این رشد با اجبار و همراه با استبدادی سخت، خونین و خشن بود و از طریق امنیتی و نظامی کردن فضای عمومی کشور و تمرکزگرایی و بروکراسی پادگانی در تهران و مراکز استانها حاصل شد.

اصلاحات سیاسی دوم

شهریور ۱۳۲۰ مصادف با اشغال ایران توسط نیروهای خارجی و خلع و خروج رضاه شاه از سلطنت و ایجاد فضای نسبتاً باز سیاسی در کشور بود. از این زمان تا ملی شدن صنعت نفت در حدود دوازده سال دوره جدیدی در کشور ما آغاز شد. در این مدت آزادیهای سیاسی گسترش یافت، دهها حزب با اسامی و مرامهای مختلف تشکیل شد و دهها روزنامه و نشریه با اهداف و انگیزه‌های مختلف انتشار یافت. اما مهمترین وجه این حادثه، جدی شدن انتخابات و اهمیت جایگاه مجلس در کشور و تحولات آن بود. ورود رجال همانند مصدق و دیگر همفکران او، به رغم میل دربار و نیروهای خارجی به مجلس و پیگیری ملی شدن صنعت نفت، نشانگر اهمیت انتخابات و نقش نهاد مجلس در تحولات این دوره است. در این میان، نقش مجلس پانزدهم که بنیان ملی شدن نفت در آن گذاشته شد، برجسته است.

نهضت ملی شدن نفت

از گزارش مصدق درمجلس پانزدهم مبنی براینکه تنها بیست درصد درآمدهای نفت ایران به ایران تحویل می‌شود و هشتاد درصد آن به جیب انگلیسی‌ها می‌رود کاملاً پیدا بود که انگلستان تا چه اندازه بر این مهمترین صنعت کشور تسلط دارد و دریافت درآمدهای بادآورده از فروش فراورده‌های نفتی ایران در جهان تا چه اندازه برای آن کشور اهمیت دارد. از همان آغاز مسلم بود که پیشبرد این پروژه با توجه به سیطره انگلیس بر ابعاد داخلی و جهانی موضوع و سلطه و نفوذ انگلیسی‌ها بر شاه، دربار، نمایندگان مجلس و بخش‌هایی از جامعه چندان هم آسان نیست. راه حل نهضت مردمی بود و اتکای به توانمندی‌های داخلی. با حمایت‌های مردم و روحانیت نهضت به راه افتاد و شاه و دربار تسلیم شدند و نفت ملی و نهضت پیروز شد.

مهندسان و کارگران ایرانی اثبات کردند که به رغم تبلیغات و افسانه‌پردازی‌های موهوم، عنصر ایرانی توانایی مدیریت امور و فناوری‌های پیچیده را دارد. پس از اخراج انگلیسی‌ها، نفت ایران با معیارهای مورد قبول جهانی و با قیمت کمتر از بازار آماده فروش شد. برنامه‌ریزی برای اقتصاد بدون نفت با اتکای به منابع کشاورزی و صنایع داخلی آغاز شد. اما تحریم بین‌المللی و توطئه‌های داخلی و سرانجام کودتا این نهضت را ناکام گذاشت و دورانی جدید از دیکتاتوری و سلطه خارجی بر کشور آغاز شد.

انقلاب سفید امریکایی

پهلوی دوم پس از کودتا و بازگشت به ایران با معضل اساسی مشروعیت سیاسی مواجه بود و می‌بایست از یک طرف به سؤال مردم برای عبور از عقب ماندگی پاسخ می‌داد و از سوی دیگر درمقابل نیروهای سیاسی از جمله روشنفکران ملی و نیروهای مذهبی انقلابی و تحصیلکرده‌های غربی دست به اقداماتی برای قانع کردن آنها برای ضرورت دیکتاتوری می‌زد؛ و از سوی سوم، برای پیشگیری از پیشروی گروه‌های مارکسیستی و گسترش نفوذ آنها چاره‌ای می‌اندیشید. آماده سازی اقتصاد ایران برای اقتصاد غرب نیز

از خواسته‌های سرمایه‌داران جدید برخاسته از جنگ جهانی دوم بود که به جای بردن منابع به تسخیر بازارها می‌اندیشیدند. لذا اهمیت اقتصادی و سودآوری صنایع مونتاژ و صادرات کالاهای امریکایی به ایران کمتر از بردن نفت ایران نبود.

محمد رضا برای غلبه بر این معضلات با مشورت کارشناسان امریکایی به تدوین برنامه‌ای اجتماعی و اقتصادی اقدام کرد. آماده سازی بازارهای داخلی ایران برای تعامل یک طرفه با اقتصادهای غربی و به سکوت کشاندن نیروهای روشنفکر و ملی و تضعیف پایه‌های مذهبی در ایران از رئوس این برنامه بود.

نهضت پانزده خرداد

پروژه شاه در تعمیق وابستگی ایران به بیگانه و هجوم به ارزش‌ها و هویت مذهبی مردم نیروهای اجتماعی از جمله روحانیت را به واکنش وادار کرد. در این میان، نقشی که حضرت امام خمینی(ره) بر عهده گرفت به تدریج اهمیت خاصی یافت و پس از ارتحال آیت‌الله بروجردی رهبری نهضت به صورت طبیعی متوجه ایشان شد. موضع اولیه ایشان تذکر و نصیحت بود. از نامه‌های امام به شاه و عوامل او پیداست که تا آن موقع امام به اصلاح رژیم شاه می‌اندیشید.

نامه‌های امام به شاه به شرح زیر است:

تلگراف به محمد رضا پهلوی در باره انجمن‌های ایالتی و ولایتی (جلد اول صحیفه امام، ص ۷۸)

تلگراف به اسد الله علم (جلد اول صحیفه امام ص ۸۰)

تلگراف به محمد رضا پهلوی در اعتراض به عملکرد اسدالله علم (جلد اول صحیفه امام، ص ۸۸)

حراست از اسلام و احکام اسلامی، استقلال کشور و قانون اساسی محور تذکرات ایشان بود. پاسخ رژیم درشتی، زندان و تبعید بود. مردم قیام کردند. سرکوب پاسخ قیام بود. پروژه شاه بافت و ساختار اجتماعی ایران را منهدم و اقتصاد ایران را تک محصولی،

مصرفی و وابسته به خارج ساخت. حاصل، اجتماع و فرهنگ و اقتصادی نامتوازن بود که در آن توزیع نابرابر فرصت‌ها و مزیت‌های اقتصادی به توسعه فساد و نابرابری در رفاه طبقات و نارضایتی‌های متنوع انجامید. که سرانجام آن انقلاب و براندازی رژیم او شد.

توسعه و پیشرفت اقتصادی بعد از انقلاب اسلامی

پس از انقلاب، مسیر دولتی شدن اقتصاد ادامه یافت. بسیاری از کارخانه‌ها و بنگاه‌ها ملی شد. هرچند که مالکان و صاحبان آنها از همکاران و حمایت‌کنندگان رژیم شاه بودند ولی دولت می‌توانست به‌جای دولتی کردن طولانی‌مدت پس از مدت کوتاهی این تأسیسات را خصوصی کند.

بدین ترتیب، با پیروزی انقلاب سهم دولت در اقتصاد افزایش یافت. با شروع جنگ، اقتصاد کشور بیش از پیش دولتی شد. درحالی‌که یک فرصت بسیار مناسبی برای یک بسیج ملی در جهت بالارفتن تولید و جهش اقتصادی با انگیزه دفاع از کشور و انقلاب پیش آمده بود.

انگیزه بزرگ

ملت ما تنها با انگیزه سود یا دستیابی به ثروت به تحول اقتصادی روی نمی‌آورد؛ ولی اگر احساس کند که بقا و اقتدار و شکوه او هم به اقتصاد بستگی دارد به حرکت می‌افتد. ترکیب روحیه حماسی و انگیزه دشمن‌ستیزی با انگیزه سود و ثروت و ارتقای سطح زندگی بسیار کارا است. البته چنین امری به صورت تصنعی امکان‌پذیر نیست و الزامات و لوازمی دارد. دو سال تحریم اقتصادی در زمان ملی شدن نفت نشان داد، که می‌توان با اتکای به چنین روحیه‌ای کشور را بدون اتکای به درآمد نفت اداره کرد. مثبت شدن تراز بازرگانی غیر نفتی که با انتشار اوراق قرضه دولتی و همراهی ملت در خرید این اوراق ممکن شده بود، نشان داد که ملت ایران در شرایط حماسی و برای رسیدن به اهداف کلان در زمینه تولید اقتصادی تلاش و کوشش بیشتری به عمل می‌آورد.

بهره‌گیری از فرصت بی نظیر دفاع مقدس در تولید اقتصادی را دولت‌ها از دست دادند. بهترین فرصت برای بسیج مردم برای کار و تلاش و تولید، دوران دفاع مقدس بود. بخشی رزمنده و درجبهه جنگ بودند، بقیه هم می‌توانستند در جبهه تحول درصنعت و کشاورزی مشغول شوند و تولید ملی را رونق دهند. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که برخی از ملتها همانند آلمان و فرانسه تمامی پیشرفتهای صنعتی خود را مرهون دو جنگ جهانی می‌دانند که صنایع خود را برای حفظ و بقا شکوفان کردند.

سازندگی

پس از خاتمه جنگ آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری ایران رسید. ایشان سال‌ها منتظر بود تا جنگ تمام شود و فرصت پیاده‌سازی ایده‌های اقتصادی خود را در کشور بیابد. به نظر می‌رسد یکی از دلایلی که ایشان در زمان جنگ حاضر نبود زیر بار وارد کردن دولت در جنگ برود، برای این بود که فکر می‌کرد می‌تواند با دیپلماسی هرچه سریعتر جنگ را تمام کند. البته برخی معتقد هستند همین سیاست باعث طولانی شدن جنگ شد. آنها معتقد هستند که اگر دولت وارد جنگ می‌شد جنگ پنج ساله تمام می‌شد. به هر صورت، جنگ تمام شد و آقای هاشمی تمام کشور را تبدیل به یک کارگاه بزرگ برای سازندگی کرد. دهها سد و اتوبان و دانشگاه طراحی و ساخته شد. در طول تاریخ ایران این همه فعالیت اقتصادی طراحی و اجرا نشده بود. ولی سالهای آخر ریاست جمهوری ایشان با تظاهرات در مشهد و شیراز و اراک و اسلامشهر بر اثر گرانی و فشار به زندگی مردم همراه شد. آیا مردم قدر زحمات ایشان را ندانستند؟ یا موضوع چیز دیگری بود؟ واقعیت این بود که دوباره جدایی رشد از توسعه تکرار شده بود. از زمان رضاشاه تا هاشمی و تا کنون در ایران رشد اقتصادی وجود داشت ولی کمتر از توسعه و تعالی خبری بود. یعنی کالبد فیزیکی اقتصاد (سدها، اتوبان، ...) در حال رشد بود ولی استانداردهای زندگی از جمله سلامت، اخلاق، قدرت خرید و درآمد سرانه، رفع فقر تغییرات چندانی نمی‌کرد.

اصلاحات سیاسی

دوره سازندگی و فعالیت‌های گسترده زیربنایی آقای هاشمی همراه با یک دوره انسداد سیاسی بود. پس از این دوره، نغمه‌های اصلاحات شروع شد. فضای سیاسی جامعه ایران باز شد. دوباره دهها روزنامه و دهها حزب سیاسی تأسیس شد. فعالیت‌های سیاسی آنچنان گسترش یافت که مجلس شورای اسلامی در مقابل رهبری به تحصن نشست. البته در این دوره فعالیت‌های زیربنایی ادامه یافت ولی گفتمان اصلاح‌طلبان به سوی اصلاحات سیاسی رفت. آزادیهای سیاسی رونق گرفت. نقد و فعالیت‌های روشنفکری مجدداً ارزش پیدا کرد ولی در سالهای پایانی ریاست جمهوری آقای خاتمی ایشان به ناکارآمدی و بی‌عرضگی متهم شد. بر روی دیوارهای شهر علیه ایشان شعاری می‌نوشتند که حکایت از این فضا را داشت. خود آقای خاتمی در آخرین سخنرانی در مسند ریاست جمهوری گفتند که اگر من به جای جامعه مدنی جامعه اخلاقی می‌گفتم بهتر بود.

هرچند در زمان آقای خاتمی مفهوم رشد به توسعه نزدیک شد ولی چسب آن بسیار ضعیف‌تر از آن بود که بتواند دوره‌ای از توسعه را در ایران رقم زند.

اقتصاد عدالتی

دوره آقای احمدی نژاد با شعار عدالت شروع شد. مهمترین اقدامات ایشان در این رابطه سهام عدالت و طرح هدفمندشدن یارانه‌ها بود. طرح مسکن مهر نیز در راستای تحقق شعار عدالت ایشان مطرح شد. بالا رفتن حجم واردات و صادرات غیرنفتی و بنگاههای زود بازده از اقدامات دیگر ایشان بود. رسیدگی دولت به اقتصاد شهرها و استانهای ایران و تصویب دهها هزار طرح کوچک و بزرگ می‌توانست تحولی در اقتصاد ایران را ایجاد کند. البته ایشان با خوش‌شانسی کارش را شروع کرد. افزایش درآمدهای نفتی موجب شد که پول عظیمی به دست دولت ایشان برسد. ولی همین پول‌ها چون با افزایش بسیار زیاد نقدینگی در سالهای آخر دولت ایشان و تورم‌های بالا همراه شد، ایشان در وعده‌ای که برای حل بیکاری دادند موفق نشدند.

نتیجه‌گیری: بررسی راه‌های سپری شده توسعه در ایران نشان می‌دهد که دولتهای قبل و بعد از انقلاب در توسعه و پیشرفت سیاسی و دفاعی و امنیتی هرچند موفقیت‌های بزرگی داشته‌اند، بطوریکه به جرات می‌توان گفت هم اکنون ایران در بعد سیاسی و دفاعی قدرت اول منطقه و جزو ده قدرت اول جهان است. لکن در بخش توسعه و پیشرفت اقتصادی و فرهنگی موفقیت‌ها در حد انتظار نبوده است. دلیل هم این است که تمامی تلاش‌ها بر رشد اقتصادی متمرکز بوده و در این راستا هزاران پروژه اقتصادی طراحی و اجرا شده است؛ با این وجود چنین سیاستی نتوانسته است فاصله وضعیت زندگی مردم با انتظاراتشان و استانداردهای کشورهای توسعه‌یافته را به طور محسوس کاهش دهد.

حاصل آن که رشد نامتوازنی در ایران شکل گرفته است. علت این عدم توازن این است که ایران رشد اقتصادی را تجربه کرده است ولی توسعه اقتصادی در آن محقق نشده است. به عبارتی، از عباس میرزا و امیرکبیر و مشروطیت گرفته تا رضاشاه و هاشمی رفسنجانی زیربنای ساخته شده است ولی زیرساختهای اجتماعی و اقتصادی یا ساخته نشده یا ویران شده است. درحالی که لازمه تحقق توسعه‌ای مطلوب این است که ساختن زیربنای اقتصادی باید با زیرساختهای اجتماعی و فرهنگی همسو و همزمان و به موازات هم باشد. یعنی همانطور که سدها و اتوبانها و راه آهن و ساختمان‌سازی صورت گرفته، باید نظام مالکیت و بازار و نهاد علم و نظام‌های اجتماعی از نظام خانواده گرفته تا نظام شهرسازی متناسب با این تحول بازسازی می‌شد. فقر و بیکاری باید تاکنون محو می‌شد. سلامت و بهداشت باید به حد مطلوبتری می‌رسید. امنیت روانی و آرامش مردم باید در حد بهتری می‌بود. تعداد پرونده‌های قضایی و تعداد زندانیها باید کمتر از این می‌بود. بنابراین رشد اقتصادی بوده ولی توسعه و پیشرفت نبوده است.

کوتاه‌سخن آن که رشد مستقل از توسعه صورت گرفت و بدتر اینکه فرهنگ توجه به رشد حتی در مدیران و مقامات عالی کشور هم ادامه یافت و استانداران و شهرداران ایران با همین نگرش به عمران و آبادانی پرداختند.

از همین روست که از جمله دغدغه‌های تالیف این اثر است که همه نخبگان

ودولتمردان کشور را متوجه این نکته سازیم که:

اولاً؛ که بیش از صدسال است که برنامه‌های اقتصادی در کشور برمبنای رشد و نه پیشرفت اقتصادی طراحی و اجرا شده است. ثانياً؛ الگویی که می‌تواند ما را به مسیر توسعه و پیشرفت رهنمون سازد مختصات و الزاماتی دارد، که بر اساس آن همراه با رشد اقتصادی می‌بایست وضعیت و استانداردهای زندگی مردم هم بهبود چشمگیری پیدا کند و آرامش و امنیت جانی و مالی و منزلت و آبرویی آنها افزایش یابد. در این راستا، بهره‌گیری از تجربیات سایر ملت‌ها و راهی که آنها پیموده‌اند و اقدامات و برنامه‌هایی که داشته‌اند ضروری است. ابتدا باید ببینیم ملت‌های دیگری که وضعیتی مشابه ما داشته‌اند چه کرده‌اند؟ و اساساً چه مکاتب، رویکردها و نظریاتی در رابطه با پیشرفت و توسعه وجود دارد و آنگاه به ارائه الگویی متناسب با آرمان‌های انقلاب اسلامی و وضعیت حال و آینده کشور پردازیم. در فصول آینده به این مسائل پرداخته‌ایم.

سرآغاز بیداری

پس از پایان جنگ جهانی دوم و فروپاشی استعمار قدیم اروپایی به‌ویژه نوع انگلیسی آن، تلاش ملت‌های عقب‌نگه‌داشته شده برای پیشرفت و سعادت‌مندی خود و کشورشان چند برابر شد. همزمان هم دو قدرت بین‌المللی جدید با دوتفکر و اندیشه و ادعای پیشرفت جامعه بشری سربر آوردند که دنیا را به سوی الگوها و اندیشه‌های خود فرا می‌خواندند. در شرق، قدرت و قطب شوروی با اندیشه و الگوی مارکسیستی و در غرب، قدرت و قطب امریکا با اندیشه و نظام سرمایه‌داری مدرن، هر کدام توانستند بر بخش‌هایی از جهان مسلط شوند. شوروی در اروپای شرقی و امریکا بر آلمان و ژاپن و ایتالیا به گسترش اندیشه و الگوی اقتصادی اجتماعی و فرهنگی خود پرداختند.

هرچند بردگی جدیدی در شکل سرمایه‌داری و مارکسیستی بر جهان حاکم می‌شد، جنبش‌های استقلال‌طلبانه که درصدد کسب هویت، استقلال و توسعه بودند نیز آغاز شد. جنبش عدم تعهد و جنبش‌های ملی در خاورمیانه، آفریقا و امریکای لاتین در تلاش برای یافتن راه سومی مبتنی بر هویت‌های محلی و بومی برای پیشرفت و توسعه بودند.

هند و مصر و اندونزی و یوگسلاوی کنفرانس غیرمتعهدها را شکل دادند. آنها تلاش کردند که راه‌هایی را برای توسعه بیابند. هرچند بیشتر تلاش‌های آنها مصروف کسب هویت، استقلال و آزادی‌های سیاسی گردید ولی نتوانستند مدلهایی را برای توسعه اقتصادی بیابند. تلاش این کشورها در طی چند دهه برای تغییر نظم حاکم بر اقتصاد جهانی و استقرار نظامی نوین از طریق سازمان ملل متحد و کارگزاری‌های آن همواره با کارشکنی قدرت‌های بزرگ مواجه شد و ناکام ماند. در مصر، جمال عبدالناصر کانال سوئز را ملی کرد. در ایران نفت ملی شد. گاندی و نهر و استقلال هند را پی‌گیری کردند و به شعار خودکفایی روی آوردند.

توقف امریکا و شوروی در گسترش ایدئولوژی خود در دنیا موجب شد که از مطلق‌گرایی دست بکشند و به نسبی‌گرایی روی آورند. شوروی‌ها کم‌کم از نظریه

انقلاب جهانی کمونیسم به قطب کمونیستی تنزل یافتند. آنها پذیرفتند که اگر در سوریه و مصر انقلاب کمونیستی صورت نمی‌گیرد، کودتای نظامیان طرفدار شوروی هم قابل قبول است و یا پیوند با عبدالناصر ملی‌گرای مصری هم غنیمت است. روس‌ها کم‌کم از تاکید بر ایدئولوژی به توجه به قدرت پرداختند و از مواضع ارزشی قبلی خود عقب‌نشینی کردند. نظریه انقلاب جهانی تروتسکی به نفع سوسیالیسم برای یک کشور در روسیه کنار گذاشته شد و به کسب قدرت و حفظ آن به‌جای گسترش ایدئولوژی و حفظ آن روی آوردند.

امریکا نیز به‌جای استقرار نظام‌ها و ارزشهای امریکایی در دنیا به نظامهای سرمایه‌داری مشابه و مرتبط و وابسته به نظام خود بسنده کرد. از دل این تفکر اقتصاد آلمانی و ژاپنی سر بر آورد. و بعدها نظام سرمایه‌داری امریکایی تا جایی پیش رفت که با چین کمونیست هم پیوند خورد.

ضرورت جداسازی چین کمونیست از شوروی از یک سو و تعدیل مواضع ایدئولوژیک سرمایه‌داری از سوی دیگر، موجب شد که امریکا در دامن خود ماری را پرورش دهد که هم اکنون در حال تبدیل شدن به یک اژدهاست.

راههای توسعه در کشورهای عقب افتاده

۱. راه آسیای جنوب شرقی

سرآغاز این راه را ژاپنی‌ها درپیش گرفتند. آنها ابتدا با کپی‌سازی سعی کردند که به دم هوپیمای امریکایی‌ها بچسبند تا بلکه پس از قدرت گرفتن از آنها جلو بزنند. مدیر عامل میتسویشی در سال ۱۹۹۰ به آقای عادل‌ی رئیس سابق بانک مرکزی در توکیو و در آسمانخراش خود در طبقه ۱۸ گفته بود بیایید از این بالا میدان توکیو را ببینید. هنگامی که آقای عادل‌ی غرق در زیبایی و معماری این میدان قرار گرفت، به ایشان گفت ولی آقای عادل‌ی چهل سال پیش تمامی این میدان از بمبهای امریکایی سیاه شده بود. ما در آینده پدر امریکا را در خواهیم آورد.

هرچند از چند سال بعد رشد ژاپن متوقف شد و بعد هم از مقام دومی جهان به مقام سومی تنزل کرد ولی واقعیت این است که چنین روحیه‌ای که در مدیرعامل میتسوبیشی بود یکی از عوامل موفقیت آنها بوده است.

پس از ژاپن کشورهای آسیای جنوب غربی که به ببرهای آسیایی معروف شدند، مثل کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و هنگ کنگ به راه توسعه ژاپنی ولی با سرعت بیشتر روی آوردند و پس از آنها مالزی و در دهه هفتاد چین دنباله رو این گروه شد. این راه را به عنوان توسعه شتابان نام‌گذاری می‌کنیم.

۲. دنباله روی محض از غرب

صندوق بین‌المللی پول و بانک توسعه جهانی به کلیه کشورهای دوست غرب نسخه‌هایی برای توسعه آنها تجویز کردند. این نسخه‌ها عمدتاً کپی‌سازی از توسعه غربی بود. امریکای لاتین و برخی کشورهای آسیایی محل آزمایش این مدل قرار گرفت. تعدیل ساختاری و تعدیل قیمتی محور توصیه‌ها بود. اکثر کشورهایی که به این نسخه‌ها عمل کردند، با شکست مواجه شدند. این دو نهاد که با هدف تثبیت و گسترش اقتصاد سرمایه‌داری و ارزش‌های حاکم بر آن تأسیس شده بود، از همان آغاز اعطای کمک را منوط به پیگیری این مدل در همه ابعاد اقتصادی و سیاسی کشورهای دریافت‌کننده کمک کرده بود.

در دوران ریاست مک نامارا بر بانک جهانی علاوه بر شرایط محدودکننده در اقتصاد، از جمله تعدیل ساختاری و خصوصی‌سازی، اعطای وام‌ها پیوستی سیاسی نیز داشت که بر آزادی‌های سیاسی و دموکراسی به سبک غربی تأکید داشت. فرمولی که با توجه به شرایط فرهنگی و اجتماعی کشورهای دریافت‌کننده وام که عمدتاً از کشورهای موسوم به جهان سوم بودند، به آشفتگی و بی‌نظمی و دور شدن از هدف توسعه در این کشورها انجامید.

۳. راه خودکفایی

برخی از کشورها مثل هند و تعدادی از کشورهای امریکای جنوبی به جایگزینی واردات و خودکفایی روی آوردند. این کشورها با کمک سیاستهای تعرفه‌ای و تقویت تولید ملی تلاش کردند که وابستگی اقتصادی به غرب را به حداقل برسانند. در هند، جواهر لعل نهرو پیشگام این راه بود. هرچند این راه هم نتوانست به جایی برسد.

۴. راه اقتصاد دولتی

نمونه کامل این راه اقتصاد مارکسیستی شوروی بود که در بلوک شرق از جمله روسیه و اروپای شرقی پیاده شد. با وجود پیشرفتهایی در صنعت نظامی و حتی فرود در ماه و ساختن موشکهای قاره‌پیما به دست آمد ولی در توسعه و بهبود زندگی مردم با شکست مواجه شد.

۵. توسعه نفتی

در خاورمیانه، راه دیگری درپیش گرفته شد که همراه با استبداد داخلی و شکل جدیدی از استعمار خارجی و همچنین نوع خاصی از استثمار بود. مسائل مختلف باعث شد امریکا و اروپای غربی و ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم به منطقه خاورمیانه به شدت وابسته شوند. این وابستگی اقتصادی و استراتژیک الزاماتی داشت که نتیجه آن کاربست معیارهای دوگانه در مقولاتی چون حقوق بشر و آزادی و دموکراسی بود که برای اروپا و آسیا با تاکید پیگیری می‌شد و در این منطقه با اولویت ثبات در رژیمهای استبدادی کنار گذاشته شد. عمده ملاحظات در اعمال این سیاست دوگانه عبارت بود از:

الف- غرب نیازمند حمایت از اسرائیل بود. امنیت اسرائیل برابر امنیت غرب تعریف شد. لازمه این سیاست بی‌توجهی به کشورهای اسلامی منطقه بود زیرا که با قدرت گرفتن آنها امنیت اسرائیل در معرض خطر قرار می‌گرفت.

ب- صدور نفت برای صنایع غرب و اقتصاد امریکا حیاتی و لذا نیازمند تداوم و

ثبات بود. امریکا و اروپا ثبات را در حمایت از رژیم‌های استبدادی منطقه دیدند. ازسوی دیگر، این رژیم‌ها بقای خود را در وابستگی هر بیشتر به غرب دیدند. فروش تضمین شده نفت به امریکا و غرب و خرید کالاهای مصرفی و تسلیحات از این کشورها و تبدیل شدن اقتصاد منطقه به بازاری برای غرب حاصل این وابستگی بود.

ج- مبارزه با کمونیسم: در دوران مشهور به جنگ سرد که از فردای جنگ جهانی دوم آغاز شد، امریکا بنا به ضرورت‌های استراتژیک ناشی از رقابت با روسیه شوروی، ناچار بود درخاورمیانه و مخصوصا حوزه خلیج فارس سپری دفاعی از کشورهای منطقه با محور ایران و عربستان برای مقابله با گسترش نفوذ شوروی به وجود آورد. وابستگی سیاسی و دفاعی و امنیتی با کمک سازمان جاسوسی سیا و پنتاگون به مثابه آخرین قطعه تکمیل‌کننده پازل سیاست ثبات در بازار نفت و بقای رژیم‌های حامی امریکا و غرب بود. همکاری‌های گسترده سازمان سیا و ارتش امریکا با سران رژیم‌های این کشورها آنها را در کمند وابستگی به امریکا گرفتار ساخت.

نتیجه‌گیری: از بررسی راه‌های طی شده در کشورهای جهان تنها در منطقه آسیای جنوب شرقی شاهد موفقیت برخی از کشورها هستیم. موفقیت این کشورها در فرایند رشد و توسعه، حاکی از مراعات اصل مهم زیر بوده است:

الف) اولویت توسعه به جای رشد

در این کشورها، کلیه نسخه‌های رشد تک بعدی کنار گذاشته شده است. برخلاف مدل رشد مارکسیستی و کشورهای نفتی که برمدار رشد تک بعدی افتادند، آنها به پیاده‌سازی الگوهای توسعه روی آوردند. در تمامی کشورهای توسعه یافته یا عقب افتاده همواره یک قاعده حاکم بوده است و آن این که توسعه و رشد دو روی یک سکه و در واقع همپا با هم هستند. یعنی اگر کشورهایی توسعه یافته‌اند، رشد هم کرده‌اند و اگر عقب افتاده‌اند رشد هم نکرده‌اند. رشد پایین و توسعه پایین و رشد بالا و توسعه بالا همپای همدیگر بوده است. شواهد براین گزاره بسیار است و تنها به دو مورد بسنده

می‌شود:

۱. در کشورهای تحت سلطه کمونیسم با ایدئولوژی مارکسیستی، به دلیل دخالت حاکمیت کامل دولت بر همه امور به ویژه اقتصاد، و اختصاص مازاد اقتصادی به امور زیربنایی یا مورد دفاعی و امنیتی، شاهد افزایش شاخص های رشد در این کشورها هستیم؛ به طوری که تا سالها این کشورها نرخ رشدی بالای پنج درصد را به نمایش گذاشتند. اما از سوی دیگر، استانداردهای زندگی در قیاس با سایر کشورها همواره پایین بوده است. یعنی رشد در یک یا چند حوزه همزمان به بهبود شرایط زندگی عمومی نینجامیده است.
 ۲. در کشورهای نفتی به دلیل افزایش های غیرقابل پیش بینی در درآمدهای حاصل از صادرات و فروش نفت، الگویی دیگر از اقتصاد بنام اقتصاد دولتی رانتهی شکل گرفت که بر اثر تخصیص مازاد اقتصادی به امور زیربنایی و عمومی و صنایع دفاعی و صنایع مصرفی در اقتصاد شاهد رشدی بالای پنجدرصد هستیم ولی توزیع نامتوازن درآمدها میان بخش های مختلف اقتصاد شاهد وارداتی شدن اقتصاد و عدم توازن هم در اقتصاد و هم در جامعه هستیم؛ رشدی که در بسیاری موارد با نابودی صنایع داخلی، ورشکستگی، گسترش فقر، بیکاری و گرانی و تورم همراه است.
- در ایران، به خصوص با وارد شدن درآمدهای نفتی به چرخه اقتصاد کشور در دو دهه قبل و سه دهه بعد از انقلاب اسلامی، شاهد شکل گیری اقتصادی دولتی و رانتهی هستیم که در آن دولتها با اختصاص درآمدهای نفتی به بخش هایی و غفلت از بخش های دیگر، باعث عدم توازن هم در بخش های اقتصاد و هم رشد و توسعه منطقه ای در کشور شده اند. با این حال، علی رغم پیشرفت های قابل توجه در شاخص های سیاسی و رشد و توسعه مردم سالاری با شاخص ها و مختصات بومی اسلامی در دولتهای بعد از انقلاب، در توسعه همه جانبه به خصوص در بخش های فرهنگی و اقتصادی موفقیت چندانی نداشته اند. دلیل این ناکامی این است که به توسعه متوازن و الزامات آن توجه کافی صورت نگرفته و افزایش شاخص های رشد بر توسعه در برنامه ریزی های اقتصادی و اختصاص درآمدهای

نفی توجه کافی صورت نگرفته است.

هم‌اکنون، می‌توان گفت که در بعد اقتصادی ایران رشد اقتصادی را تجربه کرده است ولی توسعه اقتصادی را نتوانسته همپای با رشد به پیش ببرد. به عبارتی، دولت‌های ایران از رضاه شاه گرفته تا هاشمی رفسنجانی به ساخت زیر بناها کمابیش اهتمام داشته‌اند ولی به زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی یا بی‌اعتنا بوده‌اند یا عمدتاً آن را تخریب کرده‌اند. در حالی که پروژه توسعه همزمان باید به هر دو بعد ساختاری و زیربنایی اقتصاد و فرهنگ و جامعه توجه داشته باشد. همان‌طور که سدها و اتوبانها و راه‌آهن و ساختمان‌سازی صورت می‌گیرد، باید نظام مالکیت، بازار، علم، فناوری و نظام‌های اجتماعی از نظام خانواده گرفته تا نظام‌های شهری نیز با متناسب با شرایط توسعه پایدار و متوازن مورد توجه قرار گیرد. در هر صورت، آن چه ما مشاهده می‌کنیم وضعیتی ایده‌آل در توسعه همه جانبه کشور نیست و با توسعه مطلوب فاصله زیادی دارد.

ب) مدیریت توسعه

در تمامی کشورهای موفق در توسعه در قرن بیستم توسعه را به‌خوبی مدیریت کردند. از مدیریتی که امپراطور مسیجی در ژاپن برای توسعه برگزید و تا تیم شانگهای در چین و تیم ژنرال‌ها در کره جنوبی و تیم ماهاتیر محمد در مالزی نمونه‌های این تلاش‌ها در مدیریت توسعه بوده است. متأسفانه در ایران هیچ‌گاه مدیریت توسعه شکل نگرفته است. تغییرات سیاسی پی‌درپی و دخالت بیش از حد سیاست در امورات اقتصادی موجب طولانی شدن مسیر توسعه و پیشرفت در ایران گردیده است.

فصل سوم

دکتر محسن رضایی

اولین فصل

مآزندان - شهرستان مازندران، استان مازندران، شمال غربی ایران، در امتداد ساحل دریای مازندران واقع شده است. این شهر یکی از زیباترین و خوش آب و هوا ترین شهرهای ایران است. مآزندان در فاصله ۱۰۰ کیلومتری شمال غربی تهران قرار دارد. این شهر دارای آب و هوای معتدل و مرطوب است و در طول سال بارش باران قابل توجهی دارد. مآزندان یکی از مراکز صنعتی و تجاری مهم استان مازندران است و در زمینه صنایع غذایی، نساجی و فلزات فعالیت دارد. این شهر همچنین دارای مراکز آموزشی و فرهنگی متعددی است.

خراسان جنوبی - یکی از استان‌های ایران است که در جنوب شرقی این کشور واقع شده است. این استان دارای مساحت وسیعی است و در زمینه صنایع مختلف از جمله صنایع غذایی، نساجی، فلزات و صنایع دستی فعالیت دارد. خراسان جنوبی دارای آب و هوای نیمه‌خشک است و در طول سال بارش باران کمی دارد. این استان همچنین دارای مراکز آموزشی و فرهنگی متعددی است.

اصفهان - یکی از استان‌های مهم ایران است که در مرکز این کشور واقع شده است. این استان دارای مساحت وسیعی است و در زمینه صنایع مختلف از جمله صنایع غذایی، نساجی، فلزات و صنایع دستی فعالیت دارد. اصفهان دارای آب و هوای معتدل است و در طول سال بارش باران قابل توجهی دارد. این استان همچنین دارای مراکز آموزشی و فرهنگی متعددی است.

فصل سوم / مبانی نظری رشد و توسعه

استراتژی‌های توسعه

قرن بیستم را اگر قرن تلاش برای پیشرفت اقتصادی و جبران فاصله میان کشورهای تازه به استقلال رسیده با کشورهای پیشرفته بنامیم، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. از همین روست که قسمت عمده تلاش‌ها برای نظریه‌پردازی در علوم انسانی و برنامه‌ریزی‌ها بین‌المللی و ملی کشورها بر محور پیشرفت اقتصادی بوده است و توجه به پیشرفت از جمله مسائل مورد اهتمام دولت‌ها و ملت‌ها بوده است. مطالعه و تجزیه و تحلیل مسائل توسعه وجهه همت اندیشمندان و پژوهشگران مختلف به‌ویژه متخصصان علم اقتصاد بوده و عوامل بازدارنده، شکل‌دهنده و سازنده توسعه مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. پایان جنگ جهانی دوم زمان اوج این مباحث و نظریه‌پردازیها است.

با پایان این جنگ، بسیاری از کشورهای تحت سلطه استعمار استقلال سیاسی خود را به‌دست آوردند. رهبران این کشورها که از نظر اقتصادی کمتر توسعه یافته یا به نسبت کشورهای استعماری بسیار عقب افتاده بودند، با مشاهده عقب‌ماندگی وضعیت کشورهای خود، سعی کردند موقعیت خود را تغییر دهند و با ارایه روشهای نوین و متحول‌کننده فاصله کشور خود را با کشورهای پیشرفته برای نیل به استقلال اقتصادی و سیاسی کمتر نمایند. افرادی مانند هوشی مینه، جمال عبدالناصر، نهرو، سوکارنو و... دست به چنین تلاش‌هایی زدند تا راه‌حلی برای رفع مسائل خود و حتی مسائل جهانی ارائه دهند.

از سوی دیگر، بروز انقلاب‌ها و آشوب‌های اجتماعی سیاسی در این کشورها در دوران منازعات سیاسی دو قطب بزرگ رقیب در دوران جنگ سرد و ترس بلوک غرب از افتادن کشورهای تازه استقلال‌یافته به دامان بلوک شرق و ایده‌های کمونیستی آن، اندیشیدن به علل فقر و پیشنهاد راه‌حلی برای توسعه و پیشرفت را در دستور کار دانشگاهها و موسسات پژوهشی کشورهای مختلف و به‌ویژه موسسات پژوهشی امریکایی قرار داد. نتیجه چنین تلاش‌هایی پیدایش رشته‌ای از مطالعات اقتصادی بود که

به اقتصاد توسعه موسوم شد.

اقتصاد توسعه را می‌توان علم اقتصاد کشورهای توسعه نیافته نامید (آزاد، ۱۳۷۸: ۱۰). اقتصاد کشورهای توسعه نیافته به اندازه‌ای متفاوت از اقتصاد کشورهای پیشرفته است که نمی‌شد سازوکارها و ساختارهای آنها را یکسان و همگون دانست. به همین جهت، برای تحلیل و تبیین اقتصاد کشورهای توسعه نیافته به نظریه‌هایی غیر از نظریه‌های متعارف و کلاسیک اقتصادی نیاز بود. از این رو، در علم اقتصاد توسعه «شناخت واقعیت‌های شکل یافته یا نظم و فرآیندهای توسعه در کشورها... و موضوعاتی مانند انباشت سرمایه، صنعتی شدن و...» مورد بحث و مطالعه قرار گرفت. (همان، ۱۲)

علاوه بر دلایل سیاسی مزبور، مشاهده پیشرفت کشورهای اروپایی و امریکا و عقب ماندگی و فقر کشورهای موسوم به توسعه نیافته نیز دلیلی دیگر بر توجه به مقوله توسعه در مطالعات اقتصادی بود. سؤالاتی که ذهن پژوهشگران این حوزه را به خود مشغول نموده بود عبارت بود از اینکه: چگونه کشورهای اروپایی و امریکا به این سطح از توسعه و پیشرفت دست یافته‌اند؟ چرا کشورهای در جهان فقیر و عقب مانده هستند؟ و سؤال مهم دیگر این که کشورهای توسعه نیافته چگونه می‌توانند از چنگال فقر و عقب ماندگی رها شده و به توسعه دست یابند. در پاسخ به این سوالات مکاتب و الگوهای مختلف توسعه شکل گرفتند. البته باید یادآور شد که پژوهشگران این حوزه از نظر معنایی میان دو مفهوم **رشد** و **توسعه** تفاوت قائل نمی‌شدند. گرچه توسعه در دهه‌های گذشته به معنای توانایی اقتصاد ملی برای ایجاد و تداوم رشد سالانه تولید ناخالص ملی با نرخ‌های ۵ تا ۷ درصد و بیشتر بوده است، اما در واقع توسعه اقتصادی به معنی تغییر برنامه‌ریزی شده ساخت تولید و اشتغال به این ترتیب بود که سهم بخش کشاورزی در تولید و اشتغال کاهش یابد، در حالی که بر سهم بخش صنعت و خدمات افزوده شود.

در این الگو از توسعه، صرفاً به تقلید ظاهری از کشورهای غربی بسنده می‌شد. به مردم و نهادهایی از قبیل بازار و نهاد مالکیت توجه کافی صورت نمی‌گرفت و اصولاً

دولتها درک درستی از معنای توسعه نداشتند.

بنابراین، استراتژی‌های توسعه، بر صنعتی شدن سریع شهری و اغلب به زیان بخش کشاورزی و روستایی تاکید داشتند. پیش‌فرض این الگوها این بود که پیشرفت سریع در رشد تولید ناخالص ملی کل و سرانه به تدریج به شکل اشتغال و سایر امکانات اقتصادی عاید توده‌های مردم خواهد شد و شرایط لازم برای توزیع گسترده‌تر منافع اقتصادی و امکانات اجتماعی را فراهم خواهد کرد. به این ترتیب، نه تنها مسائل فقر، بیکاری و نحوه توزیع منافع و امکانات در درجه دوم اهمیت قرار داشت، بلکه نقش مردم به مثابه موتور اصلی توسعه و چگونگی ظهور و بروز آن در فرایند صنعتی شدن و همچنین الزامات و بسترهای اجتماعی و فرهنگی این نقش‌آفرینی نادیده گرفته می‌شد.

تجربه دهه‌های ۵۰ و ۶۰ نشان از شکست و ناکارایی چنین برداشتی بود، زیرا در طی این دوران بسیاری از کشورهای جهان سوم در مجموع به هدف‌های رشد اقتصادی دست یافتند اما سطح زندگی توده‌های مردم در اکثر زمینه‌ها همچنان پایین باقی ماند. این امر نشان دهنده نواقص بسیاری در تعریف محدود توسعه بود. با توجه به این مسائل، اقتصاددانان و سیاست‌مداران به تمایز نهادن میان دو مفهوم رشد اقتصادی و توسعه اقتصادی روی آوردند.

اقتصاددانان رشد اقتصادی را نیز به دو نوع رشد اقتصادی درون‌زا و رشد اقتصادی برون‌زا تقسیم کردند. رشد اقتصادی درون‌زا محصول عملکرد و کار داخلی نظام اقتصادی است. این رشد از عملیات اقتصادی پیچیده به دست آمده و محصول کار و تلاش فنی، علمی و صنعتی جامعه است. وجود چنین رشدی نمایانگر پیشرفت و ترقی و پویایی اقتصادی جامعه است.

رشد اقتصادی برون‌زا، ناشی از عوامل و ساختارهای غیر اقتصادی است و حصول آن نیازمند تلاش و کوشش و فرآیندهای پیچیده فنی، علمی صنعتی نیست؛ مثل رشدی که بر اثر استخراج و صدور نفت و دیگر منابع زیرزمینی و مواد خام حاصل می‌شود یا نتیجه سرمایه‌گذاریهای خارجی با مدیریت خارجی است. در این نوع رشد، دولت و جامعه

تغییرات کیفی درجهت توسعه پیدا نمی‌کنند. با این حال، نظریات رشد نمی‌توانست بگوید که این تحول در جامعه و دولت چگونه صورت می‌گیرد که محصول آن رشد درون‌زا خواهد بود.

توسعه فراتر از اقتصاد

به تدریج، دانشمندان به ابعاد غیراقتصادی توسعه توجه پیدا کردند و دریافتند که توسعه پدیده‌ای صرفاً اقتصادی نیست. آنها دریافتند که در تبیین توسعه و توسعه یافتگی وضعیت پیچیده‌تری مراد می‌شد. به عنوان مثال، از دیدگاه وینر از پژوهشگران این حوزه از مطالعات اقتصادی، توسعه اقتصادی به معنای بسط امکانات و پرورش قابلیت‌های بشری بود که برای جلوگیری از بروز فقر ضروری می‌نمود. بنابراین، بسته به تعریف فقر و ابعاد آن، توسعه جریانی چند بعدی دانسته می‌شد که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع در رشد اقتصادی بود، که نتیجه آن کاهش فقر و نابرابری‌های فردی و اجتماعی بود.

بطور کلی می‌توان گفت مفهوم توسعه اقتصادی شامل جریانی است که در آن ساختارهای اقتصادی و اجتماعی جامعه چنان دچار تحول و دگرگونی شود که محصول این تحول، کاهش نابرابری‌های اقتصادی و تغییر در زمینه تولید، توزیع و الگوهای مصرف افراد جامعه باشد. به این ترتیب، زندگی مردم از نظر مادی و معنوی بهتر و انسانی‌تر خواهد شد. برخی پژوهشگران سه ارزش اصلی برای توسعه مشخص کرده‌اند:

الف) قدرت تامین نیازهای اساسی: یعنی افراد بتوانند نیازهای اساسی و اولیه خود مانند خوراک پوشاک، بهداشت، امنیت و... را تامین نمایند. پس توسعه اقتصادی شرط لازم برای بهبود کیفیت زندگی است؛ هرچند درآمد سرانه کافی و کاهش فقر، شرط لازم اما نه کافی برای توسعه واقعی است.

ب) اعتماد به نفس: دومین جزء زندگی مطلوب، احساس شخصیت کردن و عزت نفس داشتن است. توسعه فرآیندی است که با رفع نیازهای انسان در او اعتماد به نفس

ایجاد می‌کند.

ج) آزادی از قید بردگی (قدرت انتخاب داشتن): سومین ارزشی که معنای توسعه را تشکیل می‌دهد، آزادی است. منظور از آزادی نه فقط آزادی سیاسی بلکه به معنای اعم آن شامل رهایی از شرایط مادی از خود بیگانه‌کننده و آزادی از قیود اجتماعی و جهل و بدبختی و سلطه انسان‌های دیگر است.

بنابراین، می‌توان گفت که عوامل فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و انفکاک و تخصصی شدن ساختاری نظام اجتماعی در فرایند توسعه موثر بودند که آشکارا با معنای رشد متفاوت بود. (ساعی، ۱۳۸۳: ۲) با این حال، دانشمندان در اینکه چگونه این عوامل فعال خواهند شد نظر مشترکی نداشتند. لذا تلاش برای یافتن راهکارهایی که تمامی عوامل موثر در توسعه را فعال کند در دستور کار دانشمندان و کارشناسان و سیاستمداران قرار گرفت. حاصل این تلاش‌ها برای راه‌یابی و سامان‌دهی به امر توسعه و پیشرفت اقتصادی به تولید منابع و رهیافت‌های متنوعی انجامید که شامل چند رهیافت نسبتاً مستقل و رهیافت‌های ترکیبی می‌شوند:

۱. اولین نسل نظریه‌ها، پدیده توسعه و توسعه‌نیافتگی را تنها به وسیله عوامل درونی جامعه توضیح می‌دهند؛ همانند تئوری‌های مدرنیزاسیون که تنها راه نجات از توسعه‌نیافتگی را تکیه بر عوامل خارجی می‌داند و لذا استراتژی جذب کشورهای توسعه نیافته و ورود آنها به بازارهای بین‌المللی سرمایه‌داری را پیشنهاد می‌کند.
۲. نسل دوم نظریه‌ها پدیده توسعه و توسعه‌نیافتگی را تنها به وسیله عوامل خارجی توضیح می‌دهند؛ همانند تئوری توسعه دینامیک اقتصادی ارباکس، تئوری امپریالیسم کائوتسکی، تئوری امپریالیسم و اقتصاد بین‌المللی بوخارین و تئوری انباشت سرمایه روزا لوکزامبورگ. راه نجات این تئوری‌ها انقلاب اجتماعی و رهایی از سطه استعمار اروپایی با اتکا به ایده‌های مارکسیستی است.
۳. نسل سوم نظریه‌ها پدیده توسعه و توسعه‌نیافتگی را به وسیله رابطه متقابل عوامل درونی و خارجی جامعه توضیح می‌دهند ولی عامل تعیین‌کننده را عوامل خارجی

می‌دانند؛ مانند تئوری مبادلات ناعادانه ساختار امپریالیسم و تئوری اقتصاد جهانی که هر دو راه نجات از توسعه نیافتگی را گسستن از بازار بین‌المللی سرمایه‌داری و جذب شدن در اردوگاه سوسیالیسم می‌دانند.

۴. همزمان با ظهور این نظریه‌ها، تئوری‌هایی دیگری نیز در گفتمان‌های توسعه پدیدار شدند؛ از جمله نظریه‌هایی که پدیده توسعه نیافتگی را به وسیله رابطه متقابل عوامل درونی و خارجی جامعه توضیح می‌دهند ولی تعیین‌کنندگی را به عوامل داخلی جامعه نسبت می‌دهند؛ مانند تئوری‌های خوداتکایی که محصول شرایط جنگ سرد و نظام دوقطبی مسلط جهانی بود. این تئوری راه نجات را در گسستن از بازار بین‌المللی سرمایه‌داری و پیوستن به اردوگاه سوسیالیسم ترسیم کرده و استراتژی جدایی یا قطع رابطه نامتجانس یا نامتقارن (Asymetric) از دو قطب بزرگ اقتصادی جهان را پیشنهاد می‌کند. البته این قطع رابطه به معنای ایجاد یک اقتصاد بسته نیست بلکه رابطه متجانس (Symetric) با دو قطب بزرگ اقتصادی جهان و استفاده از امکانات این دو قطب را توصیه می‌کند. این تئوری، قطع رابطه با بازار جهانی سرمایه‌داری، امپریالیسم فرهنگی، تکیه بر خودسازماندهی و خودفعالیتی افراد جامعه و کاستن از پیچیدگی‌های مختلف اداری و... را مد نظر دارد و بهره‌گیری از مجموعه‌ای از عوامل همچون؛ تکیه بر منابع موجود محلی، استفاده محلی از منابع ملی، بسط تکنولوژی موجود، کشف تکنولوژی‌های درون‌زا و افزایش بازدهی کشاورزی را عامل موفقیت در رسیدن به توسعه اقتصادی می‌دانند.

در این‌جا برای آگاهی از سابقه، روند و ماهیت این تلاش‌ها و اهمیتی که رهیافت‌های نظری توسعه در برنامه‌ریزی‌های عملی دارند، زبده‌ای از برخی از رهیافت‌ها و نظریات موجود به صورت خلاصه بیان می‌شود. تبیین توسعه و توسعه‌نیافتگی و راه‌یابی برای خروج از بن‌بست‌های پیشرفت ضابطه چکیده‌سازی این رهیافت‌ها است و هدف، یافتن الگو و چارچوب نظری مناسبی است که با شرایط اجتماعی جامعه ما تطابق بیشتری داشته باشد.

بنابراین اندیشمندان توسعه تا سالها درگیر تعریف و شناخت معنا و مضمون توسعه بودند. ابتدا آن را با رشد یکی گرفتند. بعد از دهه ۶۰ آن دو را تفکیک کردند. تا مدتها در تعیین عوامل موثر بر توسعه با مشکل مواجه بودند. سرانجام موفق شدند ثابت کنند که توسعه پدیده‌ای اقتصادی و اجتماعی است که عوامل فرهنگی و فناوری نیز در آن موثر است. خوانندگان می‌توانند به نقد و تحلیل نظریات توسعه در فصل سیزدهم مراجعه کنند. در این جا فقط به نظریات دهه هشتاد و نود میلادی اشاره می‌شود و در ادامه به نتیجه‌گیری وضعیت کشورمان می‌پردازیم.

نظریه‌های توسعه در دهه هشتاد و نود میلادی

در دهه ۱۹۸۰، دیدگاهی مطرح شد که با عنوان دیدگاه دولت بد شهرت یافت. مطابق آن دیدگاه، دولت نه راه‌حل توسعه نیافتگی، بلکه خود مشکل آن بود. به باور آنان، جامعه برای رسیدن به توسعه نیازی به دخالت‌های دولت ندارد. لازمه توسعه آزادسازی تجاری است. کافی است به هر نحو در هزینه‌ها صرفه‌جویی شود و صنایع از نظر بین‌المللی رقابتی شود. بازاری شدن بیشتر کالا و خدمات، توسعه را اقتصادی‌تر و کارآمدتر می‌کند. (میر ۱۳۸۲: ۱۴۵) به باور این دیدگاه، دولت‌ها متورم و فاسدند و برای اعطای امتیازهای اقتصادی ناشی از دخالت‌های دولت در بازار رشوه می‌گیرند. بنابراین، کاهش نقش دولت در اقتصاد موجب سریع‌تر شدن توسعه می‌شود. برآمدن دیدگاه دولت بد نشانه انحطاط عمومی اقتصاد جهانی بود. مشخصه این دوران رکود اقتصادی در ژاپن و امریکا و کاسته شدن از آهنگ رشد تجارت جهانی و افزایش نرخ بهره بود.

در دهه ۱۹۸۰، میانگین رشد در مقیاس جهانی کاهش یافت و محدودیت‌های پرداخت‌ها بیشتر شد. اکثر کشورهای رو به توسعه تورم شدید، فرار سرمایه، پایین آمدن سطح زندگی و افزایش فقر را تجربه کردند. دولت‌های مزبور برای کم کردن فشارها مجبور شدند به نهادهای بین‌المللی مستقر در واشنگتن، صندوق بین‌المللی پول و بانک

جهانی روی آورند. این نهادها نیز از این فرصت برای تحمیل نگرش دولت بد خود به آن کشورها استفاده کردند، یعنی پرداخت وام را مشروط به قبول این دیدگاه از سوی کشورهای وام‌گیرنده نمودند. در این دوره سیاست‌های بازاری کردن، آزاد سازی و سفت کردن کمر بندها (اجماع واشنگتن) بر سیاست‌های توسعه حاکم بود. در نتیجه تعداد زیادی از نهادهای اقتصادی، سیاسی سرمایه‌داری در بسیاری از کشورهای رو به توسعه تأسیس شدند.

در اواخر دهه ۸۰، مکتب شیکاگو نظریه جدید و متفاوتی درباره توسعه نیافتگی ارایه کرد و پایین بودن شاخص منابع سرمایه انسانی را مانع اصلی تحقق مقیاس‌های ذاتی صنعتی شدن کشورهای رو به توسعه معرفی کرد. به باور پیروان این مکتب، بهره‌وری کار و سرمایه خام بوسیله یک عامل، که معرف سطوح سرمایه و دانش انسانی است، افزایش می‌یابد. از همین رو، به نظر آنان مسیرهای رشد گوناگونی در مقابل کشورهای وجود دارد.

دولت‌های توسعه‌گرا

در اواخر دهه ۹۰، چند عامل باعث ارزیابی مجدد نقش دولت در توسعه اقتصادی شد. نخست اینکه اقتصاددانان دریافتند گرچه اکثر کشورهای رو به توسعه در دهه ۱۹۸۰ عملکرد ضعیفی داشتند اما کشورهای آسیای جنوب شرقی که در آنها دولت‌ها به نقش فعال خود ادامه دادند به رشد خوبی دست یافتند. کشورهای فوق به اتخاذ سیاست‌های کلان اقتصادی و ضدتورمی و روش‌های محدودکننده واردات و دستمزدها روی نیاوردند. این دولتها سیاست خود را از جایگزینی واردات به پیشبرد صادرات تغییر دادند. ارزش برابری پول‌های خود را با تامین هزینه واردات، کم کردند و به سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و سرمایه انسانی ادامه دادند و به پیشرفت مستقیم و غیرمستقیم صنایع گزینشی روی آوردند. دیگر آن‌که متفاوت بودن موفقیت‌های اصلاحات بازار در کشورهای رو به توسعه طی دهه ۸۰ نهادهای بین‌المللی را به درک

این نکته رهنمون شد که؛ این دولت‌های توانا و متعهدند که اصلاحات موفق را پیش می‌برند و اداره می‌کنند. بدون وجود دولت‌های توانا حتی اصلاحات بازار نیز از مسیر خود منحرف می‌شود یا به نفع گروه خاصی مصادره می‌شود.

در ایران نیز دولت‌ها به دلیل تعهدی که در این زمینه داشته‌اند تلاش بسیاری در مسیر توسعه انجام دادند، اما همچنان که قبلاً توضیح داده شد، موفقیت چندانی به دست نیامده است. اگرچه سال‌هاست که برنامه‌های توسعه با اهداف تعریف شده در رویکردهای توسعه اقتصادی اجتماعی، طراحی می‌شوند اما هنوز نتوانسته است آن‌گونه که در پی آن هستیم، ما را هدایت کند. گاه این برنامه‌ها به طور مستقل و جدا از هم، اجرا می‌شوند که در این صورت به موفقیت چشمگیری نائل نمی‌شوند. گاه این برنامه‌ها بدون ارتباط با سطوح دیگر سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی طراحی می‌شوند که باز هم به نتیجه مطلوب نمی‌رسند.

بدین ترتیب، با گذشت نزدیک به دو قرن از مباحث توسعه و رشد اقتصادی- یعنی از زمانی که نظریه‌های نوین اقتصادی مطرح شد، تا کنون- مسأله توسعه و رشد اقتصادی که کانون آن را تولید رفاه مادی و بهبود شرایط زندگی انسان شکل می‌داد، همچنان در کانون توجه است. هنوز مسأله فقر و محرومیت و رفع آن برای بشر امروزی مسأله است. هنوز کشورهای زیادی هستند که در آرزوی رسیدن به شرایط مطلوب اقتصادی به برنامه‌ریزی‌های متعدد دست می‌زنند.

توسعه متعالی؛ الگوی نوین توسعه

در کشورهای پیشرفته نیز با تعاریف جدید از فقر و محرومیت، ساحت‌های جدیدی برای اندیشمندان از موضوع توسعه پدیدار می‌شود. البته حوادث جدیدی مثل جنبش ضد وال‌استریت نشان داد که کشورهای توسعه‌یافته با چالش‌های جدیدی روبرو هستند. این حوادث تنها به جنبش وال‌استریت محدود نمی‌شوند و عبارت‌اند از:

۱. جنبش ضد وال‌استریت با شعارهای خود سیاستمداران و دانشمندان را با چالش جدید و

غیرقابل پیش‌بینی مواجه کرده، آنها را به فکر تجدیدنظر درباره نظریات و الگوها و شاخص‌های توسعه انداخته است. امروزه در این کشورهای توسعه یافته دموکراسی به عنوان فساد سیاسی و بازار بورس به عنوان فساد مالی و بانکها به عنوان ابزار حکومت یک درصد بر نودونه درصد مطرح شده است.

۲. از طرف دیگر شروع بحرانهای اقتصادی در اروپا از جمله بحران بدهی‌ها و کسری بودجه در یونان و اسپانیا و انگلیس و بحران اقتصادی در امریکا نشان می‌دهد که سؤالات جدیدی در نظریه و عملکرد اقتصاد جهانی پیدا شده که بدون جواب مانده است.

۳. رشد سریع کشورهای نوظهور مثل چین و هند و برزیل و روسیه نیز فضا را بر کشورهای توسعه‌یافته تنگ می‌کنند. بر اثر تشدید رقابت بین این دو گروه مسائل جدیدی پیدا می‌شود که باید به آنها پاسخ داد.

۴. چهارمین مساله بحران انرژی است که به‌زودی گریبان جهان و کشورهای توسعه‌یافته را خواهد گرفت. تمام شدن نفت هفت کشور جهان که روزانه بیست و سه میلیون بشکه نفت تولید می‌کنند و شتاب گرفتن مصرف انرژی هند و چین نه تنها اقتصاد بین‌المللی بلکه سیاست و روابط خارجی کشورهای غرب و شرق را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

۵. بحران محیط زیست و گرم شدن زمین و مسائل دیگری از این قبیل آرامش قبلی کشورهای توسعه‌یافته را بهم خواهد زد.

با توجه به مسائل یادشده، پیش‌بینی می‌شود که نظریات و راهکارهای توسعه و پیشرفت با بازنگری اساسی مواجه خواهد شد. تصور ما این است که با توجه به این روندها، مفهوم توسعه در آینده بیشتر اجتماعی خواهد شد. هرچند که بعد سیاسی و اقتصادی آن حفظ می‌شود ولی بعد مردمی آن هم تقویت خواهد شد. لذا ترجیح می‌دهم که آن را توسعه متعالی بنامم که هم شامل توسعه پایدار و توجه به نسلهای آینده و محیط زیست خواهد بود و هم متعهد به معیارهای اخلاق و مراقبتهای انسانی بر بازارها و

نهادهای مالی و هم نظارت مردمی را در کنار حکمرانی مهم می‌بیند. البته این بدان معنا نیست که تمامی راهی که بشر تاکنون رفته برخطا بوده بلکه به معنای سنجه و راهنمایی است که برای جبران و اصلاح کمبودها و نواقص موجود، آیندگان به آن توجه داشته باشند. ما ایرانیان که در عقب این قافله حرکت کرده‌ایم اگر بخواهیم پیش بیفتیم، دو کار مهم را باید به سرانجام برسانیم:

الف- از تمامی تجارب موفق دنیای توسعه یافته بهره بگیریم و اشتباهات و برنامه‌ها و تجربه‌های شکست خورده خود و دیگران را تکرار نکنیم.

ب- برای پرسش‌های جدید در دنیای پیشرفته و توسعه یافته پاسخی را بیابیم و قبل از آنکه در عمل با آنها مواجه شویم راهکارهای مناسبی برای عبور از آنها بیاندیشیم. تلاش خواهیم کرد که الگویی که برای توسعه و پیشرفت ارائه می‌کنیم دارای چنین مختصاتی باشد. لذا فصل بعدی را با این پرسش آغاز می‌کنیم که کدام اقتصاد تولید ملی باید طراحی و تعقیب شود؟ چگونه می‌توانیم به آن جامه عمل بپوشیم؟ نقش جامعه و نخبگان و رهبران در تحقق آن چیست؟ چه کارهایی باید بشود و چه کارهایی نباید صورت گیرد؟ طبیعتاً آنچه نباید صورت گیرد اهمیت بیشتری دارد از آنچه باید صورت گیرد.

گفتمان نوین در توسعه

بررسی تجربیات و تلاش‌های نخبگان سیاسی برای پیشرفت کشور نشان می‌دهد که مساله پیشرفت در آغاز تابع ضرورت‌های زمانه بود و بر محور الگو برداری و استخدام عناصر و عواملی بود که تصور می‌شد نبود و مجهز نبودن به آنها باعث عقب افتادگی و آسیب‌پذیری در برابر خطرهای نوین تهاجم خارجی شد و چنین عناصر و اسبابی رقبا و دشمنان ایران را قدرتمند ساخته است. این روند بعدها و به تدریج به تقلید همه‌جانبه کشیده شد، و به نهضتی در میان روشنفکران ایرانی و نخبگان سیاسی درباری تبدیل شد. دوران پهلوی نقطه اوج و اعتلای این گرایش بود. غربی شدن یا به معنای دقیق‌تر آن اروپایی شدن بنیان نظریه و عمل توسعه در ایران تا انقلاب اسلامی بود. گرایش‌های کمونیستی و مارکسیستی در جامعه ایران علیرغم تلاش‌های مداوم و سازماندهی شده روسیه شوروی توفیقی نیافت.

پیروزی انقلاب اسلامی به معنی سرآغاز گفتمانی نوین در باب توسعه مبتنی بر آموزه‌های اسلامی بود. نظام سیاسی برآمده از انقلاب اسلامی یعنی جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن فصلی نو در تلاش‌های انسانی به طور کلی و جهان اسلام و ایران اسلامی به طور خاص بود. ابتدای «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها» در این نظام بر «اساس موازین اسلامی» (اصل ۴ قانون اساسی) تحولی نو در عصر سکولاریسم و بی‌اعتنایی به ارزش‌های دینی و الهی بود. انتظام سامان اجتماعی و سیاسی بر چنین موازین و الزامات نوین پیشرفت همچون «مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش» (اصل ۸۳ قانون اساسی) نوید سرفصل جدیدی در جامعه‌سازی است که ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی در عهده وظایف و مسوولیت‌های خود تعریف کرده است. در این تأسیس نو که «سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد» (اصل ۱۵۴

قانون اساسی) مقرر است که «پی‌ریزی اقتصاد» به نحو «صحیح و عادلانه» و «برطبق ضوابط اسلامی» و در «جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت» با «منع اسراف و تبذیر در همه شئون مربوط به اقتصاد، اعم از مصرف، سرمایه‌گذاری، تولید، توزیع و خدمات» در زمینه‌های مختلف رفاهی صورت گیرد. (بند ۱۲ اصل ۴ قانون اساسی)

چنین اقتصادی «بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی، خصوصی» باید از «هر گونه وابستگی رها» بوده و «ریشه کن کردن فقر و محرومیت و برآوردن نیازهای انسان» هدف غایی آن باشد. رشد آن «با حفظ آزادی انسان» و پیشگیری از «تمرکز و تداول ثروت در دست افراد و گروه‌های خاص» و پرهیز از تبدیل شدن «دولت به یک کارفرمای بزرگ مطلق» است. (اصول ۴۳ و ۴۴ قانون اساسی)

در برنامه‌ریزی عمومی اقتصاد کشور فراهم ساختن «فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی، سیاسی و اجتماعی فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی، سیاسی و اجتماعی [افراد] و شرکت فعال در رهبری کشور و افزایش مهارت و ابتکار» بر اساس ضوابط زیر استوار می‌شود:

۱. تامین نیازهای اساسی: مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش و امکانات لازم برای تشکیل خانواده برای همه.
۲. تامین شرایط و امکانات کار برای همه به منظور رسیدن به اشتغال کامل و قرار دادن وسایل کار در اختیار همه کسانی که قادر به کارند ولی وسایل کار ندارند، در شکل تعاونی، ...
۳. تنظیم برنامه اقتصادی کشور به صورتی که شکل و محتوا و ساعت کار چنان باشد که هر فرد علاوه بر تلاش شغلی، فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی، سیاسی و اجتماعی... [داشته باشد].
۴. رعایت آزادی انتخاب شغل، و عدم اجبار افراد به کاری معین و جلوگیری از بهره‌کشی از کار دیگری.

۵. منع اضرار به غیر و انحصار و احتکار و ربا و دیگر معاملات باطل و حرام
 ۶. استفاده از علوم و فنون و تربیت افراد ماهر به نسبت احتیاج برای توسعه و پیشرفت اقتصاد کشور.

۷. جلوگیری از سلطه اقتصادی بیگانه بر اقتصاد کشور.

۸. تاکید بر افزایش تولیدات کشاورزی، دامی و صنعتی که نیازهای عمومی را تامین کند و کشور را به مرحله خودکفایی برساند و از وابستگی برهاند.» (اصل ۴۳ قانون اساسی)

چنین پیشرفتی نباید تبعیض آمیز نه در سطح فردی و نه در سطح ملی باشد:
 «در بهره برداری از منابع طبیعی و استفاده از درآمدهای ملی در سطح استانها و توزیع فعالیت‌های اقتصادی میان استانها و مناطق مختلف کشور، باید تبعیض در کار نباشد، به طوری که هر منطقه فراخور نیازها و استعداد رشد خود، سرمایه و امکانات لازم در دسترس داشته باشد.» (اصل ۴۸ قانون اساسی) و همچنین باید متعهد به حفاظت محیط زیست برای نسل‌های امروز و آینده باشد: «در جمهوری اسلامی، حفاظت محیط زیست که نسل امروز و نسل‌های بعد باید در آن حیات اجتماعی رو به رشدی داشته باشند، وظیفه عمومی تلقی می‌گردد. از این رو فعالیت‌های اقتصادی و غیر آن که با آلودگی محیط زیست یا تخریب غیر قابل جبران آن ملازمه پیدا کند، ممنوع است.» (اصل ۵۰ قانون اساسی)

اختصاص چنین محتوا و مضامینی به اقتصاد و الزام آن در جهت‌گیری، روش، غایت و فرایند رشد، نیازمند تعریف نوینی از پیشرفت و توسعه است که با گفتمان‌های رایج و شناخته شده توسعه و پیشرفت تفاوت آشکار دارد. این تفاوت صرفاً تفاوت در روش نیست بلکه برخاسته از بنیان‌های نظری متفاوت در باره انسان و معنا و محتوای حیات فردی و اجتماعی و ساحت‌های مختلف آن است.

کدام اقتصاد و تولید ملی؟

قریب صدسال است که هرگاه صحبت از اقتصاد و وضعیت معیشتی مردم می‌شود، نگاه‌ها به سوی دولت و آن هم به سوی سدسازی و اتوبان‌سازی و راه‌آهن و دانشگاه‌سازی می‌رود. در طی همین مدت، هزاران پروژه بزرگ و دهها هزار پروژه کوچک و متوسط به دست دولتها اجرا شده است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حجم و آمار این پروژه‌ها با ارقام نجومی روبرو شد. این موضوع را ما در اقتصاد رشد اقتصادی می‌گوییم. و شاخص آن هم رشد درآمد ملی کشور بین ۷ تا ۵ درصد است. ولی چرا طی همین صدساله فقر و بیکاری در ایران ریشه کن نشده و سلامت و استانداردهای زندگی به بهبودی مطلوبی نرسیده است؟ تقریباً طی پنجاه سال اخیر رشد اقتصادی ایران حدود پنج درصد بوده است ولی همیشه بخش عظیمی از مردم ما از وضعیت زندگی خود ناراضی بوده‌اند.

شنیده‌ام که یکی از دوستانی که خودش را برای انتخابات ریاست جمهوری آماده می‌کند گفته است که من اگر رئیس‌جمهور شدم اتوبانی بین تهران و شمال کشور می‌سازم که کمتر از یک ساعت بتوان از تهران به شمال رفت. اگر رضاشاه امروز بود می‌گفت آن زمان که من راه‌آهن سراسری را احداث کردم و از تونلهای مختلف در رشته کوههای زاگرس و البرز عبور دادم، با فناوری و ابزار راه‌سازی هشتاد سال پیش بود. امروز اگر بودم البرز را از ده نقطه سوراخ می‌کردم و در آن مسابقه اسبوانی ترتیب می‌دادم. ولی در پاسخ به رضاشاه و این دوست خوب ما باید گفت که سوراخ کردن البرز آب و نان برای مردم نمی‌شود. صدسال است که تونل و راه و سدسازی می‌شود ولی فقر و بیکاری و عقب‌ماندگی ریشه کن نشده است.

آبادانی رضاشاهی برای ایران به فاجعه‌ای بزرگ انجامید. ایران توسعه نیافت. از سویی دیگر، استبدادی خونین هم بر کشور حاکم شد. نظام‌های اجتماعی و فرهنگی کشور هم آسیب دید.

رشد و توسعه

اتفاقا مشکل اصلی در کشور ما درک نادرست از توسعه و پیشرفت است. بسیاری از دولتمردان و بسیاری از کارشناسان کشور طی صد سال اخیر بین رشد اقتصادی و توسعه فرقی قائل نمی‌شدند؛ درحالی که در ایران مثل بسیاری از کشورهای نفتی پدیده‌ای ظهور کرده است به نام رشد اقتصادی بدون توسعه؛ یعنی رشد اقتصادی در کشور هست ولی فقر و بیکاری هم وجود دارد. رشد اقتصادی هست ولی استانداردهای زندگی بالا نیست. هزینه‌های زندگی از جمله سلامت و امنیت بالاست. طی سی سال اخیر نزدیک به پانصد هزار نفر در جاده‌ها کشته شده و حدود پنج میلیون نفر زخمی شده‌اند. پرونده‌های قضایی در سال از ده میلیون پرونده و زندانیان از دویست هزار نفر عبور کرده است.

رشد بدون توسعه همان موضوعی است که با وجودی که بسیاری از دانشمندان اقتصاد آن را تشخیص داده‌اند ولی نتوانسته‌اند علت‌یابی و نظریه‌پردازی درستی برای آن انجام دهند. دلیل آن‌هم شاید استثنایی بودن آن است. این پدیده تنها در کشورهای نفتی مثل ایران و کشورهای کمونیستی مثل شوروی سابق اتفاق افتاده است. البته برخی از کشورها مثل عربستان و کویت با تفکیک درآمدهای نفتی از درآمدهای غیرنفتی توانستند از بروز پدیده تورم در کنار فقر و بیکاری جلوگیری کنند. ما متأسفانه هم فقر و بیکاری داشته‌ایم و هم تورم. البته در عربستان و سایر کشورهای نفتی رشد بوده ولی توسعه صورت نگرفته است.

اما اینکه چگونه باید توسعه پیدا کرد سؤال صدساله جامعه ماست. سؤال امروز این است که چگونه تحریمها را پشت سر بگذاریم. لذا باید پاسخ هر دو سؤال را بدهیم. تجربه انقلاب و جنگ به ما نشان می‌دهد که در چنین شرایطی باید تحریمها را تبدیل به فرصتی برای جهش در تولید و کار و سرمایه‌گذاری کرد. آخرین بار در فرصت دفاع مقدس باید این کار می‌شد؛ همانطور که آلمان و فرانسه توسعه خود را مرهون پیشرفتهای صنعتی دوران جنگ می‌دانند. متأسفانه از فرصت دفاع مقدس برای رونق تولید و جهش در صنایع کشور استفاده آنچنانی صورت نگرفت.

چه باید کرد؟

مساله خیلی روشن است. کشور ما نیاز به اصلاح مدیریت توسعه دارد. این اصلاح اگر به صورت تدریجی و سعی و خطا انجام شود، به همان میزان توسعه و پیشرفت در ایران طول می‌کشد. اگر این اصلاح سریعتر از نیازها و انتظارات جامعه به وجود آید جامعه سریعتر پیشرفت می‌کند و توسعه می‌یابد. اصلاح مدیریتی در ابعاد اقتصادی و فرهنگی طی صد سال اخیر به تدریج صورت گرفته است. در حالی که در بعد سیاسی اصلاح مدیریتی بر اثر انقلاب اسلامی به سرعت صورت گرفت.

برای اصلاح مدیریت توسعه و پیشرفت به مردان توسعه و تعالی نیاز داریم؛ آن هم مردان توسعه‌ای که بتوانند سنگ اندازی رقبا و دشمنان ملت ایران از جمله تحریمها را تبدیل به فرصتی برای شکوفایی کنند. مردانی که هنر آنها صرفاً سدسازی و برج‌سازی و تونل‌سازی باشد ولی نتوانند مساله فقر و بیکاری را حل کنند، به درد اقتصاد کشور نمی‌خورند. البته از مسئولان بی‌عرضه بهتر هستند ولی چرا ما باید همیشه بین بد و بدتر ناچار به انتخاب بد باشیم که گرفتار بدتر نشویم؟ متأسفانه این ناامیدی در انتخاب دولتمردان به یک فرهنگ تبدیل شده و خطر این است که در وجود جامعه نهادینه شود. تنها راه سعادت‌مندی ایران ما این است که از مردان توسعه‌آفرین و تعالی‌بخش خود استفاده کنیم. ترس صاحبان قدرت و حسادت رقبا آنها مانع اصلی به صحنه آمدن این افراد هستند. یکی از آقایان به من می‌گفت که نمی‌دانم چه گناهی کرده‌ایم که خدای متعال ما را گرفتار فلانی کرده است. من به او گفتم دلیل اش روشن است شما نیروهای اصیل انقلاب که انقلاب و جنگ را به بهترین شکل پیروز کردند را به بهانه‌های واهی کنار گذاشتید و به حاشیه راندید و کسانی را که پشت جبهه مرتب نق می‌زدند، بر سر کار آوردید. آنها آنقدر منفعل و ناامید بودند که زمانهای طلایی را از دست دادند و برای مردم کاری نکردند. لذا مردم عکس‌العمل نشان دادند و نتیجه‌اش این شده است که می‌بینید.

تیم پیشگام توسعه یا لکوموتیو اقتصاد ملی

پیشرفت در ایران نیاز به یک تیم توسعه آفرین و تعالی بخش دارد. که بتواند ظرفیتهای انسانی و اجتماعی و مدیریتی جدیدی برای کشور به وجود آورد و با کمک این ظرفیتهای تمامی جامعه را به تحرک و پویایی بکشاند. اقتصاد را بشناسند و بفهمند و تولید و اشتغال را تقویت کنند. به جای آنکه به مردم ماهی بدهند که دائمی نیست، تور ماهیگیری بدهند و فن و هنر ماهیگیری بیاموزند که بتوانند روی پای خودشان بایستند و بازاری را درست کنند که ماهیهای آنها را بخرند.

چنین امر خطیری، با توجه به اینکه کشور ما در طی این سی سال اخیر با کارشکنیهای غرب مواجه بوده، نیاز به دیپلماسی موثر و سازندهای دارد که پشتوانه آن پیشرفت واقعی کشور باشد. امروزه پیشرفت واقعی کشور هم زندگی مردم را به سامان می‌رساند و هم پشتوانه‌ای برای دیپلماسی کشور است. ولی پیشرفت کشور به تولید ملی و کار و تلاش و خلاقیت بستگی دارد. لازمه این کار این است که اختیار اداره اقتصاد کشور را برعهده آن تیم بگذاریم و تغییر هم ندهیم. این افراد در کشور هستند اگر من رئیس‌جمهور می‌شدم این افراد را که حدود هفت نفر هستند و آنها را می‌شناسم پس از نظرخواهی و نظرسنجی از نخبگان کشور مامور این کار می‌کردم. البته این تیم باید توسعه را مدیریت کنند نه فعالیت‌های اقتصادی را. این تیم باید به‌عنوان لکوموتیو توسعه را که هزاران لکوموتیو دیگر به آن وصل شده است، بسازند و راهبری کنند. لکوموتیوهای دیگر خود فعالیت‌های اقتصادی را می‌سازند. به همین دلیل مدیریت بر این هفت نفر پیشگامانه‌ترین مدیریت اقتصادی کشور خواهد بود. این مدیریت با کمک آن هفت نفر باید دارای یک مدل و الگوی روشنی برای توسعه و پیشرفت کشور باشد. از طرف دیگر ساختار متمرکز دولتی و نظام اداری گسترده کشور را چگونه باید حل کرد؟ بنابراین در کنار الگوی پیشرفت باید یک نظام نوین اداری و مدیریتی هم پیشنهاد شود.

فدرالیسم اقتصادی

در این نکته باید تامل کرد چرا با وجود آن که چند دهه از طراحی و اجرای برنامه‌های توسعه در ایران، سپری می‌شود اما هنوز گام‌های اساسی در پیشرفت و توسعه ایران برداشته نشده است. بنابراین لازم است که به یک سازماندهی متفاوت اداری و مدیریتی و یا به یک طرح عمومی‌تر و بزرگ‌تری بر این اداره‌ی کشور بیندیشیم که در واقع تمام اقدامات توسعه‌ای می‌تواند در درون آن به هم پیوند یابد و بافت مناسبی برای جریان پیشرفت و توسعه فراهم آورد. در این راستا به نظام فدرالیسم اقتصادی به عنوان زمینه‌ای لازم و سازوکاری کلان در مدیریت کشور معطوف شده‌ایم که می‌تواند بستر مناسب و ظرفیت‌های بزرگ‌تر را برای تحقق اهداف توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را در همه ابعاد آن فراهم آورد.

البته تصمیم‌گیری درباره نظام فدرال اقتصادی در ایران بدون انتخاب الگوی توسعه اقدام شتابزده و بدون مبناست. الگوی توسعه تعیین می‌کند که نظام فدرال اقتصادی به چه شکلی و در کجاها در کشور قابل پیاده شدن است. لذا ابتدا به مبانی و اصول الگوی توسعه در ایران می‌پردازیم و سپس به بحث فدرالیسم اقتصادی توجه خواهیم کرد.

تجارب گذشته: جهان و خودمان

از بحث بررسی نظریه‌ها و الگوهای توسعه در کشورهای جهان به نتیجه رسیدیم که با وجود نظریات متفاوت و الگوهای مختلفی که در سطح کشورها و ملتها و اندیشمندان و سیاستمداران آنها داده شده است، می‌توانیم همه آنها را به دو گروه تقسیم کنیم.

الگوهای توسعه

به نظر می‌رسد تاکنون دو الگوی موفق در توسعه ملتها موثر بوده است:

۱. الگوی توسعه تدریجی

۲. الگوی توسعه شتابان

البته الگوهای زیادی دیگری هم در دنیا ارائه شده که یا به دلیل شکست آنها و یا آن که چون دردل این دو گروه قابل طبقه‌بندی هستند، نادیده گرفته شده‌اند. الگوی اول که زادگاه آن در غرب یعنی اروپا و اصلاح شده آن در امریکا بوده است بر توسعه تدریجی تاکید دارد. در این الگو، توسعه امری تدریجی و طولانی است. قریب دویست سال طول می‌کشد تا در یک کشوری به وجود آید. ابتدا در کشور تحولاتی در سرمایه انسانی و نهادهای اجتماعی و همچنین تحولاتی در ابعاد معرفتی و مهارتی صورت می‌گیرد و بعد از آن فناوری و دانایی و علم بشر تغییر می‌کند و سپس سخت افزارهای توسعه مثل کالبد شهرها و صنعت و کشاورزی متحول می‌شود. در طول این مدت نهادهای سیاسی از جمله آزادی و دموکراسی و نهاد دولت به مرور و علی‌رغم مخالفت‌ها و مقاومت‌های آنها اصلاح می‌شوند. در کنار این تحولات، ارزشهای اخلاقی از طریق آموزش و تربیت دگرگون می‌شود. نظامات حقوقی و قضایی و سیاسی در جامعه شکل می‌گیرد و نیروی پلیس برای تضمین این نظامات هم به وجود می‌آید.

این اتفاقات در فرانسه، آلمان، انگلیس و بعد از آنها در امریکا در طی سالیان درازی اتفاق افتاد. صدسال پیش کسی نمی‌توانست از بعد از غروب افتاب در خیابان‌های نیویورک قدم بزند. شبها مثل حکومت نظامی خیابانها خلوت و در اختیار جنایتکاران بود. تا هفتاد سال پیش در انگلیس زنان حق رای نداشتند. به‌رحال توسعه و پیشرفت در کشورهای فوق از زمانی که شروع شد تا زمانی که تحقق یافت قریب دویست سال طول کشید. علت طولانی شدن این است که نهادها و ارزشها و زیرساختها به‌صورت طبیعی رشد می‌کنند. بنابراین، با مقاومت نیروهای قدیم مواجه می‌شوند و یک مسیر زیگزاگی را طی می‌کنند. راههای زیادی بارها تکرار می‌شود تا کنار گذاشته شود.

از آنجایی که این تحولات طولانی است، این الگو را الگوی توسعه تدریجی می‌گوییم. البته لازمه این کار این است که این کشورها دارای استقلال باشند و اگر تحت اشغال و یا مستعمره قرار گرفتند بتوانند خود را از زیر سیطره قدرتهای استعمارگر نجات دهند و یا با آنها بر سر توسعه خود به توافق برسند؛ مشابه توافقی که بین امریکا با

آلمان و ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم انفاق افتاد. یا توافقی که بین امریکا با کره جنوبی پس از جنگ دو کره صورت گرفت. در غیر این صورت کشورهای که تحت استعمار هستند و توافقی بر سر توسعه آنها با استعمارگران وجود ندارد، هیچ‌گاه به توسعه دست پیدا نمی‌کنند. مثال این حادثه کشورهای خاورمیانه هستند که قدرتهای جهانی بر سر توسعه و دموکراسی در آنها به توافق با دولتهای آنها که دست‌نشانده خودشان بودند نرسیدند.

ایران یکی از این کشورها بود که دولتهای انگلیس و بعد از آن امریکا زیر بار دموکراسی و توسعه ایران نرفتند زیرا که حفظ اسرائیل و جریان صدور نفت و مبارزه با کمونیسم نیاز به نوعی ثبات در ایران داشت که بدون استبداد و عقب‌ماندگی حاصل نمی‌شد.

اگر قطار پیشرفت ایران روی ریل توسعه تدریجی حرکت کند، مشروط بر اینکه قدرتهای بین‌المللی کارشکنی نکنند، صد سال دیگر طول می‌کشد تا کشور ما پیشرفت کند. یعنی استانداردهای زندگی به شرایط مطلوب برسد و فقر و بیکار و عقب‌ماندگی ریشه‌کن شود. سلامت و بهداشت به حد مطلوب برسد. آرامش و امنیت شهروندی و اقتصادی به حد قابل قبولی برسد. متأسفانه طی صد سال اخیر ما عملاً روی ریل توسعه تدریجی در حال حرکت هستیم و قدرتهای بین‌المللی به دلیل نگرانیهای که از ملت ایران در مقابل منافع خود در منطقه دارند مرتب در این مسیر کارشکنی کرده‌اند. بنابراین، حرکت قطار ایران روی یک ریل فرسوده است که اطراف آن ناامنی هم وجود دارد. پس ما نیازمند یک تحول در مسیر توسعه هستیم. ادامه مسیر فعلی توسعه هم طولانی است و هم نامطمئن.

الگوی توسعه شتابان

الگوی نوع دوم که در آسیای جنوب شرقی متولد شد و ببرهای آسیا از دل آن بیرون آمدند، را الگوی توسعه شتابان می‌گوییم. این الگو ظاهراً از تجربه موفق ژاپن و تجربه

شکست خورده نسخه‌های توسعه تدریجی در کشورهای دیگر برداشت شده بود. پس از ژاپن این الگو اصلاح شد و با شتاب بیشتر در کشورهای تایوان، سنگاپور، هنگ کنگ و کره جنوبی به کار رفت. این چهار کشور به ببرهای آسیا معروف شدند.

بعد از آنها چین از چهل سال پیش به این طرف از همین الگو بهره برد و امروزه کشورهای دیگر مثل مالزی و هند و برزیل و ترکیه از آن بهره می‌برند. اساس این الگو بر شتاب دادن به تمامی فرایندهای اقتصادی و اجتماعی است که ملتهای نوع اول در فرایندی طولانی و تدریجی پشت سر گذاشته‌اند. در این الگو، دولتها نقش مهمی در توسعه برعهده می‌گیرند. دولتها پای خود را از فعالیت‌ها بیرون می‌کشند ولی در نهادسازی و یا ظرفیت‌سازی و ایجاد انگیزه وارد می‌شوند. دولتها دیگر پیمانکار بزرگ نیستند بلکه ناخدای بزرگی می‌شوند که پاروزدن را برعهده مردم می‌گذارند و سکانداری را در پیش می‌گیرند. سرعت پیشرفت و توسعه در این الگو از دویست سال به پنجاه سال رسیده است یعنی در هر سال به اندازه چهار سال پیشرفت می‌کنند.

در این الگو، رشد اقتصادی حتی به ارقام باورنکردنی ۱۲ درصد هم برای چندین سال متوالی می‌رسد که با سرعت هواپیماهای مافوق صوت قابل مقایسه است. چین سه دهه است که رشد اقتصادی بالای هشت درصد را پشت سر گذاشته و به قدرت دوم اقتصاد جهان طی سالهای اخیر رسیده است. کره جنوبی با رشدی بالای هفت درصد طی سالهای متوالی در حال پیشرفت بوده است. در این الگو، سرعت پیشرفت سه یا چهار برابر سرعت پیشرفت در الگوی تدریجی است.

ما در ایران خواسته‌ها و آرزوها و شعارهای خود را براساس الگوی شتابان طرح می‌کنیم ولی در عمل مسیر توسعه تدریجی را طی می‌کنیم. این تناقض را همه ما در زندگی خود و در اداره کشور احساس می‌کنیم ولی تحلیل درستی از آن ارائه نمی‌دهیم. معمولاً تقصیر را به گردن افراد و اشخاص می‌اندازیم و فکر می‌کنیم اگر این تیم و دولت بروند و تیم و دولت دیگری بیاید مساله حل می‌شود. برخی از سیاستمداران مشکل را فهمیده‌اند ولی چون راه‌حلی برای آن ندارند، به عوامفریبی دست می‌زنند برخی دیگر

درک درستی از توسعه و تفاوت آن با رشد ندارند.

مدیریت توسعه شتابان باید فلسفه و منطقی درست برای توسعه و پیشرفت ایران داشته باشد که نه تنها آن را به اثبات برساند و اجماعی عمومی را در قبول آن فراهم سازد بلکه بتواند آنها را به یک عزمی ملی و همچنین حرکتی دسته جمعی در توسعه بکشانند و در اجرا به برنامه‌ها و فعالیت‌های توسعه انسجام و یکپارچگی ببخشد. ازدل آن فلسفه باید به یک رویکرد در توسعه برسیم. برای این کار ابتدا به فلسفه‌ها و رویکردهای توسعه در جهان نگاهی می‌اندازیم و سپس رویکردی را در توسعه ملی کشورمان انتخاب می‌کنیم. البته ابتدا باید ببینیم که تاکنون چه رویکردهایی داشته‌ایم و با چه مشکلاتی مواجه شده‌ایم:

رویکردهای توسعه

با مطالعه نظریات توسعه در جهان و فلسفه‌هایی که در ورای آنهاست. سه گروه رویکرد قابل تشخیص است:

- ◀ توسعه بر محور انسان به معنای فردی
- ◀ توسعه بر مبنای دولت
- ◀ توسعه بر مبنای مردم

توسعه بر محور انسان

در نظریه توسعه بر مبنای فرد یعنی ایندیووالیسم مهمترین مساله‌ای که این گروه به آن تاکید می‌کنند آزادی فردی است یعنی هر فردی بتواند آزادانه انتخاب داشته باشد. رفتار عقلایی او چیزی جز تخصیص آزادانه عمر و سرمایه خویش به فعالیت‌های بهینه نیست. لذا نظام سرمایه‌داری بر همین مبنا معتقد است که باید آزادی کامل را برای انباشت سرمایه به وجود آورد. کارگران هم نیروی کار خود را در بازار آزادانه عرضه کنند تا نظام عرضه و تقاضا قیمت و دستمزد آنها را تعیین کند.

توسعه بر محور دولت

در توسعه بر مبنای دولت مهمترین دغدغه بشر عدالت است. مردم از حق برابری برخوردار هستند ولی چون خودشان نمی‌توانند به حق خویش دستیابی داشته باشند. دولت به نمایندگی از جامعه این وظیفه را برعهده می‌گیرد. توسعه دولت محور چه در شکل سوسیالیسم آن و چه در شکل کمونیستی آن به دنبال توزیع عادلانه ثروت هستند. در شکل مارکسیستی، جایگاه مردم به جامعه یعنی طبقات تنزل می‌یابد و جامعه هم نهایتاً به نفع طبقه کارگر کنار می‌رود و دولت را برعهده می‌گیرد که نماینده طبق کارگر است که خود آن هم نماینده جامعه است. در سوسیالیسم، جامعه فراتر از طبقه کارگر تعریف می‌شود ولی در آنجا هم دولت نماینده جامعه است.

نقد توسعه فرد محور و دولت محور

در اندیشه اول، فرد انسان محور توسعه تلقی می‌شود و در دومی، دولت محور توسعه قرار می‌گیرد. اولی با آزادی و دومی بر محور عدالت شکل می‌گیرد. اولی معتقد است که کارکرد افراد در بازار موجب ایجاد یک دست غیبی می‌شود که هم کارایی و هم عدالت را تحقق می‌بخشد ولی دومی معتقد است که بازار در تسخیر سرمایه‌داران است و عدالت تحقق نمی‌یابد. دولت به جای مردم باید اقتصاد و توسعه را برعهده بگیرد. هر دو نظریه دارای یک نقص اساسی در تعریف جامعه و مردم هستند. یکی از دست غیبی برای پرکردن خلاء فلسفی خود در تعریف جامعه بهره می‌برد و دیگری از نهاد دولت برای پرکردن آن بهره می‌گیرد. واقعیت این است که دست غیبی سرمایه‌داری در بسیاری از موارد عمل نکرده است. اگر هم وجود دارد همان جامعه است. اگر هم دست غیبی وجود داشته باشد از طریق جامعه عمل می‌کند ولی این به معنای آن است که جامعه‌ای هم وجود دارد که علاوه بر فرد اقدام می‌کند. نهاد دولت چگونه می‌تواند به جای جامعه عمل کند؟ دولت خود یک نهادی در جامعه است. حتی اگر قائل به نقش محوری آن باشیم، باید با بقیه نهادهای اجتماعی تعامل کند تا جامعه شکل بگیرد.

نگاهی به رویکردهای اقتصاد ایران

در ایران، بارها برنامه‌های توسعه بر مبنای فرد و دولت طراحی و اجرا شده است. لذا همیشه ترکیبی از نگاه‌های لیبرالی و سوسیالیستی در برنامه‌ریزی و مدیریت توسعه‌ای ایران وارد شده است. به همین دلیل، اقتصاد ایران نه شکل سرمایه‌داری به خود گرفته و نه به شکل سوسیالیستی؛ بلکه ترکیبی از آنهاست.

توسعه بر محور مردم

نکته مهم این است که این ترکیب منطق روشنی مثل اقتصاد اسلامی ندارد. ترکیب ناموزون و بدون منطقی در ایران شکل گرفته است. یکپارچگی منطقی در اجزای اقتصاد ایران دیده نمی‌شود. بنابراین، ما نیازمند رویکردی منطقی در اقتصاد ایران هستیم. من معتقدم که رویکرد اقتصادی توسعه ایران باید جامعه‌محور باشد. یعنی باید اقتصاد و توسعه را مردمی کنیم. البته فرد و دولت هم جزء آن هستند. در این رابطه آزادی و عدالت هر دو در توسعه ایرانی و اسلامی موثر هستند. توسعه مردمی ما را به الگوی توسعه شتابان می‌رساند. در سطور بعدی ابعاد این رویکرد را توضیح می‌دهم.

توسعه متعالی

مردم اکثریت نیستند بلکه تمام افراد جامعه را شامل می‌شوند. اکثریت چیزی است که لیبرالیسم برای پوشاندن خلاء خود در تفسیر مردم برگزیده است. مردم به هیچ طبقه خاصی منحصر نیستند. بلکه همه طبقات را شامل می‌شوند. طبقه کارگر یا طبقات در مارکسیسم و سوسیالیسم نمی‌تواند خلاء مردم را پر کند. مردم همه طبقات هستند. بنابراین، مردم هم شامل افراد می‌شوند هم شامل جامعه‌ای که بر افراد حاکم است. توسعه بر مبنای مردم توسعه‌ای انسانی - اجتماعی است.

توسعه متعالی در دو محور صورت می‌گیرد. تحول عمودی که تحول در نهادهای اجتماعی و سیاسی است؛ یعنی تحول در بازار و مالکیت و علم و فناوری و دولت و

خانواده و تربیت. این تحول موجب می‌شود که روابط و مناسبات افراد و گروه‌های یک جامعه و شهرها و جمعیتها آسانتر متحول بشوند. تحول دوم باید در افراد و گروهها و جمعیت‌های مستقر یا به تعبیر دیگر در جغرافیای توسعه صورت گیرد. لذا توسعه را به دو نوع توسعه مرتبط و مکمل هم تقسیم می‌کنیم: توسعه جغرافیایی و توسعه نهادی.

توسعه جغرافیایی

توسعه در تمام شهرها و روستاها و مناطقی که مفهوم مردم به معنای جامعه شکل بگیرد، امکان‌پذیر است. مردم یعنی مجموعه‌ای که تقسیم کار می‌تواند در میان آنها به شکل اقتصادی صورت گیرد و در ضمن روابط و مناسبات انسانی و اجتماعی معناداری نیز بین آنها برقرار است. ممکن است روستا و یا جزیره‌ای نتواند به چنین قابلیت‌هایی برسد و لذا توسعه هم در آنجا اتفاق نمی‌افتد ولی در جزیره‌ای مثل سنگاپور یا هنگ کنگ این اتفاق می‌افتد که در آن صورت امکان توسعه شکل می‌گیرد. اما حضور مردم تنها یک استعداد است. مردم باید به مجموعه‌ای توسعه‌پذیر تبدیل بشوند. لازمه این کار تحولی در افراد و گروهها و در نهادهای اجتماعی و در روابط و مناسبات اجتماعی بین آنهاست.

توسعه نهادی

نهادهای اجتماعی از قبیل خانواده و بازار و مالکیت و علم اگر متحول نشوند، جامعه‌ای شکل نمی‌گیرد. نهادها در توسعه موثر هستند ولی این نهادها هم بدون توسعه در افراد و تشکیل سرمایه انسانی کار به جایی نمی‌برد. اصلاح و بهبود نهادها و برطرف کردن گسستهای نهادی و ایجاد یکپارچگی آنها مهم است. در توسعه شتابان نهادهای بازار، مالکیت، تجارت و علم مورد مطالعه قرار می‌گیرد و نواقص آنها در انجام مبادلات و در تعامل با یکدیگر مشخص و با کمک قوانین و حمایت‌های دولتی مورد اصلاح قرار می‌گیرد. نهادها شامل قواعد و رفتارها و اصولی است که افراد جامعه را در تقسیم کار

و مبادله محصولات خویش یاری می‌رساند. به آنها انگیزه و توانایی لازم را برای ساختن محصولات انسانی و مادی می‌بخشد. تأسیس و بازسازی و تقویت نهادها موجب می‌شود که محیط برای توسعه آماده شود.

تحول در نهاد اخلاق در کنار نهاد بازار و نهاد دموکراسی و نهاد دولت یکی از ضروریات توسعه متعالی است. اینکه جنبش ضد وال استریت نظام سرمایه‌داری را از اساس متهم به فساد کرده است به دلیل این بوده است که نظام سرمایه‌داری، نهاد اخلاق و ارزشهای فرهنگی را کنار گذاشته است.

البته نهاد اخلاق بدون نهاد دین نمی‌تواند مراقبت لازم را در افراد و در بازارهای مالی و پولی به وجود آورد. نهاد دین که مساله آخرت و خداترسی را در روابط و مناسبات دخالت می‌دهد، نظارت درونی را در کنار نظارتهای بیرونی تقویت می‌کند.

در حقیقت، مبارزه با فساد ناشی از لابی‌گریهای سیاسی در نمایندگان منتخب مردم و مبارزه با فساد ذاتی بانکی و بازارهای سرمایه بدون نهادهای اخلاق و دین پاک شدنی نیست. بنابراین در آینده نهادهای اخلاق و دین و انسانیت مجدداً به توسعه و پیشرفت بشر بر می‌گردد.

ظرفیت سازی

ساختار و الگوی مدیریت در سطح بنگاهها و بازارها و صنعت را ظرفیت اقتصادی خرد می‌نامیم. دومین سطح ظرفیت سازی عبارت از سیستمهای توسعه‌ای است. تعیین نرخ ارز برای تجارت، تعیین میزان تعرفه‌ها، سیاست خارجی درست و دیپلماسی قوی و سیاست داخلی مشارکت‌جویانه و ساماندهی وحدت داخلی و امنیت ملی تماماً ظرفیتهایی هستند که باید بصورت هدفمند برای توسعه طراحی شوند. سومین سطح ظرفیت مهم در کشور ساختار اداری و تقسیم و توزیع اختیارات به مناطق در امر توسعه است. تعیین وظایف و اهداف دولت مرکزی در امر توسعه و تعیین نقش مدیریتهای محلی و منطقه‌ای در ظرفیت‌سازی برای توسعه بسیار موثر است.

توسعه ظرفیتها در کنار توسعه نهادها فضای توسعه‌ای را ایجاد می‌کند و افراد و گروهها را از هر مانعی عبور می‌دهد و تحرک و فعالیت آنها را تقویت و تسهیل می‌نماید.

انگیزه و روحیه

توسعه همچون جنگ بسیار بزرگی است که فاتحان آن بزرگترین افتخار را برای خود و گروه و کشور و ملت خویش به وجود می‌آورند. در این جنگ، یک طرف فقر و بیکاری و عقب ماندگی و عوامل سازنده آنها چه داخلی چه خارجی قرار دارند. در همین سو، جبهه جهل و تفرقه و فساد و نفوذ قرار دارد و در یکطرف دیگر آن دولت و جامعه و اعضای آن قرار دارند. نبرد در این میدان نیاز به دانش و ایثار و تدبیر و انگیزه و روحیه فوق‌العاده‌ای در دولت و جامعه دارد. نوعی بیداری جمعی و عزم و اراده ملی برای مبارزه با عقب ماندگی و هوشیاری برای مبارزه با جهل و تفرقه و ایثار برای مبارزه با فساد و نفوذ نیاز است. پس توسعه یافتگی نیاز به مبارزه دارد. در این مبارزه، روحیه و انگیزه بسیار مهم است.

توسعه همزمان فردی، اجتماعی و سیاسی

برای آنکه الگوی توسعه ایرانی اسلامی با لباس مناسبی که نوعی هم ظرفیت‌سازی برای آن باشد پوشانده شود، ما فدرالیسم اقتصادی را انتخاب کرده‌ایم. فدرالیسم اقتصادی یک طرح مدیریتی و توسعه‌ای است که هر کدام مکمل دیگری است. هم برنامه‌ای برای توسعه شتابان ایرانی اسلامی است و هم ساختار مدیریتی کشور را بازسازی می‌کند. اصولاً توسعه باید هم تحول در فرد و هم در جامعه و هم در دولت را پوشاند در غیر اینصورت، توسعه صورت نمی‌گیرد. اگر بخواهیم توسعه از نوع شتابان باشد باید توسعه و تحول در دولت چه در ساختار و چه در افراد و اعضای دولت و چه در سبک مدیریت دولتی مقدم بر تحول در افراد و جامعه باشد.

قطار بدون لکوموتیو مادر

فعلا قطار اقتصاد ایران با همان لکوموتیو معمولی خود در حال حرکت است ولی رهبر انقلاب در کنار این قطار معمولی تلاشهایی برای ساختن لکوموتیو مادر اقتصاد ایران برداشته‌اند. خوشبختانه با تصویب سند چشم انداز یک گام بسوی الگوی توسعه شتابان برداشته‌ایم. ولی هنوز این سند تبدیل به یک عزم و اراده ملی نشده است و مهمتر اینکه همه گروهها و افراد و بخش‌های جامعه و دولت نسبت خود را با چشم‌انداز تعریف نکرده‌اند. در حقیقت هنوز یک حرکت دسته‌جمعی برای رفتن به سوی چشم‌انداز شروع نشده است.

اصول مشترک الگوی توسعه شتابان

بدیهی است که ما راهی جز انتخاب الگوی تجربه شده توسعه شتابان را نداریم. این الگو با اقلیم و فرهنگ و منابع انسانی ما سازگار است. البته به دلیل تفاوت در فرهنگ و اقلیم و منابع انسانی ایران با کشورهایی که مدل توسعه شتابان را تجربه کرده‌اند، ما نیاز به یک مدل بومی از نوع آن داریم.

الگوی توسعه تدریجی قریب صدسال است که در کشور ما پی‌گیری می‌شود. البته به دلیل عدم همراهی نظام بین‌المللی چه در زمان حکومت شاهان و چه در زمان دولتهای پس از انقلاب اسلامی که با کارشکنی خود مانع تحقق برنامه‌های توسعه در همان مسیر تدریجی شده‌اند، مدت بسیار طولانی نسبت به کشورهای مشابه دیگر طول کشیده است. پس، توسعه تدریجی نه شدنی است نه مورد انتظار ملت ایران است. لذا باید از رفتارهای فعلی جامعه و دولت که در مسیر توسعه تدریجی است دست برداریم. همه باهم در حال اسراف و هدر دادن زمان و عمر خود هستیم.

الگوی توسعه شتابان در هر کدام از کشورها که اتفاق افتاده، اصول مشترکی دارد؛ البته در هر کدام از این کشورها برای رسیدن به پیشرفت و توسعه کشور و جامعه خود یک راهی مختص به خود را با کمک همان اصول مشترک طی کرده‌اند. دارا بودن چشم‌انداز

ملی و ایجاد عزم ملی و حرکت جمعی به سوی آن سه اصل از این الگوی توسعه شتابان است.

اینکه این چشم‌انداز چیست و چگونه عزم و اراده ملی یکپارچه‌ای برای تحقق آن به وجود می‌آوریم و از کجا توسعه را شروع خواهیم کرد، چه فعالیت‌های کلیدی و چه مناطق پیشگامی را انتخاب و طراحی و اجرا می‌کنیم بستگی به انتخاب مدیریت توسعه و تعالی از نوع شتابان دارد.

این مدیریت یا باید در رأس قوه مجریه قرار گیرد یا بر اثر یک توافق ملی توسط رهبری و قوای سه‌گانه مشابه شورای انقلاب فرهنگی از همان افرادی که ذکر شد تشکیل شود. البته اگر یک نظام انتخاباتی هم برای انتخاب آنها به وجود آید، مشکلی ندارد.

فروپاشی نظام فدرالی ایران پس از چند هزار سال

انقلاب مشروطیت نقطه عطفی در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران است. از محتوا و مضمون قانون اساسی مشروطیت و متمم آن چنین بر می آید که انقلاب مشروطیت اهدافی چون قطع نفوذ و سلطه خارجی و حاکم شدن قانون با مبانی اسلامی و محدود کردن استبداد در امور کشور را پیگیری می کرده است. از نظر قانون اساسی مشروطیت، ساختار اداری می بایست قانونمند می شد اما نظام تقسیمات کشوری مرسوم و معمول ایران که کشور به ایالت، ولایت، بلوک و قصبه و قریه تقسیم می شد، به رسمیت شناخته شده بود. در قانون اساسی مشروطه مملکت یا همان کشور ایران دارای تقسیمات ایالت و ولایت بود. مطابق اصل سوم این قانون «حدود مملکت ایران و ایالات و ولایات و بلوکات آن تغییرپذیر نیست مگر بموجب قانون» و قانون انجمن های ایالتی و ولایتی که در تحقق اصول مربوطه از جمله تنظیم «منافع مخصوصه هر ایالت و ولایت و بلوک» تصویب شده بود (اصل ۲۹) تقسیمات فوق را چنین تعریف و تحدید کرده است: وفق ماده ۱ این قانون «ایالت قسمتی از مملکت» است «که دارای حکومت مرکزی و ولایات حاکم نشین جزو» است و مطابق ماده ۱۱۵ «ولایت قسمتی از مملکت که دارای یک شهر حاکم نشین و توابع» آن می شد «اعم از این که حکومت آن تابع پایتخت یا تابع مرکز ایالتی باشد.» معین شده است و توابع چند «بلوک» و هر بلوک تعدادی «قریه» و «قصبه» را شامل می شده. (ماده ۹۷) ولایات نیز به ولایات تابع ایالت و «ولایاتی که مستقل هستند و در تحت ایالت دیگر نیستند» و ولایاتی که «تابع ادارات مرکزی دولت در دارالخلافه» هستند، تقسیم می شدند. علاوه بر این، هر ولایت دارای یک شهر- مرکز حکومتی بود که «حاکم نشین» خوانده می شد. (مواد ۱۱۷ و ۱۲۲ قانون انجمن های ایالتی و ولایتی مصوب ربیع الثانی ۱۳۲۵ قمری)

آنچه از محتوای این قانون بر می آید این است که انجمن های ایالتی و ولایتی در واقع در حکم مجالس محلی بودند و جز در وضع قانون و مسائل سیاسی، در همه امور ایالات

و ولایات مداخله می‌کردند. مطابق ماده ۱۰۳ «در کلیه امور معاشی و اداره انجمن ایالتی می‌تواند رأی خود را اظهار کند لیکن در امور سیاسی حق مذاکره ندارد.» و «امور سیاسی عبارت از مسائلی است که راجع به اصول اداره و قوانین اساسی مملکت و پلتیک دولت باشد.» بخشی از اختیارات آنها عبارت بود از:

◀ وصول و ایصال و تشخیص و تخفیف مالیات و تصفیه شکایات راجعه موافق قانون (ماده ۹۱)؛

◀ رسیدگی به تأسیسات عام‌المنفعه محلی از قبیل راه‌سازی و تأسیس مدارس و پل‌سازی و غیره و اخذ و استقراض وجه و وضع مالیات فوق العاده برای آن (مواد ۹۲-۹۵)؛

◀ خرید و فروش و معاوضه اموال منقوله و غیر منقوله ایالتی؛

◀ اجاره و استجاره مستغلات و املاک برای صرفه یا رفع حاجت ایالت؛

◀ بیمه کردن عمارت و ابنیه ایالتی؛

◀ در خارج کردن عمارت یا ملکی از تصرف اداره و به تصرف اداره دیگر دادن به استثناء ابنیه حکومتی و محکمه‌ها و مدارس و محبس‌ها و عمارات نظمی (چهارم) که باید با تصویب ادارات مرکزی باشد؛

◀ در اداره شوارع ایالتی و رسیدگی به نقشها و بازدید کارهایی که برای ساختن و تعمیر راه‌های ایالتی لازم است و در تعیین اداراتی که ساختن و مرمت این راه‌ها به آنها باید واگذار شود و همچنین نظارت بر امتیازات راه‌سازی واگذار شده به خارجیان؛

◀ در اداره شوارع عمومی که منافع آنها به چندین ولایت می‌رسد و تعیین بلوکاتی که باید شرکت در ایجاد و نگاهداری آن راه‌ها بنمایند و تعیین وجه سالیانه پس از تحصیل آراء انجمنهای ذی‌مدخل و تعیین اداراتی که ساختن این شوارع به آنها واگذار می‌شود؛

◀ در ایجاد وسائل عبور و حمل و نقل از قبیل کشتی‌های کوچک و کرجی جهت عبور از رودخانه‌ها و غیرها تعیین حق‌العبور؛

- ◀ در رسیدگی به نقشه و بازدید کلیه کارهایی که مخارج آنها از وجوه ایالت داده می‌شود و تعیین اداره‌ای که اجرای این کارها به عهده او محول خواهد شد؛
- ◀ گردآوری اعانات برای انجام کارهایی که منافع ایالتی دارد؛
- ◀ تعیین سهم نقدی ایالت در مخارجی که منافع آنها هم به ایالت هم به بلوکات می‌رسد؛
- ◀ حفظ حقوق علایق و املاک ایالتی در محکمه‌ها؛
- ◀ رسیدگی به محاسبات مریضخانه‌های ایالتی و همچنین قرارداد با مریضخانه‌های متفرقه در خصوص پذیرفتن مرضای فقرا؛
- ◀ اداره دارالایتام و تعیین سهم بلوکات جهت مخارج مریضخانه‌ها و دارالایتام و تشخیص مأخذ این تقسیم و همچنین تأسیس و اداره کردن دارالعجزه ایالتی؛
- ◀ در تأسیس و اداره صندوق وظیفه (بازنشستگی) برای مأمورینی که حقوق آنها از وجوه ایالتی پرداخته می‌شده و به واسطه پیری و ناتوانی و قدمت خدمت معاف از خدمت شده‌اند و همچنین برای ورثه اشخاصی که در سر خدمت وفات کرده‌اند؛
- ◀ معاونت نقدی برای تکمیل تحصیل شاگردان قابل بی‌بضاعت به موجب راپرت مفتشین انجمنهای علمی و ادارات مدارس و سلب این امتیاز در صورت عدم استحقاق یا ظهور تقصیر (بورس تحصیلی)؛
- ◀ رسیدگی به اختلافاتی که مابین دو یا چند بلوک در خصوص تقسیم مخارج مشترکه حاصل شود (حل و فصل منازعات)؛
- ◀ رسیدگی به قراردادهای انجمن‌های بلدی در خصوص برقرار نمودن یا توقیف یا تغییر دادن مکانها و میدانهایی که جهت بارانداز و فروش امتعه دائماً یا موقتاً برقرار می‌شود (مدیریت شهری)؛
- ◀ در قریه را از بلوکی خارج کردن و جزو بلوک دیگر محسوب داشتن با موافقت انجمنهای ولایاتی (تقسیمات کشوری)؛ و بالاخره
- ◀ در رسیدگی به صورت اسامی اشخاصی که در بلوک حق انتخاب کردن دارند.

(انتخابات) (بندهای ماده ۹۷).

بررسی شرح وظایف این انجمن‌ها نشان می‌دهد که قانونگذار مشروطه نوعی فدرالیسم اقتصادی برای ایران به رسمیت شناخته است.

اما پس از پیروزی انقلاب مشروطه و وقایع بعد از آن، جامعه ایران گرفتار هرج و مرج و تشتت شد. ناامنی بر سراسر مملکت سایه افکنده بود و اوضاع رفته‌رفته وخیم‌تر هم می‌شد (آجودانی: ۴۴۰)؛ و عمل به این خواسته‌ها و اهداف جامعه عمل نپوشید. دلایلی همچون دخالت بیگانگان، اختلافات میان جناح‌های مشروطه‌خواه، وابستگی تام و تمام شاه به بیگانه و ناسازگاری و دربار با مشروطیت و مردم، فقر اقتصادی، و دخالت‌های امپریالیستی از عوامل عمده ناکامی بود. (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۲۹)

در چنین اوضاع و شرایطی، اقشار مختلف جامعه چشم‌انتظار ظهور دولتی بودند تا بتواند هرج و مرج و ناامنی حاکم بر مملکت را از بین ببرد و به اوضاع ناآرام کشور سروسامان دهد. برای به نظم آوردن جامعه ایران آنهم پس از مشروطه دو راه وجود داشت. یکی آن که دولتی مقتدر در چارچوب قانون به وجود می‌آمد و نظم را برقرار می‌کرد. از جمله مدیران قوی بر ایالات و ولایات می‌گذاشت. یا آن که فردی مستبد بر سر کار می‌آمد و با ایجاد یک دولت متمرکز و نهایتاً استبدادی یک نظم آهنین و غیرمشروع را بنا می‌گذاشت. متأسفانه راه حل دوم انتخاب شد. مخالفین مشروطه با کمک استعمار انگلیس برای اطمینان از غارت منابع طبیعی ایران و نفت به این نتیجه رسیدند که برای همیشه از اداره فدراتیو ایران نجات پیدا کنند. آنها باید شخصی را پیدا می‌کردند و این ماموریت را به او می‌دادند. این شخص کسی نبود جز رضاخان میرپنج که با توجه به خصوصیات فردی‌اش گزینه مناسبی برای این امر به نظر می‌آمد. در باب علل و شرایط ظهور رضاخان بحث‌های گسترده و فراوانی از سوی نویسندگان و پژوهشگران مختلف مطرح شده است. اما در مجموع می‌توان گفت ظهور رضاخان ریشه در زمینه‌ها و شرایط داخلی و خارجی داشته است که حضور و ظهور او را می‌طلبید.

تمرکزگرایی در دوره رضا شاه

همان‌گونه که اکثر پژوهشگران اذعان داشته‌اند، هدف رضاخان ایجاد حکومتی مقتدر و کسب قدرت برای خویش بود. وی برای نیل به این هدف اقدامات مختلفی را در ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... انجام داد که به اجمال به آنها اشاره می‌شود.

رضاخان با ایجاد و تقویت سه پایه نگهدارنده نظام خودکامه خود یعنی ارتش نوین، بوروکراسی و دربار، توانست برای نخستین بار پس از حکومت صفوی بواسطه نهادهای حکومتی، قانون و زور جامعه را کنترل نماید. (آبراهامیان، همان: ۱۶۹)

در بعد سیاسی، رضاخان با بهره‌گیری از قوای نظامی توانست مخالفان خود را سرکوب و قدرت خود را تثبیت نماید. البته رضاخان در این راستا از ابزارهای دیگری نیز سود می‌جست. او توانست قوای مختلف حکومت را تحت سیطره خود گرفته، آنها را به ابزارهایی برای نیل به امیال خود بدل گرداند. او مجلس را که بایستی نقش نماینده ملت را داشته باشد، تحت نفوذ خود درآورد. رضاخان در حکومت خودکامه‌اش، شخصاً نتیجه انتخابات را معین می‌نمود. «کار او این بود که با همکاری رئیس پلیس، اسامی گروهی از نامزدها را برای وزیر داخله تهیه کند. وزیر کشور نیز آن اسامی را برای استانداران می‌فرستاد. سرانجام استاندار هم فهرست مذکور را به شورای نظارت بر انتخابات که وزارت کشور تعیین می‌کرد می‌فرستاد. بنابراین مجلس دیگر نه یک نهاد مفید و موثر بلکه نهادی بی‌خاصیت بود و به صورت لباسی آراسته‌ای درآمده بود که بدن عریان حکومت نظامی را می‌پوشاند. (آبراهامیان، همان: ۱۷۲)

رضاخان هیچ صدا یا حرکت مخالفی را نمی‌توانست تحمل کند و هرکس که کوچکترین ندای مخالفی سر می‌داد، توقیف و سرکوب می‌شد. بسیاری از مخالفان از روشنفکران گرفته تا سران قبایل بازداشت، شکنجه و در زندان کشته شدند.

رضاخان با مطلق و خودکامه‌تر شدن قدرتش روز به روز بیشتر اسیر دست معدودی نوکران چاپلوس اطراف خود و نیز تبلیغات خودش می‌شد. بدین ترتیب، «نه تنها بحث و انتقاد که حتی اندیشه و عمل مستقل از میان رفت» (کاتوزیان، همان: ۱۶۹)

از نظر پژوهشگران، برخلاف تجربه آتاتورک در ترکیه که در آنجا ارتش با ایفای نقشی ملی در آزادسازی کشور به کسب مشروعیت پرداخته بود، رضاخان ارتش را به عنوان نیروی سرکوب‌گر برای منکوب نمودن مخالفان خود به کار گرفت. همچنین، شهربانی را تبدیل به دستگاه پلیسی سرکوبگری نمود. در ارتش افسران از مافوق‌های خود وحشت داشته، دستخوش هوس‌های مستبدانه شاه بودند. (احمد موثقی، ص ۲۰۵)

در حوزه فرهنگی و مذهبی، رضاخان به مبارزه با مذهب و مظاهر و مناسک آن پرداخت. علت مبارزه و حمله به مذهب آن نبود که علمای مذهبی در مقابل به اصطلاح اصلاحات اجتماعی رضاخان به مخالفت برخاسته بودند بلکه رضاخان از حمله به مذهب دو هدف اساسی را دنبال می‌نمود: «تابودی تشیع ایرانی و مراسم و مناسک اش که آن را پدیده‌ای شرم آور و حاکی از عقب ماندگی کشور بزرگ آریایی خود می‌دانست و نیز نابودی هر گونه نهاد اجتماعی و مجرای همبستگی و ارتباط عمومی مستقل از دولت» (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۷۴). به این ترتیب، مبارزه با مذهب و مذهبیون نیز در راستای هدف اصلی رضاخان، یعنی تمرکز قدرت در دست خود در راستای تحکیم رژیم استبدادی خویش و نابود کردن هر منبع اقتدار و قدرت سیاسی اجتماعی و فرهنگی مستقل در جامعه بود.

بدین ترتیب، پهلوی‌ها نیز به دلیل آنکه تحمل وجود هیچ‌گونه نهاد مستقل را نداشتند، به سرکوب مذهب و نهادهای مذهبی پرداختند. در همین راستا، رضاخان از سویی با سامان بخشیدن و مدرنیزه نمودن وزارت عدلیه به مقابله با نهاد قضاوت سنتی که در دست روحانیون بود پرداخت و ثبت اسناد را نیز از علما گرفت و به تحصیل‌کردگان جدید غیرروحانی واگذار نمود. حضور روحانیون را در مجلس کاهش داد و نیز رسم قدیمی بست‌نشینی و تحصن در اماکن مقدسه را از اهمیت انداخت. (کریمی: ۶۸).

در گفتمان شبه‌مدرنیسم پهلوی، سنت، مذهب، قومیت‌ها و دیگر گروه‌های سنتی به عنوان اغیار تلقی شده و از عرصه قدرت کنار گذاشته شدند تا رژیم بتواند سیاست‌های نوسازی خود را اجرایی نماید. اجرای این‌گونه سیاست‌ها نیازمند تمرکز ابزارها و منابع

قدرت سیاسی در دست رژیم خودکامه رضاخان بود. از سوی دیگر نیز چنین تمرکز قدرتی سبب انقیاد نیروهای اجتماعی و سیاسی می‌شد. (حسین بشیریه، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ص ۶۸)

در حوزه اقتصادی نیز اقدامات رضاخان تاثیرات مثبتی نداشت. هرچند که بسیاری از اقدامات زیربنایی در دوره او شروع شد ولی اقتصاد ایران از مسیر خود منحرف شد. دولت بیش از گذشته به دخالت در اقتصاد روی آورد و حجم دولت بزرگ شد. بودجه دولت بار سنگینی برگرد مردم وارد می‌کرد. البته سدسازی و بانکداری و راه و راه آهن و ایجاد دانشگاه که از آروزهای مشروطه‌خواهان بود، در زمان رضاشاه اوج گرفت ولی رشد اقتصادی به بهای فداشدن توسعه و تعالی پیش رفت.

در این راستا، رضاخان تلاشی در جهت ایجاد برخی کارخانجات و صنایع را آغاز نمود تا از این طریق منابع مالی مورد نیاز خود را تامین نماید. بنابراین، برنامه صنعتی کردن از بالا به اجرا گذاشته شد. البته در عمل این فرایند باعث دگرگونی در ساخت کشور و تبدیل آن به کشوری واقعاً صنعتی نگردید. حتی پایه‌ای نیز برای رشد و توسعه کشور فراهم نیاورد. (آهنگران، ص ۸۴)

برنامه ایجاد صنایع توسط رضاخان با شکست‌ها و محدودیت‌هایی همراه بود، به دلایل متعدد کارخانجات دولتی ضرر می‌دادند و با اینکه در مقایسه‌ای با دوره‌های پیشین پیشرفت‌هایی صورت گرفته بود «اما باز از سایر کشورهای خاورمیانه نظیر ترکیه و مصر بسیار عقب بود» (فوران، همان، ص ۳۵۳)

در این دوره، وضع معیشتی کارگران و شاغلان در کارخانه‌ها مناسب نبود. آنها از زیادی ساعات کار و کمی دستمزد در رنج بودند. بدین ترتیب، در دوره حکومت رضاخان «یک طبقه کارگر صنعتی ناراضی شکل گرفت. مزدهای پائین، ساعات کار زیاد، وضع مالیاتهای گزاف بر کالاهای مصرفی، انتقال اجباری کارگران و شرایط نامساعد کاری که عملاً به بردگی شباهت داشت همگی موجب نارضایتی کارگران صنعتی شد.» (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۹۹)

می‌توان گفت یکی از علل اساسی عدم موفقیت رژیم در برنامه‌های صنعتی خود، آن بود که این برنامه‌ها از یک منطق توسعه و پیشرفت برخوردار نبود؛ بلکه بیشتر اقدامات تقلیدی و پروژه‌ای بود.

در بخش عشایر و کشاورزی، رضاخان در راستای تثبیت قدرت خویش و ایجاد تمرکز در کشور به برنامه اسکان اجباری عشایر پرداخت. بسیاری از قبیله‌های کوچ‌نشین که از این طریق امرار معاش می‌نمودند به زور و اجبار نیروهای نظامی در مناطقی مستقر شدند که هیچ راه امرار معاشی دیگری نداشتند. بنابراین، اکثر آنان مجبور گشتند بر روی زمین‌هایی که برایشان کافی نبود به امور دامپروری و کشاورزی بپردازند. اسکان قبایل کوچ‌نشین به قیمت فقیرتر شدن آنان و نیز کاهش زاد و ولد چارپایان تمام شد. چنانچه قبیله‌ای با سیاست‌های دولت مخالفت می‌کرد وحشیانه سرکوب می‌شد. (کدی: ۱۵۲)

نکته قابل توجه آنست که هرچند بسیاری از نیروهای ترقی خواه و روشنفکران بر ضرورت کنترل عشایر و ایلات توسط دولت مرکزی تاکید می‌نمودند اما با سیاست اسکان اجباری عشایر و سرکوب وحشیانه آنها موافق نبودند و آن را محکوم نمودند. (کاتم: ۶۲)

متأسفانه، جریان روشنفکری ایران که بخشی از اندیشه‌های مارکسیستی ناشی شده بودند و برخی هم از جریان سوسیالیستی اروپایی و برخی هم از تکنوکراتی غرب ریشه گرفته بودند، از اقدامات رضاشاه حمایت می‌کردند. آنان با تخریب سازمان اجتماعی و اداری متکثر ایران نه تنها مخالفت نکردند که از رضا شاه به بهانه مبارزه با فئودالها و نظام ملوک‌الطوایفی حمایت می‌کردند. تنها اعتراض آنها به رضا شاه در نحوه اسکان اجباری عشایر بود. روشنفکران ایران کمتر متوجه پیدایش یک حکمرانی متمرکز جدید استبدادی بودند بیش تر شخص رضاشاه را نقد می‌کردند.

سیاست‌های دولت در بخش کشاورزی نیز نه در راستای رفع نیازهای جامعه بلکه در جهت اهداف و منویات قدرت طلبانه شخص رضاخان بود. بر این اساس، بخش کشاورزی

در جهت تمرکز قدرت و تقویت دولت مرکزی سامان یافت و محصولاتی مورد تشویق و حمایت قرار می‌گرفت که چنین هدفی را تحقق می‌بخشید. اهتمام اصلی دولت متوجه محصولاتی بود که نیاز بخش صنایع را برآورده می‌ساخت. همان‌گونه که پیشتر گفته شد، صنایع مصرفی ایجاد شده نیز جز تحکیم قدرت دولت مرکزی و ایجاد وابستگی به بیگانگان ثمری نداشت و تنها براساس نیاز دولت به منابع مالی به‌وجود آمده بودند. (آهنگران: ۸۸)

در مجموع، در بخش کشاورزی بهره‌وری در سطح پایینی قرار داشت. یکی از دلایل عمده این امر آن بود که دولت توجهی به بهبود وضع کشاورزی نداشت. چنانکه پژوهشگران اذعان داشته‌اند در این دوران سطح زندگی دهقانان ایرانی رضایت بخش نبوده و این وضع در اواخر سلطنت رضاشاه بدتر شد. (سردار آبادی، همان، ص ۱۶۸)

از سوی دیگر، رضاخان که تا پیش از به سلطنت رسیدن هیچ زمینی از خود نداشت پس از قبضه قدرت با سوء استفاده از قدرت و با بهره‌گیری از نیروهای نظامی و انتظامی زمین‌های زیادی را غصب نمود. وی ضمن غصب اراضی، اجاره بهای زمین را به میزانی رساند که تا آن زمان سابقه نداشت. او چنان به غارت دسترنج کشاورزان و کسانی که بر روی زمین هایش کار می‌کردند پرداخت که بسیاری از دهقانان زمین را رها کرده و از اراضی رضاخان فرار کردند. (بدیع: ۲۲)

رضاخان برای تسلط بر جامعه و مستحکم نمودن پایه‌های اقتدار خود نیاز به یک دستگاه اداری متمرکز داشت زیرا قدرت و اقتدار دولت برای کنترل بر همه امور کشور مستلزم وجود یک دستگاه بوروکراسی عظیم و متمرکز است. همچنین، دیگر نهادهای دولتی و نیز صنایع و مراکز نظامی برای رشد و گسترش خود نیازمند کارمندان و کسانی بودند که امور مربوط را به‌دست گرفته و به رتق و فتق آنها بپردازند. به این ترتیب، به تدریج شبکه اداری و نظامی توسعه یافت و دولت بیش از پیش بر مقدرات جامعه تسلط یافت. هر چند شبکه اداری عظیمی در سراسر کشور شکل گرفت اما مناصب اداری نه براساس لیاقت و کاردانی بلکه با توجه به میزان سرسپردگی و مطیع بودن به رضاخان و

رژیم خودکامه‌اش به افراد واگذار می‌شد، بنابراین، دستگاه اداری از نبود افراد لایق، کاردان و صاحب فکر و اندیشه رنج می‌برد.

بدین ترتیب، در نتیجه ظهور فساد و انحراف در دستگاه‌های دولتی، دستگاه بروکراسی در کارکرد خود دچار انحراف و اختلال شده و این امر به نوبه خود موجب ایجاد نارضایتی در مردم و اختلال در انجام و پیشرفت کارهایشان می‌شد. رواج تملق و چاپلوسی و اطاعت محض موجب شد که دستگاه بروکراسی کشور به نهادی بی‌فایده و پرخرج بدل شود.

در مجموع، حقوق ناچیز کارمندان، فساد اداری و رشوه‌خواری در کلیه سطوح و نیز ناآگاهی مردم از قوانین و مقررات مانع از کارآیی و کارآمدی دستگاه اداری می‌شد. کنترل کامل و شدید دستگاه اداری توسط رضاخان نیز مانع از آن بود که وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های دولتی کار عادی خود را انجام دهند. کنترل مناطق کشور از طریق برهم زدن تقسیمات دوره قاجار صورت پذیرفت. تقسیمات اداری کشور که براساس تقسیم‌بندی قومی قرار داشت، از سال ۱۳۱۶ بر اساس الگوی فرانسوی تغییر یافت و کشور به ۱۳ استان تقسیم گردید. (موثقی، ۲۰۸)

احداث راه آهن نیز در مجموع به سود ملت ایران تمام نشد. این پروژه طرحی پرهزینه بود که پیامدهای وخیمی برای اقتصاد ایران در پی داشت «تورم‌زا بود، هدف‌های اقتصادی چندانی نداشت و از هیچ یک از شهرهای عمده کشور (جز تهران) عبور نمی‌کرد، سطح زندگی را پایین آورد چون هزینه آن از طریق مالیات قند و چای تامین می‌شد.» (فوران: ۳۵۱)

پژوهشگران تاکید می‌نمایند که احداث راه آهن نه بنا به ملاحظات اقتصادی اجتماعی بلکه عمدتاً با در نظر گرفتن ملاحظات نظامی و استراتژیک داخلی و به قصد گسترش نفوذ و اقتدار دولت در مناطق مختلف تعداد معدودی از شهرهای مهم ایران را به هم وصل می‌کرد و اتصال مراکز عمده تولید و تدارک کالا به بازارهای مصرف یا رفت و آمد مردم را به طور گسترده تحت پوشش قرار نمی‌داد. (موثقی: ۲۱۰) در جمع‌بندی

اقدامات حکومت خودکامه و استبدادی رضاخان می‌توان عنوان نمود که:

ظلم، فساد، تبعیض و اختناق در این دوران بیداد می‌نمود. شواهد و قرائن فراوانی از ظلم و ستم شخص شاه و نیز وابستگان به حکومت توسط پژوهشگران ثبت شده است. مثلاً فقط در سال ۱۳۱۶ سرمایه برخی از وابستگان به حکومت از طریق اجحاف به حقوق کارگران به ۹ میلیون مارک برابر با ۳۰۰ هزار پوند می‌رسید که این مبالغ در بانکهای خارجی نگهداری می‌شد. (رواسانی: ۱۳۶)

آنچه به عنوان اصلاحات رضاخان معروف است، در حوزه‌های مختلف اقتصادی اعم از تولید، توزیع و مصرف در جهت تحکیم مبانی قدرت دولت خودکامه مرکزی صورت پذیرفت. منابع اقتصادی کشور به جای آنکه در مسیر رفع احتیاجات و نیازهای عموم ملت و از میان بردن فقر مصروف شود، در انحصار دولت قرار داشته و در توسعه و تحکیم دستگاه دولت صرف شده و در تقویت قوای نظامی به کار می‌رفت. (آهنگران: ۲۱۹)

«دستاوردهای اقتصادی رژیم پهلوی اول حاصل برخورد معقول و متناسب، چه رسد به موفق، با پیشرفت اقتصادی نبود و جملگی از محل درآمد نفت و مالیات‌های غیر مستقیم که بار آنها بر دوش مردم عادی بود پرداخت می‌شد. هرچند رشد کل درآمد قابل ملاحظه بود اما برندگان اصلی آن قشر مرفه تهران و چند شهر دیگر بودند. دولت به عنوان خریدار و توزیع‌کننده انحصاری محصولات عمده کشاورزی قیمت‌های محصولات را در پایین‌ترین حد ممکن و به زیان روستاییان نگه می‌داشت. غرض از این کار تحصیل مازاد واقعی بیشتری از کشاورزی برای بکارگیری در جهت انباشت سرمایه نبود. بلکه هدف این سیاست ناعادلانه کاهش مصرف دهقانان به نفع تهران و یکی دو شهر عمده دیگر بود. به عبارت دیگر انحصار دولتی برای سوبسید شهرهای ممتاز به ضرر جامعه روستایی بکار گرفته می‌شد. افزون بر این سیاستهای اقتصادی رژیم عمداً برضد برخی مناطق، به خصوص آذربایجان تبعیض قائل می‌شد. همچنین تقریباً تمامی خدمات رفاهی و به خصوص آموزش و بهداشت و تسهیلات عمومی در تهران و

به میزان کمتری در چند شهر عمده دیگر تمرکز یافته بود. (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۸۰-۱۷۹)

مجموع اقدامات اقتصادی رضاخان نه تنها موجب پیشرفت و ترقی واقعی جامعه نشد، بلکه به اتلاف سرمایه‌های کشور و نیز تحت فشار قرار گرفتن اقشار مختلف ملت از روستاییان گرفته تا مالکان و تجار انجامید. (همان: ۱۷۵)

کسروی نیز که اقدامات رضاخان را در آرام کردن قبایل، لغو القاب اشرافی و تأسیس صنایع جدید ارج می‌نهد، او را به دلیل پایمال کردن قانون اساسی مشروطه، ترجیح ارتش بر سایر نهادها، گردآوری ثروت شخصی، غارت اموال مردم، کشتار روشنفکران و افزودن شکاف میان دارا و ندار سرزنش می‌نماید. (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۹۱)

نکته قابل توجه دیگر آنست که در قبضه گرفتن کلیه امور اقتصادی توسط دولت رضاخان و تمرکز استبدادی قدرت دولتی اثر منفی دیگری بر چرخه اقتصادی وارد آورد که عبارت از این است که ذهن مردم به صورتی شکل گرفت که هر اقدام اقتصادی از دولت توقع رود و کلیه چشم‌ها به دست دولت دوخته شود، تا اصلاحی از سوی دولت صورت پذیرد. اگر این ذهنیت از قبل وجود داشت اما اقدامات رضاخان آن را بیش از پیش تشدید نمود و در اذهان مردم استحکام بخشید. امروزه نیز جامعه دچار همین ذهنیت است و مردم هرگونه حرکت اصلاحی را از دولت توقع دارند. (آهنگران: ۲۲۱)

در دوره رضاشاه شورش‌های ایلی دولت مرکزی را تهدید می‌کرد. اقدام رضاخان در سرکوب این حرکت‌ها از نظر تمرکز قدرت و حذف قدرت‌های محلی، با حرکت دولت‌های مطلقه در اروپا در این راستا شباهت زیاد داشت. اما در اروپا دولت‌های مطلقه با حذف قدرت‌های فئودالی، زمینه یک انقلاب اجتماعی را آماده کردند و این فرایند چند قرن به درازا کشید در حالی که قلع و قمع شورش‌های ایالات ایران به دست رضاخان حرکتی صرفاً سیاسی و در نتیجه بسیار برق‌آسا بود و پیامدهای نامطلوب داشت. (همان: ۱۱۸)

از طرف دیگر، در اروپا نظام متکثر جدید و مدرنی به جای نظام متکثر فئودالی قرار گرفت.

ساختار اداری متمرکز در ایران

در تحلیل ساختار سیاسی - اداری متمرکز ایران که بسیاری سر آغاز آن را دوره رضاشاه در نظر گرفته‌اند، مطالب گوناگونی به تحریر درآمده است. محققان و تاریخ‌نویسان بر این باورند که ساختار اجتماعی ایلی و عشیره‌ای ایران که از دیرباز وجود داشت، سازگاری چندانی با تکوین دولت مدرن ندارد.

دولت ایلی در ایران ماهیتی غیرمتمرکز و پراکنده داشت. قدرت سیاسی به تناسب میان دولت مرکزی، ایلخانان، والیان و ایل بیگی‌ها و کلانترها تقسیم می‌شده و تا قبل از رضاخان صحبتی از ادغام پیرامون ایلی در مرکز سیاسی یا تخریب ساختار ایلی نبوده است بلکه دولت مرکزی سعی بر حفظ این ساختار نیز داشت چرا که از راه گردآوری مالیات‌های ایلی توسط حکام محلی، کسب درآمد می‌کرد. ضمن این که در گذشته ایران، حفظ نظم و امنیت و نظارت بر اجرای قانون نیز به حکام محلی واگذار شده بود. ارتباطات در حداقل وضعیت قرار داشت. گسیختگی و پراکندگی تمام عیاری در روابط مرکز - پیرامون مشاهده می‌شد. عوامل متعددی در دوره رضا شاه ساخت سیاسی مطلقه را پدید آورد که این ساختار آثار و تبعات گسترده‌ای بر پیرامون ایلی که در ابتدای سلطنت پهلوی اول بخش عمده جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند، داشت. در ساخت مرکز سیاسی سنتی ایران، تمامی گروه‌ها و نیروهای اجتماعی در شبکه‌های پراکنده و نامتمرکز با دولت مرکزی تعامل داشتند. در تمامی دولت‌های مطلقه پیش‌تر از دولت رضاشاه نیز ناامنی و هرج و مرج مشاهده می‌شد. مثلاً دولت صفویه محصول نابسامانی‌های به ارث رسیده از فروپاشی دولت‌های مطلقه پیشین بود.

در دوران قاجار ساخت مرکز سیاسی به دلایل داخلی و خارجی رو به تجزیه گذاشت. تهاجم‌های خارجی، خزانه دولت را تهی ساخته بود و دولت به منظور خرید تجهیزات

دفاعی و جنگ افزار و کسب درآمد از راه مالیات‌های ارضی شروع به فروش زمین کرد. نتیجه این اقدام، افزایش قدرت حکام محلی، خوانین، روسای عشایر و زمین‌داران بود. بنابراین، در آغاز قرن بیستم دولت ایران با یک قدرت مرکزی رو به اضمحلال روبه رو بود. پیروزی انقلاب مشروطه و تسلط قابل توجه پیرامون ایلی بر مرکزیت سیاسی در مهم‌ترین نهاد تصمیم‌گیری مملکتی یعنی پارلمان، این تصور را به وجود آورد که پیرامون نه تنها در مرکز ادغام شده بلکه خود مرکزی را تشکیل داده است. اما به دلایل داخلی و خارجی ساخت سیاسی مطلقه در دوره رضا شاه دوباره بر جامعه ایران مسلط شد که تخریب ساختار پیرامونی، ادغام‌گرایی و یکسان‌سازی پیرامون با ساخت مرکز را سرلوحه سیاست‌های خود قرار داد. ساخت مطلقه دوران پهلوی، آرمان‌های دموکراتیک، تنوع و کثرت‌گرایی را تبدیل به ساختاری اتوکراتیک، یکدست‌نگر و متمرکز کرد. برخلاف روند شکل‌گیری دولت‌های مطلقه در اروپای غربی، ظهور دولت مطلقه در ایران مانع پیدایش گروه‌ها و نیروهای اجتماعی مستقل گردید.

بدین ترتیب، در نظام سیاسی دوره رضاشاه از یک سو گروه‌ها و نیروهای اجتماعی مستقل از دولت وجود نداشت که بتواند بر افراط‌کاری‌ها و زیاده‌روی‌های دولت لجام بزند و از سوی دیگر، پیدایش شورش‌های ایلی و جنگ جهانی اول به عنوان دو ضرورت امنیت‌طلب داخلی و خارجی، تاثیر قاطعی بر شکل‌گیری حکومت کاملاً متمرکز گذاشت. طبیعی است با توجه به ملاحظات نظری که در فرایند ادغام پیرامون در مرکز سیاسی داشتیم، این ساختار یکسان‌نگر و بدون ملاحظه به تنوع و تکثر فرهنگی و قومی نمی‌توانست زمینه‌های ادغام را فراهم سازد و شورش‌های ایلی را بازتولید می‌کرد. حتی اگر در کوتاه‌مدت هم دولت‌ها می‌توانستند این شورش‌ها را به طور موقت سرکوب سازند بعد از سقوط و فروپاشی، شورش‌های ایلی و حرکت‌های جدایی‌طلبانه، دوباره شکل می‌گرفتند. روند حوادث و رویارویی ساخت مرکز سیاسی رضا شاه با پیرامون ایلی، حکایت از آن داشت که آن چه ایلات و عشایر را برای مدتی کوتاه آرام و مطیع ساخته است نه هماهنگی و انطباق فرایندی - ساختاری با مرکز سیاسی بلکه تفوق و

برتری نظامی مرکز بر پیرامون ایلی بوده است. از این رو، می‌توان گفت دولت رضاشاه با ایجاد ارتش قوی، اصرار بر تمرکزگرایی سیاسی داشت. نوک پیکان رضاخان متوجه حکام محلی شد. علاوه بر این تقسیم اداری کشور که مشتمل بر ایالات دارای همگونی فرهنگی بود به سیستم ده استانی تغییر یافت که هر کدام یک واحد سیاسی عددی به شمار می‌رفت تا یک واحد فرهنگی. رضاخان باقیمانده رهبران محلی را از داشتن هر نوع موقعیت رسمی در محدوده سرزمینی خودشان نیز محروم کرد. در این دوره، فرهنگ‌سازی نیز ساخت مرکز بود و از آن جا به پیرامون منتقل می‌شد. فارسی زبان رسمی کشور شد و آموزش با برنامه‌های یکسان، برنامه‌ریزی شد.

رضاشاه به منظور اجرای برنامه ملت‌سازی و فرهنگ‌سازی به گسترش نهادهای مرکزی و محدود کردن هم زمان سازمان‌ها، آداب و رسوم و زبان‌های محلی روی آورد. اما باید توجه داشت که خشن‌ترین سیاست‌های ساخت مرکز علیه پیرامون در دوره رضاشاه متوجه پیرامون ایلی بود که بخش اعظم جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند ولی آنها در نهایت نه تنها در مرکز سیاسی ادغام نشدند بلکه به جنبش‌های سیاسی و قومی ادامه دادند. ایلات از نظر رضاشاه مظهر عقب‌ماندگی، واپس‌گرایی و قهقرا بودند که با برنامه‌های نوسازی وی در عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی و سیاسی در تعارض بودند. اسکان عشایر، تبعید خوانین و کوچ اجباری ایلات، تسلط نظامیان بر زندگی عشایر و توسعه بوروکراسی دولتی بخشی از برنامه‌های دولت رضاشاه نسبت به پیرامون ایلی بودند.

رضاشاه پس از تثبیت قدرت سیاسی و قلع و قمع مخالفان، سیطره بوروکراسی دولتی را به اقصی نقاط کشور گسترش داد. بر اساس قانون ۱۳۱۶ کشور به ۱۰ استان و ۴۹ شهرستان تبدیل شد که هر استان شامل بخش‌های مختلف بود. طبق این قانون تعیین استانداران توسط وزارت کشور صورت می‌گرفت. در نتیجه، ساخت مرکز سیاسی ارکان و اجزای آن بر پیکره پیرامون به شکل کامل مسلط شد و بوروکراسی دولتی با قدرت تمام همه قدرت‌های محلی را کنار زد و سرنوشت افراد را به مرکزیت واحد واگذار کرد.

در نتیجه، اصلاحات آمرانه و اقتدارگرایانه از بالا همراه با انسداد سیاسی و از میان بردن تکثر سیاسی و تنوع فرهنگی نه تنها ملت سازی را به همراه نیاورد بلکه به توسعه نیافتگی سیاسی هم انجامید. (شفیعی ۱۳۸۷: ۲۷۴-۲۹۰)

رشد و توسعه در دوره رضاشاه

در زمان رضاشاه بزرگترین حادثه‌ای که اتفاق افتاد و از دید تحلیلگران تاکنون پنهان مانده است، جداسدن رشد اقتصادی کشور از امر توسعه بوده است. یعنی از زمان رضاشاه به بعد ما شاهد رشد اقتصادی بوده‌ایم ولی توسعه و تعالی را از دست دادیم و در برخی از ابعاد آن عقب‌تر هم رفتیم. توسعه فرهنگی و سیاسی و اجتماعی به بهای رشد اقتصادی متوقف شد و بلکه عقب رفت. هرچند توجه به اقتصاد و پیشرفتهای فنی و صنعتی در زمان رضاشاه بعد از مدتها در حاکمیت ایران و در بین دولتمردان قابل توجه بود ولی در مجموع تمرکزگرایی دوره رضاخان برخلاف آنچه به نظر می‌آید نتایج مثبت چشم‌گیری برای ملت ایران به بار نیاورد و بیش هر چیز در راستای اهداف استعمارگرایانه بریتانیا و نیز خودکامگی شخص وی بود. مشروطه‌خواهان در صدد بودند که مردم در حکومت مرکزی نقش ایفا کنند ولی با آمدن رضاشاه نه تنها این خواسته برآورده نشد بلکه همان نظام متکثر ایلی و ایالتی که داشتند نیز فرو ریخت و با یک استبداد بدتر از گذشته مواجه شدند. آنچه مردم به‌دست آوردند رفتن به سوی جامعه غربی و رشد زیربنای اقتصادی بود. یعنی مردم تعالی و توسعه را به بهای زیربناها از دست دادند. زمان جدایی مفهوم رشد از توسعه به همین دوران می‌رسد.

در جامعه ایران، فرهنگ سیاسی عشیره با ویژگی‌هایی چون خویشاوندگرایی، ستیزه‌جویی، تهاجم و غارت در طول تاریخ و در تمامی سلسله‌های پادشاهی تا پایان قاجاریه تداوم پیدا کرد. البته رضاشاه توانست به بهانه شورش عشایر آنها را یکی پس از دیگری سرکوب کند و اقتدار دولت مرکزی را افزایش دهد. به قول معروف از آب گل‌آلود برای خود ماهی گرفت.

اسکان اجباری عشایر، امری مهم در سیاستهای رضاشاهی بود که باعث شد عشایر از بافت جغرافیایی و فرهنگی خود دور و دولت کنترل بیش‌تری بر آنها داشته باشد. آنها را از اقتصاد بومی و از اقلیم خویش دور کرد. بافت اجتماعی آنها را بهم ریخت و آنها را به سوی شهرنشینی تحمیلی کشاند. لذا شهرنشینی یک پدیده توسعه نبود بلکه یک اجبار حکومتی بود.

رضاشاه سه ارتش درست کرد. ارتش رسمی که سازو برگ نظامی داشت و در پادگانها به سر می‌برد و مسلح به سلاحهای جدید بود. وظیفه اصلی آنها سرکوب عشایر و خانه‌نشین کردن آنها و حمله به مردم بود. در این دوره، قانون نظام وظیفه پایه‌گذار ارتش شد که سهم مهمی در ساماندهی رابطه‌ی میان مردم و حکومت داشت. با پایه‌گذاری قانون نظام وظیفه مفهوم خدمت به دولت و نه هر صاحب قدرتی، مطرح شد. ارتش دوم رضاشاه دولت متمرکز و بروکراسی گسترده اداری بود که در سراسر کشور گسترش یافت. نظم اداری در دولت به شدت اعمال می‌شد. با کمک دولت روابط اقتصادی و اجتماعی جامعه کنترل می‌شد. نقل و انتقال و ثبت و نگهداری اموال و دارایی و صدور مجوزات به افراد و گروهها در کنترل این ارتش دوم بود.

ارتش سوم رضاشاه ملت همگون بود که در تشکیل آن ناموفق شد. لباسهای واحد، فروپاشی بافت فرهنگی و اجتماعی و شهرنشینی اجباری موجب شد که روابط و مناسبات سنتی در جامعه ایران از بین برود ولی رضاشاه به خواسته خود نرسید.

درباب نحوه رابطه دولت و مردم در ایران، دیدگاه دیگری معتقد است فلسفه سیاسی و بینش حاکم در نظام‌های سیاسی و اجتماعی ایران، ناگزیر روابط نابرابر و یک سویه‌ای از قدرت را میان مردم و قدرت‌مندان ایجاد کرده است. چون تحولی در مبانی اندیشه سیاسی در ایران پدید نیامده، پس انتظار تحول در رابطه‌ی حکومت و نیروهای اجتماعی در ایران بیهوده است. ابتدا باید در سطح تفکر و ایده تحول ایجاد کرد و زمینه‌های نظری تغییرات را فراهم نمود و سپس به تغییر ساختارها اقدام کرد.

ساماندهی رابطه حکومت و مردم

طی سال‌های اخیر در باب چگونگی رابطه دولت و نیروهای اجتماعی در ایران، مباحث و ایده‌های زیادی مطرح شده است. از این جهت که بسیاری از متفکران و صاحب نظران اجتماعی و سیاسی، ریشه مسائل و مشکلات کشور را در وجود نوعی تمرکزگرایی افراطی در مدیریت سیاسی- اجتماعی کشور می‌دانند. در چنین فضایی از گفتگوها، بدیهی است که راه حل موثر و مفید برای حل این معضلات پیچیده و فزاینده، تمرکززدایی و واگذاری اختیارات و تصمیم‌ها به آحاد مردم و گروه‌ها و نیروهای اجتماعی است. اگرچه آرمان تمرکززدایی و مداخله دادن مردم در قدرت و اداره جامعه از یک سده پیش در ایران به ویژه با جنبش مشروطه خواهی به اوج رسید و تا حدودی تحقق خارجی و اشکال نهادی و سازمان یافته به خود گرفت اما این رؤیا تا امروز که یک قرن از این خواسته ملی می‌گذرد به نتیجه روشن و مطلوبی نرسید و نیروهای اجتماعی حتی در دهه‌های اخیر از تهیه و تدارک سازوکارهای تحقق مدیریت مردم‌گرا سخن می‌گویند. حال سوال این است: مدیریت مردم‌گرا چه سازوکارهایی دارد و بر کدام زمینه‌های اجتماعی استوار می‌شود؟

در جامعه ما به ویژه طی دهه‌های اخیر از اشکال جدید سازماندهی میان دولت و نیروهای اجتماعی یاد می‌شود به گونه‌ای که بتواند قدرت سیاسی و تصمیم‌گیری را در میان مردم به طور عادلانه‌تری توزیع کند. مهمترین ایده در این میان، ایجاد دولت و حکومتی کثرت‌گراست که در عین حال می‌تواند قالب ملی و میهنی را نیز حفظ کند و ضمن ایجاد توازن میان قدرت مردم و حکومت، از ریشه‌های فرهنگی و تاریخی ما نیز دور نباشد. مدیریت فدرالی در کشور یکی از این ایده‌هاست که قادر است تمرکززدایی از قدرت مرکزی و متمرکزم را به نتیجه رساند.

ابتدا باید به شناسایی ابعاد و شرایط تحقق نظام فدرالی مبادرت ورزیم. باید بدانیم که نظام فدرالی که اینک در بسیاری از جوامع پیشرفته و مترقی به عنوان قالب مناسب برای مدیریت کلان استفاده شده است، چه مختصات و ویژگی‌هایی دارد و چگونه می‌توان از

چارچوب مدیریتی فدرالیستی برای پیشبرد برنامه‌های توسعه بهره برد. از این رو باید، در این مفهوم به‌طور شایسته کاوش نماییم تا بدانیم منظور از نظام فدرالی چیست، چه مولفه‌هایی دارد، کدام کشورها با چه الگوهایی به سراغ تحقق نظام فدرالیستی رفته‌اند و چه نتایجی حاصل شده است. آیا ما نیز می‌توانیم از این قالب و چارچوب برای طرح مسئله نوسازی و ترقی کشورمان بهره جوییم؟

مسئله دیگر سابقه تاریخی این مساله در کشور خودمان است. آیا نظام فدرالی موضوعی جدید است؟ و یا آنکه در گذشته اشکالی از نظام فدرالی وجود داشته است.

نمونه‌هایی از مدیریت فدرالی در تاریخ ایران

برخلاف تصور بسیاری افراد که طرح ساختار فدراتیو را در ایران بدعت‌آمیز می‌دانند، مطالعه دقیق تاریخ نشان می‌دهد که فدرالیسم پدیده‌ای دیرپا در این سرزمین بوده، تمرکزگرایی به شیوه امروزی پدیده‌ای جدید است. بررسی‌های تاریخی نمایان‌گر آنست که پیش از شکل‌گیری امپراتوری هخامنشیان که پهنه گسترده‌ای از دنیای قدیم را شامل می‌شد، در فلات ایران حکومت‌های ناحیه‌ای مختلف تکوین یافته بودند که مهم‌ترین آنها عیلامی‌ها و مادها بودند که نفوذ و تاثیر آنها بر تمدن‌های دیگر قابل ملاحظه بوده است.

نکته قابل توجه در باب تمدن عیلامی‌ها آنست که حکومت آنها اصولاً حکومت ایالات خودمختار یا به عبارت امروزی حکومت فدرال بوده است؛ به این ترتیب که هریک از ایالات دارای حکومت‌های جداگانه بوده‌اند. در دوران‌هایی که دولت مرکزی اقتدار و نفوذ کافی نداشت هر کدام از این حکومت‌های فدرال با استقلال کامل عمل می‌کردند و در دوران‌هایی که حکومت مرکزی مقتدر و قوی بود، موفق می‌شد این حکومت‌های خودمختار را تحت نفوذ و اقتدار خود درآورد که البته در چنین شرایطی نیز این حکومت‌ها همچنان استقلال داخلی خود را حفظ می‌نمودند. (نوذری: ۳۶) مادها به‌عنوان نخستین سلسله ایرانی در قرن ۷ پیش از میلاد دولتی را تأسیس کردند که

مرکب از ۶ طایفه بودند. سرزمین ماد در واقع به کشورهای کوچکی که هریک مستقل بودند، تقسیم می‌شد و هر قسمت نیز دارای شاه بود.

هنگامی که هخامنشیان به فرمانروایی کوروش به حکومت مادها پایان بخشیدند، سازمانهای سیاسی نظامی مادها را پذیرفتند. در دوران حکومت کوروش ملل ساکن امپراتوری، زبان، مذهب و حتی نهادهای سیاسی و اجتماعی خود را محفوظ نگه می‌داشتند. (ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج اول، ص ۵۱۹) کوروش سیستم داخلی و اداری کشورهای تحت تصرف خود را بدون تغییر عمده‌ای حفظ نمود و به آن در امور اداری، استقلال داد.

در منابع تاریخی آمده است که کوروش در پی ایجاد تمرکز در قلمرو پادشاهی خود نبود و به ملتهای تحت حکومت خویش حداکثر آزادی را می‌داد. کوروش برای این مقصود نظام شهری یا ساتراپی را بنیاد نهاد و شهری (به معنای نگهبان شهر یا سرزمین، شهربان) فرمانداری بود که از سوی شاه برای اداره امور نقاط مختلف قلمرو امپراتوری تعیین می‌شد. (عنایت: ۴۰) در دوران پادشاهی کوروش، شهربانان هر ناحیه اغلب از میان مردم همان منطقه انتخاب می‌شدند.

در کتیبه نقش رستم از ۳۰ ساتراپی که داریوش ایجاد نموده بود، نام برده شده که براساس قوم و نژاد تأسیس شده بودند. هر یک از ساتراپ‌ها در حکم یک ایالت و گاهی در حکم یک کشور بودند. همان‌گونه که اشاره شد در بیشتر نقاط، ساتراپ‌ها از اهالی همان ناحیه انتخاب می‌شدند و بیگانگان را به مقام ساتراپی نمی‌گماشتند. ساتراپ‌ها صلاحیت اداره و دخالت در تمام امور ساتراپی را داشتند. فرمانده نظامی آن ناحیه بودند و به نام خویش سکه می‌زدند. ساتراپ‌های مرزی برای برقراری روابط سیاسی با همسایگان خارجی تا حدودی دارای آزادی عمل بودند. (خوبروی پاک، ۱۳۷۷: ۱۸۵)

هر چند داریوش نظام ساتراپی را منحل ننمود اما آن را تحت قواعد و قوانین محکم‌تری در آورد. اساس سیاست کشورداری او برخلاف کوروش در راستای تحکیم قدرت و اقتدار دولت مرکزی و از میان بردن تمایلات تجزیه‌طلبانه بود. داریوش برای

نیل به مقصود خویش، تدابیر و اقداماتی را به منظور تحکیم اقتدار دولت مرکزی به کار بست که از جمله آن اقدامات، یکی تحدید اختیارات شهربانان بود. بدین منظور وی شهربانان را بیشتر از میان ایرانیان، خصوصاً از میان اعضای خانواده سلطنتی برمی‌گزید. همچنین، مدت خدمت شهربی معین و مشخص نبوده و شاه این اختیار را داشت که هر زمان او را از مقامش برکنار نماید.

وظایف اصلی شهربی شامل دادگستری و نیز گردآوری مالیات و خراج منطقه تحت فرمان خود بود. داریوش برای جلوگیری از اقتدار نامحدود شهربان دو صاحب منصب دیگر را نیز بر دستگاه اداری نواحی دوردست و شهرستان‌ها افزود:

یکی دبیر بود که به یاری گماشتگان و ماموران خاص (چشم‌ها و گوش‌های شاه) چگونگی امور هر منطقه را به شاه گزارش می‌دادند و این گماشتگان نیروی مسلح از سپاهیان شاهی برای ایفای وظایف خود در اختیار داشتند. صاحب منصب دیگر فرمانده سپاه در هر شهرستان بود. پادگانهای مناطق تابع شاهنشاهی از میان سپاهیان ایرانی تشکیل شده و تحت اختیار شاه بودند. فرمانده هر پادگان نظامی از شهربی مستقل بوده و بدین طریق به گونه‌ای این ساختار ترتیب داده شده بود که شهربی و فرمانده سپاه رفتار یکدیگر را بطور متقابل بازرسی می‌نمودند. (عنایت: ۴۱) هر یک از این دو مستقیماً نزد شاهنشاه پاسخگو بودند و علاوه بر آن مراقبت جاسوسان و خبر چینیانی در درون و یا بیرون حوزه فرماندهی شان نیز بودند. (همایون کاتوزیان: ۵۶)

در زمان حمله اسکندر به ایران تلاش شد تحولاتی در ساختار سیاسی اجتماعی و اقتصادی ایران ایجاد شود. در دوران سلوکی‌ها که وارث اسکندر بودند هر چند قسمتی از سازمان اداری هخامنشیان پذیرفته شد، کوشش‌هایی نیز به عمل آمد تا در ایران تمرکزگرایی حاکم شود اما تمرکز با تشکیلات سیاسی آریایی‌ها مابینت داشت و مردمان مشرق ایران خصوصاً پارتی‌ها حاضر به پذیرش تمرکزگرایی شدید نبودند. در نتیجه، بار دیگر سیستم ساتراپی به کار گرفته شد. بدین ترتیب، در دوره اسکندر و سلوکیان نیز تقسیم‌بندی امپراتوری به شهربان نشینهای متعددی که در دوره هخامنشیان

مرسوم بود حفظ شد. شهریان نشین‌های ایرانی تحت حکومت یک نایب السلطنه یعنی کسی که مشرف بر همه شهریان نشین‌ها بود و در اکباتان اقامت داشت قرار داده شد. (یار شاطر: ۱۰۶)

در این دوران هر یک از شهرهای ایران مجلسی محلی داشت که عهده‌دار اداره امور شهر بود. فرمان‌هایی که توسط شاه صادر می‌شد باید به تصویب شورای شهر می‌رسید. چنین سازمانی پیش از سلوکیان نیز وجود داشت و سلوکیان فقط آن را به رسمیت شناختند.

گزارش‌های تاریخی بیانگر آنند که اسکندر هفتاد شهر در سرزمین‌های فتح شده بنا نهاد. یکی از پیامدهای مهم سیاست شهرسازی اسکندر و جانشینان وی وارد کردن شیوه اداره پولیس‌های یونانی در نظام سیاسی شهرهای نو بنیاد در ایران زمین بود. شهرهای سلوکیان همچون پولیس‌های یونانی، واحدهای سیاسی خودمختار بودند. در دولت سلوکی شهرها و حکومت مرکزی دو نیروی سیاسی مشخص بودند و جالب آن‌که حاکمان سلوکی در برخی از سنگ نبشته‌های بجا مانده از آن دوران پولیس‌های قلمرو امپراطوری خود را (متحدان) خویشتن می‌نامند. (عنایت: ۵۱)

در دوره استقرار پادشاهی پارتیان یا اشکانیان، آنان حتی در دورانی که بر سراسر سرزمین ایران مسلط بودند، فرمانروایان پیشین را همچنان بر سریر قدرت باقی گذاشتند و فقط از آنها خواستند که سروری حکومت مرکزی را به رسمیت شناخته و به آن خراج بپردازند. (گریشمن: ۲۰۱) نویسندگان باستانی در مجموع هجده مملکت تابع پارتیان را نام برده‌اند. (همان: ۳۱۱)

روش مملکت‌داری اشکانیان براساس نوعی قانون اساسی بود. مهستان و مجلس خویشاوندان قدرت شاه را کنترل می‌نمودند. ایران در آن زمان به چند حوزه یا خطه تقسیم می‌شد. این شهریاران محلی دارای اختیارات نسبتاً وسیعی بودند و قادر بودند به نام خود سکه ضرب نمایند ولی همه آنها شاهنشاه ایران را به رسمیت می‌شناختند چرا که مشروعیت حکومت آنان منوط به تایید شاه بود. مشروعیت شاه نیز تا زمانی بود که دو

مجلس (مهستان و خویشاوندان) آن را تایید می کردند. (خوبروی پاک: ۱۸۶)

مطابق گزارشات تاریخی ایالات و شهرهای عصر اشکانی به لحاظ نوع رابطه با حکومت مرکزی به سه دسته قابل تقسیم بودند: نخست شهرهایی که به شیوه پولیس‌های یونانی اداره گردیده و سازمان حکومتی خود مختار داشتند. دوم شهرهایی که نوعی حکومت مشترک با دولت مرکزی تشکیل می دادند و سوم امیرنشین‌های مستقلی چون ایالات آدیا. البته بایستی توجه داشت که حتی شهرها و مناطقی که به شیوه پولیس اداره می شدند به لحاظ امور داخلی کاملاً از نظارت دولت مرکزی استقلال نداشتند و خصوصاً در مواقع بحرانی از شاهنشاه پارتی کسب تکلیف می نمودند. (عنایت: ۵۶)

هر چند با برافتادن اشکانیان و قدرت یابی ساسانیان، آنان بر آن شدند تا حکومت مرکزی واحدی را در سراسر ایران بر پا دارند اما در همین دوران نیز کشور ایران به مرزبانی (برابر ساتراپی زمان هخامنشیان)، استان، شهر و ده تقسیم بندی شد.

ساتراپ را مرزبان می خواندند. استانداران زیردست مرزبانان بودند و قوای نظامی محدودی داشتند. اداره شهرها به عهده شهرداران و اداره امور دهات برعهده دهگیر بود.

انوشیروان شاه ساسانی، کشور را به چهار ایالت تقسیم کرد و بر هر یک از آنها نایب السلطنه‌ای گمارد که هر یک قوای نظامی مستقلی داشتند. بدین ترتیب، در چهار سوی کشور، چهار واحد سیاسی و نظامی با اختیارات وسیع به وجود آمد که با روش عدم تمرکز اداره می شدند. (خوبروی پاک، ۱۳۷۷: ۱۸۶)

از سال ۳۰ هجری که سال مرگ یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی است تا سال ۱۳۴۴ هجری که تاریخ برافتادن قاجاریان است، در درون حدود طبیعی ایران بیش از یکصد و پنجاه خاندان و قوم به صورت مستقل یا نیمه مستقل حکومت نمودند. از میان ایشان تنها چهار خاندان سلجوقیان، مغولان، نادرشاه و صفویان بر سراسر ایران حکمروا بودند و در دورانهای دیگر چه بسا در یک زمان بیش از ده پادشاه مستقل در ایران حکومت می کردند. (کسروی: ۱)

پس از ورود مسلمانان به ایران نیز با توجه به تشکیلات منظم اداری ساسانیان و

تجربه ایرانیان در امور اداری، مسلمانان بسیاری از قواعد مملکت‌داری ایرانیان را پذیرفتند. هرچند تقسیمات کشوری ایران در این دوره به روشنی مشخص نیست اما می‌توان گفت که مرزهای سابق میان ایالات و ولایات تا حدود زیادی محفوظ باقی مانده بود.

در طول تاریخ به رغم تحولات و حوادث تلخی که سرزمین ایران و ملت آن از سر گذراندند چند نکته قابل عنایت در روش مملکت‌داری و رفتار اجتماعی ایرانیان چشمگیر است:

۱. تداوم در دستگاه اداری و دیوانی، که هیچ یک از نیروهای بیگانه و اشغال‌گر نتوانست از آن چشم پوشیده و آن را نادیده بینگارد؛ مثل شغل دبیری که ریشه در زمان ساسانیان داشت و مورد نیاز همه مهاجمان بود.
۲. از زمان سقوط ساسانیان تا تشکیل دولت صفویه، ایران هرگز یکپارچه نبود و حاکمیت مرکزی نداشت. اما با وجود همه حملات و پریشانی‌ها، همبستگی ملی صدمه ندید. جامعه ایران از پیشینه تاریخی خود نبرید و به محض فراهم شدن شرایط و امکانات، جامعه یکپارچگی و انسجام خود را باز می‌یافت. شاید دلیل از بین نرفتن ایران همین ایالات ایرانی بود که تا زمان تشکیل مجدد دولت مرکزی ملیت خود را حفظ می‌کردند و اگر چنین تقسیم‌بندی وجود نمی‌داشت پس از سقوط دولت مرکزی ایران ابتدا ملیت خود را از دست می‌داد و بعد هم تجزیه می‌شد.
۳. تقسیم‌بندی تاریخی ایالات و ولایات کمتر تغییر می‌کرد و ایالات و قبایل در بیشتر موارد خودمختاری خود را حفظ می‌نمودند. به همین دلیل بیشتر حکومت‌های محلی ریشه ایلی داشتند. (خوبروی پاک، ۱۳۷۷: ۱۸۸)

پیش از روی کار آمدن سلسله صفوی، ایران دارای حکومت ملی و یک واحد سیاسی یکپارچه نبود. در گیلان و در ناحیه لاهیجان، رشت و طالش سه حکومت محلی تشکیل شده بودند. در ارمنستان و آذربایجان، الوند و عراق عجم و... هر کدام یک حکومت وجود داشت. سیستان نیز امیر مستقلی داشت و بالاخره در خوزستان نیز خاندان مشعشع

حکفرمایی می‌کرد. ظهور صفویان در قرن ۱۰ هجری نشانه آغاز دوران جدیدی در تاریخ ایران است.

شاه اسماعیل صفوی بسیاری از دولت‌های محلی را سرنگون ساخت و تنها حکومت‌هایی توانستند با تایید شاهان صفوی به موجودیت خود ادامه دهند که رنگ مذهبی داشتند و حکام آنها از زمره سادات بودند. بدین طریق صفویان پایه و اساس وحدت ملی را بر بنیان مذهب نهادند و سراسر کشور را تحت حاکمیت یک حکومت در آوردند. (نوذری: ۲۶۱)

البته در دوران صفویه با وجود آنکه ایران به صورت یکپارچه درآمد اما همچنان برخی از خاندان‌های محلی دارای اختیارات وسیعی بودند. چندین امیرنشین در مناطق مختلف کشور وجود داشتند که برخی از آنها بسیار قدیمی بودند و سازمانهای مختلف شبه‌دولتی داشتند.

در دوران شاه‌عباس صفوی از اهمیت امیران و حاکمان کاسته شد اما اختیارات مالی و قضایی آنها محفوظ ماند. تقسیمات کشوری در این دوران مبتنی بر نوعی عدم تمرکز بود که در مورد والیان به حد خودمختاری نیز می‌رسید و البته این امر با اختیارات و اقتدار شاه در تضاد نبود. شاه عباس فروانروای مقتدر صفوی با فراهم آوردن قشون منظم که حقوق آنان از املاک خالصه پرداخت می‌شد و قشون چریک که حقوق خود را از والی دریافت می‌کردند، مخالفتی نداشت. در همین دوره شاید برای اولین بار اصطلاح ممالک محروسه بکار گرفته شد که بارها در قراردادهای منعقد شده میان ایران و بریتانیا در زمان شاه صفی و شاه عباس بکار رفت. (خوبروی پاک، ۱۳۷۷: ۱۸۹) در مجموع در دوران صفوی حکومت ولایات میان عناصر گوناگونی از نخبگان تقسیم شده بود و حکام از آزادی زیادی در قلمرو خود برخوردار بودند. (فوران: ۴۸)

در زمان حکومت خاندان افشار نیز روال حکومتی صفویه تقریباً محفوظ ماند. در زمان زندیه نیز همان شیوه حکومت‌های پیشین دنبال شد با این تفاوت که گاه فرمانروایی ایالات جنبه موروثی پیدا می‌کرد. نکته قابل توجه آنست که حکومت

کریم‌خان زند نوعی بدعت در ساختار حکومتی ایران‌زمین به شمار می‌رود. حکومت کریم‌خان را می‌توان نوعی حکومت و کالتی متمرکز دانست. (نوذری: ۳۳۵)

البته حامیان اصلی کریم‌خان کردها و لرها بودند که در ارتش دایمی به کار گرفته می‌شدند و اداره مناطق آنها به خودشان سپرده شده بود. از قبایلی نیز که مورد عنایت نبودند، عده‌ای در محل خود استقلال داشتند چون وسایل اجبارکننده حکومت مرکزی ناکافی بوده یا اصولاً حکومت مرکزی به استقلال طلبی آنها اعتنایی نداشت. (فوران: ۱۴۱)

در دوران حکومت قاجار پس از آغامحمدخان، میل غالب این بود که اراضی وسیعی از مملکت به عنوان (تیول) به افراد واگذار شود. بدین ترتیب، به وسعت نواحی که بطور غیر مستقیم اداره می‌شد، نسبت به نواحی که مستقیماً تحت حکومت مرکزی اداره می‌شد، افزوده شد.

البته، این دوران به علت مواجهه با سیاست‌های دول خارجی کوشش‌هایی برای شکل‌گیری وحدت سیاسی منسجم‌تر صورت پذیرفت. فتحعلی شاه قاجار به اسکان برخی از عشایر و ایلات و معدوم کردن سران آنها که از سیاست‌های او تبعیت نمی‌نمودند، اقدام کرد. در این زمان ایران به نه (۹) ایالت بزرگ تقسیم شده بود. این تقسیم‌بندی در زمان ناصرالدین‌شاه تغییر یافت؛ بدین ترتیب که ایران به چهار مملکت بزرگ تقسیم شد: مملکت آذربایجان، مملکت اصفهان، مملکت خراسان و سیستان، مملکت کرمان، بلوچستان و فارس. پس از مملکت‌ها، ایالات قرار داشتند که خود به بلاد و بلوک و قصبات تقسیم می‌شدند.

این نوع از تقسیمات کشوری اهداف متنوعی داشت که بخشی از آن اقتصادی بود. در سازمان حکومتی قاجاریه تقریباً نظام سیاسی-ادرای کهن ایران که توسط صفویه بنیان‌گذاری شده بود، احیا و مستقر گردید. مستوفی‌الممالک یکی از مقامات و مناصبی بود که با هدف ساماندهی به امور مالی کشور و اخذ مالیات‌ها ایجاد شده بود. نظام تقسیمات و روش اخذ و مصرف مالیات‌ها نوعی از فدرالیسم با ماهیت سیاسی-اقتصادی

بود. مستوفی‌الممالک برای ایفای وظیفه خود چهار دفتر داشت. شرح عبدالله مستوفی از ترتیب کار این منصب مبین این مطلب است:

«در دفتر اول اسامی استانها، بلوکات، روستاها و قصبات به ترتیب حروف الفبا ذکر گردیده بود. در ذیل نام هر استان و شهرستان و شهر و قصبه و روستا میزان مالیات آن دقیقاً تعیین شده بود. اگر روستای تازه‌ای پدیدار می‌گردید و مالیات جدیدی برقرار می‌شد در این دفتر ضبط می‌گردید. اگر روستایی خراب یا شکستگی پیدا می‌کرد و مالیات آن کلاً یا بعضاً به تخفیف مقرر می‌شد در این دفتر یادداشت می‌کردند.

در دفتر دوم مستوفی برای هریک از ولایات قلمرو خود هر ساله بودجه‌ای ترتیب می‌داد. در این بودجه میزان خرج ولایت و مصارف محلی و حقوق لشکری و کشوری منظور شده بود. معمولاً بعد از جمع و خرج اولیه همواره مبلغی باقی می‌ماند. پس از آن مصارف سالیانه شهر یا استان نظیر حقوق ارتش محلی و همچنین مواجب رجال و عیان و کارمندان عالی‌رتبه‌ای که حقوق خود را باید از محل درآمد آن شهر و یا استان دریافت دارند تعیین می‌گردید و باقی مانده پول به خزانه مرکزی فرستاده می‌شد.

بودجه هر ناحیه قبل از پایان سال تنظیم و به امضاء مستوفی‌الممالک و صدراعظم و شاه می‌رسید و برای حکام فرستاده می‌شد تا به موجب آن مالیات‌ها را وصول و مصارف را پرداخت کنند و باقی مانده آن را به خزانه مرکز بفرستند.

دفتر سوم اختصاص به مصارف دربار و ادارات سلطنتی و مصارف فوق‌العاده‌ای داشت که از خزانه مرکزی پرداخت می‌گردید. دفتر چهارم موسوم به دفتر محاسبه بود. هر سال پس از ختم دوره عمل می‌بایست محاسبه سال قبل رسیدگی شود و مستوفی مکلف بود صورت دخل و خرج هر ناحیه را از حاکم آن ناحیه طلب کند. حاکم تمام قبوض و اسناد خرج حساب خود را برای مستوفی می‌فرستاد. اگر پول کم می‌آمد حاکم می‌بایست کمبود را نقداً به خزانه مرکزی بپردازد و قبض رسید تسلیم خزانه کند که محاسبه باقی و فاصلی نداشته باشد. پس از انجام این عمل مستوفی صورت محاسبه را به دفترخانه می‌برد تا رسیدگی نهایی در آن به عمل آید. سپس مستوفیان دیگر در این

رسیدگی نهایی شرکت می‌کردند و آن را تصدیق می‌نمودند و پس از تصدیق به امضاء مستوفی الممالک و صدراعظم و شاه می‌رساندند. « (مستوفی، زندگانی من، جلد اول، ص ۲۵-۴۲۱)

تأسیس نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی، مشارکت مردم در تعیین حاکمان یک نقش اصلی شد ولی دولت مرکزی با همان ساختار و بروکراسی متمرکز رضاشاهی باقی ماند. در بخش دفاعی، نیروهای مسلح از طریق بسیج به ارتش مردمی تبدیل شدند ولی در نظام اداری و مدیریتی کشور و در فرهنگ و اقتصاد همان ساختارهای حکومتی دست نخورده باقی ماند. یک دولت متمرکز پر حجم و اقتدارگرا و با فرهنگ امنیتی و بدبینانه به مردم در تهران باقی ماند. لذا انقلاب در نظام بروکراسی کشور راه پیدا نکرد.

مشارکت مردمی در سیاست برای تعیین حاکمان خود تنها بخشی از مردمی شدن حکومت است و بسنده کردن به این مقدار از پیشرفت سیاسی جامعه را به توقف می‌کشاند. اولاً مشارکت مردم پس از تعیین حاکمان و ثانیاً نظارت مردم بر حاکمان و قدرت قانونی برای تغییر و یا بازخواست آنان بخش‌های دیگر مشارکت مردم در سیاست است. علاوه بر اینها، توسعه بدون مشارکت همه‌جانبه مردم به خصوص در امور اقتصادی و فرهنگی امکان‌پذیر نیست. مهمترین دلیلی که زحمات فراوان دولتمردان ایران در امر توسعه در زمین خشک رضاشاهی دود می‌شود و به هوا می‌رود مربوط به نظام اداری و مدیریتی کشور است. ساختار اداری کشور برضد مردم‌محوری در اقتصاد و فرهنگ طراحی شده است.

با پیروزی انقلاب اسلامی، تغییر ساختار سیاسی کلان کشور همراه با تحول در رهبری و مدیریت کلان کشور بود. ضرورت تغییر ساختار اداری و بروکراسی کشور (Public Administration Reform) متناسب با نظام سیاسی جدید مطرح شد. دو دیدگاه در این رابطه شکل گرفت. دیدگاه تکنوکراتی به رهبری دولت موقت و آقای مهندس بازرگان که از بروکراسی موجود کشور دفاع می‌کرد و تنها خواهان تغییرات بسیار جزئی در نظام اداری کشور و آن‌هم در افراد و پُست‌های نظام اداری بودند. سابقه این

دیدگاه هم به دهه ۱۳۳۰ و نهضت ملی شدن صنعت نفت و دولت مصدق برمی‌گشت. دیدگاه دوم معتقد به تحول اداری و ساماندهی بنیادین نظام اداری کشور بود و معتقد بود که نظام سیاسی جدید نیاز به نظام اداری متناسب با خود دارد. از طرف دیگر، گرفتاری مردم در پیچ و خم اداری یکی از انگیزه‌های مردم در سرنگونی دولت شاه بوده است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی باید به آن پاسخ مثبت داده می‌شد. در بین دو دیدگاه فوق، دیدگاه سومی شکل گرفت که معتقد بود همان بروکراسی قدیمی با افراد کاملاً جدید که معتقد به نظام جمهوری اسلامی باشند، می‌تواند مشکل اداره کشور را حل کند. در حقیقت، ساختار سنتی را پذیرفتند ولی افراد را قابل تغییر دانستند. در سالهای اولیه انقلاب، این دیدگاه‌ها در عرصه‌های مختلفی از نظام اداری حکومت پیاده‌سازی شد و هر کدام توانایی خود را به نمایش گذاشت.

دوره اول اداره کشور: در سه سال اول انقلاب هر سه دیدگاه در کشور فعال شدند. دیدگاه اول با استقرار در قوه مجریه و وزارتخانه‌ها متولی نظام اداری سنتی شد. دیدگاه سوم، در مجلس و قوه قضاییه تشکیل یافت و دیدگاه دوم در کنار نظام اداری سنتی با حمایت امام(ره) شروع به تشکیل نهادهای انقلاب به موازات نهادهای سنتی کرد.

در زمان دولت آقای بازرگان و بعد هم ریاست جمهوری آقای بنی صدر، نظام اداری کشور براساس دیدگاه اول اداره شد. ساختار نهادهای سنتی حفظ شد و تنها تغییرات بسیار کمی در سطح بالای اداری کشور یعنی وزرا و استانداران و تعداد کمی از معاونین آنها ایجاد شد. بیش از نود درصد بدنه اداری کشور و مدیران و کارشناسان قدیمی کشور مورد استفاده قرار گرفتند. جالب است که با وجود آنکه انقلاب بزرگی صورت گرفته بود، در حقوق بازنشستگان دولت قبل، حتی بازنشستگان ساواک و شهربانی که در شکنجه و ظلم به مردم و نخبگان، کارنامه بسیار سیاهی داشتند کوچکترین تغییری حاصل نشد. البته در مجلس و قوه قضاییه بیشتر تفکر سوم حاکم شد. بسیاری از افراد قدیمی کنار گذاشته شدند. حتی آموزشگاههایی برای تربیت کادر و جایگزینی با افراد قدیمی درست شد. در حاشیه حکومت، نهادهای انقلاب شکل گرفت

تاخلاء اداره کشور و بحران‌های پیش آمده را حل و فصل کند. در حقیقت، حکومت رسمی به دست تفکر اول و سوم افتاد و دیدگاه دوم در خارج از آن حکومتی در سایه شکل داد که با وجود آن که همه به ضرورت آن معتقد بودند ولی تفکر دوم و سوم آن را موقتی می‌پنداشتند.

ناکارآمدی ادارات سنتی در اداره کشور، آنچنان بالا گرفت که منجر به تغییرات پی‌درپی دولت‌ها و مدیران کشور می‌شد. حوادثی که در سه سال اول انقلاب اتفاق افتاد، ناتوانی نظام اداری سنتی را بیشتر برملا کرد. طی همین سه سال، دو دولت تغییر کرد و چندین بار فرماندهان ارتش عوض شدند؛ به طوری که در دو زمینه زیر، نارضایتی هم در جامعه و مردم و هم نظام کاملاً به ظهور رسید:

۱. ناتوانی شدید نهادهای سنتی در اداره کشور و رسیدگی به مردم به ویژه اقشار محروم و مناطق و روستاهای کشور؛
۲. ناتوانی نظام اداری سنتی در حفظ امنیت در مقابل شورش‌ها و به ویژه دفاع از مرزهای کشور.

یعنی مدیریت و بوروکراسی رسمی کشور در اداره اقتصاد و امنیت با شکست مواجه شد. اگر نهادهای انقلاب نبود، همان اتفاقی که برای نهضت مشروطه و ملی شدن نفت به وجود آمده بود، یک‌بار دیگر تکرار می‌شد.

دوره دوم: پس از شکست دیدگاه اول و صاحبان آن در اداره کشور، دیدگاه سوم بر کل نظام اداری کشور مسلط شد. با تشکیل دولت شهید رجایی اگر چه ساختار اداری کشور حفظ شد ولی تغییرات گسترده‌ای تحت عنوان «پاکسازی در نظام اداری کشور که از ابتدای انقلاب شروع شده بود، گسترش یافت. بعدها، این پاکسازی هم تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» به دانشگاه‌ها کشیده شد. در دانشگاه‌ها، ساختار اداری سابق حفظ شد ولی تغییراتی در سطح مدیران و اساتید و ادبیات اداری نظام آموزش عالی به وجود آمد. در بخش خصوصی، کارخانجات بزرگ ملی شد و اداره آنها بر عهده دولت قرار گرفت و همان ساختار دولتی به اقتصاد هم تعمیم پیدا کرد. ملی شدن کارخانجات و

بنگاههای بزرگ، موجب گسترش نظام اداری سنتی به اقتصاد شد. لذا دوره دوم تسلط کامل «حفظ ساختار و تغییر پست‌ها و افراد» در قوای سه‌گانه کشور بود. البته در نهادهای انقلاب دیدگاه دوم حاکم بود. پس از آنکه تعارض دیدگاه اول با کنار رفتن صاحبان آن از مسند قدرت با دیدگاههای دوم و سوم از بین رفت، تعارض بین دیدگاههای دوم و سوم و بین صاحبان آن آغاز شد که در دوره پس از جنگ و ریاست جمهوری جناب آقای هاشمی به گسترش دیدگاه سوم به نهادهای انقلاب و تضعیف دیدگاه دوم در آن نهادها هم کشیده شد. یعنی نهادهایی مثل جهاد سازندگی که نهادی انقلابی و مردمی بود، به صورت وزارتخانه درآمد. کمیته‌های انقلاب در شهربانی و ژاندارمری ادغام شد. بقیه نهادهای انقلاب هم اگرچه در نهادهای سنتی ادغام نشدند ولی همان منطق و نظم کلاسیک به آنها تعمیم داده شد و لذا ساختارهای اداری سنتی و نظم کلاسیک سراسر ادارات و نهادها و بخش‌های اداری کشور را دربر گرفت.

دوره سوم: با روی کار آمدن دولت آقای احمدی نژاد، تغییراتی در نظام اداری کشور به وجود آمده است که اگرچه در بعد نفی با دیدگاه دوم و انقلابی شباهاتی دارد. ولی در بعد اثباتی با آن فاصله زیادی دارد. از یک سو با انحلال سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی شاهد شکل‌گیری یک نهاد کارآمدی نیستیم؛ از سوی دیگر، آنکه سفرهای استانی ایشان تبدیل به یک فرایند هدفمند یا قابل تکرار برای سیستم مدیریتی کشور نشده و بعید هم هست با شکلی که صورت گرفت قابل تکرار باشد. اگرچه ایشان کار بزرگی انجام داده است ولی نظام مند شدن این نوع ابتکارات در سیستم مدیریتی کشور مهم است. به هر حال باید منتظر بمانیم که چه نوآوری نظام‌مندی در دوره ایشان در نظام مدیریتی و اداری کشور به وجود می‌آید. ولی دوران ایشان آخرین فرصت مناسب برای یک تحول اداری و مدیریتی در کشور است.

ویژگی‌های نظام بوروکراسی ایران

نظام اداری و بوروکراتیک ایران که از دوران رضاه‌شاه با کمک مستشاران غربی

(انگلیسی، امریکایی، فرانسوی، بلژیکی) ساخته شده از خصوصیات زیر برخوردار بوده است:

۱. **تقلیدی و سنتی بودن:** نظام اداری ایران از روی الگوهای غربی آنهم از بخش نظامی آنها تقلید و پیاده‌سازی شده است ولی به دلیل عدم انتقال روزآمد تجارب و پیشرفت‌های علمی و تغییرات در ساختار دولت‌ها بالخصوص در دهه ۱۹۹۰، (Savoie 1994 pp. 10-12) دچار نوعی فرسودگی و عقب‌ماندگی شده است. مثلاً در تمام کشورهای غربی، نظام اداری در شکل فدرالی نوینی به حیات خود ادامه می‌دهد ولی نظام اداری ایران به شکل پادگانی باقی مانده است.

۲. **ساختار استبدادی:** پنجاه سال استفاده نظام شاهنشاهی از نظام بوروکراتیک کشور نوعی ساختار عدم مشورت و استبدادزدگی و سلسله‌مراتب آمرانه در آن شکل داده است. در حالی که در ساختارهای مشابه در کشورهای مادر که به دلیل همراهی آنان با دموکراسی و آزادیهای اقتصادی و اجتماعی و حاکمیت قانون از ساختاری دموکراتیک برخوردار هستند.

۳. **فرهنگ سازمانی:** ساختار نظام اداری وارداتی و استبدادزده و سنتی ایران از یک فرهنگ فردگرایی غربی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ برخوردار بوده با فرهنگ ملی و سازمانی برخاسته از محیط اجتماعی و انسانی ایران سازگاری ندارد و با کارکنان و مدیران ایرانی تطبیق نیافته است.

۴. **بستر غیرطبیعی:** نظام اداری حکومت‌های توسعه‌یافته در محیط طبیعی به وجود می‌آیند و رشد می‌کنند، یعنی از یک طرف با محیط اجتماعی و انسانی و فرهنگی جامعه سازگاری دارند، و از طرف دیگر از منابع اقتصادی پایدار و نهایی استفاده می‌کنند. منابع مالی دولت‌ها بخشی از محصول نهایی اقتصاد ملی هستند و با شکوفایی آنها گره خورده است. هر نوع بحران و حادثه مهم اقتصادی که به دولت کشیده می‌شود، نه تنها موجب مشکلات سیاسی اجتماعی می‌شود بلکه منابع مالی دولت را نیز به مخاطره می‌اندازد. حتی اگر اخلاص اقتصادی کم شدتی به وجود آید، منبع مالی دولت متاثر می‌شود. در چنین

حالتی دولت‌ها ناچار خواهند شد که از خود کارآمدی نشان دهند و مشکلات پیش آمده را حل کنند و یا کنار می‌روند، در غیر این صورت، سقوط می‌کنند. بروکراسی و نظام اداری ایران در بستری غیرطبیعی به وجود آمد و رشد کرد. عدم سازگاری‌های اجتماعی و فرهنگی نظام اداری با محیط ملی و منابع مالی ناپایدار و غیرصحیح که از فروش سرمایه‌های ملی بالخصوص نفت تامین می‌شود باعث شده است که نظام اداری ایران ناقص‌الخلقه و ناتوان در اجرای وظایف قانونی خود باشد و انتظارات مردم را پاسخگو نباشد.

تداوم نظام اداری سنتی ایران با ویژگی‌های فوق موجب شده است که:

۱. با افزایش درآمدهای نفتی، اقتصاد دولت بزرگ شده و جایگزین اقتصاد جامعه شد و بدتر آنکه اقتصاد ملی را از مسیر خود خارج کرده است.
۲. بودجه دولت و تامین منابع از طریق درآمدهای نفتی، موجب جدایی دولت از جامعه و اقتصاد دولت از اقتصاد ملی شده است. لذا ناکارآمدی دولت‌ها تاثیری در بقای آنان ندارد.

باتوجه به ویژگی‌های دیوانسالاری ایران، نظام اداری نه تنها مانع پیشرفت جامعه و اقتصاد ملی شده، بلکه مانع پیشرفت نظام سیاسی جمهوری اسلامی بوده است.

اگرچه در پایان دوره جناب آقای هاشمی و تمامی دوران جناب آقای خاتمی موضوع تحول اداری به صورت جدی در مباحث کارشناسی دولت و تحقیقات علمی در دستور کار قرار گرفت ولی هیچگاه در عمل جدی نشد. تدوین چشم‌انداز بیست ساله کشور فرصت مناسبی است که بحث تحول اداری کشور در چارچوب آن ساماندهی شود. مشکلات فراوانی که امروزه از تمرکزگرایی تا فساد اداری و مالی در دستگاه اداری کشور وجود دارد، بدون تحول اداری هدفمند و علمی امکان‌پذیر نیست و نشان می‌دهد که از فرصت انقلاب سیاسی بایستی استفاده می‌شد و انقلاب اداری متناسب با دستاوردهای نظام جمهوری اسلامی صورت می‌گرفت. ما در بخش بعدی می‌خواهیم تجربه موفق نهادهای تأسیسی را که با تفکر و رویکرد دوم شکل گرفت معرفی و اصول

رهبری و مدیریتی آن را معرفی کنیم؛ تا راهنمایی برای هدایت و رهبری تحول اداری کشور هم باشد.

مدیریت و رهبری تأسیسی

به مدیریتی که نقش آن سازمان‌سازی یا ایجاد تحول اساسی در سازمان‌های موجود است مدیریت و رهبری تأسیسی می‌گوییم. سازمان‌سازی دو نوع است. یکی سازمان‌سازی تقلیدی و تکراری و دیگری سازمان‌سازی جدید است. در نوع اول، سازمان براساس یک الگوی مشابه ساخته می‌شود مثل باشگاه، کارخانه و ارتش کلاسیک. در این نوع، سازمان‌سازی را براساس طرح و مشاوره مراکز مشاوره‌ای و از روی الگوهای موجود و تکرار شده انجام می‌دهند. در کشورهای درحال توسعه مثل ایران در دوران شاه، مراکز مشاوره‌ای خارج از کشور نقش فوق را در سازمان‌سازی‌های اقتصادی و نظامی برعهده داشتند. ولی در نوع دوم که سازمان‌سازی جدید است هیچ طرح و الگوی از قبل تعیین شده‌ای وجود ندارد و معمولاً بدون مراکز مشورتی صورت می‌گیرد مثل ساختن یک ارتش انقلابی شبیه سپاه پاسداران، یا یک نظام سیاسی مذهبی و دموکراتیک مثل نظام جمهوری اسلامی یا یک سازمان مردمی اقتصادی مشابه جهاد سازندگی. در نوع اول، مستندات بیشتر مکتوب و با روش‌ها و فرایندهای علمی و تجربه‌شده تکراری هستند. ولی در نوع دوم مستندات بیشتر ذهنی و تجربی و روش‌ها و فرایندها هم جدید و هم عمدتاً برخلاقیت‌های مدیران جدید و دانش تجربی آنها متکی هستند. سازمان‌های نوع اول باید از مدیریت قوی برخوردار باشند ولی با رهبری ضعیف هم می‌تواند اداره شوند. در نوع دوم هم رهبری و هم مدیریت هر دو باید قوی و مبتکرانه باشند. در حقیقت، مدیریت و رهبری نوع دوم را تأسیسی می‌گوییم.

از مهمترین ویژگی رهبران و مدیران تأسیسی توانایی تحول در بنیادها و پایه‌های سازمانی از جمله تحول در ساختارها، ارتباطات، فرایندها و نظام تصمیم‌گیری سازمان است. لازمه این کار برخورداری این نوع رهبران از نوعی خلاقیت سازمان و ابتکار

کلان و پایه‌ای است. لذا این نوع رهبران قادر به ایجاد تحول در سازمان‌های سنتی یا خلق و تأسیس سازمان‌های کاملاً جدید و غیرمشابه هستند.

ضرورت‌ها و نیازهای شرایط سیاسی-اجتماعی دهه اول انقلاب موجب شد که موجی از مدیران و رهبران تأسیسی به وجود آیند و نهادهای انقلاب را سازماندهی کنند. اصول و قواعد و ویژگی‌های این نسل از مدیران بالخصوص آنهایی که در ایجاد سازمان و انجام فعالیت موفق بوده‌اند می‌تواند به‌عنوان یک سبک مدیریت و رهبری بالخصوص در محیط اجتماعی و انسانی و فرهنگی ایران کاربرد اساسی داشته باشد.

مدیریت تأسیسی نهادهای انقلاب

در ابتدای انقلاب و به موازات نهادهای سنتی، قریب ۱۸ نهاد انقلابی چه در کنار نیروهای مسلح چه به موازات وزارتخانه‌ها شکل گرفت. شکل‌گیری این نهادها اگرچه براساس رویکرد انقلابی بود ولی بنابر ضرورت‌های اجتماعی و سیاسی مورد حمایت نظام و مردم قرار گرفت. رئیس دولت (شهید رجایی) ضمن آنکه هیئت دولت را اداره می‌کرد، ریاست شورای نهادهای انقلاب را هم برعهده داشت. مهمترین این ضرورت‌ها عبارت بود از:

۱. ناکارآمدی ادارات سنتی حتی از نوع اصلاح شده آن یعنی با رویکرد سوم در اداره وظایف محوله قانونی؛
۲. عدم اعتماد نظام و مردم به ادارات سنتی و مدیران آن در اداره کشور؛ و
۳. بحران‌های امنیتی، دفاعی و اقتصادی مشکلات جدی در زندگی مردم و بقا نظام جمهوری اسلامی ایران به وجود آورده و ضرورت ادامه نهادهای انقلاب را افزایش داده بود.

عوامل فوق از مهم‌ترین عوامل زمینه‌ساز شکل‌گیری نهادهای انقلاب و تداوم آنها بود. دو تا از مهمترین و بزرگترین این نهادها عبارت بودند از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و جهاد سازندگی. هر دو نهاد از کارکنان و مدیرانی شکل گرفت که در ورود

به سازمان خود، اگرچه افراد باسواد و تحصیلکرده‌ای بودند ولی فاقد علم و تخصص لازم و تجربه‌ی کافی در ابتدای شروع به کار در زمینه‌هایی که برعهده گرفتند، بودند. از نظر سنی هم بیش از هفتاد درصد کارکنان و مدیران آن در زمان تأسیس زیر بیست و پنج سال سن داشتند، در حالی که چند کار مهم را باید هم‌زمان انجام می‌دادند:

۱. سازمان‌سازی و تشکیل نهادهایی با ساختار ضوابط و مقررات کاملاً جدید؛
 ۲. تربیت کادر و کارکن تخصصی و دستیابی به دانش و تخصص پاسخگو؛ و
 ۳. همزمان با اقدامات فوق، انجام فعالیت و پاسخ‌گویی به نیازهای مردم.
- ولی مهمترین اصل که آنها به کار گرفتند، مردمی کردن امر دفاع و سازندگی بود. مشارکت مردم در دفاع و سازندگی روستاها و مناطق محروم نشان داد که رمز موفقیت در اداره جامعه تنها با دست خود آنها امکان‌پذیر است زیرا که در جامعه تمامی منابع و استعدادهای مورد نیاز توسعه وجود دارد. البته مردمی کردن امورات جامعه مدیریتی خاص می‌خواهد.

در حقیقت رهبری و مدیریت سپاه پاسداران انقلاب و جهاد سازندگی باید ضمن شکل دادن و ساختاربندی کردن خود و همچنین سازماندهی اعضا و کارکنانی با تخصص و علم و تجربه کم، آنها را در صحنه فعالیت‌ها و عملیات‌هایی که مورد نیاز بود رهبری و مدیریت می‌کردند. لذا رهبری و مدیریت آنها باید از یک طرف نقش موسس و تأسیس‌گری و از طرف دیگر نقش مربی و از سوی دیگر نقش مدیریت رسمی را ایفا می‌کردند.

رهبران و مدیران هر دو نهاد توانستند بر مسائل فوق تسلط یابند و کارنامه‌ی موفقی از خود نشان بدهند. اولاً توانستند سازمان‌های بزرگی را با ساختارهای متناسبی با فرهنگ نیروهای داوطلب شکل بدهند. ثانیاً نیروهای بدون تجربه و تخصصی را تربیت و متخصصین و مدیران بزرگی را از میان آنها تربیت کنند که طی بیست سال گذشته بارها نهادهای سنتی از آنها در سطوح بالای مدیریتی خود استفاده کرده‌اند. ثالثاً اقدامات بزرگی را بعضاً با معیارها و استانداردهای بین‌المللی انجام دهند. جهاد سازندگی

موفقت‌های فوق‌را در بعد رسیدگی به مناطق محروم و روستاها در زمینه فعالیت‌های زیربنایی و سپاه پاسداران فعالیت‌ها و اقدامات بزرگی را در اداره جنگ و آزادسازی سرزمین‌های اشغالی که در دویست سال اخیر بی‌سابقه بوده است، از خود نشان دادند.

اینکه چرا پس از پایان جنگ از تجربه موفق اداری و مدیریتی و ساختارهای سازمانی و فرهنگ انسانی و اجتماعی نهادهای انقلاب در تحول اداری کشور استفاده نشد، مسأله‌ای بسیار مهم ولی پاسخ آن آسان است؛ زیرا صاحبان اندیشه دوم اداره کشور که معتقد بودند باید ساختارها را حفظ کرد ولی آدمها را تغییر داد، اجازه ورود به صاحبان اندیشه سوم را به قدرت آنهم در جایگاههایی که بتوانند تحولی از نوع نهادهای انقلاب را در بدنه کشور به وجود آورند، ندادند.

البته برخی از تجارب نهادهای انقلاب بصورت دست و پا شکسته در برخی از بخشهای دولتی و یا بخشهای خصوصی پیاده شد. به عنوان نمونه:

۱. اداره شهرداریها براساس مناطق؛
۲. اداره دانشگاه آزاد به صورت منطقه‌ای و با واگذاری اختیارات؛ و
۳. مدیریت شرکت ماهان و برخی از شرکتها و بنگاههایی که سردارانی از نهادهای انقلاب در آنجا مستقر شدند.

مدیریت تأسیسی در اداره کشور

بازسازی نظام اداری کشور برای پذیرفتن مسئولیت توسعه کشور حیاتی است. کشورما نیاز به سازمان اداری مناسبی دارد که بتواند انرژی پایان ناپذیر مردم را در توسعه آزاد و هدایت کند. نظام اداری ایران براساس بدبینی نسبت به مردم طراحی شده است، لذا مانع حضور گسترده مردم و سرمایه‌های آنان در توسعه می‌شود.

فدرالیسم اقتصادی الگویی برای تغییرات اداری کشور و فراهم‌سازی محیطی برای حضور نخبگان هر منطقه در اداره اقتصادی و تجاری و علم و فناوری آن مناطق است. دو اصل مهم در تجربه نهادهای انقلابی وجود دارد: ۱- مردمی‌کردن فعالیت‌ها

۲- منطقه‌ای کردن اداره کشور.

البته مردمی کردن با دست مردم و برای مردم در فعالیتهای اقتصادی هم اکنون باید مطرح باشد. اداره منطقه‌ای کشور هم نیاز به یک ساماندهی منطقی و علمی و مناسب با جامعه و اقلیم ما دارد.

تجربه جهانی فدرالیسم

پیش از ارائه شرح تجربه کشورهای که با نظام فدرالی اداره می‌شوند، بی‌مناسبت نیست که تصویر جهانی از این نوع نظام‌ها را در اختیار نهیم. گفته‌اند که امروزه بیست کشور فدرال بر پنجاه و یک درصد خاک دنیا حکومت می‌کنند و نماینده ۳۹/۵ درصد مردم دنیا هستند. البته این کشورها نظام مشابه یکدیگر ندارند و هیچ دو کشور فدرال مشابهی وجود ندارد. (منصوریان ۱۳۸۲:۳۹). در آمار دیگری آمده است که در دنیا ۲۵ کشور فدرال وجود دارد که شهروندان آن ۴۰ درصد مردم جهان‌اند. (خوبروی پاک ۱۳۸۹: ۲۸). در این میان امریکا و سوئیس نمونه‌های موفق و یوگسلاوی و شوروی سابق نمونه‌های ناموفق‌اند. کشور عراق و افغانستان نیز از کشورهای هستند که در حال تجربه نظام فدرالی‌اند. از کشورهای اروپایی می‌توان اسپانیا را نام برد که طبق قانون اساسی سال ۱۹۳۱ چندین منطقه در آن، خودگردان شناخته شده‌اند. در ایتالیا نیز مناطق، مجموعه‌های خودمختاری به شمار آمده‌اند که دارای اختیارات و وظایف مخصوص به خود هستند. در قلمرو نظام‌های فدرالی معمولاً دولت‌هایی که وسعت آنها از دو ونیم میلیون کیلومتر مربع بیشتر است مانند کانادا و ایالات متحده امریکا را به عنوان کشورهای بسیار بزرگ و کشورهای که وسعتشان بین ۳۵۰ هزار تا دو و نیم میلیون کیلومتر مربع است مانند فرانسه و مکزیک، کشورهای بزرگ خوانده می‌شوند. (منصوریان ۱۳۸۲: ۳۹)

در سند دیگری آمده است که امروزه فدرالیسم یکی از متداول‌ترین شکل‌های سازماندهی سیاسی است. در سال ۱۹۹۳ دست کم نوزده کشور به صورت نظام‌های فدرال سازمان یافته بودند و دست کم، بیست و یک کشور دیگر از اصول فدرالی استفاده می‌کردند تا میزانی از تمرکز زدایی مبتنی بر قانون اساسی را در نظام‌های حکومتی خود بگنجانند. بعلاوه از سه کنفدراسیون فراملی و بیست و سه دولت هم بسته، اتحادیه و حکومت مشترک می‌توان نام برد. دولت همبسته اسما حاکمیت مستقل دارد اما از لحاظ

قانون اساسی برای مقاصد خاصی به دولت دیگری مرتبط یا وابسته است. مثلاً موناکو یکی از دولت‌های همبسته فرانسه است. اتحادیه‌ها ترتیباتی هستند که در آنها دولتی کوچکتر از لحاظ قانون اساسی با دولتی بزرگتر به شیوه اینامتقارن پیوسته است. مثلاً جرسی با انگلستان چنین ترتیبی دارد. حکومت‌های مشترک عبارت از دولت‌هایی هستند که با نظارت مشترک دو یا چندین دولت دیگر اداره می‌شوند. مثلاً فرانسه و اسپانیا در مورد آندورا، حق حاکمیت دارند. (لیپست ۱۳۸۲: ۹۸۹)

در جداول شماره (۱) تصویر عمومی از نظام‌های فدرالی در جهان ارائه می‌شوند:

جدول ۱. فدراسیون‌ها

واحد‌های	کشور
۲۳ استان - ۵ منطقه - یک سرزمین ملی - یک ناحیه فدرال	جمهوری آرژانتین
۶ ایالت - ۴ سرزمین رسمی تحت قیمومت	کشورهای مشترک المنافع استرالیا
۲ سرزمین - یک سرزمین اصلی - ۹ ایالت	جمهوری فدرال اتریش
۳ منطقه - ۳ اجتماع فرهنگی	پادشاهی بلژیک
۲۶ ایالت - یک ناحیه اصلی فدرال	جمهوری فدراتیو برزیل
۱۰ استان - دو سرزمین	کانادا
۳ جزیره	جمهوری اسلامی فدرال جزایر
۱۶ ایالت (لندر)	کومور
۲۵ ایالت - هفت سرزمین اتحادیه‌ای - یک اتحادیه - یک دولت	جمهوری فدرال آلمان
همبسته	جمهوری هند
۱۳ ایالت	مالزی
۳۱ ایالت - یک ناحیه فدرال	ایالات متحده مکزیک
۳۰ ایالت - یک سرزمین اصلی فدرال	جمهوری فدرال نیجریه
۴ استان - ۶ حوزه قبیله‌ای - یک پایتخت فدرال	جمهوری اسلامی پاکستان
۸۹ جمهوری و منطقه	فدراسیون روسیه
۱۷ منطقه خودمختار	دولت اسپانیا
۲۶ کانتون	کنفدراسیون سوئیس
۷ امیر نشین	امارات متحد عربی
۲ جمهوری	جمهوری فدرال یوگسلاوی
۵۰ ایالت - ۲ اتحادیه - ۳ دولت همبسته - ۳ سرزمین خودمختار محلی	ایالات متحده امریکا
۳ سرزمین ملحق نشده.	

منبع: دائرة المعارف لیپست: ۹۸۹

جدول ۲. نظام‌های سیاسی با ترتیبات فدرال

واحد های	کشور
دو جزیره	آنتیگوئا و باربودا
۲۲ استان - ۵ منطقه خودمختار - ۳ فرمانداری	جمهوری خلق چین
۲۳ بخش - ۴ قیومت - ۳ نمایندگی	جمهوری کلمبیا
مشکل از دو مجتمع قومی	جمهوری فیجی
۲ منطقه خودمختار	جمهوری گرجستان
۱۰ منطقه	جمهوری غنا
۱۵ منطقه عادی - ۵ منطقه با موقعیت خاص	جمهوری ایتالیا
۴۷ فرمانداری	ژاپن
۵ استان	جمهوری لبنان
۷ ایالت - ۷ بخش	اتحادیه میانمار (برمه)
۱۴ منطقه	جمهوری نامیبیا
۱۱ استان - یک دولت همبسته	پادشاهی هلند
۱۹ استان - یک ناحیه اصلی	دولت مستقل گینه جدید
۱۸ ناحیه - ۲ منطقه خودمختار خارج از کشور	جمهوری پرتغال
۴ ناحیه	جزایر سلیمان
۹ استان	جمهوری آفریقای جنوبی
۶ منزقه - یک استان با مدیریت فدرال	جمهوری سودان
۲ واحد تشکیل دهنده	جمهوری متحد تانزانیا
یک منطقه خودمختار	اوکراین
۴ کشور - ۵ جزیره خودگردان	انگلستان و ایرلند شمالی
جزایری که بر طبق قانون اساسی منطقه بندی شده‌اند.	جمهوری وانواتو

منبع: دائره المعارف لیبست: (همان ۹۸۹)

از میان کشورهایی که در مجموعه مدیریت فدرالیستی قرار دارند در اینجا تجربه دو کشور را به تفصیل مورد بررسی قرار می‌دهیم. کشور هندوستان به عنوان یک کشور آسیایی که پهنه بسیار وسیع و نیز جمعیت بسیاری را در بر می‌گیرد به عنوان یک نمونه فدرالی بزرگ و نیز کشور آلمان، به عنوان یک کشور اروپایی با الگوی موفق فدرالیسم، با شرح بیشتری منعکس می‌گردد.

فدرالیسم در هندوستان

ساختار سیاسی و اداری هند؛ هند از نظر تقسیمات کشوری دارای ۲۸ ایالت و ۷ منطقه فرمانداری یا مناطق متحده است. ساختار سیاسی هر ایالت از لحاظ سیستم حکومتی شباهت زیادی با ساختار حکومت مرکزی دارد. فرماندار که رئیس قوه مجریه در ایالت به شمار می‌رود، از جانب شخص رئیس جمهور برای مدت ۵ سال انتخاب می‌شود. همچنین همانند یک دولت مرکزی، هر ایالت دارای یک مجلس به عنوان پارلمان ایالتی و نیز یک دادگاه عالی می‌باشد. (بهرروزان: ۴: ۱۳۸۲). از نظر وسعت و جمعیت هند بزرگترین نظام فدرال جهان به حساب می‌آید. (خوبروی پاک: ۱۶۲: ۱۳۸۹). استقلال هند در تاریخ ۱۵ اگوست ۱۹۴۷ بوده و قانون اساسی مورخ ۲۶ نوامبر ۱۹۴۹ به تصویب رسیده و از ژانویه ۱۹۵۰ نیز اجرایی شده است. هندوستان، یک دولت فدرالی با حکومت مرکزی مستقر در دهلی‌نو پایتخت این کشور است. فدرالیسم هندوستان یک فدرالیسم منحصر به فرد است که سیمای نیمه فدرالی به این کشور بخشیده است. این کشور در شرایط عادی، به شیوهی فدرالیستی اداره می‌شود اما در شرایط ویژه سیمایی متحد به خود می‌گیرد. پارلمان هندوستان از دو مجلس تشکیل می‌شود: مجلس ایالتی (راجیاسابها) و مجلس خلق (لوک سابها). مجلس ایالتی دارای ۲۵۰ عضو است. دوازده نفر توسط رئیس جمهور انتخاب می‌شوند و ۲۳۸ عضو باقیمانده در انتخابات سراسری برگزیده می‌شوند. معاون رئیس جمهور، رئیس پارلمان است. بر اساس قانون اساسی هندوستان، هیچکس نمی‌تواند مجلس را منحل کند. مجلس خلق نیز دارای ۵۲۰ عضو است که ۵۰۰ عضو آن بر اساس جمعیت توسط ایالات و ۲۰ عضو دیگر نیز توسط رئیس جمهور انتخاب می‌شوند. قوهی مجریه از رئیس جمهور و نخست وزیر تشکیل می‌شود. رئیس جمهور، رئیس فدراسیون است و از سوی کمیته‌ای مرکب از پارلمان و مجلس ایالتی به مدت ۵ سال انتخاب می‌شود.

معاون رئیس جمهور نیز به مدت ۵ سال از سوی پارلمان انتخاب می‌شود. نخست‌وزیر نیز مانند نماینده‌ی حزب اکثریت از سوی پارلمان انتخاب می‌شود. نظام قضایی

هندوستان نیز یک سیستم ویژه است به صورتی که دادگاه عالی از تمام دادگاههای کشور با نفوذتر و حوزه‌ی اختیارات آن بیشتر است. هر ایالت دارای فرمانداری است که حکم او توسط رئیس جمهور تنفیذ می‌شود. حاکم هم در برابر رئیس جمهور و هم در برابر پارلمان ایالتی مسئول و پاسخگوست. هر ایالت نیز دارای کابینه‌ی وزیران است. نخست‌وزیر نیز از سوی فرماندار ایالتی و کابینه توسط نخست‌وزیر معرفی می‌شوند. هر ایالت دارای قوه مقننه‌ای خاص خویش است که البته در برخی ایالات همچون آندرا پرادش، بیهار، ماهاراشترا، کشمیر، تامیل نادو، اوتراپرادش ۲ مجلس وجود دارد و بقیه تنها یک مجلس دارند. قانون‌گذاران ایالات قوانینی وضع می‌نمایند که در رابطه با وظایفی است که قانون اساسی برای ایالات در نظر گرفته است؛ این نهاد قانون‌گذاری به مبادلات مالی ایالات جنبه قانونی می‌دهد و بر قوه مجریه آن نیز نظارت دارند. طرح و لایحه مطرح شده در ایالت با پذیرش استاندار است که وجهه و جنبه قانونی به خود می‌گیرد و لذا اگر وی طرحی را بحث انگیز بداند می‌تواند آن را پیش خود نگه دارد تا به اطلاع ریاست جمهوری برساند. حکومت‌های محلی از تقسیمات فرعی ایالت‌ها هستند. وظیفه بخشدار نیز رسیدگی به امور غیر تکنیکی زمین، جمع‌آوری مالیات و حفظ نظم و رعایت قانون است. علاوه بر روستاها، شهرهای بزرگ مثل دهلی، کلکته و بمبئی توسط شورای شهر اداره می‌شوند که این شوراها نیز از طریق انتخابات برگزیده می‌شوند و آن‌گاه شورای شهر نیز شهردار یا رئیس را انتخاب می‌نماید. شهرهای کوچک نیز دارای کمیته‌های شهرداری هستند. (شمس الدینی: ۱۰۲: ۱۳۷۷)

فدرالیسم در هند همواره به یک شکل و کاملاً مشابه نبوده است و گاه به تناسب شرایط تغییراتی در آن ایجاد شده است به عنوان مثال در دوران نخست‌وزیری جواهر لعل نهرو (۶۴-۱۹۴۷) فدرالیسم هند معقول‌تر بود. ولی در زمان ایندیرا گاندی (۷۷-۱۹۶۶ / ۸۴-۱۹۸۰) اوضاع دگرگون شد. این وضع در دوران راجیو گاندی (۸۹-۱۹۸۴) هم تداوم یافت و اختلاف حامیان حکومتی‌های محلی و اختلاف با دولت مرکزی بروز و ظهور یافته و لذا رواج گرفتن دوباره محلی‌گرایی - قوم‌گرایی - مشتری‌پروری و

حامی تراشی را در این زمان می‌شد دید. البته فارغ از تعدادی از رویه‌ها، برخی مقررات قانون اساسی به دولت مرکزی اجازه می‌دهد که قدرت حکومت‌های محلی را نادیده انگارد. (همان: ۲۰۹). در امور مالی در کل گرایش به سمت تمرکز بیشتر بوده است. از جمله مسائل مهم به هر حال تقسیم ثروت میان حکومت‌های محلی بوده است. چون آنها دارای منابع محلی هستند، می‌پندارند که به خاطر بهره‌برداری درست از منابع و دارایی‌های خود کیفر داده می‌شوند. چون دولت فدرال بخشی از درآمد آنها را به حکومت‌های نادر و فقیر می‌دهد و البته اینها هم فکر می‌کنند که سهم شان ناچیز بوده و شکاف خویش را نمی‌توانند پر کنند. (همان: ۲۳۱). "مهمترین اختیاراتها و وظیفه‌های دولت مرکزی عبارت است از دفاع، نیروی هسته‌ای، نمایندگی بین‌المللی و امور دیپلماتیک امور کنسولی و بازرگانی، تابعیت، بازرگانی خارجی و میان حکومت‌های محلی، بازرسی حساب‌ها، پول ملی و ارزهای بیگانه." (همان: ۲۰۸). مهمترین اختیاراتها و وظیفه‌های حکومت‌های محلی عبارت است از برقراری نظم همگانی، اداره امور محلی، بهداشت همگانی، ارتباطات، کشاورزی و ماهی‌گیری، بازرگانی داخلی، امور مالیاتی و پلیس محلی، حقوق کیفری و امور جنگل‌ها، برنامه‌ریزی اقتصاد اجتماعی، امور سندیکایی، آموزش و بازداشت‌های تأمینی. اختیاراتهای مشترک آنها نیز عبارتند از مواردی همچون تولید برق، امور مربوط به روزنامه‌ها، امور جنایی، ازدواج، طلاق، حق تمیر، امور سندیکاها. (همان: ۲۱۰).

از جمله موارد محدود کننده فدرالیسم در کشور هند، اعلام وضع فوق‌العاده در کشور است که از جمله به دلیل اغتشاش‌های مختلف پدیدار می‌گردد و نیز بحث اعمال قدرت و اختیارات ریاست جمهوری که به دولت مرکزی اجازه می‌دهد تا اداره امور حکومت‌های محلی را بر عهده بگیرد. به هر حال از بعد از استقلال تاکنون پیوسته از اختیارات حکومت‌های محلی کاسته شده و روابط بین آنها را در تنش قرار داده است و لذا در ۱۹۹۹ برای جلوگیری از برخوردها و کاهش تنش، نهادهایی برای کمک به بهبود روابط میان حکومت‌ها به وجود آمد که شورای روابط میان حکومت‌ها نام گرفت. (inter

state council) وظایف عمده شوراها: ۱- بررسی اختلاف‌های حکومت‌های محلی و پیشنهادها و راه حل برای اختلافات ۲- بررسی دقیق موضوعاتی که مورد علاقه همه حکومت‌های محلی یا شماری از آنان یا دولت فدرال به همراه یک یا چند حکومت محلی است. (همان: ۲۱۰).

مسئله مهم دیگر فدرالیسم هند، تحول در حزب‌های سیاسی و نقش آن در عرصه سیاست داخلی کشور است. به طوری که تا ۱۹۷۷ حزب کنگره در سیاست داخلی یک‌ه تاز بود و بعد ائتلاف این حزب با احزاب دیگر به گونه همیشگی درآمد و نه فقط در سطح دولت مرکزی بلکه در حکومت‌های محلی هم این اتفاق رخ داده و حزب کنگره برای اداره کشور ناگزیر است با دیگر احزاب ائتلاف نماید.

بیش از ۵۰۰ حزب در هند فعالیت دارند که فقط ۶ تا ملی‌اند و بقیه در سطح حکومت‌های محلی فعالیت دارند و البته بر سیاست دولت مرکزی تأثیر فراوانی دارند و وقتی حزب یا احزاب نیرومند در دولت ائتلافی شرکت کنند دولت ناگزیر است منافع منطقه‌ای آنها را از دست ندهد. (همان: ۲۳۵).

فدرالیسم در هند شباهت‌های عمده‌ای با سیستم فدرال ایالات متحده دارد با این وجود، تفاوت‌هایی نیز میان آنها به چشم می‌خورد از جمله این که در امریکا هرفردی دارای تابعیتی دوگانه است؛ بدین نحو که وی در عین حال که دارای تابعیت ایالت محل سکونت خویش است، در عین حال تابعیت دولت مرکزی را هم دارد ولی در هند تابعیت این گونه مطرح نشده است و از این رو شهروندی جدا و مجزایی میان ایالات مختلف وجود ندارد. همچنین در امریکا هر ایالتی دارای قانون اساسی مختص خویش است ولی در هند تنها یک قانون اساسی وجود دارد که در این میان فقط ایالت جامو و کشمیر است که فرق دارد. به نظر می‌رسد از آن جایی که نظام فدرال معمولاً بر اساس توافق نامه‌ای میان واحدهای مختلف تشکیل دهنده فدراسیون ایجاد می‌گردد لذا برای هند تعبیر اتحادیه ایالتها، در متن قانون اساسی انتخاب گردیده است. چون در هند ایجاد فدراسیون بیشتر بر اساس تفویض اختیارات بوده و نه طبق توافق نامه و لذا طبق این

قانون ایالتی نمی‌تواند از هند جدا شود. با وجود این نقاط تمایز، به دلیل سیستم تقسیم قدرت در هند این کشور با عنوان فدرال شناخته می‌شود و این نیز به خاطر مزایایی بوده که برای نظام فدرال در مقایسه با نظام یکپارچه و واحد قائل شده‌اند.

در نظام اداری هند، در واقع سه سطح را می‌توان از همدیگر متمایز نمود: اولی سطح مربوط به دولت مرکزی است، در سطح دوم نیز ایالتها قرار می‌گیرند و بالاخره باید از سطح سوم نیز نام برد که مربوط به سطوح اداری محلی از جمله نهاد پانچایاتی راج و یا شهرداری هاست (Johnson:2003:1). هند در این فرایند تمرکززدایی تنها نبوده چرا که طبق برآوردهای مختلف از جمله آنچه که توسط بانک جهانی ارائه شده است، بسیاری از کشورهای جهان در دهه‌های آخر قرن بیستم به ویژه در میان کشورهای در حال توسعه به این سمت حرکت کرده‌اند (همان).

ایالات و مناطق هند؛ هند دارای تقسیم‌بندی کشوری به لحاظ ایالات و مناطق خویش است که حداقل دو نوع کلی از واحدهای تشکیل دهنده را در آن می‌توان مشاهده نمود؛ یکی از آنها مناطقی است که تحت عنوان متحده نامیده می‌شوند که به دلیل شرایط خاص شان روابطی ویژه با دولت مرکزی دارند؛ ویژگی اساسی این مناطق آن است که دارای اختیارات مشخصی که در مورد ایالات دیده می‌شود، نیستند دومی ایالت‌هایی هستند که بدنه اصلی ساختار سیاسی هند بر آنها استوار است و از تفویض اختیارات کلی در سطوح منطقه‌ای برخوردار هستند.

ویژگیهای ایالت‌های هند

علاوه بر شرایط عمومی و کلی در معرفی ایالات هند از جهت سیاسی و موقعیت احزاب و گروه‌های مختلف فعال در آن نیز می‌توان چندین تقسیم‌بندی انجام داد؛ این امر از این نظر مهم است که با وجود رواج دموکراسی در این کشور و علی‌رغم و نهادینه شدن کلی قواعد آن، ایالات و مناطق مختلف از این حیث تفاوت‌هایی دارند:

◀ در ایالت‌هایی که طبقات بالای اجتماع مسلط هستند، حزب کنگره همچنان به صورت

حزبی قدرتمند باقی مانده است به گونه‌ای که به نظر می‌رسد می‌توان از سلطه سنتی آنها به جای سیاست سازش با طبقات پایین‌تر اجتماع یاد کرد که ایالات راجستان، مادیا پرادش و اوریسا در این زمره قرار می‌گیرند.

◀ ایالاتی که در آنها سلطه سنتی طبقات بالا از سوی طبقات میانی به چالش کشیده شده است و لذا پشتیبانی از حزب کنگره نیز تضعیف شده و از این رو سیاست سلطه سنتی و سیاست سازش با طبقات سنتی هم ناکام مانده است که ایالات اوتار پرادش و بیهار چنین وضعی دارند.

◀ در ایالت‌هایی که طبقات میانی قدرت را در اختیار دارند، هرچند حزب کنگره با چالش‌هایی جدی مواجه است، با این حال کاملاً از عرصه بیرون نرفته است و همچنان به سیاست سازش با طبقات پایین ادامه می‌دهد. این وضع را در ایالاتی چون گجرات، کارناتا‌کا، پنجاب، آندرا پرادش و ماهاراشترا به خوبی می‌توان دید.

◀ در تعدادی از ایالت‌ها نیز طبقات پایین اجتماع و کاستها به سرعت در حال سر برآوردن در عرصه سیاسی هستند که تامیل نادو، کرالا و بنگال غربی در این زمره‌اند و جالب است که اینها همان ایالاتی هستند که در زمینه کاهش فقر هم توفیقات خوبی داشته‌اند. (رضایی: بی تا: ۱۰۸).

◀ برنامه‌ریزی و سیاستگذاری در هند:

برنامه‌ریزی در هند به سه نوع کلی چشم انداز ۵ ساله و سالانه تقسیم می‌شود که جهت‌گیری‌های عمده و اساسی آن تا قبل از اصلاحات سالیان اخیر سوسیالیستی بوده است و لذا بخش عمده‌ای از اقتصاد در اختیار دولت قرار داشته است گرایش کلی هند در این خصوص مبتنی بر گسترش صنایع سنگین و تولید کالاهای سرمایه‌ای بوده است ولی با این حال چون بخش خصوصی در هند حضور داشته و حذف نشده بود لذا برنامه‌ریزی این کشور کاملاً سبک و سیاق شوروی را نداشته است. از ۱۹۵۱ تا ۲۰۰۷ در کل ۱۰ برنامه توسعه در هند طراحی و به اجرا گذاشته شده است. به هر حال در میان موافقان و مخالفان برنامه‌ریزی در هند کمیسیون برنامه‌ریزی در این کشور تلاش داشته

است که کماکان نقش خویش در تدوین و طراحی برنامه هارا حفظ نماید تا بخشها و حوزه‌های گوناگون دولتی در راستای آن حرکت نمایند و البته این امور برای بخش خصوصی جنبه و خصیصه ارشادی و راهنمایی کننده خواهد داشت مشارکت در دولت مرکزی را رد کردند.

هندوستان یکی از کشورهایی است که به آموزش کارآفرینی توجه بسیار زیادی کرده است. این آموزش در همه سطوح انجام می‌شود و مناطق مختلف شهری و روستایی را دربر می‌گیرد. به طور کلی در کشورهای در حال توسعه ای همچون هند که دیگر کشاورزی نمی‌تواند اشتغال را برای جمعیت زیادی فراهم سازد و از سوی دیگر امکان اشتغال هم فقط برای عده معدودی امکان پذیر است، به نظر می‌رسد آموزش کارآفرینی راه حل ایده آلی برای مشکلات اشتغال و بهره وری در جامعه باشد.

در سال ۱۹۶۹ استراتژی توسعه هندوستان تغییر یافت و بر پیشرفت صنعتی نواحی و بخشهای عقب مانده بیش از پیش تاکید شد. یکی از موارد مهم در استراتژی توسعه هندوستان توجه به این نکته بود که کمکهای مالی به تنهایی نمی‌تواند زمینه ساز توسعه صنعتی کشور باشد و در کنار آن ارائه کمکهای فنی و سایر حمایتها نیز لازم است.

نخستین تلاش منظم برای شناسایی و پرورش و بهبود مدیریت کارآفرین و ریسک‌پذیر از میان گروههای شغلی در سال ۱۹۷۰ و از ایالت "گجرات" آغاز شد و به دنبال آن، این برنامه و نتایج خوب حاصل از آن باعث گسترش طیف آموزش و بهبود مدیریت شد. برنامه‌های پرورش و توسعه مدیریت ریسک‌پذیر و کارآفرین در نتیجه موفقیت مستمر و مداوم فعالیتهای توسعه مدیریت ریسک‌پذیر در ایالت «گجرات» و توجه فزاینده به این برنامه، به نیروی محرکی در این راستا تبدیل شد و موسسات مالی تحت رهبری بانک توسعه صنعتی هند شروع به تامین مالی و نهادینه ساختن فعالیتهای مربوط به پرورش و بهبود مدیران ریسک‌پذیر کردند.

"مان موهان سینگ" که به عنوان معمار نظام جدید اقتصادی هند شناخته می‌شود، بر این نکته تاکید می‌نماید که هند در اوایل استقلال خویش و در راه شروع توسعه اش

ناگزیر بوده که به اقتصاد مختلط روی بیاورد و الگوهایی را در پیش بگیرد که ترکیبی از همکاری بخش خصوصی و عمومی بوده باشد؛ با این حال وی کتمان نمی‌کند که در آن مراحل اولویت و مسوولیت اصلی با دولت بوده است؛ به ویژه با عنایت به این مساله که هند کشوری عموماً فقیر و توسعه نیافته بوده و به حمایت دولتی بسیار نیاز داشته است تا دولت بتواند در واقع امکانات لازم جهت احداث زیر بناهای لازم را ایجاد نماید و البته در کنار آن به هدایت بخش خصوصی هم بپردازد. این روند به گفته وی هر چه به دوران اخیر نزدیک‌تر شده‌ایم به این سمت و سو رفته است که دست بخش خصوصی را در این عرصه بازتر نهاده و زمینه حضور ایشان را فراهم نماید از جمله با عنایت به این موضوع که بازدهی و بهره‌وری این بخش بسیار بیشتر و مناسب‌تر بوده است. هند از جمله در این مراحل این دغدغه و مشکل را دارد که با استفاده از مزایا و مواهب آزاد سازی اقتصاد و وارد شدن به بازارهای جهانی، در عین حال از شرکتها و صنایع مختلف تولیدی خویش نیز حمایت لازم را به عمل بیاورد.

چرا باید به فدرالیسم در اقتصاد فکر کنیم؟ آیا به صرف اینکه اکثر کشورهای دنیا به این روش در تمشیت امور اقتصادی خود توجه کرده اند، برای اندیشیدن به عنوان یک الگو و روش برای ما کافی است و صرفاً انگیزه تقلیدی داشته باشیم؟ یا اینکه همچون روش‌های پیشین، همچون رضا شاه که باز هم باتاسی و تقلید از اروپا نظام حکمرانی تاریخی ایران را از درهم کوبید و الگویی متمرکز ایجاد کرد، این بار نه در سطح سیاسی بلکه در سطح اقتصادی دست به اصلاح ساختار مدیریتی موجود بزنیم و همانند گذشته بدون تدبیر و عاقبت اندیشی و به صرف تقلید اقدام کنیم؟ آیا برای پیشرفت این ساختار لازم است؟ در باره فدرالیسم اقتصادی، چه انگیزه‌ها و امتیازاتی برای پیشرفت متصور است؟ در فدرالیسم اقتصادی چه اهدافی قابل پی گیری است؟ دغدغه‌های ما برای تحقق فدرالیسم اقتصادی چیست؟ این‌ها سؤالاتی است که در فصل‌های آینده مورد بررسی قرار می‌دهیم.

انگیزه

محور مباحث این فصل این پرسش است که نظام بروکراسی کنونی کشور چه اشکالاتی دارد که برای رفع کاستی‌ها و ناکارکردی‌های آن در فرایند پیشرفت الگوی فدرالیسم اقتصادی پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های موجود در امتیازات و کاستی‌های این الگو چه می‌گویند؟

و مساله مهمتر اینکه با توجه به تنوع اقلیمی و جمعیتی فدرالیسم اقتصادی چگونه می‌تواند بدون خدشه دار کردن همبستگی ملی و یکپارچگی سرزمینی کشور، محرک پیشرفت همه جانبه و تعالی بخش در کشور باشد؟

متأسفانه پژوهش‌های جدی در زمینه فدرالیسم اقتصادی در ایران صورت نگرفته است. با اینحال زبده و خلاصه نتایج معدود پژوهش‌های صورت گرفته در موضوعاتی که بی ارتباط با فدرالیسم نبوده و امکان دسترسی به آن موجود بوده، در این جا به دست داده می‌شود. درباره تنوع اقلیمی و جمعیتی نیز مطالبی را ذکر کرده‌ایم البته قبل از پاسخ به این

سئولات سؤال مهم دیگری هم مطرح است که اصولاً مبانی نظری و علمی فدرالیسم چیست؟ مابرسی این مساله را برای جلوگیری از خستگی شما خوانندگان به فصلهای انتهایی احاله کرده‌ایم ولی اگر حوصله به خرج بدهید وان فصل را در همین جا بخوانید بهتر است بهر حال تاثیر چندانی هم در ادامه مطالعه شما به وجود نمی‌آورد.

یافته‌های برخی پژوهش‌ها در باب مدیریت فدرالی در ایران معاصر

پیرامون تحقق نظام فدرالی در اقتصاد ایران، پژوهش‌هایی صورت گرفته است. البته باید خاطر نشان ساخت که این تحقیقات، عمدتاً به صورت بخشی و با تاکید بر خرده نظام‌های اجتماعی، به موضوع پرداخته‌اند. برای نمونه در مورد پیامدهای توسعه‌ای اعمال مدیریت فدرالی در استان‌ها یا بخش‌هایی از ایران، و یا مدیریت فدرالی در دستگاه‌های اجرایی و یا مناطق اقتصادی کشور، پژوهش‌هایی انجام گرفته است. در این جا به معرفی برخی از این تحقیقات می‌پردازیم.

◀ بررسی تاثیر الگوی دوگانه مدیریت سیاسی فضا بر کارکردهای مناطق آزاد

(مطالعه موردی کیش)؛

این پژوهش، مناطق آزاد تجاری همچون جزیره کیش را به عنوان تجربه‌ای در ایجاد مناطق خودگردان محلی در نظر گرفته و به شرح و ویژگی‌ها و شرایط مدیریت و نحوه اداره آن منطقه پرداخته است. محقق معتقد است که مناطق آزاد به لحاظ کارکرد تجاری دارای بازخوردهای ملی و فراملی می‌باشند لیکن به لحاظ نحوه مدیریت فضا، نوعی خودگردانی محلی محسوب می‌شوند. سوال اصلی تحقیق این است که پیامدهای تداخل الگوهای دوگانه مدیریت سیاسی فضا بر کارکرد منطقه آزاد کیش چیست؟ ادامه می‌دهد که دولتها برای اداره فضا و سکونت گاه‌های مردمی و نیز اعمال فرمانروایی، ناگزیر از تقسیم‌بندی فضا در شکل سلسله مراتبی توأم با سازمان اداری متناظر با آن هستند. تقسیمات فضای درون کشوری به نوعی دارای خصلت سیاسی است و در برخی از ویژگی‌ها با دولت ملی و کشور مستقل تشابه دارد. از سوی دیگر مدیریت دولتی

سعی دارد با به کار گرفتن تئوری‌ها و فرایندهای مدیریت سیاسی و حقوقی برای اعمال اختیارات حکومتی در بخش‌های قانونگذاری، اجرایی و قضایی و جهت اجرای وظایف خدماتی و نظارتی برای کل جامعه یا برخی از اجزای آن، تصمیم‌گیری کند. یکی از این تصمیم‌ها واگذاری اختیارات به مناطق است که در چارچوب سازمان مناطق آزاد در ایران تحقق یافته است. این اقدام به استناد قانون مناطق آزاد صورت گرفته که در سال ۱۳۷۲ به تصویب هیئت وزیران رسیده است.

حال باید بررسی نماییم که این نوع مدیریت، به افزایش کارایی این مناطق انجامیده است یا خیر. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در منطقه آزاد کیش، در حال حاضر شش گونه مدیریت تاثیر گذار وجود دارد که عبارتند از سازمان منطقه آزاد - مدیریت سیاسی فضا - امام جمعه - مدیریت مرزبانی - نیروی انتظامی - شورای بخش کیش و علاوه بر آنها مدیریت‌هایی در سطح خرد در منطقه وجود دارند. در این منطقه به طور کلی دو حوزه مدیریتی یعنی حوزه مدیریت حکومت مرکزی و مدیریت محلی اعمال می‌شود. میان این دو حوزه، گاه تشابه کارکردی و گاه تعارض کارکردی مشاهده می‌شود. در مواردی که تشابه کارکردی ملاحظه می‌شود، مشکل یا مسئله‌ای نیست و این دو حوزه با هماهنگی و سازگاری، به انجام امور می‌پردازند. اما مشکل آن جاست که تعارض کارکردی دیده شود. برای نمونه؛ بخشدار مسئول برقراری و حفظ نظم و امنیت در محل ماموریت است، حال آن که نظارت و پی‌گیری امور امنیتی در جزیره با فرمانده نیروی انتظامی است که او نیز با نظر موافق مدیر عامل سازمان مناطق آزاد انتخاب می‌شود. همچنین نقل و انتقال و تردد هر گونه وسایلی با هماهنگی سازمان مناطق آزاد صورت می‌گیرد در حالی که از سوی دیگر نقل و انتقال در چهارچوب سیاست‌های کلی است. نظارت بر تعزیرات برخی از کالاها همانند آرد و نان به عهده بخشدار است و در همان حال، نظارت و کنترل توزیع آرد و نان از وظایف سازمان منطقه آزاد کیش هم محسوب شده است. نمونه‌هایی این چنین نشان می‌دهند که تعارض کارکردی در الگوی مدیریتی کیش به وجود آمده است.

در نظر خواهی از مدیران نیز به این نتیجه رسیده است که عمده مدیران دولتی تعارض کارکردی را تایید کرده‌اند. اما در بخش خصوصی نتیجه برعکس است و تعداد بیشتری از مدیران بخش خصوصی در کیش به هم تکمیلی در اداره این جزیره، رای داده‌اند. یعنی نگاهی مثبت به این موضوع دارند.

نتیجه نهایی آن است که با گذشت زمان و با افزایش تسلط سازمان منطقه آزاد کیش بر اکثر امور جزیره و به وجود آمدن اختلاف فاحش میان اختیارات سازمان منطقه با بخشداری کیش در اداره این جزیره، جهت رابطه به سوی هم تکمیلی میل دارد. حتی زمینی که بخشداری جدید کیش در آن ساخته می‌شود توسط منطقه آزاد تامین شده و بخشدار به عنوان سرپرست یکی از موسسات سازمان مشغول به همکاری شده است.

ضمن آنکه نباید از نظر دور داشت زمانی که قدرت و اختیارات این دو الگو نزدیک به هم بوده به دلیل شباهت‌های زیادی که در تعریف قانونی و ظایف این‌ها می‌بینیم، به وجود آمدن تعارض غیر قابل اجتناب بوده و این تعارض منجر به چند تکه شدن مراکز تصمیم‌گیری در راستای توسعه مناطق آزاد کیش شده است.

◀ بررسی راه کارهای تمرکززدایی در ساختار گمرک جمهوری اسلامی ایران؛

این تحقیق بر آن است که تمرکززدایی یکی از ابعاد مهم اصلاحات اداری کشور است که باید در باره آن به طور جدی تصمیم گرفت و اقدام کرد. این تمرکززدایی می‌تواند از عرصه‌های مدیریت‌های بخشی آغاز و به تمام عرصه مدیریت در کشور توسعه یابد. در این تحقیق مبانی نظری عدم تمرکز و تفویض اختیار و سطوح و دامنه آن از دیدگاه مدیریت به طور مبسوط منعکس شده است. همچنین به فواید و پیامدهای مثبت تمرکززدایی پرداخته و اجرای موثر وظایف و تقویت مدیریت و ایجاد التزام و پاسخگویی در چنین شرایطی را از محاسن تمرکززدایی در مدیریت دانسته است. از جمله مزایای تفویض اختیار و تمرکززدایی در نظام مدیریت گمرک عبارتند از: افزایش بازدهی- ازدیاد علاقه نسبت به انجام وظیفه- ایجاد روحیه همکاری دسته جمعی- تکامل و رشد کارکنان- جلوگیری از اتلاف وقت و هزینه از جمله مزایای تمرکززدایی از این

بخش محسوب می‌شود. اما برای اجرای این امر موانعی نیز وجود دارد که به زعم محقق عبارتند از: نداشتن اعتماد میان کارکنان و مدیران- فقدان ثبات سیاسی- ملاحظات سیاسی نیز در انتخاب مدیران و نحوه اداره این بخش وجود دارد، که باعث شده فرایند تمرکززدایی چندان با توفیق همراه نباشد.

عدم تمرکز در نظام بودجه‌ریزی

یکی از حیطه‌هایی که در بحث عدم تمرکز در هر کشوری مطرح است، بحث نظام بودجه‌ریزی در آن کشور می‌باشد. اصلاح شیوه‌های بودجه‌ریزی کمک شایانی به اقتصاد کشور می‌نماید. از این رو در این حوزه شاهد تحولاتی هستیم که به ویژه از دهه هشتاد میلادی در این زمینه رخ داده است. تغییراتی که در این دهه رخ داده بسیار گسترده است که می‌توان آن را درشش محور متذکر شد. یکی از مواردی که در بودجه‌ریزی به آن توجه شد، جنبه‌های سیاسی و ایدئولوژیک بودجه‌بندی است. دوم، بحث عدم تمرکز و فدرالیسم در بودجه‌بندی؛ سوم ارتقای مدیریت و شفاف‌سازی حساب‌های مالی؛ چهارم بحث بودجه‌ریزی بر مبنای عملکرد مطرح شد؛ پنجم ایجاد نظام کنترل و ارزشیابی مبتنی بر نتایج، مطرح گردید و دست آخر توجه به چارچوب میان مدت هزینه‌های بودجه‌مورد بحث قرار گرفت.

در رویکرد سیاسی بودجه‌بندی، معاملات و مبادلات تصمیم‌گیران سیاسی در کانون توجه قرار دارد. در مورد چند عامل موثرند از جمله رفتار قانون‌گذاران، گرایش‌های بوروکراتیک، ایدئولوژی حاکمان، سلیقه‌های شخصی و تباری میان قدرتمندان و حاکمان. در بودجه‌ریزی با اهداف سیاسی، محصول نهایی تابع میزان موفقیت جناح‌های سیاسی در دستیابی به هدف‌های خاص خود از طریق شکل دهی رویدادهای آینده است. طرفداران رویکرد سیاسی بودجه‌بندی، مهمترین دلیل عدم موفقیت اصلاحات بودجه‌بندی را در وجود عوامل سیاسی می‌دانند. آنها معتقدند که در نبود راه حل‌های منطقی اقتصادی برای توجیه تخصیص منابع بخش دولتی باید ملاحظات سیاسی مورد نظر قرار

گیرد.

اما در بحث عدم تمرکز و فدرالیسم مالی، لازم است اشاره شود که طی سال‌های گذشته جلوه‌های آشکاری از تفویض اختیار در تخصیص هزینه‌ها و افزایش درآمدها به سطوح مختلف دولتی در سطح جهان وجود داشته است. دلایل متعددی برای این روند می‌توان ذکر کرد که از جمله تحولات سیاسی در جهت ایجاد دولتی با درجه مشارکت و دموکراسی بیشتر، بهبود میزان پاسخگویی رهبران سیاسی به مردم، ایجاد ارتباط بیشتر بین مقدار و کیفیت و ترکیب کالا و خدمات تولید شده با رجحان منتفع‌شوندگان از آنها را می‌توان برشمرد. بسیاری از کارشناسان عقیده دارند که عدم تمرکز در انجام پرداخت‌های دولت، موجب افزایش کارایی و رفاه عمومی خواهد شد. البته عده‌ای نیز معتقدند که عدم تمرکز می‌تواند هزینه‌هایی در زمینه عدالت توزیعی و مدیریت اقتصاد کلان به همراه داشته باشد. در اینجا به دلیل اینکه این بحث مستقیماً به موضوع این نوشتار مربوط است، در این باره بیشتر توضیح می‌دهیم.

عدم تمرکز مالی در دو قسمت هزینه‌ها و درآمدهای بودجه مطرح می‌شود.

الف) عدم تمرکز در هزینه‌های بودجه؛ از طریق تفویض اختیار انجام هزینه به سطحی از دولت که به منتفع‌شوندگان نزدیک‌تر است، کارایی تخصیص منابع افزایش می‌یابد. بر این اساس، پرداخت متمرکز هزینه‌ها فقط باید در مورد کالاهای عمومی یعنی کالاهایی که منافع حاصل از آن همگانی و در سطح ملی است و یا کالاهایی که فراهم کردن آنها موجب صرفه‌جویی در مقیاس می‌شود، انجام گیرد. هزینه‌های مربوط به امور دفاعی، امور خارجه و زیر بناهای حمل و نقل و مخابرات، نمونه‌هایی در این زمینه هستند.

طرفداران تمرکز هزینه‌ها معتقدند که تخصیص غیر متمرکز اعتبارات با هدف‌های توزیعی و مدیریت اقتصاد کلان در تضاد است. به نظر آنها در کشورهایی بزرگ که نابرابری‌های منطقه‌ای در زمینه توزیع منابع دولتی و درآمد در آنها وجود دارد، توزیع غیر متمرکز با رویکردهای متفاوت ممکن است موجب مهاجرت‌های داخلی و حتی ایجاد

فشارهای سیاسی و اجتماعی گردد و همچنین با توجه به اینکه ضوابط مختلف توزیع کالاهای عمومی مانند آموزش یا بهداشت به موجودی‌های سرمایه انسانی لطمه می‌زند، عدم تمرکز پرداخت‌ها موجب کاهش کارایی خواهد شد.

عدم تمرکز سهم عمده‌ای از هزینه‌های دولتی می‌تواند پیامدهای مهمی برای مدیریت اقتصاد کلان داشته باشد. حتی اگر سطح کل هزینه‌ای سطوح پایین‌تر دولتی به دلیل امکانات در آینده و استقراض، محدود شود، تغییر در ترکیب این هزینه‌ها ممکن است بر سطح تقاضای کلی به نحوی اثر کند که با هدف‌های مهم دولت یا حکومت مرکزی در تضاد باشد. در این گونه موارد دولت‌های مرکزی باید مسئولیت انجام هزینه‌هایی که تاثیر عمده بر تقاضای کل دارند مانند کمک هزینه‌های بیکاری را خود به عهده بگیرند. برای تحقق این امر باید ظرفیت اداری و تشکیلاتی دولت‌های منطقه‌ای یا ولایات و ایالات و استان‌ها و دولت یا حکومت مرکزی قوی باشند. عواملی مانند مازاد کارکنان، ضعف مهارت‌های فنی، عدم توان اجرای برنامه‌های موثر در جذب منابع مالی در سطح منطقه‌ای شرایطی هستند که عموماً در کشورهای در حال توسعه وجود دارند و در اجرای بودجه ریزی به طور غیر متمرکز، اختلال ایجاد می‌کنند. حتی باعث می‌شوند که روند بودجه ریزی غیر متمرکز در این گونه کشورها موفق نباشد. ضمناً باید توجه داشت که دولت‌های منطقه‌ای غالباً قادر به توسعه مدیریت مدرن و شفاف در زمینه هزینه‌های دولتی، نیستند.

بیشتر کشورهای وظایفی مانند دفاع، امور خارجه، تجارت خارجی و نظارت بر مهاجرت را برعهده دولت مرکزی می‌گذارند. از طرف دیگر خدماتی مانند حفظ نظم و امنیت داخلی، ایمنی شهری و آتش نشانی و بهداشت و حمل و نقل و برخی خدمات عمومی معمولاً بر عهده شهرداری‌ها گذارده می‌شود. برای سایر وظایف، الگوی یکسانی وجود ندارد.

باید توجه داشت که در زمینه عدم تمرکز هزینه‌های اجتماعی تفاوت‌های شایان توجهی بین کشورها وجود دارد. وظایف مربوط به تامین اجتماعی عموماً بر عهده دولت

مرکزی گذاشته می‌شود زیرا نیاز به ضوابطی دارد که باید در تمامی سطوح ملی مورد عمل قرار گیرد. از طرف دیگر ارائه خدماتی مانند کمک‌های زمان بیکاری و زمان پیری معمولاً به صورت استانی انجام می‌گیرد. در زمینه آموزش، الگوی متداول، تفویض مسئولیت‌های مربوط به سطوح ابتدایی و متوسطه عمومی به دولت‌های محلی یا شهرداری‌ها و سطح متوسطه اختصاصی به دولت‌های ایالتی، است.

البته در بعضی کشورها آموزش در تمامی سطوح بر عهده دولت مرکزی است. حتی در کشورهایی که هزینه‌های آنها به صورت غیر متمرکز صورت می‌گیرد در زمینه‌های آموزشی، دولت مرکزی نقش عمده را در تعیین ضوابط استانداردها و تامین اعتبار برنامه‌های آموزشی به عهده دارد. در امور بهداشت و درمان، دولت‌های محلی غالباً مسئولیت ارائه خدمات پیشگیری و مراقبت‌های بهداشتی را بر عهده دارد. مسئولیت جلوگیری و مبارزه با بیماری‌های مسری و ارائه تسهیلات پیشرفته درمانی و انجام تحقیقات پزشکی با ایالات و یا دولت مرکزی است. در بعضی کشورها، ارائه خدمات بهداشتی به صورت موازی توسط سطوح مختلف دولتی انجام می‌گیرد که غالباً موجب کاهش کارایی و اتلاف منابع می‌شود.

بنابر این در زمینه عدم تمرکز هزینه‌ها در نظام بودجه ریزی، دیدگاه‌ها و الگوهای مختلفی وجود دارد که بستگی به نوع نظام سیاسی و گرایش‌های حاکم بر هر کشوری دارد.

ب) عدم تمرکز در آمدهای بودجه؛ برخی معتقدند که تفویض تمام یا بیشتر وظایف اخذ مالیات به سطوح پایین‌تر، با اصول و ملاحظات مدیریت اقتصاد کلان مغایر است. آنها معتقدند که این تفویض، دولت یا حکومت مرکزی را در استفاده از ابزار مالیاتی برای مدیریت اقتصاد کلان محروم می‌سازد. علاوه بر آن، این تفویض اختیار، امکان توزیع مجدد منابع بین مناطق مختلف یا گروه‌های متفاوت درآمدی از طرف دولت مرکزی را از بین می‌برد. به همین دلیل است که واگذاری مسئولیت اخذ مالیات فقط برای کشورهایی توصیه شده است که بین سطوح مختلف دولت از نظر شرایط

اقتصادی و اداری و تشکیلاتی هماهنگی و وجود داشته باشد. مانند کشور آلمان. اما از سوی دیگر، تفویض تمامی اختیارات اخذ مالیات به دولت مرکزی نیز مشکلات خاص خود را دارد.

با جداسازی اختیارات پرداخت هزینه از اختیارات کسب درآمد، ارتباط بین منافع حاصل از هزینه‌ها و قیمت پرداخت شده بابت آنها یعنی مالیات، از بین می‌رود. بنابراین روشی که توصیه شده این است که تخصیص درآمد ایجاد شده در هر رده دولتی به خود آن رده همراه با پرداخت‌های انتقالی بین دولتی برای برطرف کردن تفاوت بین درآمدها و هزینه‌ها در این سطوح واگذار شود. اما باید توجه داشت که وظیفه اخذ مالیات در مواردی مانند وضع مالیات بر شرکت‌ها و وضع مالیات بر منابع طبیعی باید بر عهده دولت یا حکومت مرکزی گذاشته شود. البته در مورد مالیات بر منابع طبیعی می‌توان ضوابطی گذاشت که این وظیفه به صورت مشارکتی توسط دولت مرکزی و سایر سطوح دولتی انجام شود. ضمناً در باره اینکه مالیات بر تجارت خارجی توسط دولت مرکزی اخذ شود نیز تفاهم وجود دارد.

گفته می‌شود که با توجه به این که تحرک افراد و خانوارها کمتر از بنگاه‌ها است، مناسب‌تر است که مالیات بر درآمد اشخاص توسط دولت‌های منطقه‌ای به خصوص ایالتی و یا استانی، انجام شود. چون مالیات بر درآمد اشخاص در بسیاری موارد بر مبنای سکونت اخذ می‌شود، مدیریت اجرایی این مالیات بهتر است توسط دولت مرکزی انجام گیرد و یا این که تسهیلات لازم برای جریان موثر اطلاعات بین مناطق مختلف فراهم گردد.

در بعضی از کشورها اخذ مالیات متفاوت از سود شرکت‌ها در سطح منطقه‌ای موجب رقابت شدید بین آنها، فرار مالیاتی و تغییر مکان استقرار آنها گردیده است. در برخی کشورها تمامی درآمد حاصل از مالیات بر منابع طبیعی به طور کامل در اختیار منطقه ذی ربط قرار گرفته است. با توجه به این که مسئولیت اخذ مالیات‌های عمده معمولاً بر عهده دولت مرکزی گذاشته می‌شود، در حالی که اختیار انجام هزینه‌ها معمولاً به سایر سطوح

دولتی واگذار می‌شوند، در نتیجه عدم توازن‌های زیادی در سطوح مختلف به وجود می‌آید. از طرف دیگر با توجه به ظرفیت‌های متفاوت مناطق در کسب و افزایش درآمدها و متفاوت بودن سطح نیازها در این مناطق، عدم توازن‌های افقی نیز قابل مشاهده است. این عدم توازن‌ها باید از طریق انتقال منابع بین سطوح مختلف دولت یا استقرار از منابع قانونی و یا تلفیقی از این دو روش انجام گیرد.

یک نظام مناسب انتقال منابع بین سطوح مختلف دولتی نه تنها برای توزیع مجدد منابع، اهمیت دارد بلکه برای حصول اطمینان از برقراری محدودیت در میزان استقرار در سطوح مزبور نیز حائز اهمیت است. طراحی چنین نظامی یکی از وجوه پیچیده دیگر فدرالیسم اقتصادی یا مالی است که به روش‌های مختلف در کشورهای دنیا تجربه شده است.

انتقال منابع درون دولتی معمولاً به دو صورت انجام می‌پذیرد: روش مشارکت در درآمد و روش کمک‌های بلاعوض.

روش مشارکت در درآمدها؛ این روش در بسیاری از کشورها برای از بین بردن نابرابری‌های عمودی ناشی از درآمدها و هزینه‌ها در شکل‌های متفاوت مورد عمل قرار گرفته است. مشارکت در درآمدها می‌تواند بر مبنای اقلام جزئی درآمدها انجام گیرد و یا این که کل درآمدها بر مبنای مشارکت گذاشته شود. ایراد این روش این است که ممکن است انگیزه‌ای را در مدیریت اجرای مالیات در سطح فدرال ایجاد کند که تلاش خود را بر مواردی از درآمد متمرکز کند که درجه مشارکت آنها کمتر است. ایراد روش مشارکت در درآمد بر اساس ضرایب قانونی، این است که منابع درآمدی مناطق را تابع درآمد کل می‌کند. برای رفع این اشکال سهم درآمدی هر منطقه از پایه درآمد اشتراکی باید بر اساس نرخ ثابتی انجام گیرد.

روش کمک‌های بلاعوض؛ کمک‌های بلاعوض به دو گروه کمک‌های بلاعوض با هدف کلی و کمک‌های بلاعوض به منظورهای خاص تقسیم می‌شود. کمک‌های بلاعوض با اهداف کلی، انتقال‌های غیر مشروطی هستند که برای رفع عدم توازن‌های

عمودی و افقی اعطا می‌شود. کمک‌های بلاعوض با منظوره‌های خاص بر اساس شرایطی در زمینه نحوه استفاده از وجوه اعطا شده و همچنین عملکرد برنامه‌های تامین مالی شده از این وجوه اعطا می‌گردند این کمک‌ها ممکن است نامحدود و یا در سقف مشخص اعطا شوند و ممکن است ماهیت جاری و یا ماهیت سرمایه‌ای داشته باشند. بررسی تجربه کشورهای در زمینه کمک‌های مالی درون دولتی نشان می‌دهد که در بیشتر موارد تلفیقی از دو روش فوق به کار گرفته شده است.

حال بهتر است در باره نحوه و شرایط اجرای عدم تمرکز مالی توضیح داده شود. باید اضافه نمود واگذاری وظیفه اخذ مالیات‌ها به دولت‌های ایالتی و منطقه‌ای نیازی به مدیریت اجرایی غیر متمرکز این مالیات‌ها ندارد. اگر تعاریف پایه در سطح کشور یکسان باشد و مناطق فقط در مورد نرخ مالیات تصمیم‌گیری کنند، در این صورت مدیریت اجرایی این قبیل مالیات‌ها می‌تواند توسط دولت مرکزی انجام شود. مدیریت اجرایی مرکزی مزایای مشخصی دارد که مهمترین آنها یکسانی روش‌ها است که موجب برخورد مشابه با مودیان مالیاتی در سراسر کشور شده و هزینه‌های تمکین را به خصوص در مورد شرکت‌هایی که در سطح چند منطقه فعالیت می‌کنند، کاهش می‌دهد. مدیریت اجرایی متمرکز همچنین صرفه جویی در مقیاس را امکان‌پذیر می‌سازد. مدیریت اجرایی غیر متمرکز در مورد مالیات‌های محلی مانند مالیات بر دارایی عوارض محلی، کارایی بیشتری دارد. مدیریت اجرایی غیر متمرکز مالیات بر درآمد شرکت‌ها، مالیات بر درآمد اشخاص یا حتی مالیات عمومی فروش باید با کارایی بیشتر و مبادله موثرتر اطلاعات بین مناطق انجام گیرد. که این امر نیاز به مجهز بودن این مناطق به تجهیزات، دانش فنی و نیروی انسانی ماهر دارد. در این فرایند دولت می‌تواند از طریق ارائه راهنمایی‌ها و حمایت‌های فنی نقش مهمی ایفا کند.

اما عدم تمرکز در پرداخت هزینه‌ها نیز چالش‌های جدیدی برای مدیریت هزینه عمومی در تمامی سطوح دولتی در بر دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

« لزوم هماهنگی بین سیاست‌های بودجه‌ای حکومت دولت یا مرکزی و دولت‌های

منطقه‌ای و ایالتی و یا استان‌ها برای حصول اطمینان از سازگاری آنها با هدفهای کلان
 ◀ لزوم وجود یک مدیریت مالی کارآمد در سطوح مختلف دولتی.
 هدف‌های فوق باید در تمامی وجوه مدیریت اجرایی هزینه‌های دولتی دنبال گردد.
 در کشورهای دارای بودجه ریزی متمرکز باید دستور العمل‌های مشخصی برای استفاده
 در تهیه و اجرای بودجه مناطق تهیه شود. تشکیل همایش‌هایی برای بحث در زمینه‌های
 مختلف در این مورد نیز مفید است. اقدام‌هایی که برای برقراری نظام کارآمد هزینه‌ای و
 همچنین ارائه موثر کالاها و خدمات دولتی به طور مشترک توسط دولت‌های مرکزی و
 منطقه‌ای می‌تواند مورد توجه قرار گیرد به قرار زیر است:

◀ تعریف مشخص هدف انجام هزینه‌ها برای جلوگیری از اقدام‌های موازی و اتلاف
 منابع؛

◀ تعریف مشخص نظام اشتغال درون دولتی منابع به نحوی که در سطوح مختلف دولتی
 پیش‌بینی سطح این اشتغال میسر باشد؛

◀ به کارگیری قوانین و مقررات جدید، تفصیلی، استاندارد و شفاف و همچنین
 طبقه‌بندی مناسب در تمامی سطوح دولتی؛

◀ تهیه مستمر برنامه‌های مالی و مبادله اطلاعات مربوط توسط تمامی سطوح دولتی؛

◀ توسعه و اجرای نظام‌های اطلاعاتی پیشرفته و یکپارچه رایانه‌ای در تمامی سطوح
 دولتی.

در باب شفاف سازی حساب‌های مالی باید اشاره کرد که عدم توانایی روش‌های
 سنتی بودجه بندی در حل مسائل بودجه‌ای کشورهای پیشرفته و در حال توسعه باعث
 ظهور روش جدیدی شد که به ایدئولوژی مدیریت جدید موسوم است. این ایدئولوژی
 تاکید بیشتری بر عملکرد، عدم تمرکز، کاربرد اصول بازار، افزایش انضباط مالی و ایجاد
 و توسعه نظام‌های اطلاعاتی دارد. برقراری فرهنگ جدید نیاز به تجدید ساختار نهادهای
 فعلی و توسعه نظام‌های جدید برای تحقق هدف‌های مورد نظر دارد. به این منظور،
 نهادهایی باید ایجاد شود که بامدیرانی اداره شود که در قالب بودجه‌ای ثابت، قادر به

ارائه کالا و خدمات با کیفیت برتر باشند. این نظام به ایجاد ساختاری غیر متمرکز کمک می‌کند که در آن بهره برداری از منابع و ارائه خدمات نزدیک‌تر به نقاط هدف انجام می‌گیرد.

در روش جدید تاکید بیشتری بر مشارکت بخش‌های عمومی و خصوصی شده است. به طور سنتی این مشارکت‌ها در قالب قراردادهای کلیددر دست، قراردادهای خدماتی و مدیریتی و روش‌های ساخت اجرا و انتقال انجام می‌گرفت. اما در روش‌های جدید دو نکته مورد تاکید است. تامین مالی مشترک پروژه‌های سرمایه‌ای و ارائه خدماتی که از طریق دولت تامین و فراهم می‌شود. مشارکت دولتی - خصوصی در سال‌های اخیر گسترش یافته و شکل سومی نیز به وجود آمده که در آن خدمات توسط دولت تامین مالی می‌شود ولی توسط بخش خصوصی در اختیار مصرف کننده قرار می‌گیرد.

مدیریت جدیدی که نظام بودجه بندی باید بر پایه آن استوار گردد، ریشه در اعتماد و مشخص شدن مسئولیت‌های مدیریت دارد. به بیان دیگر اصول مدیریت بودجه بر پایه اعتمادی است که بر اساس آن وظایف و مسئولیت‌ها به افراد و سازمان‌ها تفویض می‌شود. افراد و سازمان‌ها نیز در مقابل نتایج کار خود مسئول هستند در حالی که با احتیاط و وسواس از ایجاد تعهدات اضافی احتراز می‌کنند.

در حال حاضر برای متخصصین امور مالی دولت پذیرفته شده است که برای تحقق هدف‌ها و ارائه خدمات به نحو مطلوب، دستگاه‌های اجرایی باید در چارچوب برنامه‌های توسعه، برنامه‌ای را برای فعالیت‌های آینده خود آماده کنند. برای آماده سازی بستر لازم جهت تهیه این برنامه‌ها دولت نیز باید یک استراتژی مدیریت درآمدها هزینه داشته باشد که این امر باید توسط دولت مرکزی انجام گیرد.

برای ارتقاء مدیریت در دولت مرکزی، لازم است که دولت‌های سایه تشکیل شود. فلسفه جدید مدیریت با دادن استقلال بیشتر به مدیران، در پی ایجاد دستگاه‌های اجرایی است که ضمن متکی بودن به خود، قادر به انجام فعالیت‌های مشخص در قالب منابع موجود باشند. این فلسفه بر مبنای این عقیده است که دولت، بزرگ‌تر و وظایف آن

متنوع‌تر از آن است که به صورت یک واحد مدیریت شود. اگر قرار باشد دستگاه‌های اجرایی خودکفا باشند، مناسب‌تر این است که ارتباط آنها با دولت مرکزی قطع شود. از طرف دیگر اگر بخشی از فعالیت‌های دستگاه‌ها متکی به دریافت‌های انتقالی از دولت باشد، لازم است که اهداف مربوط به فعالیت‌های مربوط به این بخش از فعالیت‌های دیگر تفکیک شود. بسیاری از کشورها حتی قبل از مطرح شدن فلسفه مدیریت جدید، اقدام به ایجاد دستگاه‌های اجرایی مستقل کرده‌اند که بخش عمده فعالیت‌های آن از طریق دولت تامین مالی می‌شود. بعضی از دستگاه‌های اجرایی نیز اقدام به استقراض داخلی و خارجی با تضمین دولت کرده‌اند. همچنین باید اضافه کرد که تجربه بعضی از کشورها نشان می‌دهد که پاسخگویی دستگاه‌های اجرایی مستقل به قانون‌گذاری در سطح ضعیفی قرار داشته است. این مشکل موجب تضعیف توان پاسخ‌گویی نظام بودجه‌بندی می‌شود.

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که بودجه ریزی غیر متمرکز، پیچیدگی‌هایی دارد که در صورت عدم مطالعه دقیق و درست همه جوانب، می‌تواند مشکلات و ناهماهنگی‌های زیادی در اجرا همراه داشته باشد. در یک نظام مدیریتی غیر متمرکز همچون نظام‌های فدرالی یاد ر رابطه مالی میان حکومت‌های محلی و دولت مرکزی، باید در دو حیطه هزینه‌ها و درآمدها به مولفه‌های زیادی توجه شود تا به این ترتیب کارایی نظام بودجه‌بندی، تضمین شود.

شرایط اقلیمی ایران

ایران در منطقه‌ای از کره زمین واقع شده است که از لحاظ اقلیمی خشک و کم آب است. از کل مساحت ایران، کمتر از ۱۰ درصد آن مورد بهره برداری کشاورزی قرار می‌گیرد. ۹۰ درصد مابقی خاک ایران را ارتفاعات، بیابان، مراتع، جنگل و... تشکیل می‌دهند.

وضعیت جغرافیایی فلات ایران بر روی زندگی انسانهایی که در طول تاریخ در آن می‌زیسته‌اند تأثیر گذارده و ساختار اجتماعی متنوعی را به این جامعه بخشیده است. نوع زندگی، شکل اجتماعات، مناسبات تولیدی، روابط مردم، ساختار حکومت و سرانجام پیشرفت یا عقب ماندگی جامعه رابطه مستقیم و انکار ناپذیری با شرایط محیطی و جغرافیایی دارد. (علمداری، ۱۳۸۰، ۴۹۷)

شرایط اقلیمی ایران باعث پراکندگی اجتماعات اسکان یافته گردیده، پراکندگی و دوری اجتماعات از یکسو و شرایط سخت جغرافیایی از سوی دیگر باعث شده که سطح تولیدات کشاورزی در ایران پایین مانده و عمدتاً از حد برآوردن نیازهای مصرفی خود تولید کنندگان فراتر نرود. عدم وجود اضافه تولید باعث شده که زمینه ایجاد بازار، صدور کالا و ضرورت تجارت کمتر به وجود آید. عنصر اجتماعی مهم دیگری که در نتیجه شرایط اقلیمی ایران به وجود آمده سبک زندگی ایلی و کوچ نشینی است. در چنین سرزمینی به دلیل کمبود شدید آب، امکان بهره برداری کشاورزی و اسکان دائم برای هر جمعیت وجود نداشت. در نتیجه بخش زیادی از جمعیت، مجبور شدند برای ادامه زندگی و دستیابی به منابع طبیعی از یک نقطه به نقطه دیگر حرکت نمایند. (ورداسبی، ۱۳۵۷، ۱۴۵)

مجموعه عوامل طبیعی و جغرافیایی موجب گردید که نوعی ساختار زندگی بنام زندگی ایلی یا عشایری به وجود آید. ساختار بنیادین این سبک زندگی عبارت است از زندگی بصورت متحرک و انتقال منظم از مکانی به مکان دیگر. بدین ترتیب در طول تاریخ، زندگی ایلی یا چادر نشینی بخش قابل توجهی از ساختار اجتماعی ایران را تشکیل می‌داده است. حتی تا اوایل قرن بیستم در حدود ۲۵٪ کل جمعیت ایران را ایلات و قبایل تشکیل می‌داده‌اند. می‌توان نتیجه گرفت که این رقم در گذشته به مراتب بیشتر بوده است. مهم‌تر از کمیت صحرائشینان، کیفیت و سبک زندگی آنان می‌باشد.

به دلیل اجبار عشایر به حرکت دائمی، شیوه زندگی آنها بسیار ساده و ابتدایی است. اصولاً زندگی و تمدن صحرائشینی به نسبت سایر شیوه‌های زیست، آنچنان ساده است که حتی پس از گذشت هزاران سال هنوز تغییر چندانی بخود ندیده است. اما این به معنای نبود ساختار در زندگی اجتماعی و همچنین فقدان عرف و سنت و حتی قانون در میان عشایر نیست گرچه این موارد به پیچیدگی محیط‌های شهری نیست. در چنین شرایط اقلیمی نوعی تقسیم کار ملی به صورت نانوشته شکل گرفته بود که بر اساس آن عشایر به دامداری و پرورش اسب، روستائیان به کشاورزی و شهرنشینان به صنعت و تجارت اشتغال داشتند. در ضمن بخش عمده نیروی دفاعی ایران را عشایر تشکیل می‌دادند.

در زمان صفویه و نادرشاه بیش از هفتاد درصد ارتش ایران را عشایر تشکیل می‌دادند که دوات مرکزی در دفاع از سرحدات ایران و یا لشکر کشی به کشورهای دیگر از آنها استفاده می‌کرده است. حتی در زمان قاجار عشایر ایران به فرمان علما ایران به مدت ده سال در قفقاز با لشکریان متجاوز روسیه می‌جنگیدند. در حالیکه دولت مرکزی از آنها حمایت نمی‌کرد. بنابراین نشان دادن زندگی سیاه عشایر و تاکید بر غارت و حمله به مردم شهرهای ایران هر چند واقعیت‌های دارد ولی بزرگنمایی آن همان ادبیات روشنفکران حامی رضاشاه بوده است. این گروه برای اینکه حمایت خود را از رضاشاه مشروع نشان دهند به بزرگنمایی برخی از رفتارهای عشایر پرداخته‌اند.

بخش دوم جمعیت کشور جمعیت روستاییان اند که به کشاورزی اشتغال داشته‌اند. حد واسط بین جمعیت اول با جمعیت سوم که شهرنشینی بوده را شامل می‌شده است. آنها عمدتاً به باغداری و تولید غلات و مایحتاج خوراکی مردم می‌پرداختند. اقتصاد روستایی در ایران بجز در معدود مناطق، همواره با معضل آب مواجه بوده است. به همین دلیل یکی از مناطق مهم تامین آب از طریق قنات و آب انبارها در جهان سرزمین ایران بوده است.

جمعیت شهری عمدتاً در شهرهای ایران که سابقه تاریخی طولانی هم داشته‌اند سکونت داشته‌اند. شهرها ماهیت اقتصادی نداشته‌اند، بلکه شهرهای ایران بر خلاف نمونه‌های اروپایی مراکز سیاسی بوده‌اند. بخش بازاری و صنایع و تجارت در شهرهای ایران مستقر بود. در بازارهای شهری هر سه جمعیت ایران به مبادله کالاهای خود می‌پرداختند. نکته قابل توجه دیگر در تاریخ این سرزمین این است که ساختار سیاسی جامعه در قالب برآمدن و سقوط عشایر شکل گرفته است. این واقعیت از قرن یازدهم میلادی (قرن پنجم هجری) به بعد چشم گیرتر است.

به استثنا سلسله پهلوی، مابقی سلسله‌هایی که از قرن ۵ به بعد در ایران به قدرت رسیده‌اند مینا و خاستگاه قبایلی داشته‌اند. (کدی، ۱۳۷۵، ۵۷)

رضاخان و برخی روشنفکران ترقی خواه و تجددگرا به فکر ایجاد یک حکومت مرکزی مقتدر و متمرکز که دارای دیوانسالاری مدون و گسترده‌ای باشد افتادند و در همین راستا بود که رضاخان به سرکوب و اسکان عشایر و ایلات کوچ نشین پرداخت. درست برخلاف حکومت‌ها سابق که یک دولت مقتدر ربا بهره گیری از توان و نیروی ایلات و عشایر و در قالب ساختار فدرالی بوجو د آوردند. رضاشاه به بهانه رفتار عشایر که مانع ترقی ایران هستند نظام اجتماعی و اقتصادی ایران را فرو ریخت.

تأثیر شرایط جغرافیایی بر برنامه‌های توسعه

پژوهشگران دریافته‌اند بدون شناخت عمیق و دقیق وضعیت جغرافیایی کشور و توجه به تفاوت‌ها و مزایای هر منطقه، برنامه توسعه کشور به موفقیت مورد انتظار نایل نخواهد شد.

محققان عواملی را که بر عدم تعادل فضای جغرافیایی ایران مؤثرند اینگونه برشمرده‌اند:

۱. ناهمگونی‌های طبیعی در فضای جغرافیایی

اگر به نقشه جغرافیایی ایران توجه شود، ناهمگونی زیادی قابل مشاهده است. این ناهمگونی‌ها دارای گستره وسیعی می‌باشند. ناحیه خشک و بیابانی با بالاترین درجه حرارت در مرکز کشور، در کنار ناحیه‌ای سرد و کوهستانی با زمستانهای طولانی در شمال کشور، بیابانهایی با بارش کمتر از ۱۵۰ میلی متر در سال در تناظر با محیط خزری با متوسط بارش حدود ۲۰۰۰ میلی متر در سال. قله با ارتفاع بیش از ۵ هزار متر در دماوند در شمال کشور، در تناظر با ارتفاع کمتر از سطح دریای آزاد در بیابانهای مرکزی ایران.

در بسیاری موارد محیط زیست طبیعی مانعی عمده در راه پیشرفت و آبادانی منطقه بوده است و باعث ایجاد سطح ناهمگونی از تمدن و توسعه در میان مناطق مختلف و ساکنان آنها گردید. که موجب پیشرفت یک ناحیه و محرومیت ناحیه دیگر شده است.

۲. ناهمگونی انسانی در مناطق مختلف کشور

نقشه اجتماعی کشور ایران، نمایانگر وجود اقوامی است که هر یک در گوشه‌ای از این سرزمین ساکن‌اند. اقوام آذری، کرد، فارس، لر، بلوچ و... هر یک بنا به فرهنگ خاص خویش، ویژگی‌های تمدنی مخصوصی را در سرزمین مسکونی خود پایه گذاری کرده‌اند. ادر مواجهه با تمدن جدید برخی زودتر خود را با شرایط دنیای جدید هماهنگ نموده و برخی دیگر در صورتبندی سنتی خود باقی مانده و کمتر توسعه یافته‌اند. (کریمی

و لطفی، ۱۳۸۷، ۸۴-۸۵)

ایا این ناهماهنگی مثبت بوده و یا منفی بوده است؟ اگر مظاهر تمدن جدید با یک برنامه‌ریزی و مشارکت محلی در توسعه مناطق خود همراه بود آیا هم اکنون شاهد این عدم توازن در توسعه نیافتگی مناطق مختلف کشور بودیم؟. مقاومت عشایر در حفظ شیوه زیست و قلمرو کوچ طبیعی و یا مقاومت اقوام در حفظ بافت اجتماعی و فرهنگی خود منافاتی با توسعه یافتگی نداشت. از قضا نادیده گرفتن این ویژگی‌ها بسیاری از تلاطم‌های دلسوزانه در توسعه و پیشرفت این مناطق را ناکام گذاشته است.

تجربه نشان داده است سرمایه‌های انسانی و فرهنگی و حتی مادی به اندازه کافی در میان اقوام و عشایر وجود داشته و دارد که می‌توانست و می‌تواند محرک و مقوم توسعه و پایدار سازی آن باشد.

۳. وجود اندیشه‌های متعارض در برنامه‌ریزی

بررسی برنامه‌های توسعه نشان می‌دهد که این برنامه‌ها فاقد انسجام بوده و دچار دوگانگی هستند. در این برنامه مؤلفه‌های مختلف که دارای ناسازگاری و تضاد هستند در کنار هم قرار گرفته‌اند، در این راستا تلاش شده که ملغمه‌ای از اصول و قواعد کلی مثبت دیدگاه‌های مختلف و احیاناً رقیب در قالب برنامه گنجانده شوند (غلامی و عظیمی، ۱۳۸۸، ۲۳۲) این ناهماهنگی ناشی از وجود اندیشه‌های متعارض با اهداف و انگیزه‌های مختلف و گاه متضاد در تدوین و طراحی این برنامه‌ها است. مرور برنامه چهارم توسعه بیش از سایر برنامه‌ها چنین تعارضی را نشان می‌دهد. بخشی از مشکلات در اجرای برنامه و ناکارآمدی آن از همین تعارضات ریشه می‌گیرد.

به هر روی بررسی‌ها و مطالعات نشان داده‌اند که برنامه ریزان و طراحان برنامه‌های توسعه در برقراری عدالت، رفع نابرابری‌ها و ایجاد توسعه در کشور چندان کامیاب نبوده‌اند. اهم علل و دلایل ناکامی آنها را می‌توان اینگونه فهرست نمود:

◀ تاکید بر تمرکزگرایی در برنامه‌های توسعه که نمونه بارز آن تئوری قطب رشد و ظهور شهرهای پرجمعیت در کشور می‌باشد.

◀ وجود دیوانسالاری عریض و طویل و بی توجهی به برنامه‌ریزی از پایین در

برنامه‌های توسعه

◀ بی توجهی به ساختار اجتماعی کشور و مختصات و سرمایه‌های آن در انطباق و اجرای برنامه‌ها (کرمی و لطفی، ۱۳۸۷، ۸۷)

همانگونه که پیشتر اشاره شد کشور ایران با توجه به وضعیت جغرافیایی خاص خود دچار نابرابری‌ها فضایی میان مناطق جغرافیایی است. که جهت رفع این نابرابری‌ها برنامه‌ریزی به شیوه‌های مرسوم و کلاسیک مفید و مؤثر نخواهد بود و نیاز به برنامه‌های خاص و ویژه است. برخی از راهکارهای پیشنهادی در این زمینه عبارتند از:

◀ بهره‌گیری از امتیازات و سرمایه‌های انسانی، فرهنگی و اقتصادی و مزیت اقلیمی محلی

◀ باز تعریف وظایف و اختیارات نهادهای محلی از جمله شوراهای با عنایت به اقتضائات توسعه و پیشرفت کشور

در مجموع می‌توان گفت یکی از عوامل اساسی ناکامی برنامه‌های توسعه داشتن نگرش نگاه و رفتار یکسان تمرکزی برای کلیه مناطق کشور بوده است. این امر نه تنها باعث عدم موفقیت برنامه‌ها گردیده بلکه اجرای نامتوازن برنامه‌ها در برخی موارد به تشدید ناهماهنگی‌های مختلف میان مناطق مختلف شده است. به این نکته باید عنایت داشت که، از لحاظ جمعیتی ۷۸ درصد از جمعیت کل کشور در نیمه غربی و ۲۲ درصد در نیمه شرقی کشور جای گرفته‌اند. تراکم جمعیت در نیمه غربی، کشور از دو عامل امکانات طبیعی و تمرکز فعالیت‌های اقتصادی در این بخش از کشور متأثر بوده است. از مجموع ۱۶ شهر بزرگ، تنها سه شهر در شرق قرار داشته و بقیه در نیمه غربی کشور شکل گرفته‌اند. توزیع جمعیت در نواحی مختلف به دلیل پراکندگی قابلیت‌های اقتصادی، عدم تناسب میان منابع آب و خاک کشور، تمرکز بیش از حد امکانات خدماتی و فعالیت‌های تولیدی در چند مرکز شهری و وجود تنگناها و محدودیت‌های توسعه در ابعاد ملی و منطقه‌ای به شدت نامتعادل است.

براساس گزارش مستندات برنامه دوم توسعه در سال ۱۳۷۰ کمترین میزان تراکم نسبی در سطح کشور شامل: استانهای خراسان، سیستان و بلوچستان و کرمان است که با دارا بودن حدود ۴۲ درصد وسعت خاک کشور، فقط حدود ۱۶/۷ درصد از جمعیت کشور را در خود جای داده‌اند.

از سوی دیگر هدف گذاری برنامه‌های توسعه معطوف به نقاط مستعد و زودبازده بوده و چنین هدف گذاری لاجرم سرمایه‌ها و امکانات را به سوی مراکز پرجمعیت و نیز مساعد سوق داده است.

در چنین وضعیتی نواحی حاشیه شرقی و مرکزی سرزمین ایران، که به دلیل وضعیت نامساعد اقلیمی جاذب جمعیت نیستند، همچنان در سازمان فضایی توسعه کشور، مهجور باقی مانده‌اند.

به دلیل تمرکز و استقرار فعالیت‌های اقتصادی عمده در نواحی غربی و جنوب غربی کشور، فضاهای منزوی و متروک در شرق گسترش یافته و گسستگی و عدم انسجام در مراکز زیستی تشدید شده است. سازمان فضایی در محور شرق از نظر میزان جمعیت و فعالیت و تعداد کانون‌های جمعیتی از تعادل و توازن برخوردار نیست.

بر پایه بررسی‌های انجام یافته ۶۳/۷ درصد ارزش افزوده کل کارگاه‌های بزرگ صنعتی به استانهای تهران، اصفهان و قزوین اختصاص داشته و از این مجموعه ۴۲/۶ درصد آن به تنهایی به استان تهران اختصاص دارد. همچنین ۶۰/۲ درصد شاغلان کارگاههای بزرگ صنعتی در استانهای تهران، اصفهان و قزوین استقرار یافته‌اند که حدود ۴۰ درصد آن نیز در استان تهران اشتغال دارند. علاوه بر عدم تعادل و ناهمگنی در فضای کل توسعه سرزمین، در درون مناطق نیز سازمان فضایی توسعه فاقد یکپارچگی و توازن درون منطقه‌ای است. از این رو، در داخل مناطق، رجحان اداری برخی شهرها به دلیل مرکزیت سیاسی و اداری، عدم تعادل‌های درون منطقه‌ای را باعث گردیده است. که از یک سو، فضاهای حاشیه‌ای در داخل مناطق را توسعه داده و از سوی دیگر، مراکز شهری پرجمعیتی را به وجود آورده که از عملکردی عمدتاً خدماتی برخوردارند تا

تولیدی.

بایسته است به تمامی موارد عدم تعادلی که ذکر شد، اختلاف فاحش میان کانون‌های زیستی شهری و روستایی را در کل پهنه سرزمین و هم در درون مناطق بیافزاییم، تا تصویر روشن تری از عدم تعادل قابلیت‌ها، امکانات، مراکز سکونت و پایگاه‌های فعالیت و خدمات در سازمان فضایی توسعه کشور به دست آید. (وزارت برنامه و بودجه، ۱۳۶۷، ۱۰-۱۱)

پژوهشگران عدم تعادل و استقرار فضایی جمعیت در کشور را معلول عوامل ذیل دانسته‌اند:

◀ تجمیع و تراکم فعالیت‌های اقتصادی کشور در چند قطب عمده نظیر: تهران، اصفهان، تبریز، شیراز، مشهد و اهواز که با روندی شتابان، جمعیت و امکانات حوزه نفوذ خود را جذب کرده است.

◀ تقسیم کار تخصصی میان مناطق مختلف کشور براساس مزیت نسبی هر منطقه در چارچوب خط مشی‌های کلان توسعه اقتصادی-اجتماعی کشور صورت نگرفته است. همچنین شناخت ناکافی از قابلیت‌های متعدد برخی از مناطق کشور منجر به کاهش نقش و سهم آنها در تقسیم کار ملی و فعالیت‌های اقتصادی شده که در نهایت عدم تعادل در توزیع جمعیت در سرزمین را به همراه داشته است.

◀ اتخاذ استراتژی حصول رشد سریع اقتصادی، منابع سرمایه گذاری و جمعیتی را بسوی مناطق دارای ظرفیت‌های زیربنایی و آماده بهره برداری هدایت کرده و منجر به حاشیه‌ای شدن بخش‌هایی از سرزمین، و کاهش جمعیت آنها شده است.

◀ تضعیف شبکه‌های زیربنایی به‌ویژه خطوط ارتباطی و خطوط انتقال انرژی میان قطب‌های توسعه و سایر مراکز زیست و فعالیت کشور، از دیگر عوامل است که جمعیت و نیز توسعه را در نقاط محدود و متمرکز ساخته است.

◀ عدم انتشار کانون‌ها و قطب‌های توسعه به نواحی پیرامون و در جای خود موجب عدم تعادل‌های فضایی جمعیت کشور شده است (سازمان برنامه و بودجه، ج ۹،

(۱۳۷۳، ۸-۱۰)

در مجموع در برنامه‌های توسعه اجرا شده در کشور با وجود رشد برخی از شاخص‌های کمی و کیفی، تحول چشمگیر و محسوسی در وضعیت مناطق محروم و نقاط دور از مرکز و مرزی ایجاد نگردید. (صالحی، ۱۳۸۸، ب، ۵۰۱) عدم تعادل در تخصیص سرمایه‌های ملی به مناطق مختلف کشور توسط دولت به عنوان بزرگترین بنگاه اقتصادی و موتور محرکه جامعه، عامل تشدید ناموزونی‌های منطقه‌ای در کشور بوده است. (کریمی و لطفی، ۱۳۸۷، ۸۰)

نقدهای فدرالیسم اقتصادی

عمده نقدهای مهمی که بر طرح فدرالیسم اقتصادی وارده شده، ناشی از آسیب‌های متصور از نتایج کاربست چنین ساختاری در سازمان مدیریت اقتصاد کشور است. از جمله چنین نقدهایی این است که از الزامات فدرالیسم اقتصادی از میان رفتن یا تضعیف ساختار متمرکز مدیریت و تصمیمات اقتصادی کشور است که می‌تواند به تضعیف اقتدار سیاسی دولت از یک سو و از سوی دیگر با توجه به رشد و توانمند شدن قطب‌های اقتصادی زمینه برای چالش‌های مرکز پیرامون فراهم گردد.

قبل از هر چیز ضروری است که یاد آوری گردد، نگرانی از چنین چالش‌هایی چندان بی‌وجه نیست و این دغدغه در جای خود صحیح و بجاست، اما نکته قابل توجه در این زمینه آن است که زمینه اصلی وقوع این گونه از چالش‌ها که در برخی از برهه‌های تاریخی جدی شده، ناشی از بی‌توجهی به آسیب‌ها و پیامدهای تمرکزگرایی حاد و شدید بخصوص در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی بوده است، آسیب‌هایی که وجود نابرابری‌ها و نابرخورداری‌ها در امتیازات اقتصادی و رفاهی مشدد آن شده و مستمسکی برای چالش آفرینی شده است.

فدرالیسم اقتصادی، خود مدعی است که، رافع این نابرابری‌ها و در نتیجه چالش‌ها است. با اجرای این طرح که بر ایجاد بلوک‌های اقتصادی و رشد و شکوفایی آنها با

توجه به مزیت نسبی اقلیمی و انسانی و فرهنگی هر یک ناحیه تأکید دارد، انتظار می‌رود نتایج ذیل حاصل گردد:

۱. از سویی با رشد و توسعه مناطق مختلف (که در رقابت با بلوک‌های دیگر سازماندهی می‌شوند) محرومیت‌ها و کم‌رشدی‌های موجود مرتفع شده و این امر به نوبه خود باعث تقویت احساس هویت ملی و احساس تعلق به مرکز می‌گردد.
۲. با توجه به اینکه ساختار اقتصادی در هر منطقه با توجه به مزیت نسبی آن منطقه سامان می‌یابد، مناطق مختلف جهت تأمین نیازها و نیز رشد و توسعه خود، وابسته به مناطق و بلوک‌ها دیگر خواهند بود و همین وابستگی متقابل مانع میل جدایی آنها از یکدیگر می‌گردد.

در ادامه علاوه بر این راهکار اقتصادی خاص، که در واقع از ملزومات طرح فدرالیسم است به راهکارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی که در تحکیم پایه‌های هویت ملی و احساس تعلق اقوام به کشور مؤثرند، اشاره می‌نمائیم.

عمده‌ترین مسائل اجتماعی - اقتصادی ایران

ساختار متمرکز اقتصادی در ایران محرومیت‌ها و معضلات و مشکلات در جامعه پدید آورده که اهم آنها عبارتند از:

عدم برابری شانس ترقی اجتماعی: شانس ترقی در مناطق حاشیه‌ای بسیار پائین‌تر از مرکز است. یک معلم یا پزشک با مراتب علمی و تخصص یکسان با هم صنف خود، صرفاً به دلیل قرارگرفتن در استانهای حاشیه‌ای از امکان رشد و ترقی کمتری برخوردار خواهد بود. بنابراین هرکس امکان مهاجرت داشته باشد، دست کم برای پیشرفت فرزندان خود، می‌کوشد به مرکز مهاجرت نماید. بدین ترتیب با مهاجرت نیروهای متخصص، مرکز با تورم نیروی کار و حاشیه با فقر نیروی کار متخصص روبرو می‌شود. سرمایه داران محلی نیز در کنار نیروی‌های متخصص، همراه سرمایه خود به مرکز مهاجرت می‌کنند، و حاشیه علاوه بر کمبود سرمایه‌گذاری دولتی، به از دست دادن

سرمايه‌های عمومی و محلی خود نیز دچار می‌گردد و به این ترتیب فاصله میان امکانات مرکز و حاشیه روز به روز بیشتر می‌گردد.

سطح زندگی پایین‌تر در استان‌های حاشیه‌ای: سطح زندگی بطور عمومی در استانهای حاشیه‌ای، پایین‌تر از سایر استانهاست و استانهای حاشیه‌ای به لحاظ شاخص‌های مختلف مانند امکانات رفاهی، امکانات بهداشتی و درمانی، اشتغال و... در سطح به مراتب پایین‌تری نسبت به استانهای مرکزی قرار داشته و معضلاتی چون بیکاری و اعتیاد در آنها بیشتر به چشم می‌خورد.

تفاوت در برخی شاخص‌ها میان استانهای حاشیه‌ای و مرکز، از جمله امکانات پزشکی، تا چندین برابر است. تخصیص اعتبارات دولتی به شکل نابرابر در میان استان‌های کشور سبب شده سیمای توسعه در کشور و عرصه‌های مختلف انسانی، اجتماعی و صنعتی بصورتی نامتوازن و نابرابر جلوه می‌کند.

مرکز گرایی اقتصادی

واقعیت غیر قابل انکار آنست که جامعه ایران با مشکلات و نارسایی‌های اقتصادی دست به گریبان است و در این میان، بسیاری از استانهای حاشیه‌ای به معضلات عمیق‌تر و گسترده‌تری مبتلا می‌باشند، که ضروری است علاوه بر رفع این معضلات ساختاری تعبیه گردد که هر یک از استانهای کشور بتواند د رنهضت توسعه شتابان کشور سهم و نقش خود را داشته باشد.

با این حال کافی است به رشد بی‌رویه و روز افزون جمعیت تهران پیش و پس از پیروزی انقلاب نظری بیفکنیم، تا ما را از هر استدلالی در زمینه مرکز گرایی بی‌برنامه و بی‌رویه بی‌نیاز گرداند. با نگاهی ساده می‌توان فهمید، مرکز گرایی رشدی بین ۲ تا ۲/۵ برابر نسبت به دوره پیش از انقلاب داشته است. مرکز گرایی باعث گردیده امکانات رشد و توسعه در چند شهر خاص همانند پایتخت و چند مرکز استان متمرکز و جمع شود.

با توجه به در اختیار داشتن درآمد نفت توسط دولت، توزیع ثروت ملی در میان افراد جامعه تحت اختیار دولت است. این توزیع در آمد میان عموم افراد جامعه به گونه‌ای است که مقدار بسیار بیشتری از درآمدها و ثروت ملی صرف پایتخت و چند شهر بزرگ می‌گردد. در مناطق غیر مرکزی به علت محدودیت سرمایه گذاری‌های دولتی در طرح‌های استراتژیک، رکود و کساد کاری و بازار پیش می‌آید و نیروهای متخصص و فنی مرتباً از این مناطق خارج می‌شوند. در اینجا است که عوارض عمده این مسئله ملی خود را نمایان می‌کند:

الف) رشد ناموزون مرکز به بهای تضعیف مناطق پیرامونی

ب) توسعه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مناطق مرکزی به نسبت سایر مناطق

ج) بالا بودن نرخ بیکاری و آمار مهاجرت‌های مناطق حاشیه‌ای و به شهرهای مرکزی

د) بالا بودن میزان بی سواد و کم سواد در استان‌های حاشیه‌ای

عدم توازن افقی در وضعیت اقتصادی مناطق کشور: نابرابری و عدم توازن اقتصادی میان مرکز و سایر مناطق، امری مشهود است. این فرآیند امری جدید نبوده و ریشه در فراگردی دارد که در دوران رضا شاه تشدید گردیده و در دوره‌های بعد نیز ادامه یافته است.

به عنوان نمونه، میزان سرمایه گذاری در خوزستان طبق گفته مسئولان بسیار پایین‌تر از انتظار است، استانی که به لحاظ استعدادهای صنعتی، کشاورزی، گمرک و خدمات، استان بسیار مستعد و ثروتمندی است. به عنوان مثال با وجود گذشت ۲۰ سال از پایان جنگ، بنادر خرمشهر و آبادان فقط ۲۰-۳۰ درصد بازسازی شده‌اند.

در مجموع عدم توجه دولت، محدودیت‌ها و عدم استفاده بهینه از ظرفیت‌ها، استعدادها و ثروتهای موجود در استان باعث گردیده، خوزستان با مشکلات و مصایب متعددی دست به گریبان بوده و استان نتوانسته به جایگاه واقعی خود در زمینه رشد و توسعه دست یابد. این امر مختص استان خوزستان نیست. با وجود آنکه سابقه برنامه‌ریزی عمرانی و توسعه در کشور، به پنج برنامه عمرانی قبل از انقلاب و چهار

برنامه اجرا شده و در حال اجرا پس از انقلاب اسلامی بازمی‌گردد. اما استانهای مرزی جایگاه شایسته خود را در عرصه ملی به دست نیاورده‌اند.

براساس تجارب جهانی و سابقه تاریخی کشورمان در امر فدرالیسم انتخاب الگوی مناسب فدرالیسم در حوزه اقتصادی با توجه به شرایط تاریخی و اجتماعی و اقتصادی کشورمان بسیار مهم است. مجموعه پژوهشها و مطالعات نشان داده است که به دلیل ساختارهای خاص کشور ایران امکان الگو برداری از الگوی کشوری خاص فراهم نبوده و لذا بهتر است مدلی متناسب و مقتضی اوضاع و شرایط ایران طراحی و تدوین گردد (تاج گردون: ۱۷: ۱۳۸۸).

به نظر من نیز مادر ایران نمی‌توانیم فدرالیسم کامل را در کشور برگزینیم و لاجرم باید یک مدل بومی را بسازیم. محدوده‌های مجاز را تعریف کنیم و براساس آن حرکت کنیم. لذا باید ابتدا ببینیم در فدرالیسم اقتصادی چه می‌خواهیم؟ و از بروز چه مسائلی می‌خواهیم پرهیز کنیم؟ مدل انتخابی ما در فدرالیسم اقتصادی باید به این دنگرانی ما پاسخ بدهد.

انتظار ما یا اینکه از فدرالیسم اقتصادی چه می‌خواهیم؟ انتظار ما در شرایط کنونی از پیشنهاد چنین ساختاری تحقق موارد ذیل است:

۱. مشارکت مردم را در پیشرفت تحقق یابد تا به کمک مردم هم پیشرفت سرعت بگیرد و هم عدالت و آزادی اقتصادی را توسعه و تعمیم یابد.
۲. امیدواری به آینده و ثبات و اعتماد ملی را در کشور و در جامعه تقویت گردد و مبانی اقتدار را بر مردم و پیوستگی آنها با حکومت قرار بدهیم.
از چه نگرانی داریم؟ اهم نگرانی‌ها عبارت است از:
 ۱. فدرالیسم مقدمه‌ای برای چالش‌های مخل به امنیت، هویت و همبستگی ملی نگردد، بلکه در جای خود به تقویت و تحکیم همبستگی و ثبات سیاسی در کشور بینجامد. جدایی طلبی نشود.
 ۲. تعارض و اختلافات محلی را تشدید نکند، بلکه مقدمه‌ای برای رقابت سالم اقتصادی منطقه‌ای گردد.

برای تامین شرایط فوق ما به نوعی از فدرالیسم اقتصادی می‌رسیم که من از آن به

فدرالیسم اقتصادی محدود و مدیریت شده، تعبیر می‌کنم. مختصات این مدل از فدرالیسم اقتصادی در همین فصل می‌آید. در این مدل دواصل مهم رعایت می‌شود.

۱. تمرکز در مسائل حاکمیتی از قبیل دفاع، سیاست و امنیت و عدم تمرکز در مسائل اقتصادی و تجاری و علم و فناوری.

۲. فدرالیسم اقتصادی به معنای تقسیم و توزیع اختیارات در زمینه‌های اقتصادی بین حکومت مرکزی و واحدهای محلی است.

۳. واحدهای محلی مهمترین سلول اقتصاد مردمی هستند که تمرکز اختیارات اقتصادی بیشتر در آنجا صورت می‌گیرد. تعداد این واحدها می‌تواند تا چهل واحد در کشور برسد. ویژگی‌های هر واحد براساس بافت اجتماعی و اقلیم و متناسب با فعالیت‌های اقتصادی بالفعل و بالقوه هر منطقه طراحی می‌شوند.

البته در فرایند تحقق چنین ساختاری باید به عوامل مختلف همچون: اندازه دولت، نحوه برخورد با فساد، تعریف رابطه دولت و مردم، ضرورت وجود چارچوبهای نهادی و قانونی، افزایش حساب دهی و پاسخ‌گویی دولت، توسعه اختیارات مالی و حسابرسی مشارکت بیشتر مردم، مردم‌سالاری و ضرورت اختیارات از حکومت مرکزی به سطوح پایین‌تر، توجه داشت.

منظور از مشارکت مردم یا مردم‌سالاری در امور اقتصادی دخالت بیشتر مردم در اداره امور کشور بخصوص تصمیمات اقتصادی و وجود ساختاری برای نهاد سازی و پاسخ‌گویی در این گونه امور است.

تجربیات جهانی نشان می‌دهد که معمولا کشورهای که به نحوی فدرالیسم اقتصادی را اجرا می‌کنند، به دلیل برخورداری از ساختار مشخص و قانونی و تعریف شده از مشکلات کمتری در تنظیم رابطه دولت‌ها و حکومت‌های مرکزی و حومت‌ها و واحدهای محلی برخوردارند. به ویژه پس از حذف نظام‌های سوسیالیستی در اداره کشورها و نیز بروز شرایط اجتماعی موثر در دنیا باعث شده الگوی بودجه ریزی متمرکز حذف شده و یا بسیار اندک شده و جایش را به شیوه‌های غیر متمرکز

بدهد؛ از جمله هند در این میان مثال خوبی است چرا که این کشور بعد از استقلال و به دنبال گرایش‌های متعدد موجود در داخل حزب کنگره و دولت پس از استقلال هند و آراء و اندیشه‌های "جواهر لعل نهرو" به شیوه‌های سوسیالیستی برنامه ریزی روی آورده بود ولی این روند پس از آن دگرگون شده و جای خود را به شیوه‌های غیر متمرکزتر داده است. البته در باب هند عده‌ای بر این باورند که هند را کاملاً نمی‌توان به مثابه کشوری کاملاً فدرال در نظر گرفت چرا که میزان گرایش به تمرکز در این کشور نسبت به نظام‌های فدرالی بیشتر است ضمن آنکه لاقلاً به لحاظ گفتمان و شکل رسمی در قانون اساسی هند از این کشور با عنوان "اتحادیه ایالتها" یاد شده است و صریحاً در آنجا اسمی از فدرالیسم به میان نیامده است.

در کشورهای فدرال به دلیل وجود اختیارات ویژه در ایالتها و مناطق کشور حد تفصیل بررسی و تصویب بودجه توسط مجلس مرکزی بسیار محدود بوده و مجلس فقط به تصویب و ابلاغ خطوط راهنمای اصلی اهداف و میزان کمک‌های دولت مرکز و دولتهای محلی و ارائه شاخصهای کلان ملی اقدام می‌نماید. در واقع مزیت مهم برای نظام غیر متمرکز و فدرال این است که در آن تشخیص اولویتها و نیازمندی‌های منطقه‌ای و ناحیه‌ای با توجه به الزامات و مقتضیات منطقه مربوطه انجام شود و اینها در قالب پیشنهادها و راهکارهایی به بخش مرکزی منتقل گردد و البته دولت و نهادهای مرکزی نیز تا حد امکان آن را لحاظ نموده و حداقل دستکاری و تغییر را در آن به عمل آورند.

مناطق و حوزه‌های مختلف باید دارای مزایا و امتیازاتی باشند که بتوانند به مدد آن در عرصه کلی ملی حرفی برای گفتن داشته باشند و به درجاتی از خودکفایی و استقلال نسبی رسیده باشند بدون تردید در این میان مساله مالی بخشها و حوزه‌های مختلف از اهمیت فراوانی برخوردار است به گونه‌ای که نمی‌توان انتظار سیستم و نظام برنامه ریزی و اداره غیر متمرکز را داشته و حتی برای آن برنامه ریزی و تدوین سیاست نمود ولی در عرصه اقتصاد کلان و کلی کشور همچنان سیستم مبتنی بر دولت رانتیر و متکی بر بخش دولتی و غیر رقابتی را در پیش گرفته بلکه مناطق گوناگون باید بتوانند به مزایا و

شرایطی دست یابند که وارد بده بستانی مناسب با دیگر بخشها شوند و خصوصی سازی و کوچک کردن دولت خود قدمی مهم در این راستا به شمار می آید چرا که نیازمند دولتی کوچک و البته قوی و سیاستگذار هستیم که بتواند به نحوی مناسب و مفید به هدف گذاری و تعقیب اهداف و برنامه های خویش بپردازد. چنین دولتی بیش از هر چیز به سیاستگذاری علمی و برنامه ریزی کلان توجه می نماید به طوری که ضرورت های کلان کشور و نیز هر منطقه را با توجه و عنایت به الزامات و اهداف کوتاه مدت میان مدت و بلندمدت تدوین نماید با توجه به تفویض اختیارات به نظر می رسد کار دولت در مرحله تدوین استراتژی ها و اهداف باند مدت تمام نشده و دولت باید به شدت به پی گیری و تداوم برنامه ها و اهدافش در طول زمان همت گمارد. در واقع تعیین مزیتها و مقتضیات یک منطقه و حوزه خاص را نباید به عنوان وظیفه و امری که یک بار برای همیشه صورت می گیرد پنداشت بلکه این امر بیش از هر چیز نیازمند رصد کردن مناسب و پیوسته سیاستها و امور در پیش اتخاذ شده است تا بتواند نیازهای منطقه و بخش را با توجه به زمان و شرایط آن تشخیص دهد و در صورت امکان نسبت به تغییرات لازم آنها اقدام نماید.

مساله مهم در این میان آن است که قبول نماییم که تمرکزگرایی و تمرکز زدایی دو پدیده دو بخشی یعنی یا این و یا آن نیست بلکه تلفیقی از این دو است که می تواند ارتقای کارآیی و بهبود مدیریت را به همراه داشته باشد. به این ترتیب در اینجا باز همان نکته ای مورد تاکید و اذعان رسمی قرار می گیرد که توجه بدان در مواجهه و دریافت فدرالیسم اقتصادی در همه ابعاد و جنبه های آن و از جمله ابعاد مالی و سایر تصمیمات اقتصادی حائز اهمیت است و آن اینکه هرچند در بیان فدرالیسم بر وجوه متمایز و متنوع بخشها و مناطق پیرامونی تاکید می گردد ولی این مساله نباید موجب غفلت از روی دیگر سکه فدرالیسم گردد که همانا همگرایی و میل به باهم بودن و همراه یکدیگر شدن واحدهای مختلف است؛ به عبارت دیگر در بحث فدرالیسم همان اندازه که تقسیم اختیارات و عدم تمرکز مهم و اساسی است به همان میزان نیز همگرایی

و وحدت کلی بخشها و واحدهای تشکیل دهند سیستم فدرال اهمیت دارد.

تمرکززدایی یا تراکم زدایی

در بین این دو اصطلاح تفاوت مهم و در عین حال ظریفی وجود دارد که به ویژه در هدف این مقوله نهفته است چرا که تراکم زدایی کارآیی فنی را مد نظر داشته و دنبال می‌نماید و بیشتر به اثر بخشی توجه دارد تا مشارکت و از این رو در بحث تراکم زدایی فرد یا نهادی که اختیارات و مسسولیتها به او تفویض شده است خود را فقط و صرفا به تفویض کننده آن اختیارات پاسخ گو می‌داند و لذا به مردم پاسخ گو نیست در صورتی که تمرکز زدایی به دنبال افزایش ظرفیتها و شرایط مناسب و لازم جهت سپردن امور به مردم ونهادهای مختلف و به ویژه اهتمام ویژه در راستای زمینه سازی و تلاش برای مشارکت و حضور نهادینه ایشان بوده و به صرف روندهای اداری و فنی اکتفا نمی‌نماید. کمیسیون اقتصادی و اجتماعی برای آسیا و منطقه پاسیفیک (Escap) در گزارش خویش پس از برگزاری همایش در شهر دهلی نو در سپتامبر ۱۹۸۹ برای بررسی تجربه و الگوی کشورهای عضو نتایج ذیل را در واقع به عنوان پیشنهاداتی اعلام داشت:

- ◀ قدرت تمرکززدایی بسته به وجود چارچوب نهادی مناسب است.
 - ◀ هر میزان درآمد مالیاتی که امکان جمع آوری محلی دارد باید به سازمانهای دولتهای محلی واگذار شود.
 - ◀ باید تلاش شود ظرفیت اجرایی و حرفه ای دولتهای محلی افزایش یابد.
 - ◀ واحدهای دولت محلی باید در تدوین برنامه‌های عمرانی مشارکت کنند.
 - ◀ باید دستورالعمل دقیقی مبتنی بر استقلال برای ارتباط دولتهای محلی و مرکزی باشد.
 - ◀ نظام اطلاعاتی دقیق منطقه ای باید وجود داشته باشد. (تاجگردون: ۵۳).
- بدیهی است به ویژه در دنیای کنونی همچنانکه به روشنی نیز می‌توان دید اکثر اندیشمندان و سیاستگذاران با عدم تمرکز و تمرکززدایی موافقت دارند ولی مساله مهمتر همانا میزان ونحوه این تمرکز زدایی است که انتخاب بهترین روش و تصمیم در این

خصوصاً اهمیتی خاص و ویژه دارد؛ همچنین درجه تمرکز زدایی و مراحل انجام آن از ابتدا تا حصول نتیجه کافی و مناسب حائز اهمیت است که باید مورد توجه قرار گیرد. در هند مالیات ملی شامل مالیات بر درآمد (غیر از مالیات بر درآمد کشاورزی مشاغل خویش فرمایی و شرکتهای مالیات بر دارایی ثروت مستغلات و نقل و انتقالات سرمایه (به غیر از کشاورزی) مالیات غیر مستقیم و کالاهای خاص (غیر از نوشابه‌های الکلی و مواد مخدر) است. مالیات محلی نیز شامل مالیات بر کشاورزی مشاغل خویش فرمایی و شرکتهای مالیات بر دارایی ثروت مستغلات فقط کشاورزی مالیات بر حق تمبر و مالیات دارایی‌های غیر منقول مالیات بر مواد الکلی و مواد مخدر است. در این میان سهم دولت مرکزی بیش از ۵۰ درصد کل هزینه است و علاوه بر هزینه‌های عمومی و حکومتی هزینه‌های صنعت هم بر عهده دولت مرکزی است. دولتهای ایالتی عمده هزینه‌های امور اجتماعی اقتصادی به غیر از صنعت را بر عهده دارند. در باب استقراض فقط دولت مرکزی چنین صلاحیتی دارد و البته دولتهای ایالتی نیز اجازه استقراض از منابع داخلی را دارند. برخی کمکهای رایگان و بلا عوض نیز به ایالات می‌شود همچون کمک جبران کسری بودجه به ایالتها. کمک توسط کمیسیون برنامه ریزی به پروژه‌های خاص و نیز کمک وزارتخانه‌ها برای برنامه‌های خاص و توسعه مناطقی مثل نواحی کوهستانی و عشایری. (تاجگردون: ۱۵۱).

در قانون اساسی جمهوری اسلامی اصل ۱۰۰ و ۱۰۱ قانون اساسی به تبیین جایگاه و نقش شوراها پرداخته که به هر حال این نهادها نقش مهمی در تمرکززدایی می‌توانند داشته باشند. با وجود اذعان به جایگاه شوراها در قانون اساسی در برنامه‌های توسعه پس از انقلاب چنانکه شایسته این نهادها بوده باشد بدانها توجه لازم و شایسته نشده است که از جمله مسایل در این زمینه وجود ابهام و سؤالی در باب جایگاه شوراها به لحاظ تصمیم‌گیری و مباحث مرتبط بوده است؛ امری که خود می‌تواند در شمارعلل و عوامل ناکامی و ضعف شوراها به شمار آید به ویژه سوال و دغدغه مهم در این خصوص آن است که آیا می‌توان تنها از شوراها انتظار نقشی مشورتی و صوری داشت بدون اینکه در

تصمیم گیریهای منطقه ای و حوزه انتخابیه خویش دارای اختیارات لازم و مناسب بوده باشند؟

همچنین خودکفایی و استقلال مالی این نهادها نیز در زمره ملزومات و لوازم ناگزیر این مساله می باشد که نیازمند اهتمام جدی در این خصوص است. تصمیمات و صلاحیتهای منطقه ای و ناحیه ای باید از مکانیسم هایی برخوردار باشند تا آنها را قادر سازد که ثمره تشخیص ها و ترجیحات خویش را به نهادهای دولت مرکزی و ذیصلاح انتقال دهند از جمله در کشور ما شورای عالی استانها بدین منظور پیش بینی شده است که به نظر می رسد تا کنون از ظرفیت بالا و ممتاز آن چنان که باید و شاید استفاده نشده است و این شورا نهادی است که می تواند طرح هایی را به مجلس شورای اسلامی ارائه دهد. بالطبع پس از انقلاب به دلایلی چون اوضاع پریشان کشور و پس از آن جنگ تحمیلی چندان که باید و شاید به توسعه مناطق و حوزه های گوناگون توجه و اهمیتی نشده و بر عکس در بسیاری از مواقع این تصمیمات فردی و مسوولان رده بالا بوده که امور را به پیش رانده است که ناگزیر زمانه بوده است ولی اکنون باید به نهاد سازی متناسب در زمینه تمرکززدایی توجه و اهمیتی ویژه گردد و نباید فراموش نمود که ایده این قضیه از مدتها پیش در اذهان و تفکرات مختلف در کشورمان وجود داشته است ولی وجود نهادها و ارگانهایی که بتوانند این ایده ها را عملیاتی کنند ضروری به نظر می رسد.

ارکان و اصول فدرالیسم اقتصادی

- در زیر به ویژگیهای نظام فدرال اقتصادی مطلوب جامعه ایران اشاره می کنیم
۱. توزیع اختیارات در حوزه اقتصاد است. یعنی اختیارات درباره صنعت و کشاورزی و خدمات و تجارت، علم و فناوری به سطوح محلی داده می شود. ولی اختیارات دولت ملی در سطح امور دفاعی و سیاسی و سیاست خارجی و منابع ملی عمده از جمله نفت و گاز دست نخورده می ماند.
 ۲. از نظر رابطه واحدها با مرکز فدرالیسم اقتصادی ایران پیوسته است و نه گسسته.

۳. در فدرالیسم ایرانی تشکیل واحدها با ماهیت و الزامات اقتصادی است نه سیاسی همانند استانهای ایران که بیشتر سیاسی ملی هستند. واحدهای کلان به واحدهای کوچکتر از سه تا پنج واحد اقتصادی تقسیم می‌شوند. این تقسیم‌بندی به نحوی صورت می‌گیرد که از گسستگی و نابرابری پرهیز گردد.
۴. تمرکززدایی در اختیارات اقتصادی از سطوح کلان تا آخرین واحد صورت می‌پذیرد.

ساختار فدرالیسم اقتصادی

الف) دولت مرکزی

۱. رئیس جمهوری

رئیس جمهوری که دومین مقام اجرایی کشور پس از رهبری است دارای وظایف زیر است:

۱. اداره هیئت دولت متشکل از هفت وزارتخانه و نه رئیس ایالات.
۲. اداره شورای عالی اقتصاد متشکل از هفت نفر افراد پیشگام در توسعه و روسای فدرال متناسب با موضوع مربوطه
۳. اداره شورای عالی امنیت ملی
۴. اداره شورای عالی فرهنگی
۵. اداره امنیت و سیاست خارجی و داخلی از طریق وزارتخانه‌های مربوطه برعهده ریاست جمهوری است.

۲. هیئت دولت

از هفت وزارتخانه به شرح زیر به وجود می‌آید:

۱. وزارت خارجه که زیر نظر رئیس جمهوری ایفای نقش می‌کند. وزیر انرا به مجلس معرفی می‌کند و پس از رای اعتماد سیاست خارجی و دیپلماسی کشور را با کمک آن

پیش می‌برد

۲. وزارت کشور که مسئولیت اداره استانداریهای کشور را دارد و امنیت داخلی کشور را برعهده دارد. شورای تامین استانها را اداره می‌کند. مراودات مرز را کنترل می‌کند. نیروی انتظامی به عنوان ابزار آن خواهد بود.
۳. وزارت اطلاعات که مسئولیت اطلاعات کشور را برعهده دارد.
۴. وزارت دفاع که پشتیبانی در امر تولید و خرید و تامین نیازهای نیروهای مسلح را برعهده دارد.
۵. وزارت اقتصادی که سیاستگذاری و نظارت را بر امور صنعتی و کشاورزی و معادن و راه و مسکن را برعهده دارد. برای هر کدام یک مدیر کل خواهد داشت و بقیه وزارتخانه‌ها به فدرالهای منطقه‌ای منتقل می‌شوند
۶. وزارت تجارت خارجی که کلیه صادرات و واردات را در کشور سیاستگذاری و نظارت می‌کند.
۷. وزارت فرهنگ که بر کلیه امور فرهنگی و علمی و آموزشی و تحقیقاتی در کشور نظارت و سیاستگذاری خواهد داشت
۸. بانک مرکزی

ب) در سطح دوم قدرت دولت دوگانه می‌شود:

۱. نظام سیاسی و امنیتی که از طریق استانداریها اداره می‌شود که زیر نظر وزیر کشور اداره می‌شوند. وزیر کشور با حفظ سمت معاون سیاسی رئیس جمهور هم هست.
 ۲. نظام اقتصادی که از طریق فدرالها اداره می‌گردد. نه فدرال و پنجاه ولایت در کشور به وجود می‌آید و با اختیارات کامل در زمینه اقتصادی و تجاری و علم و فناوری به فعالیت مشغول می‌شوند. سیاستها را از دولت مرکزی می‌گیرند ولی برنامه‌ریزی و بودجه ریزی در اختیار خود آنهاست.
- روسای فدرالها را رئیس جمهور به مجلس پیشنهاد می‌کند و پس از رای اعتماد حکم

انهارا رئیس جمهور صادر می کند. روسای ولایت را روسای فدرالها پس از تائید مجلس ایالتی حکم داده می شود و نصب می گردند.

ج) مدیریت محلی

سومین سطح از اداره کشور به شوراهای شهر و روستا ختم می شود. اداره شهرها و روستها از طریق شورای شهر و روستا و براساس قانون اساسی صورت می گیرد. البته کلیه امور شهر می تواند در مدیریت محلی متمرکز شود. یعنی اداره برق و مخابرات و گاز و آموزش و پرورش و راهنمایی به شورای شهر و شهرداری سپرده شود.

ج- در سطح قانونگذاری

کشور سه نوع مجلس خواهد داشت. مجلس شورای اسلامی که قوانین مادر و کلیدی و حاکم بر مجالس ایالتی و شورها را خواهند داشت. همچنین قوانین غیر اقتصادی را در اجرا تصویب می کنند. شورای عالی استانها که اداره شهرها را برعهده دارند و مجلس ایالتی که قوانین و مقررات اقتصادی و اجرایی را برعهده دارند.

بنابراین سلسله مراتب اجرایی کشور شامل:

۱. دولت مرکزی: شامل رئیس جمهوری و هیئت دولت و وزارتخانه های هفت گانه و اتاق فکر اقتصاد ملی و شورای امنیت ملی و انقلاب فرهنگی و اقتصاد.
 ۲. ایالات نه گانه و روسای آنها
 ۳. ولایات پنجاه گانه
 ۴. مدیریت محلی در شهرها و بخشهای کشور
- از نظر شوراها و مجالس ایران
- مجلس خبرگان که تعیین رهبری را برعهده دارد
- مجمع تشخیص مصلحت نظام
- شورای اسلامی و شورای نگهبان
- شورای عالی استانها

شورای قانونگذاری فدرال

دستاوردهای فدرال اقتصادی پس از اجرایی شدن

همانطور که درسطور پیشین عرض شد باید ببینیم در فدرالیسم دنبال چه اهداف و دستاوردهایی هستیم. در زیر تلاش کرده‌ایم که مهمترین این دستاوردها را توضیح دهیم:

تمرکز زدایی در ساختار سیستم اجرایی کشور: ایجاد یک ساختار دولتی غیر متمرکز و اقتصادی، راهگشای برخی معضلات کشور است. اصولاً به نظر می‌رسد جز با ایجاد یک ساختار فدرال در حوزه اقتصادی، کشور به توسعه و رشد مورد نظر نخواهد رسید. این تدبیر در عین حال می‌تواند بستر مناسبی برای پاسخگویی به خواسته‌های مردم را فراهم آورد. بی‌گمان شیوه فدرال و تمرکز زدایی در بخش مالی و صنعتی از الزامات رشد موزون و شکوفایی اقتصادی - فرهنگی کشور و به‌ویژه مناطق عقب مانده است. فدرال اقتصادی موجب کوچک شدن دولت و کاهش هزینه‌های دولت مرکزی می‌شود. سرعت ودقت در پاسخگویی به مردم را بالا می‌برد و از هزینه‌های ارباب رجوع به نظام اداری کشور می‌کاهد. در نتیجه بهره‌وری ملی را بالا می‌برد.

مردمی کردن اقتصاد

بی تردید در سایه دولتی کارا و مقتدر، اتخاذ سیاست عدم تمرکز و بهره‌گیری از مشارکت بیشتر مردم و اقوام امکانپذیر بوده و در مقابل دولت نیز قادر به کنترل و مهار متناسب تقاضاها خواهد بود. طی این سی سال همیشه این سؤال مطرح بوده است که چرا جمهوری اسلامی امور دولتی را مردمی می‌کند و امور مردمی را دولتی می‌نماید؟. یعنی جنگ که یک وظیفه دولتی است مردمی شد ولی اقتصاد که مردمی است دولتی می‌شود؟ البته اگر جنگ مردمی نمی‌شد ایران هیچگاه سرزمینهای اشغالی خود را ازاد نمی‌کرد. بنابراین چرا نباید از منابع و توانایی‌ها و انرژی‌های مردم در بهبود زندگی خودشان

بهره برد؟ یکی از مهمترین دلایل این بوده است که دولتمردان ایران طرحی برای مردمی کردن اقتصاد نمی توانستند ارائه کنند. مشارکت مردم و خصوصی سازی و سرمایه گذاری های مردمی در قالب فدرالیسم اقتصادی بهتر امکان پذیر است.

ثبات پایدار

فدرالیسم اقتصادی برخلاف انتقاداتی که ازان می شود مردم را به فعالیت و مشارکت می کشاند و آنها را از تماشاچی بودن و برخوردهای غیر مسئولانه خارج می کند حس مسئولیت مشترک آنها را در حفظ امنیت و ثبات تقویت می کند. همه مناطق تلاش می کنند که زمان پیشرفت را ازدست ندهند و از مناطق دیگر عقب نیافتند.

رقابتی کردن اقتصاد

فدرالیسم منطقه ای حس رقابت را بصورت مثبت در مردم ایران احیا می کند. این حس را ما در منطقه ای کردن ورزش و یا آموزش عالی و یا اداره محلی شهرها می بینیم. در انقلاب انرا دیدیم که چهلم شهدای قم را تبریز برگذار کرد و دران مراسم عده ای به خاک و خون کشیده شدند. ولی مردم ایران عقب نشینی نکردند بلکه در چهلم شهدای تبریز مردم یزد برای آنها مراسم یادبود گرفتند. با آنها هم همینطور برخورد شد. تا آنکه انقلاب شد مناطق اقوام ایرانی برجهاد در راه خدا سبقت می گرفتند. در دفاع مقدس هم همینطور شد. در سال دوم که جنگ مردمی شد و از محدوده جنگ دولت ایران با دولت عراق خارج شد از روش سبقت درجهاد و شهادت بهره گرفتیم. هراستانی و قومی لشگری را تشکیل داد و با کمک یکدیگر علیه ارتش صدام می جنگیدند. کلیه استانهای اشغالی کشور آزاد شد.

تقویت تجارت و صادرات غیر نفتی کشور

مناطق مرزی کشور ما در مجاورت پانزده کشور و غالباً کشورهای ثروتمند نفتی جهان قرار دارند لذا بازارهای مهمی از اقتصاد بین المللی در بغل گوش ماست ولی ما

بدرستی نتوانستیم از این فرصت جغرافیایی استفاده کنیم. فدرالیسم اقتصادی موجب خواهد شد که حداکثر استفاده از مجاورت با کشورهای ثروتمند منطقه را به عمل آوریم. پانزده کشور مجاور که شامل عراق و کویت و قطر و بحرین و امارات متحده و عمان و ترکیه و ارمنستان و نخجوان و اذربایجان و ترکمنستان از ثروتمندان منطقه هستند و کشورهای افغانستان و پاکستان هرچند که کشورهای محرومی هستند ولی راه تجاری ایران به هند و آسیای مرکزی را تسهیل می‌کنند. راه ابریشم از همین کشورها ایران را به چین وصل می‌کرد. در مجموع سالی بالای چهارصد میلیارد دلار تجارت کالا و خدمات صورت می‌گیرد. اگر ایران تنها ده درصد از این تجارت را به خود اختصاص دهد در این صورت چهل میلیارد دلار صادرات به منطقه داشته است.

صدور فرهنگ ایرانی از طریق اقوام به بیرون از مرزها: اقوام ایرانی در مرزهای کشور روی اقوام کشورهای دیگر که در مجاورت اقوام ایرانی هستند تاثیر تاریخی و از داخل به بیرون داشته‌اند. بلوچهای پاکستان همیشه از بلوچستان ایران تحت تاثیر فرهنگی بوده است. اذربایجان با کو همیشه از فرهنگ ایرانی و اذربایجان تبریز متاثر بوده است. کردستان عراق همیشه از ایران و کردستان ایران تحت تاثیر بوده است. در حقیقت هویت ایرانی و قومی تاثیر مضاعفی بر اقوام بیرون از مرزها دارند از سه هزار سال تاریخ منطقه بیش از دو هزار سال اقوام منطقه از عراق و افغانستان گرفته تا قفقاز و آسیای مرکزی در زیر لوای کشور واحدی بنام پارسی بوده‌اند. فدرالیسم اقتصادی نوعی همگرایی مثبت به سوی داخل ایران به وجود می‌آورد.

کاهش نابرابری‌های اقتصادی یا عدالت منطقه‌ای: کاهش این نابرابری‌ها از طریق توجه بیشتر به مناطق مرزی کشور، افزایش میزان بهره‌وری اقوام ساکن در این مناطق از رفاه اقتصادی، بهبود اوضاع معیشتی، بالابردن امکانات منزلتی، تأمین اشتغال از مصادیق یک عدالت پایدار است. فدرال اقتصادی روشی برای توزیع عادلانه فرصتهاست. توزیع عادلانه فرصتها بهتر از توزیع عادلانه درآمد پاسخگوی تأمین عدالت در جامعه ایرانی است. چرا که اگر تولید و درآمد همه مناطق و خانوارهای ایرانی تقویت شود به یک

عدالت پایدار می‌رسند. درحالی‌که حمایت‌های دولتی از جنس یارانه‌ها یک حمایت ناپایدار است که به همان مقدار کمک دولتی در اثر تورم قدرت خرید مردم کاهش می‌یابد.

افزایش استقلال مالی استانها: علت حرکت توده‌های جمعیتی به شهرهای بزرگ و مرکزی ایران، امکانات رفاهی فراوان و شغل‌های کاذبی است که در این شهرها وجود دارد. دلیل این کار این است که مازاد اقتصادی مناطق چه بتوسط بخش خصوصی و چه بتوسط بخش ملی به تهران می‌آید ولی توزیع عادلانه‌ای صورت نمی‌گیرد. حال اگر از حجم دولت و تمرکز آن در تهران و چند استان خاص کاسته شود منابع جدیدی به استانهای کشور تزریق خواهد شد. در اثر چنین سیاستی، دولت ناچار خواهد شد امکاناتی که امروز صرف دانشگاه‌های برتر، وزارت خانه‌ها، مدارس با امکانات بیشتر، راه‌های بهتر، فرودگاه‌های مجهز، ... را به شهرهای غیر مرکزی ایران منتقل کند، مسلماً توزیع جمعیتی معقول‌تری خواهیم داشت. برای تحقق چنین امری، یکی از بهترین و مؤثرترین راهکارها، افزایش استقلال مالی استان‌ها است.

افزایش نقش مالیات در اداره کشور: مناطق در دریافت مالیات ناچار هستند که از یکطرف حمایت‌های خود را از تولید و کارآفرینان بهبود ببخشند و از طرف دیگر از آنها مالیات‌ها را برای عمران و آبادانی مناطق خود اخذ کنند. این کار به رابطه یکطرفه و غیر شفاف بین مالیات دهندگان و دولت پایان خواهد داد. از طبقات مرفه مرکز نشین، سرمایه‌ای را در جهت توسعه و پیشرفت مناطق حاشیه‌ای فراهم می‌آورد. با افزایش درآمد مناطق از محل مالیات انجام کارهای عمرانی و برنامه‌های توسعه گسترش می‌یابد.

ادغام نهادهای موازی: برای توسعه فراگیر و تأمین رفاه همه جانبه و رضایت ملت، چاره‌ی جز ادغام نهادهای موازی، تخصیص بودجه‌های جهشی برای مناطق دور از مرکز و محروم وجود ندارد.

کمک به خلق فرصت‌های کارآفرینی: ایجاد فرصت‌های برابر اجتماعی و اقتصادی جهت آموزش و کسب مهارت و دسترسی به سرمایه‌های مالی و فیزیکی برای اقوام و در ادامه آن، توجه به پتانسیل و مزیت‌های نسبی هر استان و تقویت بنیان‌های اقتصاد

محلی، کارآفرینی محلی موجب خواهد شد که ظرفیتهای جدیدی برای تولید و سرمایه گذاری در مناطق شکل بگیرد.

توجه به مناطق حاشیه‌ای در اجرای برنامه‌های توسعه: توجه به مناطق در برنامه توسعه و ایجاد قطب‌های کشاورزی و صنعتی در استانهای محروم، و توجه به توزیع عادلانه درآمد ملی و تلاش در جهت ایجاد تعادل منطقه‌ای در کشور. احساس برابری در بهره‌گیری از فرصت‌های اقتصادی در مناطق مختلف کشور به انسجام ملی کمک شایان توجهی می‌کند. در نقطه مقابل، احساس نابرابری و بی‌عدالتی اقتصادی قومی زمینه ساز شکل‌گیری سازمانهای سیاسی قومی برای دفاع از حقوق می‌باشد.

تسهیل توریسم در مناطق کشور: یکی از زمینه‌های رشد مناطق، توجه به صنعت توریسم است. صنعت توریسم از منابع بسیار مهم درآمد در بسیاری از کشورها است. استانهای مختلف ایران، از جمله مناطق حاشیه‌ای دارای جاذبه‌های طبیعی و نیز اماکن مذهبی و تاریخی هستند. تاکنون از این امکانات جذب توریست، به نحو مطلوب بهره برداری نشده است. شناساندن جاذبه‌های توریستی زمینه رشد و توسعه این صنعت را در استان‌ها فراهم آورده، که به نوبه خود موجب رشد و شکوفایی این استانها می‌گردد.

مبانی نظری فدرالیسم

با وجود آنکه بررسی سابقه الگوی فدرالی در ایران و جهان نشان می‌دهد که استفاده از این شیوه اداره کشور یک شیوه موفق می‌تواند باشد ولی برای آن دست از خوانندگانی که در صدد مطالع مبانی نظری فدرال اقتصادی هستند این فصل را آورده‌ایم.

پیشینه نظری فدرالیسم

مروری بر رویکردهای موجود در مطالعه موضوع فدرالیسم

در بررسی ادبیات نظری مربوط به موضوع فدرالیسم، ملاحظه می‌شود که در مطالعه این موضوع رویکردهای نظری و دانش‌های مختلف در عرصه علوم انسانی، مداخله داشته‌اند. البته باید توجه داشت که هر دانشی با مبانی نظری، پرسش‌آغازین و مفاهیم خاص خود، این موضوع را بررسی کرده‌اند. به دلیل چند وجهی بودن موضوع فدرالیسم، و اینکه یک نظام فدرالیستی به عرصه‌های مختلف جامعه مربوط بوده و نیز از حوزه‌های مختلف، تاثیر می‌پذیرد، در این مطالعه نیز سعی شده است که در واکاوی نظری " فدرالیسم" از حوزه‌های مختلف علوم بهره گرفته و در واقع، نگاهی چند وجهی به مفهوم فدرالیسم بیندازیم.

در این مطالعه مفهوم فدرالیسم در رویکردهای اقتصاد، جامعه‌شناسی، جغرافیا، حقوق، علوم سیاسی و مدیریت، مورد ملاحظه قرار گرفته و سعی شده است که شاخص‌ها و نقاط تاکید در هر رویکرد، نادیده گرفته نشود. تا از این طریق بتوان به یک نگاه نسبتاً جامع به مفهوم فدرالیسم دست یابیم. از این رو در این بخش مطالعه موضوع را با معرفی رویکردهای نظری موجود، پی می‌گیریم و در هر رویکرد به چند محور مهم توجه میکنیم. اول اینکه گرایش‌های نظری درون یک رویکرد که به فدرالیسم پرداخته‌اند کدامند؟ سپس به انعکاس پرسش‌آغازین هر رویکردی و نحوه ورود آن در مطالعه پدیده مورد نظر می‌پردازیم. همچنین مفاهیم محوری و کلید واژه‌هایی که در هر

رویکردی نسبت به موضوع فوق وجود دارد منعکس می‌کنیم چرا که این مفاهیم همان نقاط تاکید هر حوزه‌ای از مطالعه را نشان می‌دهند.

رویکرد علم اقتصاد

اقتصاد عمدتاً "درد و رویکرد اقتصاد کلان و اقتصاد منطقه‌ای به موضوع فدرالیسم توجه نموده‌اند. پرسش اصلی از دیدگاه اقتصادی آن است که اولاً دولت‌ها تا چه اندازه می‌توانند در حوزه اقتصاد دخالت نمایند و اساساً این مداخله دولت در چه زمینه‌ها و با چه روش‌هایی اعمال شود. بحث بر سر اندازه دولت و حیطة نفوذ اقتصادی آن است با این هدف که جامعه دارای یک اقتصاد پویا و توانمند باشد و رشد و توسعه اقتصادی با مانع مواجه نشود. آنها توجه می‌کنند به این که دولت برای بهبود توزیع در آمد در جامعه باید به چه نحو به صحنه امورات اقتصادی وارد شوند تا بهترین نتیجه را بگیرند. در اینجا ایده دولت کوچک و چابک را مطرح می‌کنند و معتقدند که دولت باید حیطة مداخله اقتصادی خود را محدود سازد. بخش خصوصی در مناطق و نواحی مختلف باید به طور قابل ملاحظه‌ای وارد تولید و توزیع و خدمات گردد. و دولت به نظارت محدود اما موثر فکر کند. از دیدگاه اقتصادی یکی از اصولی که حکومت‌های فدرالی باید به آن توجه کنند تنظیم اقتصاد بازار است. از آن جمله تشکیل اتحادیه‌های اقتصادی فدرالی که سعی دارد گردش سرمایه و کالا و خدمات به آسانی صورت پذیرد. رابطه فدرالیسم با پدیده لیبرالیسم در حوزه اقتصادی موضوع مهمی است که تبیین می‌شود. همچنین در مطالعات مربوط به اقتصاد منطقه‌ای، سخن بر سر آن است که در یک نظام اجتماعی کل، یا در نظر بگیریم در درون یک واحد دولت - ملت، مناطق مختلف با ظرفیت‌ها و توانمندی‌های اقتصادی متفاوت وجود دارد. نیروی کار و سرمایه و منابع و قابلیت‌های موجود در هر منطقه، چنین ایجاب می‌کند که هر منطقه‌ای بنا به شرایط خود وارد چرخه فعالیت اقتصادی شود تا هم هزینه‌ها کاهش یابد و هم مزیت نسبی هر منطقه‌ای تقویت شده و درآمد زایی افراد همان منطقه را سبب شود. در این رویکرد به این موضوع توجه

می‌شود که دولت‌ها باید مکان فعالیت‌ها، تمرکز و پراکندگی، تشابه و نابرابری‌های موجود در مناطق مختلف یک جامعه را بررسی نموده و مطابق آن با واگذاری مسئولیت و اختیار عمل لازم، اسباب رشد و توسعه در آن مناطق را فراهم آورند.

از این رو یک نظام فدرالی به ویژه در حوزه اقتصادی و مالی به مراتب بهتر از یک نظام تصمیم‌گیری کاملاً متمرکز، میتواند عمل کند. چرا که ابعاد فضایی و محیطی اقتصاد شهری و روستایی مورد توجه قرار می‌گیرد. به طوری که در یک نظام نامتمرکز، چه بسا شباهت و تجانس فعالیت‌های اقتصادی یک منطقه موجب تجمیع آن مناطق شده و حاصل مطلوب به بار آورند. بنابراین هدف تسهیل فرایند رشد اقتصادی است و یک دولت متمرکز با تصمیم‌گیری کاملاً تک قطبی و از بالا به پایین برای تحقق چنین هدفی، ناکارآمد خواهد بود. نهایتاً آن که فدرالیسم با رشد اقتصادی موافق است اما کافی نیست.

رویکرد جامعه‌شناسی

جامعه‌شناسی در گرایش‌های متعدد خود به پدیده فدرالیسم توجه کرده است. جامعه‌شناسی سیاسی، جامعه‌شناسی توسعه، مطالعات فرهنگی از آن جمله‌اند. در گرایش جامعه‌شناختی به فدرالیسم، کانون‌های مختلفی مورد نظر قرار دارند. اینکه توزیع قدرت در یک نظام اجتماعی ناهمگون و متکثر به لحاظ گروه‌های اجتماعی، فرهنگی متعدد در آن، چه صورتی می‌تواند داشته باشد؟ نحوه اداره بهینه در یک نظام اجتماعی که تکثر فرهنگی در آن وجود دارد چیست؟ این تکثر می‌تواند جلوه‌های مختلف قومی، زبانی، مذهبی و تاریخی داشته باشد. لذا در یک نظام اجتماعی که از لایه‌های مختلف فرهنگی و سیاسی و اقتصادی تشکیل شده چگونه می‌توان مشارکت حداکثری مردم را در اداره بهتر جامعه به دست آورد. در چه صورت می‌توان نابرابری‌های موجود در زمینه قدرت و مدیریت را در سطح جامعه کاهش داد. یک نظام سیاسی چه سازوکارهای لازم دارد تا بتواند رضایت و مشارکت حداکثری مردمانش را موجب شود؟ همچنین نظام سیاسی چگونه

میتواند اقوام مختلف با عقاید و حتی جهان بینی هاو آئین های متفاوت را در یک واحد یکپارچه ملی جمع آورد بطوری که هیچ یک از آن واحدها احساس بی عدالتی و نادیده گرفته شدن، نداشته باشند. بنابراین در دید گاه جامعه شناختی به موضوع فدرالیسم، جامعه به عنوان یک نظام متشکل از لایه ها و گرایش های گوناگون در نظر گرفته می شود که در یک مدیریت کلان کارآمد و رضایت بخش به همه وجوه آن اهمیت داده می شود. در بعد توسعه اجتماعی نیز از آن جا که شیوه مدیریت و سازماندهی جامعه مد نظر است، تلاش می شود تا مدل های بهینه برای یک جامعه با اهداف توسعه انسانی و سیاسی ارائه گردد. از این رو نظام فدرالی به عنوان یک نوع نظام سازماندهی اجتماعی که به همه ابعاد و لایه های اجتماعی توجه نشان می دهد، مورد تحلیل قرار می گیرد.

رویکرد جغرافیا

جغرافیا در گرایش های نظری مربوط به جغرافیای انسانی و جغرافیای سیاسی، به موضوع فدرالیسم رسیده است. فدرالیسم راجغرافیایی ترین رژیم دانسته اند که بر اساس تفاوت های ناحیه ای بنا شده است. (شهبازی ۲۰۷:۱۳۸۰) همچنین در برنامه ریزی روستایی که یکی از گرایش های نظری علم جغرافیاست به مدیریت محلی به عنوان یک رکن توسعه روستایی اشاره شده است. مطالعه چند پژوهش با این رویکردها نشان می دهد که توزیع اقوام و پراکندگی فضایی آنها و نیز سهم اقوام و مذاهب در اداره جامعه، نیز مدیریت سیاسی فضا و نقش آن در توسعه، مورد بحث بوده است. تمرکز گرایی یا تمرکز زدایی در مدیریت یک جامعه از دغدغه های اصلی در این حوزه است. البته باید توجه داشت که مناطق یا نواحی در مفهوم جغرافیایی آن مورد نظر است. گاتمن به بررسی مفهوم قلمرو پرداخته و در این مطالعه در جستجوی پاسخ به این سوال بر آمده که چگونه جوامع انسانی در عین حال هم خود را در قلمرو یکدیگر سهیم می دانند و هم به تقسیم قلمرو می پردازند. نظریه افتراق مکانی در این دیدگاه، نشان دهنده آن است که هر ناحیه جغرافیایی دارای کانون و مرکزی است که با دارا بودن

توان مندی‌های کارکردی در مقیاسی عمیق شخصیت و اعتباری جدا از نواحی مجاور دارد. در نتیجه باید قدرت سیاسی مستقل خود را نیز داشته باشد.

از این رو به حکومت محلی و یا مفهوم مدیریت محلی بسیار پرداخته شده است. از نگاه پژوهش گران این حوزه، واگذاری اختیارات و مسئولیت‌ها به مناطق و نواحی مختلف، تصمیم درستی است که حاکمان باید بگیرند. تقویت حکومت‌های محلی در واقع راه را برای توسعه هموار می‌سازد. فدرالیسم از باب واگذاری اختیارات و توزیع متعادل قدرت، کانون توجه این بخش قرار می‌گیرد. البته این که این تفویض اختیارات تا چه اندازه و در چه حوزه‌هایی باید باشد مورد مناقشه و اختلاف نظر است. دیدگاه‌هایی موجود در این زمینه را می‌توان در یک پیوستار ترسیم نمود که یک سر آن دیدگاه‌هایی قرار می‌گیرند که به واگذاری کامل مسئولیت‌ها و واگذاری کامل اختیار تصمیم‌گیری به مناطق یا واحدها معتقدند و در سر دیگر پیوستار، دیدگاه‌هایی قرار می‌گیرند که نوعی خودگردانی محدود و تصمیم‌گیری در حوزه‌های خرد و جزئی را توصیه می‌کنند. به عبارت دیگر به وجود یک دولت مقتدر و یک کانون تصمیم‌گیر نهایی، اعتقاد دارند.

رویکرد حقوق

بدیهی است که تحلیل نظام‌های فدرالی از منظر حقوق شهروندی یکی از رویکردهای مهم در مطالعه موضوع فدرالیسم می‌باشد. گرایش حقوق اساسی، کانون توجه خود را به حقوق اولیه و طبیعی انسان‌ها صرف نظر از رنگ و نژاد و مذهب، معطوف می‌نماید. از این زاویه، هر نوع نظام سیاسی و مدیریتی که بتواند در رعایت حق شهروندی بیشترین حساسیت را نشان دهد، مطلوب است. پرسش مهم آن است که کدام نظام سیاسی و یا چه نوع سازماندهی مدیریتی می‌تواند بیشتر حقوق شهروندی و قبل از آن، حقوق اساسی ساکنان یک اجتماع سیاسی را تامین نماید؟ دامنه این حقوق بسیار گسترده است. از حق حیات و آزادی عقیده و بیان گرفته تا حق شغل و بهداشت و آموزش و حتی حق فراغت و بهره‌مندی از محیط زیست سالم، همه امروزه جزو حقوق شهروندی محسوب

می‌شوند که هر حکومتی باید ملتزم به آن باشد. از این دیدگاه، اساساً یک اجتماع از آن جهت با مسالمت و صلح آمیز می‌تواند به حیات خود ادامه دهد که حاکمان به حقوق شهروندان احترام گذارده و در تامین آن بکوشند. دولت منتخب در واقع دولتی است که با انتخاب آزاد و با مشارکت رضایت‌مندانه شهروندان تشکیل می‌شود و متعهد می‌گردد که بیشترین حقوق شهروندی را چه برای اکثریت و چه برای اقلیت موجود تضمین نماید. بنابر این چالش بر سر یافتن و یا گزینش نظامی است که به حقوق اساسی افراد پای بندی بیشتری نشان دهد. برخی در نظام‌های فدرالی چنین قابلیت را ملاحظه می‌کنند و لذا به نقد نظام فدرالی می‌پردازند و نقاط قوت و ضعف آن را مورد تحلیل قرار می‌دهند.

لذا از یک حیث می‌توان گفت که علم حقوق، بیشترین دغدغه ایجاد یک جامعه متعادل و عادلانه را دارد که ساکنان آن به طور برابر و نه تبعیض آمیز از امکانات و ظرفیت‌های موجود برخوردار شوند. چنین جامعه‌ای در گرو وجود یک مدیریت سیاسی با کفایت است. بنابر این انواع نظام‌های سیاسی که تا کنون به وجود آمده مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و یا نظام مطلوب ترسیم و پیشنهاد می‌شود. البته باید توجه داشت که در رویکرد حقوقی در مطالعه فدرالیسم تاملاتی وجود دارد. برخی معتقدند که نظام‌های فدرالی به حقوق جمع یا گروه، بیشتر گرایش داشته و حقوق اساسی و حقوق اجتماعی و سیاسی گروه را تامین می‌کند. مثلاً اگر یک واحد قومی یا اقتصادی را در نظر بگیریم که تشکیل دهنده جزئی از نظام فدرالی باشد، بیشترین تاکید متوجه رعایت حقوق جمعی آن قوم است و این نگرانی وجود دارد که حقوق فرد، به عنوان جزئی از یک گروه، مورد غفلت قرار گیرد. این منتقدان، می‌گویند نظام فدرالی بیشتر به حقوق جمع، متعهد است نه فرد. حال آن که یک نظام عادلانه باید حقوق تک تک افراد را مورد ملاحظه قرار دهد. استدلال می‌کنند که با تشکیل واحدهای فدرالی، مشکل حل نمی‌شود چه بسا که حقوق فرد در درون یک واحد فدرال، نادیده گرفته شود. پس واگذاری اختیار و قدرت به یک جمع یا گروه، تضمین کننده حقوق تک تک افراد آن جمع نیست و چه بسا باز

هم در تصمیم‌گیری محلی، گرایش‌ها و علائق و نیازهای افرادی، نادیده گرفته شود. این یک اشکال اساسی و نقد جدی است که پیش روی صاحب نظران این حوزه است. در نتیجه می‌توان دریافت که در رد یا پذیرش فدرالیسم در این حوزه نیز چالش‌هایی وجود دارد.

رویکرد علوم سیاسی

علوم سیاسی از منظر انواع نظام‌های سیاسی و نسبتی که حکومت و دولت با شهروندان دارد، به موضوع نگاه می‌کند. در این دیدگاه نظام‌های سیاسی طبقه‌بندی می‌شوند و ویژگی‌ها و شرایط هر نوع نظام سیاسی مورد مطالعه قرار می‌گیرد. گونه‌شناسی نظام‌های سیاسی به اشکال مختلف صورت گرفته است. به عنوان مثال آندرو وینسنت در کتابی با عنوان نظریه‌های دولت، پنج نظریه در باب منشا دولت را شناسایی و تحلیل کرده است که عبارتند از: نظریه دولت‌های مطلقه، نظریه دولت مشروطه، نظریه اخلاقی دولت، نظریه طبقاتی دولت و نظریه کثرت‌گرایان در باره دولت. در این نوع طبقه‌بندی، نظام‌های فدرالی جزو نظریه‌های کثرت‌گرایانه در باب دولت مطرح شده‌اند. در این نظام‌ها به آزادی و حقوق گروه‌ها توجه می‌شود. البته کثرت‌گرایان خود مکتب واحدی به شمار نمی‌روند و علائق نظری مختلفی دارند. "لاسکی معتقد است که مهمترین حقیقتی که تاریخ به وجود آن شهادت می‌دهد این است که تنها عامل تضمین رفاه اجتماعی، آزادی افکار و اذهان افراد است. افراد باید از حریمی برخوردار باشند که دولت نتواند درون آن حقی برای خود قائل شود." (آندرو وینسنت ۱۳۷۱: ۲۸۷) کثرت‌گرایان افراطی حتی معتقدند که هیچ سازمان اقتدار مرکزی نباید وجود داشته باشد و قدرت کاملاً باید میان گروه‌ها و اجتماعات محلی توزیع شود. در مقابل این دیدگاه، برخی دیگر از کثرت‌گرایان نیز عقیده دارند که بالاخره یک مرجعیت نهایی واحدی باید وجود داشته باشد تا تصمیمات مربوط به کلان‌جامعه را اخذ کند. یک دولت مرکزی که برخی از حوزه‌های تصمیم‌گیری را به طور انحصاری در اختیار خود

داشته باشد. حوزه‌هایی مثل جنگ، رابطه با سایر کشورها و امنیت ملی، از آن جمله‌اند. سرانجام آن که نظریه گثرت گرایانه در باب حکومت به نتیجه روشنی نرسیده است و هم چنان مناقشات نظری در این حوزه ادامه دارد. نظام فدرالی به عنوان نظامی که به حقوق اقلیت‌ها و گروه‌های مختلف در جامعه حساسیت نشان می‌دهد مورد توافق است اما درباره نحوه و محدوده مداخله حکومت مرکزی در مناطق مختلف، آراء متفاوتی وجود دارد.

رویکرد مدیریت

در گرایش مدیریت دولتی و حتی مدیریت سازمانی به این موضوع پرداخته می‌شود که یک جامعه یا یک سازمان باید چگونه اداره شود تا بیشترین مطلوبیت را به دنبال داشته باشد. نحوه اداره جامعه توسط حکومت مرکزی چگونه باشد تا بهترین تصمیمات در زمان مناسب و برای مکان و شرایط مناسب گرفته شود. سلسله مراتب مدیریتی چگونه باید باشد و تصمیم‌گیری‌ها چه سازو کاری باید داشته باشد. برای اداره بهتر یک سازمان و یا جامعه آیا تصمیم‌گیری متمرکز کارآمد و مفید است یا تصمیم‌گیری غیر متمرکز؟ مناسب‌ترین شیوه تصمیم‌گیری غیر متمرکز چیست؟

باید توجه داشت که بحث تمرکز زدایی در نظام اداری از مسائلی است که به طور جدی در دستور کار مدیریت کلان اجتماعی ما قرار داشته است، حتی می‌توان گفت که یکی از آرمان‌های انقلاب اسلامی این بود که تصمیم‌های مربوط به مناطق، اقوام، شهرها و روستاها در خود همان واحدها انجام پذیرد و در مرکز تصمیم‌گیری نشود. از این رو قانون شوراها و حکومت‌های محلی از اولین ملاحظاتی بود که حتی در شورای انقلاب برای آن تدارک دیده شد.

در این رویکرد به مدیریت محلی بسیار تاکید می‌شود. یکی از ابزارهای تحقق عدالت در میان گروه‌های اجتماعی تشکیل شوراهاست تا مردم هر منطقه خودشان در مورد نیازها و اولویت‌هایشان تصمیم گیرند و به اجرا درآورند. تقسیم اختیارات و

مسئولیت‌ها موجب می‌شود تا جامعه بهتر اداره شود همچنین میزان پاسخگویی مقامات محلی را نیز بالا می‌برد. و این در نهایت به نفع جامعه است.

بنابراین تمرکززدایی در مدیریت، مهمترین محمل این گرایش برای ورود به بحث فدرالیسم است. در این باره نیز پژوهش‌های بسیاری وجود دارد که به تمرکززدایی در آموزش، در نظام سلامت، در اداره مناطق اقتصادی و سایر حوزه‌ها معطوف است. هر یک از این پژوهش‌ها، پیامدها و آثار و نتایج تمرکز یا تمرکززدایی در واحدهای مختلف اداری کشور را مورد تحلیل قرار داده‌اند. لازم به یادآوری است که قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی اجتماعی ایران نیز به موضوع تمرکز زدایی و کوچک سازی دولت توجه نشان داده و حیطه‌های حاکمیتی و تصدی گری دولت را مشخص نموده است. حرکت برنامه پنجم توسعه، اساسا به سمت کوچک و کارآمد سازی دولت بود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از توضیح موارد فوق می‌توان دریافت که فدرالیسم نوعی از نظام اداره جامعه است که در آن یک نظام اجتماعی کلان در سطوح مختلف خود اعم از قومی، نژادی، مذهبی، ویژگی‌های منطقه‌ای و جغرافیایی، توانمندی‌های اقتصادی و تولیدی، می‌تواند تفکیک شده و هر واحدی بنا به ملاحظات و صلاحدید مردم همان ناحیه اداره شود. البته اینکه ملاک تقسیم یک نظام کل اجتماعی چیست بستگی به سابقه تاریخی و فرهنگی و سیاسی همان منطقه دارد. بنابر این یک نظام فدرالی می‌تواند با محور قرار دادن یک شاخص یا چند شاخص در آن واحد، به تفکیک و تمایز برسد. ضمنا از دیدگاه‌های مختلف می‌توان یک نظام فدرالیستی را مورد ارزیابی قرار داد که در ۶ محور ارائه شد.

در جدول شماره (۱) خطوط اصلی بحث به صورت چکیده منعکس است. در این جا سعی شده که نگرش به فدرالیسم را در ۶ محور نظری با ملاحظه نقاط اصلی و تاکید هر یک از رویکردها نشان دهیم.

جدول ۱. رویکردهای موجود در مطالعه فدرالیسم و نقاط تاکید هر یک از آنها

رویکرد اصلی	گرایش‌های نظری	پرسش محوری	مفاهیم اساسی
اقتصاد	اقتصاد کلان - اقتصاد منطقه ای	دولت برای بهبود توزیع درآمد در جامعه باید به چه نحو به صحنه امور اقتصادی وارد شود؟ حدود و دامنه مداخله دولت در اقتصاد مناطق مختلف چگونه باشد؟	اندازه دولت - تصدی گری دولت - وظایف حاکمیتی - مناطق اقتصادی - بعد فضایی فعالیت‌های اقتصادی - توسعه اقتصادی - توانمندی‌های منطقه‌ای در بخش‌های اقتصادی.
جامعه‌شناسی	جامعه‌شناسی سیاسی - جامعه‌شناسی توسعه - مطالعات فرهنگی	مناسب‌ترین مدل برای اداره جامعه از حیث مشارکت شهروندان چیست؟ در کدام نوع نظام سیاسی حقوق اقلیت‌ها و اقوام و گروه‌های مختلف جامعه بیشتر رعایت می‌شود؟	تکثر فرهنگی - توزیع قدرت میان شهروندان و اقلیت‌ها - برابری و تبعیض در بین مناطق و اقوام - هویت‌های قومی و هویت ملی - وحدت کارکردی و چندگونگی فرهنگی - اجتماعی - مشارکت حداکثری در نظام اجتماعی.
جغرافیا	جغرافیای سیاسی - جغرافیای انسانی - برنامه‌ریزی روستایی	الگوی بهینه مدیریت سیاسی در چندگونگی فضا و شرایط جغرافیایی و فرهنگی چیست؟ حکومت‌های محلی چه جایگاهی دارند؟	سازماندهی سیاسی فضا - حکومت محلی - تصمیم‌گیری‌های محلی و دولت ملی - تمرکز و عدم تمرکز در تصمیم‌گیری‌ها - واگذاری اختیار به واحدهای محلی.
حقوق	حقوق اساسی و حقوق شهروندی	مناسب‌ترین الگوی قانونی و حقوقی برای نظام اجتماعی و سیاسی کدام است؟ در کدام نوع نظام سیاسی حقوق شهروندی به بهترین و کامل‌ترین نحو تامین می‌شود؟ رعایت حقوق اقلیت در واحدهای بزرگ اجتماعی و سیاسی.	حقوق اساسی و طبیعی بشر اعم از حق حیات - آزادی - کرامت انسانی - حقوق شهروندی: حق شغل - آموزش - بهداشت - فراغت - برخورداری از محیط زیست سالم - امنیت - آزادی بیان و عقیده
علوم سیاسی	توسعه سیاسی	انواع نظام‌های سیاسی کدامند و هر یک چه قابلیت‌هایی	انواع نظام‌های سیاسی تکثرگرا - حکومت‌های اقتدارگرا و حکومت‌های

مفاهیم اساسی	پرسش محوری	گرایش‌های نظری	رویکرد اصلی
مشارکت طلب - مشارکت سیاسی - شهروندان - حدود آزادی و اختیار گروه‌ها و اقلیت‌ها -	دارند؟ کدام نوع نظام سیاسی قادر است بیشترین مشارکت افراد را جلب نموده و رفاه و آزادی بیشتری برای شهروندان فراهم آورد؟		
مشارکت طلب - تفویض اختیار - اصلاحات اداری با توجه به دولت کوچک و کارآمد - توزیع قدرت در سطوح مختلف اداری و اجتماعی - تمرکزگرایی.	چه راه کارهایی برای تمرکز زدایی سازمانی وجود دارد؟ نقاط قوت و ضعف تمرکز و عدم تمرکز در تصمیم‌گیری‌ها چیست؟	مدیریت دولتی	مدیریت

با توجه به این که فدرالیسم را می‌توان از ابعاد مختلف نظری مورد بررسی قرار داد در این مطالعه نیز سعی شده است که به قدر کفایت از هر یک از دیدگاه‌های فوق بهره گرفته شود. از آنجا که فدرالیسم نوعی سازماندهی اجتماعی است که با همه عرصه‌های حیات اجتماعی پیوند یافته لذا با یک رویکرد تلفیقی به موضوع نگریسته می‌شود. ضمن آن که توجه داشته باشیم که شاکله بحث فدرالیسم در تمام دیدگاه‌ها آن است که نظام فدرالی یک نظام چند پارچه و متکثر است و همه فعالیت‌ها از تصمیم‌سازی تا برنامه‌ریزی و اجرا و نظارت را پوشش می‌دهد. اگرچه واحدهای فدرالی می‌توانند با ملاک‌های گوناگون تفکیک شوند که بستگی تام به شرایط هر کشوری دارد. در برخی کشورها فدرالیسم عمدتاً قائم بر محور چندگونگی فرهنگی سامان یافته و در برخی دیگر بر اساس چندگونگی ظرفیت‌ها و منابع اقتصادی است. ملاحظات سیاسی و تاریخی نیز می‌تواند برپا کننده یک نظام فدرالی باشد.

در بخش بعدی به مبانی نظری فدرالیسم می‌پردازیم. در این بخش ملاحظاتی فراتر از یک رویکرد داشته و مولفه‌های فدرالیسم که به طور مشترک در همه رویکردها به آن اشاره شده منعکس می‌شوند.

۱. مبانی نظری

تعریف مفهوم فدرالیسم

در اینجا لازم است نظری به تاریخ تکوین این مفهوم بیندازیم و سپس تعریف مفهوم را از منابع مختلف ارائه دهیم. سپس به ابعاد نظری مفهوم فدرالیسم اشاره خواهیم نمود. تعریف مفهوم فدرالیسم، اصول فدرالیسم، پیش شرط‌های تشکیل نظام فدرالی و انواع نظام‌های فدرالی از جمله مباحثی هستند که به آنها خواهیم پرداخت.

واژه فدرالیسم (federalism) ریشه در واژه لاتین (foedus) به معنای اتحاد و موافقت نامه دارد. به لحاظ تاریخی اتحادیه شهرهای یونان اولین تجربه شناخته شده در زمینه فدرالیسم است. یعنی قراردادی بین شهرهای مستقل برای رسیدن به هدفی مشترک در مسائل دیپلماتیک - نظامی - تجاری - حتی ورزشی شکل گرفت. باید اذعان داشت که این شکل مشارکت حتی در جوامع اولیه هم بوده است. در قرون وسطی شکل اولیه فدرالیسم را میتوان یافت. امپراطوری‌های فئودال، حداکثر اختیارات را به فئودال‌ها و شهرهای آزاد مستقل دادند اما به تدریج با ایجاد کشورهایی با نظام‌های سلطنتی، این طرح واره از بین رفت. در اوضاعی کاملاً متفاوت در سال ۱۲۳۵ اولین اتحاد سوئیس که از ریشه‌های کنفدراسیون امروزی است با مشارکت سه کانتون (واحد اجتماعی) به وجود آمد. در سده شانزدهم میلادی برای اولین بار تشریحی تئوریک از این مفهوم به وسیله یوهانس آلتوزیوس ارائه گردید. بنابر این او را اولین تئورسین مفهوم فدرالیسم دانسته‌اند. از نظر ایشان، قانون اساسی بایستی بر پایه خودمختاری و آزادی عمل گروه‌ها و نیز مشارکت آنان در تشکیل یک مجموعه بزرگ تدوین گردد. اما تفکر آلتوزیوس ابهام داشت. مثلاً این سوال مطرح می‌شود که آیا خودمختاری هر گروه با وجود اتحاد آنان به قوت خود باقی می‌ماند؟ این مناقشه نظری تا به امروز باقی است.

ایده فدرالیسم بعدها توسط متفکرین دیگری همچون منتسکیو و کانت مورد توجه قرار گرفت. چنانکه کانت فدرالیسم را برای برپایی صلح لازم و ضروری می‌دانست. وی

میان صلح، حقوق و ایجاد یک فدراسیون در سطح بین المللی رابطه مستقیمی برقرار نمود. نهایتاً در دورانی که تشکیل دولت‌های ملی همراه با عصر روشنگری و صنعتی شدن در اروپا همراه شد دوران تشکیل فدراسیون با تشکیل ایالات متحده امریکا آغاز گشت. (خوبروی پاک ۱۹:۱۳۷۷)

به طور کلی نظریه فدرالیسم برای آشتی دادن یگانگی دولت با ناهمگونی گروه‌های موجود در یک جامعه پدید آمد که امروزه به دیدگاه‌های متعددی رسیده است که گاه حتی با یکدیگر متضادند و نگرش‌های مختلفی را در چارچوب نظریه فدرالیسم مطرح می‌سازند. همچنان که در حوزه نظری، در حوزه واقعیت نیز نظام‌های فدرالی متعددند و از الگوی واحدی تبعیت نمی‌کنند. ولی به هر حال از زمان پدید آمدن این مفهوم و تحقق خارجی آن در ایالات متحده امریکا، می‌توان ملاحظه نمود که نظام‌های فدرالی رفته رفته بر تعدادشان و نیز تنوع شان افزوده شده است. بلژیک نخستین کشوری است که بدون جنگ، فدرالیسم را برگزیده است و از حالت تمرکز گرا خارج گشته است. البته باید نظام‌هایی را هم یاد آوری کرد که تجربه‌های موفقی از نظام فدرالی ارائه نداده‌اند. عدم کارایی روش فدرالی در روسیه و یوگسلاوی از آن جمله‌اند.

فرهنگ سیاسی آکسفورد چنین می‌نویسد: فرد می‌تواند از طریق ترکیب مطلوب علایق ملی و محلی و ارضی در چارچوب یک بافت مرکب از کنترل‌ها و موازنه‌های موجود، در بین یک دولت فراگیر یا ملی یا فدرال از یک طرف و یک مجموعه از دولت‌های محلی از طرفی دیگر منتفع گردد و یا به طور دائم متضرر شود. (احمدی: ۲۹:۱۳۷۲)

فرهنگ علوم اجتماعی فدرالیسم را این طور تعریف کرده است: یک نظام فدرال قدرت را بین یک حکومت مرکزی و حکومت‌های تابعه مطابق قراردادی تقسیم می‌کند که آن را نمی‌توان صرفاً از طریق فرآیند عادی قانون گذاری مرکزی تغییر داد. مواردی که به واحدهای حوزه‌ای واگذار می‌شود باید با اهمیت باشند و نه صرفاً موارد پیش پا افتاده و بی اهمیت. همچنین ارگانهای مرکزی تا حدودی مستقیماً با افراد در تماس

می‌باشند. هم به منظور کسب اقتدار از آنها از طریق انتخابات و هم به منظور اخذ مالیات و اجرای قوانین. ایالت‌های تحت پوشش این نظام از قدرت نسبتاً قابل ملاحظه‌ای جهت تعویض یا ترکیب برنامه‌های حکومت خود شان، برخوردار می‌باشند. یکی دیگر از نکات اساسی، برابری ایالات تابعه است. هر چند در مقابل قانون این برابری صد در صد است ولی از نظر جمعیت، وسعت و دارایی از برابری نسبی برخوردار می‌باشند. (فرهنگ علوم اجتماعی: ۶۱۴)

از نظر باری یکی دیگر از صاحب نظران این حوزه، در فدرالیسم قدرت به نحوی میان حکومت مرکزی و حکومت‌های ایالتی یا منطقه‌ای تقسیم می‌گردد که همه با هم هماهنگ و البته در حیطه خود مستقل باشند. قوانین و آیین نامه‌های حکومت فدرال، قوانین برتر محسوب می‌گردند. نکته قابل توجه از نظر باری این است که ایالات از حکومت مرکزی کاملاً مستقل نیستند و نسبت به یکدیگر وابستگی متقابل دارند که این وابستگی محصول یک قانون اساسی است که ایالات و حکومت مرکزی را عمیقاً به هم مرتبط می‌سازد. (همان)

فرهنگ علوم سیاسی لیپست در باره فدرالیسم می‌نویسد: شکلی از همبستگی و سازمان بندی سیاسی که واحدهای حکومتی جداگانه موجود در نظام سیاسی جامع تری را به هم می‌پیوندد و به هر یک از آن واحدها امکان می‌دهد که تمامیت و یکپارچگی سیاسی اصلی خود را حفظ کند. فدرالیسم را می‌توان به معنی تسهیم قدرت بر پایه قانون مداری از طریق نظام‌هایی که خود گردانی و حاکمیت مشترک را تلفیق می‌کنند تعبیر کرد. در نظام‌های فدرال، خط مشی‌های اساسی از راه مذاکره ساخته و پرداخته و اجرا می‌شوند تا همه اعضا در گرفتن تصمیم‌ها و به اجرا در آوردن آنها سهیم باشند. در آن دسته از اصول سیاسی که به نظام‌های فدرال نشاط و سرزندگی می‌بخشند بر اهمیت گفت و گو و همکاری مبتنی بر مذاکره میان چندین مرکز قدرت تاکید شده است در آن اصول بر محاسن مراکز پراکنده قدرت به عنوان وسیله پاسداری از آزادی‌های فردی و محلی نیز تکیه نهاده شده است. (لیپست ۱۳۸۴:۹۸۷)

مونتسکیو از متفکران مهم این حوزه عقیده دارد: قراردادی است که به وسیله آن چند گروه سیاسی توافق میکنند تا به شهروندان دولت بزرگتری که می‌خواهند آن را تشکیل دهند تبدیل شوند. این جامعه تازه مرکب از جوامع مختلفی است که ممکن است با الحاق دیگر جوامع به آن گسترده‌گی پیدا کند. او از یونان و روم یاد می‌کند و از مشارکت کشورهای ساحل دانوب و راین و اتحادیه سوئیس و هلند به عنوان نمونه‌هایی از جمهوری‌های فدراتیو نام می‌برد.

کانت در مورد فدرالیسم اندیشیده و معتقد است که آنچه حقوق بین‌المللی خوانده می‌شود بر اساس حاکمیت مطلق دولت‌ها استوار است که این امر مانع اعمال زور و جلوگیری از جنگ می‌شود پس صلح بر پایه حقوق استوار است و وقتی به طور قطعی برقرار می‌شود که تمام افراد از قوانین درست که خود آن را تهیه کرده‌اند، اطاعت کنند و از آن و از نظم قانونی که به وجود آورده‌اند سر نیچند. ایجاد فدراسیون جهانی ممکن نیست مگر آن که همه دولت‌ها به شکل جمهوری ارزش‌های والای آزادی و برابری سیاسی را به رسمیت بشناسند. با این همه تفکر کانت در مورد فدرالیسم و ایجاد قدرتی بالاتر از دولت‌ها دقیق و درست بود. اما در مورد مسئله حاکمیت هر یک از دولت‌های تشکیل دهنده فدراسیون با حاکمیت دولت فدرال دچار تناقض شد. به همین جهت نتوانست رابطه میان قدرت فدرال (مرکزی را با قدرت‌های تشکیل دهنده تشریح کند. (ابدالی ۱۳۷۹:۴۰)

به نظر پیر ژوزف پرودن فدرالیسم به معنای وسیع عبارت است از قواعد کلی اصلاح روابط اجتماعی. به نظر او نظم اجتماعی هر می از قرارداد هاست و سیستم فدرالیست قراردادی اساسی است. چنین سازمانی دولت را تسهیل می‌کند. و دولت فقط در موارد مشخص و معینی که در قرارداد سیاسی پیش‌بینی شده است به کار گرفته خواهد شد. در این حالت دولت پدیده ثانوی است نه حاکم. به نظر پرودن فدراتیو اصولاً باید شامل توافق و آشتی دادن قدرت و آزادی باشد. به عقیده او نظم سیاسی براساس دو اصل متعارض قدرت و آزادی استوار می‌گردد و سیستم فدرالیستی به آزادی ارزش بیشتری می‌دهد. (همان: ۴۳)

لازم به یادآوری است که پرودن را یک فدرالیست افراطی می‌دانند که نظریه‌های او نهایتاً منجر به شرایط بدون دولت می‌گردد. او به آزادی‌های فردی و گروهی بسیار تاکید دارد و معتقد است که دولت به هیچ وجه مجاز به محدود کردن این آزادی‌ها نیست.

ابوالفضل قاضی در تعریف فدرالیسم آورده است: در صورتی که چند کشور مستقل و حاکم تصمیم بگیرند بنا به ملاحظات سرنوشت سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و نظامی خود را به هم پیوند دهند و با کمک یکدیگر قدرت بزرگتر و فراگیرتر به وجود آورند و مرتبه شایسته تری در جامعه بین‌المللی برای خود کسب کنند گام اساسی به سوی ایجاد کشور فدرال براشته شده است. (قادری ۱۳۸۶: ۱۳)

در کتاب بنیادهای علم سیاست آمده است: اگر اقتدار حکومت در یک جامتمرکز باشد، حکومت تک ساختی و اگر میان مرکز و چند واحد محلی تقسیم شده باشد، حکومت فدرالی خواهد بود. در نظام فدرالی قدرت سیاسی به شکل عمودی بین حکومت مرکزی و زیر مجموعه‌ها تقسیم می‌شود. فدرالیسم، یک ساختار و روش حکومتی است که یگانگی و وحدت را بر شالوده تفاهم و رضایت برقرار می‌سازد. (همان: ۱۴)

اگر چه تعاریف مفهوم فدرالیسم متعدد و بسیارند اما میتوان از همه آنها گزاره‌های مشابه و مشترکی را در تعریف فدرالیسم استخراج نمود. این گزاره‌ها عبارتند از:

فدرالیسم راه حلی برای چندگانگی ساختاری اعم از نژادی - زبانی - مذهبی... ارائه می‌دهد.

فدرالیسم مدعی سازماندهی روابط مرکز- پیرامون است. مرکز در واقع حکومت مرکزی است و پیرامون می‌تواند نام‌ها و مصادیق مختلفی بر خود گیرد مانند ایالت یا استان یا کانتون و غیره.

فدرالیسم تقسیم اختیارات و صلاحیت‌ها بین سرزمین‌ها است که در این سرزمین‌ها افرادی با هویت‌های مشابه می‌زیند. یا به لحاظ فرهنگی همگونند و یا هر مولفه دیگری. فدرالیسم روشی است برای همزیستی گروه‌های مختلف در درون یک دولت- ملت.

فدرالیسم پاسخی است برای مشکل هم زیستی ملیتهای مختلف در داخل یک کشور. فدرالیسم روشی حکومتی است بر اساس تقسیم قدرت و واگذاری اختیارات به واحدهای مختلف یک جامعه. فدرالیسم شکلی است از اشکال مختلف سازماندهی اجتماعی.

اصول بنیادین فدرالیسم

نظامهای فدرال بر زمینههای فکری، اقتصادی و یا اصولاً بر اساس شرایط و امکان‌هایی شکل می‌گیرند که در اینجا به آنها خواهیم پرداخت. برای تحقق نظام فدرالی لازم است بنیان‌های فکری و ارزش‌های ملازم با آن وجود داشته باشد. البته در اینجا این مناقشه نظری پیش می‌آید که آیا زمینه‌های فکری ابتدا باید مهیا برای پذیرش چندگانگی در تصمیم‌گیری‌های وجود داشته باشد و بعد نظام فدرالی بر پایه آن شکل گیرد و یا اینکه تحقق نظام فدرالی نهایتاً منجر به پدید آیی فرهنگ متناسب با آن خواهد شد. یعنی همان بحث‌هایی که در موضوع توسعه مطرح می‌شود که آیا توسعه اول باید محقق شود و پیامدهای آن، رشد افکار و ارزش‌های فرهنگی متناسب با آن است و یا اینکه اول باید در جامعه شرایط فکری متناسب با توسعه ایجاد شود - مانند تساهل - مدارا - پذیرش غیر- گفتگو و... - سپس برای توسعه برنامه‌ریزی نمود. این مناقشه پایان ناپذیر است. علی‌ایحال باید پذیرفت که فدرالیسم هم با خود ارزش‌هایی را همراه می‌آورد و به جامعه می‌دهد و افراد را متناسب با آن جامعه پذیر می‌سازد و هم نیازمند زمینه‌های و شرایط فکری و سیاسی ویژه‌ای است. این دو رابطه‌ای متقابل دارند. فدرالیسم بر ارزش‌های از پیش موجود جامعه مبتنی بر تفاهم - سازگاری - رعایت حقوق - آزادی شهروندی - اعتماد و غیره متکی است و هم در بطن خود ارزش‌هایی رامی‌پرورد که قادر است یک جامعه را با همه تفاوت‌ها و چندگانگی‌های ساختاری در کنار هم و با صلح و آرامش و تفاهم، همزیست سازد. بنابر این در اینجا به دام چنین بحثی نمی‌افتیم و صرفاً به اصول ملازم با فدرالیسم توجه می‌کنیم.

لیپست معتقد است نظام‌های فدرالی بر شش اصل بنیادین استوارند. نامتمرکزند، به دموکراسی علاقه مندند، نظامی از ابزارهای مهار و موازنه را برقرار کرده اند، از طریق فرایند مذاکرات علنی عمل می‌کنند، قانون اساسی مکتوب دارند، واحدهای ثابت قدرت را بر طبق قانون اساسی در حکومت مستقر ساخته‌اند. (همان: ۹۸۹)

عدم تمرکز: نخستین اصل فدرالیسم عدم تمرکز است. چارچوب سیاسی دارای مرکز واحدی نیست بلکه مراکز چندگانه‌ای دارد که با قانون اساسی و شبکه ارتباطات مشترکی به یکدیگر می‌پیوندند. فدرالیسم نمایشگر الگوی سازمان بندی ماتریسی است. تعدادی دولت جداگانه اما برابر (دولت‌های تشکیل دهنده) در دل مجموعه‌ای از نهادهای قالب دهنده (حکومت فدرال) جای می‌گیرند و از داخل حتی به کانون‌های کوچکتر نیز تقسیم می‌شوند. هر کانون در حکم عرصه‌ای از حکومت است. عرصه‌ای بزرگتر یا کوچکتر و نه بالاتر یا پایین تر. این کانون‌ها مراکز گوناگون بارگیری قدرت، برای وظایف گوناگون دارند. کل آنها به صورت یک نظام فرمان شناسی (سیبرنتیک) عمل می‌کنند. فدرالیسم در نقطه مقابل هرم سلسله مراتب قرار دارد که در آن قدرت و اختیار در راس متمرکزند یا به سمت آن گرانیده می‌شوند و همه مراکز دیگر قدرت به منزله سطح‌های نگریده می‌شوند که از راس تبعیت می‌کنند. به همین ترتیب فدرالیسم نه دارای مرکز قدرتی است و نه دارای محیطی پیرامونی که نخبگان از طریق آن شکل پذیرند یا به مرکز جذب شوند.

نظام‌های فدرال به شدت به دموکراسی متمایل‌اند. عده‌ای حتی استدلال می‌کنند که هر نظام واقعا فدرالی باید دموکراتیک باشد. زیرا باید عامه مردم و برگزیدگان قانونی را در هر عرصه‌ای به مشارکت وادارد. دموکراسی فدرال در مقایسه با دموکراسی مبتنی بر دو الگوی دیگر حکومت یعنی دموکراسی نظام انگلیسی و دموکراسی همپیوند، بر پایه مجموعه مقدمات نسبتا متنوع تری بنا شده است. در الگوی انگلیسی دموکراسی، پارلمان برترین مقام را دارد و حکومت تا زمانی اعمال قدرت می‌کند که مورد حمایت اکثریت پارلمانی باشد. دموکراسی همپیوند نظامی است که تقسیم بندی‌های عمیق قومی، زبانی یا

مذهبی دارد و برای همساز کردن نیازهای گروه‌های مختلف مقررات خاصی ترتیب می‌دهد. بلژیک و سوییس نمونه‌هایی از دموکراسی‌های انجمنی یا همپیوند در جامعه‌های کثرت‌گرا به شمار می‌روند.

دموکراسی فدرال بر نظامی از ابزارهای مهار و موازنه متکی است. واحد سیاسی باید به نحوی ساخته و پرداخته شود که هر نهادی مورد نظارت و توازن نهادهای دیگری قرار گیرد که خودشان اقتدار خاصی بر اساس قانون دارند و برای حفظ حیات سیاسی و اجتماعی شان از خود مختاری کافی برخوردارند. به عبارتی میتوان گفت: بلند پروازی باید با بلند پروازی خنثا شود.

فدرالیسم باید امکان مذاکره کردن را فراهم آورد. مذاکره باید در میان نهادها و نمایندگان صورت پذیرد و باید به نحوی علنی به عنوان یکی از اجزای قانونی فرایند سیاسی فدرال اجرا شود. در حقیقت مذاکره در هر نظامی حتی در متمرکزترین نظام‌ها یا نظام‌های مبتنی بر سلسله مراتب، به اعتبار ماهیت روابط انسانی، روی می‌دهد. لیکن فدرالیسم یگانه نظامی است که مذاکره را به صورت بخش لاینفک و لازم این فرایند در می‌آورد و فقط تابع این شرط است که علنی و دسترس پذیر باشد. نقش عمده سیاست در نظام‌های فدرال آن است که علنی بودن مذاکرات را هم از لحاظ خود مذاکرات و هم از حیث دسترسی به میز مذاکرات تامین کند.

اصل قانون مداری در فدرالیسم محرکی نیرومند به شمار می‌رود. برای به وجود آوردن نظام فدرال لازم است که قانون اساسی مکتوبی در دست باشد و همه طرف‌های سهمیم در باره نظامی که بر پا کرده‌اند یا به آن پیوسته‌اند درک مشترکی کسب کنند. با مرور زمان، قانون‌های اساسی به تدریج هم سند یا اسناد مکتوب را شامل می‌شوند و هم تفسیرهای مورد قبولی را که اکثر اوقات به همت دیوان عالی یا دیوان قانون اساسی فراهم می‌آیند. و ششمین اصل فدرالیسم آن است که مرزبندی‌های واحد سیاسی در نظام‌های فدرال به موجب قانون اساسی باید ثابت باشند. تقسیمات ممکن است یا ارضی باشند یا مبتنی بر همپیوندی یا هردو. در عالم نظر اگر چه واحدهای تشکیل دهنده نظام

فدرال ممکن است غیر ارضی هم باشند ولی در حقیقت تقسیم قدرت بر اساس حوزه‌ها یا مناطق، رایج‌ترین و موفقیت‌آمیزترین شیوه تقسیم‌بندی است.

همچنین در برخی از منابع مربوط به فدرالیسم، اصول و ویژگی‌های فدرالیسم را در سه قانون خلاصه کرده‌اند:

قانون فراداشت: ایجاد نهادهای مشترک که قلمرو عملکرد آنها کلیه اعضای کشور فدرال باشد و در سطح بالاتر از دولت‌های عضو عمل کند.

قانون خودمختاری: یعنی پذیرش خودمختاری از سوی اعضا و حمایت از این گرایش به وسیله قانون اساسی که به مثابه سنگ تعادلی در برابر نهادهای برتر کشور فدرال است. پس هر دو عضو دارای اختیاراتی سازمانی و سیاسی خاص خود هستند.

قانون مشارکت: دولت‌های عضو در یک کشور فدرال باید بتوانند در سرنوشت کلی یک جامعه مشارکت داشته باشند.

نیز اشاره شده است که در یک نظام فدرالی، حقوق حاکم بر روابط دولت‌های عضو (یا ایالات و استان‌ها) از زمره حقوق اساسی است نه حقوق بین‌المللی. زیرا قانون اساسی فدرال مشخص‌کننده حدود و چگونگی این روابط است. همچنین، قانون اساسی، صلاحیت‌های بین‌المللی را در انحصار دولت مرکزی قرار می‌دهد و دولت‌های عضو را مشمول حقوق داخلی در جامعه می‌سازد. در کل دولت‌های عضو نسبت به یکدیگر برابرند و روابط آنها با یکدیگر همانند دولت با دولت است. (امجدیان ۲۶: ۱۳۸۵)

پروودن سه اصل را برای برقراری فدرالیسم لازم می‌شمارد:

الف) حکومت‌های مستقل می‌بایست با تنظیم معاهده‌ای اتحادخویش را در شکل یک فدراسیون اعلام نمایند.

ب) هر حکومت عضو فدراسیون باید طبق قانون نسبت به تفکیک قوای خود اقدام و موارد بازنگری در قانون اساسی خود را پیش‌بینی کند.

ج) به جای جذب حکومت‌ها در دولت مرکزی و یا تضعیف قدرت آنها باید قدرت دولت مرکزی را به حداقل ممکن رساند. (منصوریان ۱۳۸۲: ۴۳)

به طور کلی اصولی را برای فدرالیسم بسیار اساسی دانسته‌اند که عبارتند از اصل تفکیک و تقسیم، اصل خودمختاری، اصل مشارکت، اصل جایگزینی، اصل وسعت، اصل تقسیم حاکمیت، اصل خودمدیری سیاسی، قوه قضائیه مستقل. اصل تفکیک و تقسیم نشان دهنده آن است که قانون اساسی یک نظام فدرالی شامل مقررات و قواعدی است که به تفکیک اختیارات و صلاحیت‌ها میان حکومت‌های محلی و حکومت فدرال (مرکزی) می‌انجامد. البته روش‌های گوناگونی جهت تفکیک و تقسیم اختیارات و صلاحیت‌ها در هر سیستم فدرال به کار گرفته شده است. همچنین اصل خودمختاری اشاره به آن دارد که صلاحیت و اختیار حکومت‌های محلی جهت اخذ تصمیم، تصویب قانون و اجرای آن در قلمرو خود و در جهت پیشبرد منافع و حل مشکلات خود است. به این ترتیب هر یک از حکومت‌های عضو فدراسیون در قلمرو حقوقی خویش که توسط قانون مشخص شده، حق و اختیار وضع و تصویب قانون و اجرای آن را دارند و هیچگونه نظارت سلسله مراتبی و یا هیچ حق قیمومیتی در زمینه تصمیمات حکومت‌های محلی از سوی حکومت‌های فدرال اعمال نمی‌گردد. مطابق این اصل، مراجع اقتدار حکومت‌های محلی در درون قلمرو خود برتری دارند. در اصل مشارکت نیز چنین شرح داده‌اند که هر یک از واحدهای فدرال بایستی از طریق نماینده یا نمایندگان خود در تصمیمات دولت فدرال که مربوط به مجموعه فدراسیون است، مشارکت نماید. مشارکت حکومت‌های محلی در تصمیمات دولت فدرال به صور مختلفی صورت می‌گیرد. این اصل به معنای دو مجلسی بودن و مشارکت جوامع محلی در نهادهای فدرال است.

اصل جایگزینی، به این معنا که وظیفه‌ای که واحد کوچک می‌تواند انجام دهد نباید به واحد بزرگ واگذار شود. اصل وسعت که مبتنی بر این معناست که هر قدر واحدهای عضو فدراسیون کوچکتر باشد، آزادی‌ها محفوظ‌تر است.

اصل تقسیم حاکمیت به معنای دوگانگی حاکمیت است نه تفکیک قوا. به این معنا که تقسیم قدرت مهم است. در این تقسیم قدرت، چند صلاحیت مانند سیاست خارجی و دفاع و انتشار پول واحد در اختیار دولت فدرال می‌ماند. در بقیه حوزه‌ها، حکومت‌های

محلی می‌توانند خودشان تصمیم‌گیری و اجرا نمایند.

اصل خودمدیری سیاسی نیز به این معنا است که هر یک از حکومت‌های محلی، خودمدیر و مسئول‌اند. زیر قیومیت دولت فدرال نیستند. ضمناً داشتن قوه قضائیه مستقل دلالت بر آن دارد که یک نهاد قانون اساسی برای عدم مغایرت تصمیم‌ها باید وجود داشته باشد.

عموم صاحب نظرانی که در باب فدرالیسم سخن گفته و نظریه پردازی کرده‌اند بر چنین اصولی توافق دارند.

آنچه در نظام‌های فدرالی اتفاق می‌افتد این است که هر شهروندی تابع دو حوزه اختیار قانونی و قضایی است. یکی حکومت فدرال و دیگری حکومت ایالتی. در حکومت فدرال، حکومت مرکزی در مورد مسائل عمده مربوط به منافع عمومی یا مشترک مانند ارتش و امنیت و اقتصاد و مسائل پولی، تصمیم‌گیری و اقدام می‌نماید و واحدهای محلی یا تشکیل دهنده فدراسیون به مسائلی که از لحاظ محلی اهمیت دارند می‌پردازند. توزیع اختیارات میان مرکز و واحدها را قرار داد تشکیل فدراسیون یا قانون اساسی فدرال تعیین می‌کند. در فدراسیون‌ها جدایی از فدراسیون تنها از راه یک روند رسمی و قانونی مقرر در قانون اساسی میسر است.

باید توجه داشت که نظام فدرالی نظامی است که ماهیتاً دو گرایش متضاد را با هم آشتی می‌دهد. اول علاقه به حفظ خودمختاری و شخصیت حقوقی از سوی دولت‌های مستقل یا محلی و دوم کشش به سوی تشکیل یک قدرت جدید تا در برگیرنده کلیه گروه‌ها و اجتماعات باشد. بنابر این شهروند به دو مرجع قدرت تعهد سیاسی دارد یکی به دولت مرکزی یا اصطلاحاً دولت فدرال و دیگری به دولت محلی که واحدی کوچکتر است. در نظام فدرالی قانون فدرال بر قوانین محلی واحدهای عضو فدراسیون، برتری دارد. البته حدود اختیارات ایالت‌ها در نظام‌های مختلف فدرالی، متفاوت است.

پیش شرط‌های فدرالیسم

همچنان که در مورد هر موقعیت جدید یا هر وضعیت سیاسی و اجتماعی خاصی می‌توان تحلیل کرد، فدرالیسم نیز همانند تحقق توسعه، جامعه مدنی، دموکراسی و هر موقعیت دیگری، نیاز به شرایط و زمینه‌هایی دارد. نظام فدرالیستی بر هر بستری نشانده نمی‌شود. می‌باید ارزش‌هایی در حوزه فرهنگ و باورهای سیاسی پذیرفته شده باشد. سیاستمداران باید فرهنگ تفاهم و تحمل مخالف و نقد را دارا باشند. از سوی دیگر شهروندان نیز باید دارای فرهنگ مدارا و مشارکت و کار جمعی و تصمیم‌گیری جمعی رداشته باشند. وجود فرهنگ کثرت باوری یکی از شرایط اساسی برای تحقق نظام فدرالی است. یعنی مشروعیت بخشیدن به کثرت عناصر در جامعه و تقدم دادن به حقوق گروه‌ها و بخش‌های مدنی در داخل یک نظام سیاسی و احترام به سلیقه‌ها و گرایش‌ها و اعتقادات گروه‌های مختلف اجتماعی، این که قدرت دولت نباید انحصاری باشد تا چرخه اداره کشور بر محور نیازهای واقعی مردم در عرصه‌های مختلف به حرکت درآید. به طور کلی شرایطی را برای تحقق نظام‌های فدرالی برشمرده‌اند که به اختصار به چند مورد اشاره می‌کنیم.

وجود اراده جمعی و تمایل ذهنی و عملی ساکنان سرزمین مورد نظر برای استقرار سیستم فدرال. یعنی موافقت اکثریت مردم از راه‌های دموکراتیک مثل همه پرسى ورفراندوم، اخذ شود.

وجود ساختار حقوقی مناسب که وجود سیستم فدرال را به رسمیت شناخته باشد. تصریح این مسئله در قانون اساسی لازم است

وجود واحدهای مستقل دست کم دو جامعه سیاسی که تمایل خود را برای اتحاد زیر لوای یک کشور متحد اعلام دارند. وجود چندین واحد سیاسی مستقل در درون کشور فدرال شرط اساسی و پیش نیاز پایه‌ای تشکیل سیستم فدرال است.

وجود ساختار واقعی قدرت دموکراتیک در همه واحدهایی که تمایل خود را برای ایجاد کشور فدرال اعلام داشته‌اند. ظاهراً رابطه معناداری بین ساختار دموکراتیک و

سیستم فدرال وجود دارد و تجربه کشورهای فدرال نشان می‌دهد که ساختارهای سیاسی غیر دموکراتیک هرگز نمی‌توانند اجرا کننده سیستم فدرال واقعی باشند. دموکراتیک بودن ساختار سیاسی حکومت مرکزی شرط لازم است.

گردن نهادن ذی نفع‌های میدان رقابت سیاسی به قواعد دموکراتیک یعنی طرف‌های درگیر، قواعد بازی رقابت را پذیرا شوند. دوری از رفتارهای خشن، تحمیلی و مسلحانه، انتظاری است که میتوان داشت.

پذیرش تکثر و تنوع فرهنگی بسیار مهم است. اگر نظام سیاسی حاکم، به تفاوت‌ها و تمایزهای مربوط به زبان و مذهب و آداب و رسوم و حتی قومیت‌های مختلف و تاریخ اجتماعی آنها بی‌اعتنا باشد و سعی در یکسان‌سازی اجتماعی و ایجاد وحدت تصنعی با ملاک‌ها و ضوابط خود نماید، نخواهد توانست به نظام فدرالی پاسخ مثبتی دهد. ارزش‌های یک جامعه دارای تنوع قومی عبارت از دموکراسی - عدالت توزیعی - رعایت حقوق شهروندی - مشارکت در قدرت - داشتن پارلمان مستقل - مطبوعات و رسانه‌های محلی - تدریس و آموزش زبان قومی و احترام به شعائر و آئین‌های قومی است. (مقصودی ۱۳۸۵: ۲۶)

آلبرت دیسی دو شرط برای تشکیل یک کشور فدرال مشخص کرده است: اول وجود یک گروه از کشورهایی که به شکل بسیار نزدیک به دلایل مکانی و تاریخی و نژادی به هم می‌پیوندند، چنان که در دید مردم، یک ملیت مشترک برای آن کشور به وجود می‌آید. و دوم این که، یگانگی ملی و عزم برای حفاظت از استقلال دولت محلی و دولت ملی، تمایل هر یک از شهروندان آن مجموعه باشد. (قادری ۱۳۸۶: ۲۲)

انواع نظام‌های فدرالی

همچون سایر نظام‌های سیاسی و اجتماعی، به لحاظ نظری نظام‌های فدرالی را نیز طبقه‌بندی کرده‌اند. در تقسیم‌بندی نظام‌های فدرالی و یا به عبارت دیگر در گونه‌شناسی این نظام‌ها مبانی و پیش فرض‌های مختلفی دخالت دارند. گاه بر اساس دامنه و حدود

اختیارات مرکز و پیرامون، انواع نظام‌های فدرالی را مشخص نموده‌اند. گاه بر اساس ملاکی که نظام فدرالی بر اساس آن شکل گرفته است، آنها را طبقه بندی نموده‌اند. اما باز آنچه در واقعیت وجود دارد یعنی تحقق خارجی این مفهوم اشکال متنوع‌تری به خود گرفته است. در اینجا به معرفی برخی از انواع نظام‌های فدرالی که در بیشتر منابع به آنها اشاره شده است اکتفا می‌کنیم.

فدرالیسم تمرکزگرا: فدرالیسم تمرکزگرا بر حفظ نظامی مبتنی بر یگانگی و وحدت با از بین بردن گوناگونی‌های اصلی دلالت دارد. از این دیدگاه هدف اصلی، انتخاب و شناسایی عناصر جدایی طلب و در نهایت، خارج کردن آنها از صحنه است. از این منظر فدرالیسم بر یک ایدئولوژی تمرکزگرا تکیه دارد. یعنی در اینجا فدرالیسم، برای جمع کردن اجتماعات مختلف و ایجاد یگانگی میان آنان به وجود می‌آید تا نیروهای جدایی خواه را از صحنه خارج کند. این نوع رویکرد به فدرالیسم، با از بین بردن گوناگونی‌های اصلی و تاکید بر وحدت، بنا شده‌اند. در این نوع فدرالیسم، وحدت و نه گوناگونی، ارزش شمرده می‌شود. هدف این نظام فدرالی آن است که عناصر جدایی طلب را منزوی کرده و از صحنه جامعه سیاسی خارج کند.

فدرالیسم عدم تمرکزی، در مقابل فدرالیسم تمرکزگرا وجود دارد. هدف اصلی عبارت از برقراری موازنه بین آزادی و قدرت است. این نوع فدرالیسم در شکل افراطی آن در دیدگاه‌های کروپوتکین و باکونین و پرودن مطرح شده است. برای پرودن، قدرت بدون آزادی که آن را مورد سوال قرار دهد یا رام کند یا در مقابل آن مقاومت کند، واژه‌ای بیهوده است. همان‌طور که آزادی بدون قدرتی که آن را متعادل کند بی معنا است. در این حالت فدرالیسم در همه فعالیت‌های اجتماعی اعم از اقتصادی و فرهنگی نیز اعمال می‌شود.

فدرالیسم متعادل، این نوع از فدرالیسم با دو نوع قبلی تفاوت دارد. این روش به خواسته‌های بشری در مورد چگونگی حفظ استقلال با ایجاد همبستگی، پاسخ می‌دهد. در این نوع نظام فدرالی تمرکز و خودمختاری نسبت قابل قبولی پیدا می‌کنند و میان

یگانگی و چندگونگی تفاهم سازنده‌ای برقرار می‌شود.

فدرالیسم ملیتی، در این نظام فدرالی تقسیمات کشوری بر پایه پراکندگی زبانی و یا مذهبی اقوام مختلف موجود در آن کشور است. به اقلیت‌های ملی میدان می‌دهند و به آرزوی خودگردانی تحقق می‌بخشند. البته این نوع فدرالیسم، به خلق و خوی ملیت‌ها و فرهنگ سیاسی و وفاداری همگان نسبت به قانون اساسی بستگی دارد.

فدرالیسم منطقه‌ای، معمولاً بر اساس تقسیمات منطقه‌ای استوار است. برخلاف فدرالیسم ملیتی، تقسیم کشور به واحدهای فرعی در جهت استحکام کشور و مطابق با شرایط جغرافیایی و گستره سرزمین است و از حقوق برابری فردی در درون جامعه مشترک ملی دفاع می‌شود. اما اداره کشور بر اساس تقسیمات منطقه‌ای کارایی کمتری در حل مشکلات اقلیتی دارد. ایالت‌های ملی به دنبال قدرت روز افزون‌اند ولی ایالت‌های جغرافیایی به قدرت مساوی و حتی کاهش آن رضایت می‌دهند.

فدرالیسم تعاونی، همکاری و تشریک مساعی آگاهانه حکومت مرکزی و حکومت‌های ایالتی در راه تحقق هدف‌های خاص را فدرالیسم تعاونی می‌نامند. به این ترتیب که در هنگامی که حکومت‌های محلی با مشکل عدیده‌ای مواجه می‌شوند که فراگیر و مشترک میان آنها و حکومت‌های محلی دیگر است، حکومت فدرال یا مرکزی خود را موظف می‌داند که وارد عمل شود و مشکل را در سطح گسترده‌ای حل نماید. کمک‌های مالی دولت فدرال از آن جمله است.

فدرالیسم نامتقارن، در این نوع از نظام فدرالی، واحدهای فرعی دارای مجموعه متفاوتی از اختیارات می‌باشند. مثلاً تعدادی ممکن است دارای تفوق ویژه‌ای در حوزه فرهنگ و هنر باشند بنابر این در این حوزه اختیارات بیشتری دارند.

فدرالیسم مجزا، اگر تصمیمات اتخاذ شده در مرکز شامل حال واحدهای فرعی نباشد در این صورت بحث فدرالیسم مجزا مطرح است. (قادری، منصوریان، پیشین)

علاوه بر تقسیم‌بندی‌های فوق که بر اساس ملاک‌هایی صورت پذیرفته است، به تفکیک نظام‌های فدرالی در طول دوران‌ها و بر اساس زمان‌های مختلف نیز توجه شده

است. لیست چنین تاملی دارد و نظام‌های فدرالی را از آغاز تا کنون رتبه بندی نموده است و نگاهی تاریخی و تحولی به انواع نظام‌های فدرالی دارد. نظام‌های فدرالی در طول دوران‌های تاریخی، اشکال مختلفی به خود گرفته‌اند. نخستین نظام ثبت شده فدرال نظام قبایل بنی اسرائیل باستان در بیش از ۳۲۰۰ سال پیش بود. چنین نظامی در کتاب مقدس به نحوی توصیف شده است که گویی یک قانون اساسی عمومی دارد و آن تورات موسی است و این نظام فدرال که غیر متمرکز نیز بود بیشتر اختیارات را برعهده یکایک قبایل می‌گذاشت. این نظام حدود ۷۰۰ سال دوام آورد. علاوه بر آن، کنفدراسیون‌های قبیله‌ای متعدد دیگری هم وجود داشته‌اند، از جمله قبایل اعراب بادیه نشین آفریقا و خاور میانه و اتحادیه‌های کنفدراسیونی امریکاییان بومی در امریکای شمالی. اما فدراسیون بنی اسرائیل به احتمال قوی نخستین فدراسیونی بود که قانون اساسی مکتوب و تاریخ‌چه‌ای مدون داشت.

در مجامع دولت-شهرهای هلنی ۲۴۰۰ سال پیش نیز کنفدراسیون بنا بر تعریف امروزی وجود داشت یعنی اقتدار و حاکمیت نهایی در درون واحدهای تشکیل دهنده وجود داشت. در حالی که مجامع متحد فقط به پیگیری آن مقاصد و هدف‌هایی می‌پرداختند که برای آنها تشکیل شده بودند. جمهوری روم دست کم به صورت ظاهر سومین شکل نظام فدرال را در حدود ۲۴۰۰ سال پیش بنیاد نهاد. نظامیکه ما امروز آن را اتحاد می‌نامیم. روم به صورت قدرت متحد در آمد و شهرهای ضعیف‌تر به عنوان شرکای فدرال به آن وابسته شدند و به این ترتیب خودمختاری محلی خویش را حفظ کردند ولی در ازای آن به حقوق سیاسی کامل شهروندان رومی دست نیافتند.

موج بعدی تحولات فدرال که در اروپای قرون وسطا برخاست به جمهوری خواهی دموکراتیک وابسته بود. در بخش شمالی ایتالیا و آلمان، مجامع شهرها به صورت کنفدراسیون‌های سست بنیاد تأسیس می‌شدند. کنفدراسیون سوئیس نوین در کنفدراسیون سال ۱۲۹۱ ریشه دارد. سوئیس که هنوز نظامی فدرال است در ۱۹۹۱ هفتصدمین سالگرد تأسیس خود را جشن گرفت.

در سده شانزدهم بخش اعظم اندیشه سیاسی مربوط به مذهب پروتستان اصلاح شد که معتقدان آن الهیات را درمورد رابطه میان انسان‌های حاکم و تحت حاکمیت به کار بستند. آنها استبداد یا جباریت را به عنوان تخلف از فرمان‌های خداوند محکوم می‌کردند و مردم را مجاز می‌دانستند که با فرماندهی رهبران مشروع و قانونی خویش برای دفع جباران اقدام قاطع به عمل آورند. در این جریان‌ها بود که نظریه‌ای سیاسی در باره فدرالیسم به وجود آمد این کار به همت یوهانس آلتوزیوس در کتاب روش‌های سیاسی به انجام رسید. در سده هیجدهم نظریه مربوط به کنفدراسیون از جانب مونتسکیو و روسو در شکل غیر دینی عرضه شد و این نظریه‌ها به بنیادگذاران ایالات متحده الهام بخشیدند تا هم کنفدراسیون و هم فدراسیون جدید را ابداع کنند. نظریه فدرال در ایالات متحده از سال ۱۷۸۸ به بعد تقریباً فقط در ارتباط با موقعیت امریکا شکوفا و آشکار شد. در همین ضمن در اروپای سده نوزدهم، چهار مکتب در زمینه نظریه فدرالی سر برآوردند. یکی از آنها که آرای آلکسی دو توکویل نظریه پرداز سیاسی فرانسوی نمونه بارز آن بود سعی داشت که به کامیابی‌ها و ضعف‌های تجربه امریکا پی ببرد. مکتب دوم عمدتاً به بررسی امکانات و مسائل مربوط به فدرالیسم در کشورهای ژرمنی می‌پرداخت و گروه سوم که به سنت فرانسوی پناه برده بود از نظریه فدرالی وسیع تری حمایت می‌کرد که می‌خواست جهان را به صورت همکارانه تری بازسازی کند این هدف اوتوپیاپی می‌بایست به تعارض‌های سیاسی گوناگونی که در طی سده نوزدهم در جامعه پدید آمده بودند خاتمه دهد. گروه چهارم که در امپراتوری انگلستان به ظهور رسید نظریه‌های مربوط به فدرالیسم امپراتوری را مطرح می‌کرد تا به کمک آن بتوان به هدف محدودتر که همانا تبدیل امپراتوری به نظام فدرال جهان گستر بود نایل شد. در حقیقت بسیاری از فدراسیون‌های جدید سده نوزدهم از قبیل کانادا و سپس استرالیا بر طبق سنت انگلیسی ترسیم شدند. فدرالیسم امریکای لاتین تحت تاثیر اندیشه‌های ایالات متحد از این لحاظ منحصر به فرد بود که فدرالیسم و آزادی خواهی (لیبرالیسم) را ظاهراً در مجموعه دموکراتیک واحدی به هم پیوند می‌داد.

رویدادهای سده بیستم به کوشش‌های تازه‌ای در زمینه فدرالیسم انجامیدند. در اروپای شرقی پس از جنگ جهانی دوم فدراسیون به نفع شکل‌های جدید کنفدراسیون از طریق بازار مشترک یعنی سلف اتحادیه اروپا کنار زده شد. اسپانیا و بلژیک به فدراسیون‌هایی تبدیل شدند در حالی که آلمان غربی فدراسیون دموکراتیک تازه‌ای به وجود آورد. در خارج از قلمرو حکومتی نیز برای متحد ساختن یا تلفیق سازمان‌های مذهبی، کارگری، تجاری و فرهنگی وسیعا از ترتیبات فدراتیو و کنفدراتیو استفاده می‌شود. اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های بازرگانی غالبا فدراسیون‌هایی کارآمد بشمار می‌روند. دموکراسی آزادی خواه با تاکیدى که بر کثرت گرایی دارد آماده پیش گرفتن چنین ترتیباتی است.

بنابر این فدرالیسم محدوده‌های متنوعی در بر گرفته است حتی فراتر از یک کشور و یک اجتماع سیاسی، گروه‌های اجتماعی و اقتصادی نیز روش‌های فدرالی رابرای ادامه فعالیت خود به کار بسته‌اند. این است موقعیت فدرالیسم در قرن بیستم. در شرحی که آمد تحول فدرالیسم از آغاز تا کنون و در یک خط تاریخی - اجتماعی دنبال شد. نتیجه آن که نظام‌های فدرالی در دوره‌های مختلف، اشکال متنوعی به خود گرفته‌اند.

فدرالیسم و مفاهیم مرتبط

در بحث از موضوع فدرالیسم لازم است که آن را در پیوند با مفاهیمی در نظر بگیریم که عموما به فدرالیسم مربوط‌اند. از آن جمله مفاهیم: فدرال - فدراسیون - کنفدراسیون - فدراتیو - کنفدراتیو.

همچنین به مفاهیمی توجه کنیم که هم خانواده با آن در نظر گرفته می‌شوند مانند: خودگردانی - خودمختاری - عدم تمرکز یا تمرکززدایی - تراکم زدایی - حکومت محلی. نیز ضرورت دارد که نسبت مفهومی فدرالیسم را با مفاهیم فربه و پر دامنه‌ای چون دموکراسی و لیبرالیسم، تدقیق نماییم. از آنچه که در تعریف و شرایط فدرالیسم آمد

نتیجه گرفته می‌شود که فدرالیسم ربط وثیقی با نظام دموکراتیک دارد. همچنان که نظام فدرالی در بعد اقتصادی، بر پایه ارزش‌هایی شکل می‌گیرد که بنیان نظام‌های لیبرالی را تشکیل می‌دهند. در این بخش سعی می‌شود که رابطه یا عدم رابطه فدرالیسم را با مفاهیم پیش گفته روشن نماییم.

فدرالیسم: ایده و تفکر و فلسفه‌ای بر اساس حفظ گوناگونی در عین وحدت و یگانگی است.

فدرال: یعنی عملی شدن پنداره فدرالیسم. یعنی تحقق خارجی و عینی ایده فدرالیسم.

فدراسیون: یعنی نهادهایی که به طرز تفکرهای مختلف فلسفه فدرالیسم وابسته‌اند. به عبارتی واحدهایی که با ملاک‌های جغرافیایی یا فرهنگی و غیره، متشکل شده و واقعیت اجتماعی یافته‌اند. فدراسیون را اتحادی از جوامع یا حکومت‌هایی دانسته‌اند که در آنها حکومت مرکزی ارتباط مستقیمی با مردم ندارد. سازمانی مرکب از گروه‌های سرزمینی خودمختار که همه شان متفقا و به طور منظم و مستمر در نهادهای و تصمیمات حکومت مرکزی مشارکت دارند. در فدراسیون فقط دولت فدرال وضعیت و امتیاز حاکمیت و استقلال در سطح بین‌المللی را داراست.

فدراتیو: هر فدراسیونی براساس سازو کارهای فدراتیو استوار است. فدراتیو در یک معنا اصل آشتی دادن قدرت و آزادی است.

کنفدراسیون: مجموعه‌ای از دولت‌هاست و در واقع اتحاد چند فدراسیون است. در کنفدراسیون یک دولت وجود ندارد بلکه مجموعه‌ای از دولت‌ها هستند. در کنفدراسیون قوانین هر کشوری به هر صورت که هست به جای می‌ماند اما در فدراسیون، قوانین تازه‌ای وضع می‌شود. اعضای کنفدراسیون، دولت‌ها هستند نه افراد. کنفدراسیون مجموعه‌ای از دولت - ملت‌هایی مستقل هستند که بر اساس قوانین بین‌المللی به رسمیت شناخته شده‌اند. و بر اساس دلایلی چون منافع اقتصادی - امنیتی یا غیره با هم به توافق رسیده و تشکیل یک کنفدراسیون می‌دهند.

باید توجه داشت که فدراسیون و کنفدراسیون تفاوت‌های فاحشی دارند. در دولت فدراسیون اصل بر حاکمیت مرکزی است که قسمت اعظم آن بر اساس قانون اساسی بر دولت فدرال واگذار می‌شود و آنچه می‌ماند در حیطه اختیارات و قلمرو کشورهای عضو است. اما کنفدراسیون بر اساس قرارداری بین دولت‌های مستقل است و این قرار داد تغییر نمی‌کند مگر به اتفاق آراء در عین حال هر دولت می‌تواند از حق خود در مورد جدا شدن از کنفدراسیون استفاده کند. در حالی که در فدراسیون برعکس است زیرا در چنین مواردی حق تجدید نظر با اکثریت است و به علاوه حق جدایی به رسمیت شناخته نمی‌شود.

در کنفدراسیون هرگونه مقررات عمومی و مشترک که هیئت مرکزی کنفدراسیون وضع میکند، رعایت آن برای دولت‌ها الزامی است. دولت‌های عضو کنفدراسیون به گونه‌ای شخصیت و موضوعیت بین المللی خود را حفظ می‌کنند و روابط بین آنها و هم چنین بین هر کدام از آنها با سایر ممالک، موضوع حقوق بین الملل عمومی واقع می‌شود. در صورتی که در دولت فدرال تنها دولت مرکزی است که موجودیت بین المللی دارد ودولتهای عضو این خصلت را به سود دولت مرکزی از دست می‌دهند. در فدراسیون شهروندی مضاعف وجود دارد یعنی فرد هم شهروند حکومت محلی است و در عین حال شهروند دولت فدرال هم هست. اما این شهروندان، شهروند کنفدراسیون محسوب نمی‌شوند. در واقع فرد در کنفدراسیون هیچ حقوقی نمی‌یابد و از او تکلیفی انتظار نمی‌رود. در ضمن باید اضافه کرد که کنفدراسیون از حیث ثبات و مداومت به پای دولت فدرال نمی‌رسد. (منصوریان ۱۳۸۲: ۴۸)

شاید بتوان رابطه این مفاهیم را در نمودار زیر نمایش داد.

فدرالیسم	فدرال	کنفدراسیون
ایده و نظریه	تحقق خارجی	مجموعه دولت‌های محلی
برپایی یک نظام	ایده فدرالیسم	مجموعه چند فدراسیون
	و دولت فدرال یا مرکزی	

اما در باب نسبت و رابطه‌ای که فدرالیسم با تمرکززدایی دارد باید به تفصیل بیشتر نوشت. غالباً فدرالیسم را با موقعیت عدم تمرکز یکسان پنداشته‌اند. همچنین فدرالیسم را نظامی غیر متمرکز تعریف می‌کنند. خصلت نامتمرکز بودن قدرت در فدرالیسم چنین خویشاوندی رامیان این دو مفهوم به وجود می‌آورد. اما در تحلیل‌های دقیق‌تر میان این دو تفاوت‌هایی قائل می‌شوند.

عدم تمرکز یا تمرکززدایی: در این وضعیت تنها یک سرچشمه قدرت در سطح ملی وجود دارد که با اراده و خود اقدام به تمرکز زدایی می‌کند و بخش‌هایی از قدرت خود را به واحدهای کوچک‌تر واگذار می‌کند. در حالیکه در فدرالیسم سرچشمه‌های قدرت متعدّدند. برخی معتقدند که فدرالیسم را مساوی عدم تمرکز دانستن، تنزل موضوع فدرالیسم است. این‌ها مفاهیم متفاوتی هستند. در فدراسیون‌ها قدرت بیشتر وجود دارد. در حالی که اگر یک حکومت مرکزی و مقتدر تصمیم به تمرکز زدایی بگیرد، اختیارات و قدرت فائده رابرای خود محفوظ نگه می‌دارد. بنابر این فرایند فدرالیسم همان فرایند عدم تمرکز یا تمرکززدایی نیست. در فدرالیسم هدف، تمرکززدایی نیست بلکه جلوگیری از ایجاد تمرکز است. در واقع نخستین اصل فدرالیسم عدم تمرکز قدرت است. گرایش به عدم تمرکز حتی در کشورهای غیر فدرال هم وجود دارد.

عدم تمرکز وضعیتی است که در آن اقتدار و اختیارها از یک مرجع مرکزی به نهادهای محلی انتقال می‌یابد. فرایند عدم تمرکز می‌تواند سطوح مختلفی داشته باشد. به عبارت دیگر تمرکززدایی در دو سطح انجام می‌شود. یکی در سطح سرزمینی است که مردم محل در مورد مشکلاتشان خودشان تصمیم بگیرند و در حالت دیگر دولت، خدمتی را از مجموع خدمات خود جدا و آن را به نهادهای محلی واگذار می‌کند. یعنی در سطح خردتر این عدم تمرکز صورت می‌گیرد. بنابر این نباید دولت فدرال را مساوی دولت نامتمرکز بدانیم. اینها تفاوت‌هایی دارند.

دولت فدرال از واحدهای سیاسی مشخص و متمایز و اتحاد بین آنان تشکیل می‌شود ولی دولت تک ساخت نامتمرکز یک جامعه سیاسی واحد است که دارای تقسیمات

اداری است. در دولت فدرال واحدهای ترکیب کننده ماهیتا دولت‌های حاکمی هستند که از حیث سیاسی ویژگی‌های خود را حفظ کرده و شخصیت حقوقی خود را دارند. در حالی که در دولت‌های نامتمرکز تقسیمات داخلی جنبه اداری دارند و به منظور تسهیل مدیریت شکل گرفته‌اند. همچنین واقعیت‌ها نشان داده‌اند که دولت فدرال از دولتهای مستقل و کوچک به سوی اتحاد سیر میکند ولی دولت غیر متمرکز از دولت متمرکز به سوی تمایز و تقسیمات بیشتر سیر میکند.

درباب تمرکز زدایی در رویکرد مدیریت، بسیار مفصل‌تر بحث شده است. برای روشن شدن تمایز میان فدرالیسم و تمرکز زدایی از این مباحث بهره می‌گیریم. زمانی که اختیار به طور منظم در مدیران سطوح بالا حفظ شود، تمرکز و زمانی که به طور منظم اختیار در سرتاسر سازمان به مدیران میانی و رده پایین‌تر واگذار شود عدم تمرکز گویند. به عبارت دیگر هنگامی که اختیار اتخاذ بیشترین تصمیمات سازمانی یا جامعه‌ای در سطوح بالای سلسله مراتب قرار دارد، تمرکز و هنگامی که این اختیار به بخش‌ها و واحدهای عملیاتی و مدیران سطوح پایین‌تر سازمان واگذار شود عدم تمرکز رخ می‌دهد. ساده‌ترین تقسیم‌بندی در مورد تمرکزگرایی یا تمرکز زدایی آن است که این تمرکز را در چند محور می‌توان ملاحظه کرد.

تمرکز منطقه‌ای به تجمع نوعی از فعالیت‌ها، خدمات و یا امکانات در یک محدوده جغرافیایی خاص اطلاق می‌شود. مثلا تجمع امکانات درمانی و پزشکی در تهران، نوعی تجمع منطقه‌ای است.

تمرکز واحدی یا سازمانی به شرایطی گفته می‌شود که فقط یکی از واحدهای یک سازمان یا یکی از سازمان‌های کشور، مسئول انجام دادن یک وظیفه یا ماموریت خاص شود. در این صورت می‌گوییم که در مورد آن وظیفه خاص تمرکز واحدی یا سازمانی به وجود آمده است. مثلا اگر وزارت آموزش و پرورش فقط یکی از واحدهای خود را مسئول اجرای امور اعزام معلم به خارج سازد، نوعی تمرکز واحدی ایجاد کرده است. تمرکز در تصمیم‌گیری نیز اختیار و قدرتی است که مقامات بالای یک تشکیلات

جهت اتخاذ تصمیم‌های مهم سازمانی برای خود قائل می‌شوند. همچنین می‌توان فرایند تمرکز زدایی را در چند بخش دنبال کرد. عدم تمرکز اداری - عدم تمرکز اقتصادی (که شامل عدم تمرکز فنی و تخصصی - عدم تمرکز جغرافیایی است) عدم تمرکز سیاسی - عدم تمرکز گزینشی و عدم تمرکز موازی.

معانی موارد فوق روشن است اما در مورد عدم تمرکز سیاسی توضیح بیشتری لازم است. این نوع عدم تمرکز بر سه نوع عدم تمرکز قانون گذاری - دموکراسی صنعتی و اشتراک مساعی مردم قابل تقسیم‌بندی است. در عدم تمرکز قانون گذاری، اداره بعضی امور عمومی یک منطقه یا محل به عهده هیات‌هایی واگذار می‌شود که از طرف مردم همان محل یا منطقه انتخاب می‌شوند. این نوع عدم تمرکز موجب تشکیل حکومت‌های محلی می‌شود که بخشی اساسی از فرایند فدرالی شدن است. مقصود از دموکراسی صنعتی، کنترل موسسات صنعتی به وسیله کارکنان همان موسسات است و بالاخره آخرین نوع عدم تمرکز به مفهوم اشتراک مساعی همه مردم در اداره امور محل، منطقه و یا کشور است. (ابدالی ۱۳۷۹: ۲۸)

با توجه به ملاحظات فوق می‌توان دریافت که فدرالیسم مفهومی بسیار قوی‌تر و وسیع‌تر از حالت تمرکز زدایی را دارد. و همچنان که گفته شد نباید این دو رامساوی هم تلقی کرد. اگر چه فدرالیسم از مکانیسم‌های تمرکز زدایی بهره می‌گیرد.

همچنین است نسبتی که فدرالیسم با تراکم زدایی دارد. عدم تراکم، واگذاری اختیارا ت و قدرت تصمیم‌گیری از طرف دولت مرکزی به کارمندان دولت در نواحی مختلف تعریف شده است. در حالی که این کارکنان در انجام وظایف، احتیاج به کسب اجازه از دولت مرکزی نداشته باشند. دولت در سطح کلان برنامه‌ریزی می‌کند ولی کارکنان در حیطه محدودی قدرت تصمیم‌گیری دارند. نظام فرانسه را چنین حالتی دانسته‌اند.

به طور کلی به نظر حقوق دانان، قدرت یک حکومت محلی در نظام فدرالی، بسیار بیشتر از حالت عدم تمرکز و عدم تراکم است.

خودمختاری و فدرالیسم؛ خود مختاری با مفاهیم متعدد از جمله خودفرمانی، آزادی،

مسئولیت، اخلاقیات، سربلندی، استقلال و خود شناسی، همسان انگاشته شده است. از نظر توزیع یا پخش کردن قدرت سیاسی، خود مختاری به معنی سیاست عدم تمرکز است لیکن در غالب موارد، اختیار انحصاری وضع قوانین و اداره امور محلی و گاهها حق قضایی در چارچوب کلی قانون اساسی کشور است. باید بین خود مختاری اداری که بیشتر شکلی از عدم تمرکز در سازمان دهی اداری کشور است و خود مختاری سیاسی که به معنی انتقال حق قانون گذاری به یک واحد سرزمینی در حوزه‌هایی معین است و نیز خودمختاری فرهنگی تمایز قائل شد. دامنه خودمختاری سیاسی وسیع است، درجه و وسعت و اختیارات تفویض شده نیز ممکن است فرق کند. قدرت خودمختار منطقه‌ای عمدتاً حوزه‌های آموزش - فرهنگ - زبان - محیط زیست - برنامه‌ریزی محلی برای منابع طبیعی - توسعه اقتصادی - امور اداری محلی - مسکن - بهداشت و دیگر امور اجتماعی را در بر می‌گیرد. دولت مرکزی نیز امور مربوط به دفاع - سیاست خارجی سیاست‌های کلان اقتصادی - نشر پول و امنیت را به عهده می‌گیرد. تفاوت این‌ها با سیستم فدرال در این است که در حالت خود مختاری، دولت مرکزی حق تغییر یا برهم زدن اختیارات تفویض شده را دارد حال آن که چنین حق یک طرفه‌ای برای دولت فدرال وجود ندارد. دوم این که خود مختاری، فاقد جنبه حاکمیت دوگانه و مشارک متقابل آن در اداره حکومت مرکزی است ولی نظام فدرالی دو مجلسی است. (قادری ۱۳۸۶: ۲۱)

حکومت محلی و فدرالیسم؛ حکومت‌ها برای اداره امور جامعه، سطوح مدیریتی مختلفی را در کشور ایجاد می‌کنند. از دیدگاه دانش مدیریت می‌توان سه سطح مدیریت عمومی را در کشورها طبقه بندی نمود که عبارتند از سطح عالی (حکومت مرکزی) سطح میانی (حکومت ایالتی یا استانی) و سطح عملیاتی (حکومت محلی). این سطوح مدیریت عمومی تقریباً در تمامی کشورها بدون توجه به ساختار حکومت و یا حیطه اختیارات مدیریتی وجود دارند. اگر چه باید توجه داشت که در ساختارهای سیاسی متمرکز و یا اقتدارگرا و به عبارتی غیر دموکراتیک نقش حکومت مرکزی بسیار نیرومند و در عوض حکومت‌های محلی کم اثر و یا بسیار کم قدرت‌اند و کاملاً تحت

سیطره واقتدار دولت مرکزی بوده و مشارکت، در آنها فرمایشی و یا ضعیف و محدود است. در عوض در حکومت‌هایی با ساختارهای دموکراتیک و فاقد تراکم قدرت در نقش‌های سیاسی مشارکت شهروندان بسیار حائز اهمیت بوده و حکومت‌های محلی از اختیارات و قدرت قابل ملاحظه‌ای برخوردارند. به طور مثال در دولت‌های فدرال، اقتدار حکومت محلی بسیار زیاد است به طوری که می‌تواند در بعضی موضوعات بدون توجه به ترجیحات حکومت فدرال و یا ایالتی، تصمیم‌گیری کند. (مقیم، ۱۳۸۲: ۲۰)

در تعریف سازمان ملل متحد از حکومت محلی چنین آمده است: به تقسیم‌بندی سیاسی یک کشور و یا یک ایالت (در سیستم فدرال) که به وسیله قانون ایجاد شده و کنترل اساسی امور محلی همچون قدرت وضع مالیات را در دست دارد و هیات اداره‌کننده (حکومتی) چنین موجودیتی به صورت محلی انتخاب می‌گردد. در این تعریف چند نکته اساسی وجود دارد اولاً حکومت محلی بایستی به وسیله قانون ایجاد شده باشد. ثانیاً بر امور محلی کنترل اساسی داشته باشد و ثالثاً هیات اداره‌کننده، منتخب مردم محل باشد. (مقیم: همان)

صاحب نظر انگلیسی حکومت محلی را این گونه تعریف می‌کند: حکومت محلی شامل مدیریت امور عمومی هر محله به وسیله یک هیات اجرایی از نمایندگان مردم محل است. چنین موجودیتی اگر چه در بسیاری از موارد تابع حکومت مرکزی است ولی از قدرت تصمیم‌گیری قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. در این تعریف استقلال حکومت محلی به صورت محدود در نظر گرفته شده ولی در عین حال انتخابی بودن هیات اجرایی به عنوان یک مشخصه اصلی مورد توجه است. (کتاب سبز شهرداری: ۱۳۷۷)

در تعریف دیگر حکومت محلی یا سازمان‌های محلی، حکومتی است که در قسمتی از خاک یک کشور که دارای قدرت عالی سیاسی یا شبیه آن می‌باشد به موجب قانون عمومی یا خصوصی تشکیل می‌شود تا خدمات لازم را در آن محدوده خاص برای مردم تامین نماید. (شکیبا مقدم ۱۳۷۸: ۴۷) در مجموع برای حکومت محلی سه ویژگی قائل‌اند: حکومت محلی باید موجودیتی سازمان یافته باشد. حکومت محلی باید دارای ویژگی

حکومتی باشد یعنی کارگزاران آن بایستی به وسیله آرای دهندگان انتخاب شده باشند. حکومت محلی باید دارای استقلال به معنی واقعی کلمه باشد. (مقیم: همان)

از تعاریف فوق در باب حکومت‌های محلی، نتیجه می‌شود که این نوع حکومت‌ها در واقع همان واحدهای تشکیل دهنده یک نظام فدرالی می‌توانند باشند - یا کارکردی بسیار شبیه آنها دارند - چون تمام ویژگی‌های آن را نشان می‌دهند. از این رو مجموعه حکومت‌های محلی به اضافه یک حکومت فدرالی را می‌توان به عنوان یک نظام فدرالیستی در نظر گرفت. البته حکومت‌های محلی با اختیاراتی کمتر در نظام‌های اقتدارگرا هم می‌توانند شکل گیرند مانند عملکردی که شوراهای شهری و روستایی در برخی نظام‌ها دارند.

فدرالیسم و دموکراسی؛ فدرالیسم نسبت و رابطه‌ای پیچیده با دو مفهوم بسیار فربه و پرسابقه دارد که لازم است به آن پرداخته شود تا فضای مفهومی فدرالیسم دقیق‌تر درک شود. فدرالیسم در بسیاری موارد با عناصر و پیش فرض‌های لیبرالیسم و نیز دموکراسی هم پوشانی پیدا می‌کند. در کل می‌توان گفت که هر نظام فدرالی‌ای می‌تواند هم لیبرال و هم دموکرات باشد. ضمن آنکه امکان تعارض با زمینه‌های دموکراتیک مدیریت اجتماعی را هم می‌تواند نشان دهد. پس نوعی رابطه پیچیده و چند وجهی میان این سه موقعیت وجود دارد که باید تبیین شود.

نخست از دیدگاه آندرو وینسنت به مفهوم فدرالیسم توجه می‌کنیم. او در کتاب خود به نام *نظریه‌های دولت* به پنج دسته از نظریه‌های مربوط به دولت ابرمی‌شمرد که عبارتند از: نظریه دولت مطلقه - نظریه دولت مشروطه - نظریه اخلاقی دولت - نظریه طبقاتی دولت - نظریه کثرت‌گرایانه در باره دولت

در میان این پنج دسته، میتوان نظریه کثرت‌گرایان در باره دولت را از مبانی اندیشه فدرالیسم در عصر حاضر دانست. اگرچه اندیشه مدیریت فدرالیستی را به دوران باستان و یا حتی برخی به قرون وسطی در اروپا هم نسبت داده‌اند. لازم است ذکر شود که نظریه کثرت‌گرایان در باب دولت، در مقابل دیدگاه مبتنی بر دولت مطلقه، و با نقد آن شکل

گرفته است. طبق نظر این متفکران، دولت وحدت گرای سنتی اعتبار خود را از دست داده است. بار کر از "دولت بی اعتبار شده" (discredited state) نام می‌برد. این گروه، هر گونه برداشت تمرکزگرایانه در باره دولت را رد می‌کنند. معتقدند که هیچ دولتی نمی‌تواند نظام یگانه‌ء ساده و بسیطی باشد بلکه همواره پدیده‌ای پیچیده و متکثر است.

دولت مطلوب کثرت گرایان، دولتی است که می‌کوشد حداکثر تنوع و چندگانگی گروه‌ها را در خود جای دهد. مهمترین نظریه پردازان این گروه عبارتند از: فیگیس-میتلند و لاسکی. باید توجه داشت که نظریه کثرت گرایانه در باب دولت را میتوان مانند یک طیف در نظر گرفت که هم دیدگاه‌های افراطی در آن هست و هم دیدگاه‌های معتدل‌تر؛ دیدگاه پرودن را میتوان نوعی دیدگاه افراطی در این حوزه دانست. یا از آثارشیت‌ها و سندیکالیست‌ها بعنوان کثرت گرایان افراطی نام برده‌اند.

فیگیس یکی از مهمترین نظریه پردازان کثرت گرایی معتقد است که دولت‌های حاوی گروه‌های قومی گوناگون در واقع جوامع کثرت گرا هستند. او زندگی اجتماعی را بر حسب گروه‌ها مطالعه می‌کند. در این دیدگاه گروه‌های اجتماعی، مقوله اولیه‌اند و بنابراین مخلوق اقتدار مرکزی یا حتی وابسته به آن نیز تلقی نمی‌شوند. کثرت گرایان برای گروه‌ها همچون افراد در دیدگاه لیبرالی، شخصیت حقیقی قائل‌اند. در این باره توضیح داده خواهد شد.

به نظر کثرت گرایان، رشد و تحول دولت در قرن‌های نوزده و بیست باعث شده که بر حوزه‌های وسیعی از زندگی اجتماعی مردم سلطه داشته باشند. این وضع در حکم تجاوز به حوزه آزادی‌های اساسی فرد و گسترش بیش از حد قدرت مقامات مرکزی است. معتقدند که نظام نمایندگی در کشورهای امروزی بیشتر مبتنی بر حوزه‌های جغرافیایی است که این نحوه کارآمدی نیست بلکه باید بر اساس گتروه‌های اجتماعی نیز استوار باشد. کثرت گرایان با اقتدار مرکزی مخالف‌اند. آنها این پرسش را مطرح می‌کنند که آیا دولت میتواند واقعا و در معنای حداقل کلمه، نماینده خیر عمومی باشد؟ از نظر آنان اعمال قدرت بر افراد آسان‌تر است حال آنکه گروه‌ها بیشتر در مقابل

قدرت، مقاومت می‌کنند و دولت‌های مطلقه و متمرکز، بر افراد منزوی و پراکنده بهتر میتوانند اعمال قدرت کنند که در این حالت حتی حقوق اساسی شهروندان نیز میتواند به سادگی نادیده گرفته شود. پس برای پیشگیری از قدرت بلامنازع دولت، گروه‌ها باید بعنوان واحدهای اصلی و اساسی در جامعه در نظر گرفته شوند. از اینرو قدرت باید میان گروه‌ها توزیع شود. این حالت میتواند منافع فرد را در درون گروه تضمین نماید.

کثرت گرایان معتقدند که باید شیوه‌هایی برای شناسایی گروه‌ها و داوری میان آنها یافت. در جامعه‌ای که از گروه‌های متعدد تشکیل شده است، حکومت مرکزی قدرت حاکمه مسلط و یا قدرتی برتر در بین قدرت‌های موجود محسوب نمی‌شود بلکه وظیفه اساسی اش گفتگو با گروه‌های گوناگون است. آنها در پی ترکیب حداکثر پراکندگی قدرت با حداقل سلطه و قدرت مرکزی بوده‌اند. این دیدگاه فرد را در مقابل دولت قرار نمی‌دهد بلکه گروه را در مقابل دولت قرار می‌دهد.

بطور کلی کثرت گرایان بر سه محور تاکید دارند: اهمیت اساسی آزادی در زندگی گروهی - نقد حاکمیت وحدت گرایانه و پیشنهاد نظراتی در باره تفویض و تفرق قدرت - شناخت شخصیت واقعی گروه‌ها.

کثرت گرایان آزادی را به معنی توزیع قدرت و اقتدار در بین گروه‌ها می‌گیرند. لرد اکتون بیش از هر کثرت گرای دیگری بر اهمیت توزیع و پراکندگی قدرت تاکید داشت. عبارت معروف اوست که "قدرت بطور کلی مفسد است و قدرت مطلق مفسد مطلق است."

تمرکز قدرت به نظر او به معنی مرگ آزادی است. ضمناً آزادی را هم محدود به حقوق فردی نمی‌دانستند. به نظر آنها آزادی حاصل تفرق و پراکندگی قدرت میان گروه هاست. فرد تنها در متن زندگی گروهی می‌تواند از آزادی برخوردار باشد. جامعه هم شبکه‌ای از گروه هاست نه افراد.

به نظر فیگیس، آزادی در آینده به "آزادی زندگی گروه‌های کوچکتر در درون کل، بستگی خواهد داشت. همچنین معتقد است که جنگ برای آزادی در این قرن،

جنگ اجتماعات کوچک بر ضد لویاتان جامعه جهت صیانت از نفس بوده است. آنچه که آزادی را تضمین می‌کند، تفکیک و تجزیه قدرت است.

نظریه کثرت‌گرایان در باره آزادی بطور کلی به معنی امکان تصمیم‌گیری فرد و توسعه توانایی‌های فرد در درون اجتماعات خود مختار بوده و با پراکندگی و توزیع قدرت در قالب نظریاتی چون "فدرالیسم" ارتباط نزدیک دارد.

در اینجا لازم است که تفکیکی میان اندیشه این دسته از کثرت‌گرایان با اندیشه لیبرالیسم قائل شویم. در واقع مفهوم آزادی در اندیشه فیگیس و دیگران با آزادی در اندیشه لیبرالیسم تفاوت دارد چون آنها فرد‌گرایانه با مقوله آزادی روبرو نمی‌شوند. در حالیکه در اندیشه لیبرالیسم آزادی در مقوله فردی حائز اهمیت است و از آزادی‌های اساسی یاد می‌شود.

دومین نکته در اندیشه کثرت‌گرایان، نقد آنها از دولت مطلقه و متمرکز است. در نظریه دولت مطلقه وجود دولت به معنی وجود حاکمیت است که ماهیتاً مطلق، دائمی و تقسیم‌ناپذیر و انتقال‌ناپذیر است. آنها می‌گویند اگر مرجع حاکمیت به هر شیوه‌ای محدود و مقید شود در آن صورت منطقاً واجد حاکمیت به شمار نمی‌رود. هابز و بودون و آستین، از این منظر به دولت نگاه کرده‌اند. هابز گروه‌ها را بعنوان کرم روده دولت توصیف می‌کرد.

کثرت‌گرایان می‌گویند در صورتی که حاکمیت غیر قابل واگذاری و تقسیم‌ناپذیر تلقی شود، نسبت به حال گروه‌های کوچک، مخرب خواهد بود. علمای حقوق اساسی مانند آ. وی. دایسی و دیگران در قرن بیستم همین نظر را دنبال کرده‌اند.

آرتور بنتلی (Bentley) - بنیانگذار مکتب رفتار‌گرایی در علم سیاست - می‌گفت: معیار تمیز انواع حکومت‌ها، نحوه گردآوری، پذیرش و سازش دادن میان منافع گروه‌های گوناگون است. مصلحت ملی حاصل سازش‌نهایی میان منافع گوناگون است. بنابراین این دولت مجبور است به شخصیت مستقل و خود مختار گروه‌ها احترام گذارد.

لاسکی معتقد است وجود قدرت واحد مرکزی در هر دولت نه تنها از لحاظ تجربی

نادرست است بلکه ضرورت هم ندارد. جامعه مجموعه‌ای از نیروها و منافع گروهی مختلف است و باید افسانه وجود سلطه مرکزی را فراموش کرد. در واقع جامعه منطقی نیازی به وجود اقتدار مرکزی به عنوان منبع قانون ندارد. بارکر هم همین نظر را دارد می‌گوید: حاکمیت تنها معادل کاذبی برای وحدت و یگانگی است و در واقع هم خصلت اختصاصی و بی‌همتای هیچ گونه اجتماع و انجمنی نیست.

کثرت گرایان به حقوق ذاتی و استقلال گروه‌ها بسیار تاکید دارند. آنها مفهوم حاکمیت مطلق را هم به لحاظ اخلاقی و هم سیاسی رد می‌کنند.

آنها مفهوم وحدت گرایانه حاکمیت را امری واهی می‌دانند که در صورتی که جدی گرفته شود، نتایج خطرناکی در حوزه‌های سیاسی و حقوقی و اخلاقی به بار می‌آورد. از نظر کثرت گرایان حاکمیت دیگر انحصار قدرت و اقتدار در مرکز نیست.

در واقع از نظر آنان حاکمیت کنار گذاشته نشده بلکه معتقدند حاکمیت متکثر است. یعنی هر گروهی دارای شان و منزلت حقوقی مستقل خویش است. لذا از حاکمیت متکثر دفاع می‌کنند نه حاکمیت متمرکز.

شخصیت حقیقی قائل شدن برای گروه‌ها از جمله موارد دیگر نظرگاه کثرت گرایی است. به این معنا که در دیدگاه لیبرالی برای فرد معمولا شخصیت حقیقی قایل شده‌اند. بحث مفصلی حقوقی در این زمینه وجود دارد که نهایتا کثرت گرایان استدلال می‌کنند که همانطور که ادراک کل شخصیت یک فرد ممکن نیست ولی می‌گوییم شخصیت حقیقی دارد، باید بپذیریم که گروه هم چنین خصلتی دارد. یعنی با این استدلال گروه هم شخصیت حقیقی دارد. گروه‌ها واجد شخصیت حقوقی و افراد طبیعی (واجد شخصیت حقیقی) دو نوع از جنس واحد یعنی شخص، به شمار می‌روند چون گروه‌های واجد شخصیت حقوقی دارای اراده مستقل و خاصی در تعقیب اهداف مشترک اعضای خود هستند. گروه دارای وحدت و هدف مشخص و توانایی عمل است و واقعیت آن ممکن است بلاواسطه قابل ادراک نباشد.

لازم به توضیح است که به دیدگاه کثرت گرایان نقدهایی وارد شده است که برخی

در اینجا منعکس می‌شود:

- ◀ گفته‌اند که کثرت گرایان حدود دقیق دخالت دولت را تعیین نکرده‌اند.
- ◀ وابستگی و احترام متقابل میان گروهها به نظر، سخت شکننده و بی ثبات است. پس یک دولت مقتدر باید از بالا بر رفتار گروهها کنترل و نظارت داشته باشد که همان راه حل دولت متمرکز است.
- ◀ فدرالیسم آنارشیستی که پرودون و کروپوتکین به آن معتقدند به گروهها قدرتی افراطی می‌دهد و ضد قدرت مرکزی است. در این صورت میتوان گفت که گروهها هم می‌توانند مانند دولت سرکوبگر، تنگ نظر و ویرانگر آزادی باشند.
- ◀ ماهیت و میزان دخالت دولت را در امور گروهها، به طور شفاف بیان نکرده‌اند.
- ◀ کثرت گرایان در این خصوص که چگونه و تا چه اندازه قدرت دولت می‌تواند ماهیت یا استقلال گروهها را تعیین یا محدود کند، بحث نکرده‌اند. (تلخیص از وینسنت ۱۳۷۱)

از آن جا که دیدگاه کثرت گرایان، به محتوا و ویژگی‌های دموکراسی پای بند بوده است، به شرح نظریه سیاسی در این حوزه پرداختیم. دموکراسی البته مفهومی است که شرح و بسط فراوان دارد. اما با توجه به دیدگاه لیپست که پیش از این منعکس شده است، فدرالیسم و دموکراسی دو موقعیتی هستند که همپوشانی بسیاری با هم دارند. به اعتقاد لیپست، اساسا بدون مبانی دموکراتیک نمی‌توان نظامی فدرالی برپا کرد. جوهر فدرالیسم توجه به حقوق گروهها و اعطای حق تصمیم‌گیری به اجتماعات کوچک درون یک نظام کل است. این ویژگی در اصل از بنیادهای نظریه‌های مربوط به دموکراسی نیز هست. فضای مفهومی و هم چنین تحقق خارجی این دو موقعیت، نزدیک هم است.



(نقشه ایران در ۱۸۱۴م/۱۱۹۳.ه. ش)

در قانون اساسی ایران در چند فصل اول ارمانهایی مطرح شده است که به دلیل نظام متمرکز دولتی به ارث رسیده از نظام شاهنشاهی از تحقق آنها جلوگیری شد و یا اگر اجرا شد به صورت کاملی تحقق پیدا نکرد. این ارمانها بشرح زیر هستند.

۱- آزادی ۲- استقلال ۳- مردمسالاری ۴- عدالت ۵- احترام به اقلیتها ۶- احترام به اقوام ایرانی و.....

ما مدل فدرال اقتصادی را طرحی برای تقویت برخی از ارمانهای انقلاب اسلامی می‌دانیم. فدرال اقتصادی موجب تقویت آزادی و مردمسالاری و عدالت است.

آزادی و عدالت و فدرالیسم

فدرالیسم و لیبرالیسم؛ برای لیبرالیسم پنج ویژگی اساسی قائل شده‌اند که عبارت است از آزادی یا اختیار - مدارا - حریم خصوصی که با آزادی پیوند دارد - عقل‌گرایی و دانش و پیشرفت - مشروعیت و حاکمیت قانون. (انتونی آربلاستر ۱۳۶۸: ۸۱)

در اندیشه لیبرالی، فرد‌گرایی جایگاه بلند مرتبه‌ای دارد. فرد از هر لحاظ مقدم بر جامعه است. ارزش‌ها در حوزه انتخاب و تعهد فردی قرار می‌گیرد. فرد ملزم به پذیرش فرمان‌های اخلاقی نهادهای دینی یا دنیوی نبوده و از این جهت از او انتظار نمی‌رود که متعهد به فرمان‌های حکومتی در این باب باشد.

در اندیشه لیبرالی همه افراد از حق اساسی و نهایی زیستن - اندیشیدن و باور داشتن، بنا به تمایل خویش برخوردارند. مدارا که همان پذیرش تکثر است و پذیرفتن این اصل که اختلاف در عقیده و رفتار وجود دارد، اعتقادی محوری و مهم محسوب می‌شود. خرد‌گرایی و عقل‌محوری نقطه تاکید لیبرال‌هاست. عقل به هیچ وجه با پذیرش جزم‌اندیشی سازگار نیست. غالباً لیبرالیسم و دموکراسی را همراهان طبیعی و هماهنگ یک دیگر تلقی کرده‌اند. آربلاستر می‌نویسد: عبارت لیبرال دموکراسی چنان متداول است که تصور وجود پیوند ازدواجی هماهنگ و کامل بین دو اصل تشکیل دهنده آن، طبیعی

می‌نماید. (همان ۱۱۲) لیبرال‌ها، رویه‌ها و هنجارهای دموکراتیک را به عنوان وسیله‌ای برای تحدید و تشریح قدرت معمول ساخته‌اند. وسواس همیشگی لیبرالیسم این بوده که دولت دشمن اصلی آزادی فردی است. لذا محدود ساختن قدرت دولت مرکزی، نوعی هدف محسوب می‌شود.

در اینجا به مناقشات نظری میان دو مفهوم نمی‌پردازیم اما با اشاره به آنچه که به طور خلاصه در تعریف لیبرالیسم گذشت در می‌یابیم که لیبرالیسم، زمینه‌هایی اجتماعی و اقتصادی برای محدود کردن قدرت دولت مرکزی پدید می‌آورد. در واقع فدرالیسم نیز از بعد اقتصادی، چنین هدفی دنبال می‌کند و محدود کردن دخالت دولت در اقتصاد را توصیه کرده است. آزاد گذاردن بخش خصوصی و اعتماد کردن به آن در فعالیت‌های اقتصادی و سپردن مسئولیت به مناطق، سازو کار فدرالیسم اقتصادی است که در این حوزه با مبانی لیبرالیسم، سازگاری نظری و عملی نشان می‌دهد.

اما نکته قابل توجه آن است که برخی صاحب نظران فدرالیسم، معتقدند که در اندیشه لیبرالی، فرد، محور و هدف است و بهای بسیار زیادی برای عرصه خصوصی و آزادی فردی و تمایلات او وجود دارد. اما در اندیشه فدرالی، بیشتر به گروه و حقوق گروه‌ها و اجتماعات تکیه شده است. این یک نقد بسیار جدی در تبیین رابطه میان دو موقعیت لیبرالی و فدرالی است. این تناقض حل نشده و هم چنان در بعد نظری ادامه دارد. البته مدافعان فدرالیسم معتقدند که آزادی فردی در گروه آزادی گروه ذی نفوذ او نسبت به حاکمیت یکپارچه نظام سیاسی، خود به خود تامین می‌شود. فرد به تنهایی وارد کنش اجتماعی نمی‌شود و در شبکه‌ای از روابط قومی-اقتصادی و یا فرهنگی و سیاسی، عمل می‌کند و این جاست که در صورتی که حقوق گروه، محترم شمرده شده باشد، به منزله آن است که فرد نیز درون گروه از آن بهره مند می‌گردد. اما همانطور که گفته شد همچنان مناقشه نظری میان این دو گروه یعنی مدافعان لیبرالیسم و مدافعان فدرالیسم و یا منتقدان هر دو وجود دارد.

همانطور که در مبانی الگوی توسعه گفتیم ما مبنای توسعه رانه فرد و نه دولت می‌دانیم.

ما مردم را محور توسعه تلقی می‌کنیم. در این صورت توسعه مردمی فد و دولت را هم دربر می‌گیرد. در اینجا گفتیم که فرد در میان مردم متولد و ساخته می‌شود و رشد می‌کند. ولی فرد بدون رشد و توسعه جامعه به دیوار بلندی می‌رسد و رشد و توسعه او محدود می‌گردد. رشد و توسعه جامعه هم تنها بستری برای رشد افراد است که آنها باید ازان استفاده کنند. در اینجا به نتیجه می‌رسیم که لیبرالیسم نمی‌تواند مبنای فدرالیسم باشد بلکه ما نیاز به انسان شناسی دیگری برای تبیین فدرالیسم داریم

در حقیقت ما انسان را یک موجود اجتماعی و متعلق به آن می‌دانیم. از طرف دیگر جامعه هم مثل انسان یک واقعیتی است که دارای حقوق مختص به خود می‌باشد. آزادی جمعی در کنار آزادی فردی هر دو مهم است. بنابراین آزادی جمعی و فردی مبنای زندگی بشر است. بنابراین آزادی و عدالت هر دو باید در جامعه حاکم باشد. لذا آزادی محدود و مقید به عدالت خواهد بود. در حقیقت عدالت آزادی جمعی را تضمین می‌کند و انرا از دستبرد آزادیهای فردی دور می‌کند.

تفویض اختیار و فدرالیسم

لازم است میان مفهوم تفویض اختیار و فدرالیسم نیز تمایز قایل شویم. از دیدگاه علم مدیریت، اختیار، حق گرفتن تصمیمات، دادن دستورات و به کار بستن منابع است. و یا اختیار حق رسمی مشروع یک مدیر برای تصمیم‌گیری، دستور دهی و تخصیص منابع می‌باشد. هنری فایول، اختیار را حق دستور دهی و اعمال قدرت در جهت اطاعت صحیح، تعریف می‌کند. (ابدالی ۱۳۷۹: ۳۰)

به طور کلی در یک سازمان، به وسیله روابط بین افراد و واحدها، دو نوع متفاوت از اختیار وجود دارد. اختیار رسمی و اختیار غیر رسمی. اختیار رسمی به روابط معین میان کارکنان بر می‌گردد و آن شیوه رسمی انجام امور است. اختیار رسمی از بالای سازمان شروع و بر اساس زنجیره فرماندهی به پایین سازمان تفویض می‌شود. اختیار رسمی در چارت سازمانی نمایان است و خطوط اختیار و خطوط ارتباطی بر روی چارت سازمان

نشان داده می‌شود. اختیار رسمی کارکنان در شرح شغل آنها بیان شده است و با وجود این، اختیار رسمی به طور کامل چگونگی انجام کارها را به طور واقعی توصیف نمی‌کند. اختیار غیر رسمی به الگوهای روابط و ارتباطی که ناشی از تعامل و ارتباط کارکنان در حین انجام کارها می‌باشد، بر می‌گردد و آن شیوه غیر رسمی انجام امور است. با استفاده از اختیار غیر رسمی می‌توان بر فشارها و محدودیت‌هایی که اختیار رسمی بر کارکنان تحمیل می‌کند، غلبه کرد. کارکنان اغلب به طور غیر رسمی می‌توانند کارها را سریع‌تر انجام دهند و کارهایی را که به نظر غیر ممکن می‌آید به خوبی انجام دهند. اختیار غیر رسمی در سازمان‌ها برای همیشه خواهد بود.

اما سوال این است که چه چیزی به شخص این حق را می‌دهد که به دیگری بگوید چه کار باید بکند؟ این پرسش به این معناست که پیش از اجرای دستور باید قانع شویم صادرکننده دستور حق صدور آن را داشته است یا نه؟ احتمالاً ما این سؤال را از مافوق خود در سازمان نمی‌کنیم زیرا فرض می‌کنیم که او حق صدور چنین دستورهایی را دارا ما چرا چنین است؟ مدیران حق هدایت زیردستان خود را از کجا به دست می‌آورند؟ دو نظریه عمده راجع به منشا اختیار رسمی در سازمانها وجود دارد: نظریه کلاسیک و نظریه پذیرش.

نظریه کلاسیک بر آن است که در هر سازمان و هر نظام اجتماعی یک قدرت نهایی باید وجود داشته باشد که بتواند حرف آخر را بزند و دیگران نیز تبعیت نمایند. نظریه کلاسیک فرض را بر این می‌گذارد که قدرت یا اختیار از سطح بالایی در جامعه سرچشمه می‌گیرد و سپس رده به رده به صورت قانونی از تصویب می‌گذرد. در دیوانسالاری نظام‌های مختلف سیاسی و اجتماعی موجود در جهان، ممکن است عالی‌ترین مرجع قدرت، با اراده جمعی مردم تعیین شود. در نظریه کلاسیک گفته می‌شود که مدیریت حق دارد دستورهای قانونی بدهد و زیر دستان مجبورند به اطاعت از او گردن نهند. این اجبار جنبه تکلیف شخصی دارد و نافذ است. در جوامعی که طبق قانون اساسی حق مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته شده است، اعضای جامعه حقوق دیگران را بر

اموال و دارایی شخصی خود و مالکیت و کنترل کسب و کار خود می‌پذیرند. کارکنان با ورود و باقی ماندن در سازمان معین، اختیار مالکان یا بالادستان را می‌پذیرند از این رو وظیفه دارند از دستورهای قانونی آنان تبعیت کنند. این نظریه دلالت بر این نکته دارد که اطاعت نکردن از دستورهای قانونی و مشروع مدیران، قابل دفاع نیست بلکه کاری نادرست است. این نوع اختیار رسمی از مشروعیت عمومی برخوردار است حتی وقتی که پاداش یا مجازات شخصی برای قبول یا عدم پذیرش آن وجود نداشته باشد. منظور از مسئولیت عمومی این است که افکار عمومی غالباً دستورهای صادره به موجب اختیار رسمی را از لحاظ اخلاقی درست و به حق می‌داند و آنها را در انطباق با خیر و مصلحت جامعه تلقی می‌کند.

اما نظریه پذیرش، منشا اختیار را در فردی که تحت نفوذ قرار گرفته است می‌بیند نه در شخص نفوذ کننده. نکته مهم این است که این دریافت کننده دستور است که تصمیم می‌گیرد. دستور را بپذیرد یا نپذیرد. بنابر این در نظریه پذیرش، تعیین وجود یا نبود اختیار در هر قانون یا دستور خاص به دریافت کننده دستور مربوط است نه به صادر کننده آن. باید خاطر نشان ساخت که این نظریه بر سرکشی و بی‌نظمی صحه نمی‌گذارد و آن را رفتاری متعارف در سازمان نمی‌شناسد زیرا از نگاه بارنارد در صورتی که دستورهای صادره چهار شرط داشته باشد، به تضمین منافع دسته جمعی می‌انجامد و مورد قبول کارکنان قرار می‌گیرد. این چهار شرط عبارتند از:

۱. دستور باید در حدود فهم و ادراک و اطلاعات افراد زیر دست باشد
۲. دستور نباید از نگاه مجری مغایر با هدف و مقاصد عالی سازمان باشد
۳. دستور نباید مخالف امیال و منافع مجری آن باشد
۴. مجری دستور باید از لحاظ ذهنی و جسمی توانایی اجرای دستور را داشته باشد

(پیشین: ۳۵)

با این توضیح می‌توان تفویض اختیار را در سازمان‌ها با شرایط و حدود وظایف مختلف، تبیین نمود. در تفویض اختیار نیز می‌توان چنین در نظر گرفت که نوعی اراده

از بالا باید اعمال شود و حیطة وظایف و مسئولیت‌ها را تعیین نماید. در حالی که وقتی از نظام فدرالی سخن می‌گوییم، نظر به بخش خاص یا واگذاری مسئولیتی محدود و خاص نداریم بلکه در مدیریت کلان جامعه، واگذاری قدرت تصمیم‌گیری به مناطق را در تمامی امور داخلی خود، موجه می‌دانیم. تفویض اختیار در واقع، فعالیتی است که در درون نظام‌های فدرالی و در حکومت‌های محلی به صورت‌های مختلف انجام می‌گیرد. اما نوع رابطه حکومت مرکزی یا فدرال با حکومت‌های محلی، مفهومی فراتر از یک تفویض اختیار درون سازمانی می‌گیرد.

بهرحال همان تناقضی که در لیبرالیسم با فدرالیسم وجود دارد در مدیریت هم خود را نشان می‌دهد که با اصالت فرد و یالبرالیسم تفویض اختیار قابل حل نیست. ناچار هستیم مبانی معرفتی خود را نسبت به انسان و جامعه اصلاح کنیم. در این صورت که هم فرد اصالت دارد و هم جامعه نظام تفویض و فدرالیسم دستوردهی از بالا را به نفع فرد و جامعه می‌داند. البته نوع مدیریتی که بر این مبنا باید در بین جامعه شکل بگیرد یک مدیریتی مشارکتی است. در حقیقت مدیریت باید از جنبه فردی خارج و همه اعضای گروه در آن مشارکت کنند.

چنین مدیریتی هم منافع فرد و هم منافع جمع را دربردارد و افسرد در چنین مدیریتی منافع خود را حداکثر می‌سازند.

دولت‌های ناحیه‌ای و فدرالیسم

میان دولت‌های ناحیه‌ای و نظام فدرالی نیز باید تفکیک قائل شویم. اصطلاح دولت ناحیه‌ای توسط خوان فرناندو محقق اسپانیایی پیشنهاد شده است. در این طبقه بندی می‌توان گروهی از دولت‌های متمرکز را جای داد که بخشی از قدرت سیاسی خود را به نواحی داخلی و اگذار کرده‌اند. این نواحی معمولاً با برخورداری از هویت قومی و فرهنگی خاص و هسته سیاسی ویژه می‌توانند به دولت مرکزی فشار آورند و زمزمه جدایی سردهند. از این رو دولت مرکزی برای مهار ناحیه و جلوگیری از تجزیه، به

اجرای طرح خرسندسازی از طریق واگذاری بخشی از قدرت سیاسی به چنین ناحیه‌ای دست می‌زند. این گونه نواحی را خود مختار یا (atonomus) می‌نامند. پادشاهی بریتانیا از قبیل این دولت هاست. اگرچه امروز ایرلند شمالی تحت نظارت مستقیم دولت بریتانیا است ولی در گذشته برای مدت طولانی خودمختاری داخلی داشته است. اسکاتلند نیز از قدیم دارای خود مختاری بوده است و به تدریج بر اختیارات آن افزوده می‌شود.

با واگذاری قدرت سیاسی از مرکز به نواحی پیرامونی مسلما اختیارات ویلزم افزوده خواهد شد. در ایتالیا نیز نواحی پیرامونی مختلف مدت هاست که تحت عنوان وضعیت ویژه اداره می‌شوند. دولت اسپانیا به نواحی کاتالونیا و باسک، خود مختاری اعطا کرده است و با اعطای خود مختاری به کاستیل و لئون و مادرید این فرایند را تکمیل نموده است. پرتغال نیز به جزایر آزور خود مختاری اعطا کرده است. دولت بلژیک در سال ۱۹۷۰ به فدرال سازی بدون فدرالیسم روی آورد. از آن جمله ایجاد چهار ناحیه زبانی رایج فلامن- فرانسوی- آلمانی و بوکسل بود. این نواحی در بسیاری از امور فرهنگی خود دارای خود مختاری هستند. نمونه دیگر قبرس است که در شمال آن یک حکومت دوفاکتو فدراتیو توسط قبرسی‌های ترک به وجود آمده است.

کشورهای دیگری که شرایط مناسبی برای عنوان دولت ناحیه‌ای دارند عبارتند از عراق- برمه و چین. این کشورها متمرکز هستند ولی به نواحی خود تا حدودی خود مختاری داده‌اند. در بین دولتهای ناحیه‌ای می‌توان دولت‌هایی نام برد که دارای قانون اساسی فدرال هستند ولی فدرالیسم آنها حقیقی نیست و به تدریج متمرکز شده‌اند و یا اینکه به قانون اساسی خود عمل نمی‌کنند. برای نمونه در قانون اتحاد جماهیر شوروی تصریح شده بود که هر جمهوری می‌تواند سیاست خارجی مستقل داشته باشد و هر زمان که بخواهد می‌تواند از دولت فدرال جدا شده و مستقل گردد ولی در عمل هیچ یک از جمهوری‌ها حتی اوکراین که عضو سازمان ملل متحد بودند، روابط خارجی مستقلی نداشت و هیچ جمهوری شهادت یا جرات جدا شدن از دولت فدرال را نداشت. در واقع دولت شوروی یک دولت کاملاً متمرکز بود.

دولت آفریقای جنوبی هم عملاً یک دولت متمرکز بود هر چند عنوان فدراسیون رایدک می‌کشد. گر چه چهار منطقه از این مناطق اعلام استقلال کردند هنوز هیچ کشوری استقلال آنها را به رسمیت نشناخته است. دولت‌های ناحیه‌ای بر دو گونه هستند: < خود مختار مطالبه‌ای که دولت مرکزی با فشار و خواست مردم آن را تأسیس می‌کند

< خود مختارنقشی و اختیاری که به دلیل نقش و کارکرد ویژه یک ناحیه مانند مناطق آزاد تجاری یا صنعتی، دولت مرکزی آن را آزادانه و با اختیار، تأسیس می‌کند. باید اضافه نمود که منطقه گرایی از لحاظ حقوقی با عدم تمرکز، تفاوتی ندارد ولی در عمل به مثابه گونه‌ای عدم تمرکز افراطی تلقی شده است. کشورها به استان‌ها و شهرستان‌ها و بخش‌های گوناگون تقسیم می‌شوند لکن این تقسیمات لزوماً با برخی از تنوعات طبیعی و تاریخی و جغرافیایی و اقتصادی و فرهنگی تطبیق ندارد. مثلاً در بسیاری از موارد، تقسیمات کشوری پاسخگوی اقوام، نژادها، فرهنگ‌ها یا همسانی وضع کشاورزی و صنعتی نیست و اگر به فرض، عدم تمرکز در سطح تقسیمات کشوری هم عملی شود باز نمی‌تواند به تنهایی به توقعات و خواست‌های مناطق بزرگ صورت تحقق بخشد. باید پذیرفت که گرایش به سوی منطقه که گاهی از چندین استان یا شهرستان ترکیب می‌شود واقعیتی است که به ویژه در دهه‌های اخیر با آن روبرویم. در نظام برنامه‌ریزی اقتصادی و اجتماعی منطقه‌ای، مقامات منطقه بر حسب شرایط و کیفیات اقتصادی و اجتماعی و جغرافیایی و انسانی خود، سهم برنامه‌ریزی توسعه و عمران مربوط به منطقه خود را در چهار چوب امکانات ملی برعهده دارند و قلمرو و عملکرد تصمیم‌گیری و اجرایی آنان از حدود تقسیمات کلاسیک قانونی گاهی فراتر می‌رود و به منطقه، شخصیت متمایزی می‌بخشد که از حیث این گونه فعالیت‌های داخلی با یکپارچگی عمل کنند.

به این ترتیب، منطقه، کم کم به صورت یک واحد ارگانیک جغرافیایی - تاریخی - زبانی و حتی نژادی که دارای نیروی همگن درونی است، جلوه می‌کند و آرام آرام

حقوق سیاسی ویژه‌ای به خود می‌گیرد. (منصوریان ۱۳۸۶: ۵۵-۵۷)

به این ترتیب نتیجه می‌گیریم که نظام فدرالی را نمی‌توان به طور کامل و مساوی با حکومت‌های ناحیه‌ای در نظر گرفت. ضمن آن که دولت‌های ناحیه‌ای، خود از تنوع زیادی برخوردارند. در واقع دولت‌های ناحیه‌ای به نوعی شکل تلطیف شده و کمرنگ‌تر یک نظام فدرالی را نمایان می‌سازند. از آنجا که در جهان امروز و ملازم با شرایط نوین جهانی، دولت‌های متمرکز به سوی عدم تمرکز روی می‌آورند، دولت ناحیه‌ای نیز می‌تواند پاسخی به این نیاز ملتها باشد. برخی معتقدند که دولت‌های ناحیه‌ای در میانه طیفی قرار می‌گیرند که یک سر آن دولت‌های به شدت متمرکز و سر دیگر آن دولت‌های فدرالی هستند.

پست مدرنیسم و فدرالیسم

کاربرد اصطلاح فدرالیسم با ابهامی روشنگر مشخص می‌شود. فعل فدرالی کردن هم برای توصیف وحدت بخشیدن به دولت‌های جداگانه در حکومتی فدرال به کار می‌رود و هم برای توصیف پراکندن دائمی اقتدار و اختیار در درون یک کشور میان حکومت کلی و حکومت‌های تشکیل دهنده جزئی. جوهره اصل فدرالی یعنی وحدت و عدم تمرکز در همین ابهام نهفته است. فدرالیسم چیزی بیش از نظم و ترتیبی ساختاری است. شیوه خاصی از رفتار سیاسی و اجتماعی نیز هست که پای بندی به مشارکت و همکاری فعال از جانب افراد و نهادهایی را ایجاب می‌کند که در عین حال به حفظ تمامیت خود مباحثات هم می‌کنند.

در نظریه دموکراتیک نوین، مباحثه میان فدرالیست‌ها و کثرت‌گرایان (پلورالیست‌ها) غالباً بر گرد ارزش‌های مربوط به پراکندگی‌های قدرت از حیث ناحیه و کارکرد، دور زده است. طرفداران نظام فدرال مبتنی بر تقسیم‌بندی حوزه‌ای استدلال می‌کنند که محاسن پایگاه قدرتی که برای هر گروه در نظام سیاسی تضمین شود به مراتب بر معایب دموکراسی سرزمینی می‌چربند. بعلاوه به گفته آنان، معلوم نیست که

نظام دیگری که برای تسهیم قدرت طرح ریزی شده باشد بتواند با پیچیدگی‌های و دگرگونی‌های عصری پر تحرک دست و پنجه نرم کند.

اصول بنیادین فدرالیسم را میتوان بر طبق تاثیر اولیه شان بر نظام‌هایی که در خدمت آنها هستند گروه بندی کرد: اتحاد فدرال، عدم تمرکز، اصل فدرال. این سه اصل در شرایط نوین جهان، ابعاد تازه‌ای به خود گرفته‌اند.

حفظ اتحاد؛ فدراسیون‌های نوین عموماً خطوط مستقیم ارتباط میان شهروندان و همه حکومت‌هایی که در خدمتشان هستند مثلاً حکومت‌های محلی، منطقه‌ای و ملی، برقرار می‌سازند. مردم معمولاً نمایندگان برای همه حکومت‌ها بر می‌گزینند و همه آن حکومت‌ها به اجرای برنامه‌هایی می‌پردازند که مستقیماً در خدمت یکایک شهروندانند. وجود این خطوط مستقیم ارتباط یکی از ویژگی‌هایی است که فدراسیون‌ها را از مجامع یا کنفدراسیون‌ها متمایز می‌کند. فدراسیون معمولاً مبتنی بر حس ملیت مشترکی است که واحدهای سیاسی تشکیل دهنده و مردم رابه یکدیگر می‌پیوندند. این حس ملیت در برخی از کشورها مثلاً در آلمان به ارث رسیده است. حال آن که در آرژانتین، استرالیا و ایالات متحده، دست کم تا حدی می‌بایست ساخته و پرداخته شود. کانادا و سوئیس ناگزیر بوده‌اند که این حس ملیت را تکامل بخشند تا گروه‌های فوق العاده متفاوت را گرد یک دیگر آورند. یوگسلاوی در اجرای این وظیفه درماند. در فدراسیون‌هایی که اخیراً در هند، مالزی و نیجریه تشکیل شده‌اند، آینده فدرالیسم در اثر فقدان چنین حس ملیت مشترکی در معرض مخاطره است.

ضرورت جغرافیایی، نقشی در تامین و حفظ اتحاد در درون نظام‌های فدرال ایفا کرده است. وجود دره میسی سیپی در ایالات متحده، سلسله جبال آلپ در سوئیس، خصلت جزیره و ارقاره استرالیا و کوه‌ها و جنگل‌هایی که برزیل را احاطه کرده‌اند، همگی در ایجاد وحدت موثر بوده‌اند. برای اتحاد کانادا، فشارهای ناشی از موقعیت کشور در مرز ایالات متحده و فشارهای وارد بر ایالت‌های آلمان که ناشی از وجود همسایگان شرق و غرب آنها است، همین تاثیرات را داشته‌اند. در این مورد نیاز به دفاع مشترک در برابر

دشمنان مشترک در وهله اول موجب اتحاد فدرال گردیده و حفظ آن را تضمین کرده است. در کنفدراسیون‌های معاصر نیازمندی‌های اقتصادی جای دفاع به عنوان نیازی ابتدایی را گرفته‌اند، اما وحدت جامع و گسترده کمتری به بار آورده‌اند.

برای حفظ عدم تمرکز در نظام‌های فدرالی، واحدهای سیاسی تشکیل دهنده در یک نظام فدرال باید از حیث جمعیت و ثروت نسبتاً برابر باشند یا به نحو دیگری باید نابرابری هایشان را از حیث جغرافیایی یا از لحاظ تعداد تا حدی متعادل سازند. مثلاً ایالات متحده در همه بخش‌های کشور، هم ایالت‌های بزرگ و هم ایالت‌های کوچک دارد. در کانادا، تفاوت‌های میان دو استانی که از همه استان‌های دیگر بزرگتر و غنی‌ترند یعنی اونتاریو و کبک، آنها را از پیوستن به یکدیگر در مقابل استان‌های دیگر باز داشته‌اند. فدرالیسم سوئیسی را وجود گروه‌های کانتون‌هایی که اندازه‌های گوناگون و پیشینه‌های مذهبی و زبانی مختلف دارند، حمایت کرده است. در هر نظام فدرال موفق دیگری همین نوع پراکندگی‌ها یافت می‌شوند.

یکی از دلایل عمده ناکامی نظام‌های فدرال غالباً فقدان تعادل در میان واحدهای سیاسی تشکیل دهنده بوده است. در امپراتوری فدرال آلمان سده نوزدهم، سلطه پروس به قدری زیاد بود که ایالت‌های دیگر فرصت چندانی نداشتند که رهبری ملی یا حتی بدیل نسبتاً نیرومندی در برابر خط مشی پادشاه و حکومت تأمین کنند.

نظام‌های فدرال موفق معمولاً مرزهای داخلی ثابتی نیز داشته‌اند. تغییرات مرزی ممکن است روی دهند، اما چنین تغییراتی فقط با رضایت واحدهای سیاسی دخیل صورت می‌پذیرند و جز در موقعیت‌های حاد از اقدام به تغییر، پرهیز می‌شود. ایالات متحد در خلال جنگ داخلی ویرجینیا را تقسیم کرد، کانادا در دوره‌ای که بنیاد نهاده می‌شد مرزهای استان‌هایش را بسط داد و سوئیس کانتون‌هایش را تقسیم کرده است. اما این تغییرات در حکم موارد استثنا بوده‌اند نه قاعده و در هر مورد واحدهای سیاسی تشکیل دهنده به تغییر رضایت داده‌اند. حتی در امریکای لاتین نیز تمایل بر این بوده است که مرزهای کشور نسبتاً امن باقی بمانند.

در چند مورد بسیار مهم به علت وجود نظام‌های مختلف حقوقی در واحدهای سیاسی تشکیل دهنده که وجودشان را قانون اساسی تضمین کرده باشد، از عدم تمرکز حمایت می‌شود. در ایالات متحد، نظام حقوقی هر ایالتی مستقیماً و تا حد معینی منحصر از قانون انگلستان ناشی می‌شود. جز در یک مورد یعنی لوئیزیانا که نظام حقوقی اش از قانون فرانسه سرچشمه می‌گیرد. حال آن که قانون فدرال فقط موضع میانینی اشغال می‌کند و نظام‌های پنجاه ایالت را به یک دیگر می‌پیوندد. آمیزه حاصل از ترکیب قوانین موجب می‌شود که اجرای عدالت تا حد زیادی حتی در دادگاه‌های فدرال به صورت نامتمرکز باقی بماند. در کانادا وجود نظام‌های قانون عرفی و قانون مدنی در کنار یکدیگر به بقای فرهنگ فرانسوی کانادا کمک کرده است. نظام‌های قضایی نامتمرکز، تدبیری هستند اختصاصاً انگلیسی-آمریکایی که بر پایه قانون عرف سنتی قرار دارند. غالباً اتفاق می‌افتد که نظام‌های فدرال مثلاً در سوئیس، زمینه‌ای فراهم می‌آورند که جرح و تعدیل در اصول حقوقی و قضایی ملی به توسط حکومت‌های تشکیل دهنده صورت پذیرد تا نیازهای خاص محلی تامین شوند.

امروزه این نکته بیان می‌شود که در یک نظام حقیقتاً فدرال، واحدهای سیاسی تشکیل دهنده باید تاثیر قابل توجهی در فرایند اصلاح رسمی یا غیر رسمی قانون اساسی داشته باشند. از آنجا که تغییر قوانین غالباً بدون اصلاح رسمی قانون اساسی صورت می‌گیرد، موضع واحدهای سیاسی تشکیل دهنده باید چنان باشد که تغییرات جدی در نظم سیاسی را بتوان فقط از طریق تصمیم اقلیت‌های پراکنده‌ای اجرا کرد که بازتاب توافق مردم در سراسر واحدهای سیاسی مختلف باشند. نظریه پردازان فدرال امروزه بر این نکته تاکید دارند و معتقدند که تامین این شرط هم برای حکومت مردمی و هم برای فدرالیسم، بسیار اهمیت دارد.

اصل عدم تمرکز با این امر نیز تقویت می‌شود که به واحدهای سیاسی تشکیل دهنده، نمایندگی تضمین شده در دستگاه قانون گذاری ملی اعطا شود. مثلاً هر ایالتی از ایالات متحد دو کرسی در سنا و براساس جمعیت هر ایالت، تعدادی کرسی در مجلس

نمایندگان دارد. به واحدهای سیاسی تشکیل دهنده غالباً در فرایند سیاسی ملی نیز نقش تضمین شده‌ای داده می‌شود. در ایالات متحد این کار از راه مجمع انتخاباتی به اجرا در می‌آید. نقش ایالت‌ها در قوانین اساسی مکتوب ایالات متحد و سوئیس، تضمین شده است. در نظام‌های دیگر از قبیل نظام‌های کانادا و کشورهای امریکای لاتین، واحدهای سیاسی تشکیل دهنده اختیاراتی در زمینه مشارکت کسب کرده‌اند و اینها به صورت بخشی از قانون اساسی نامکتوب در آمده است.

شاید بتوان گفت امروزه یگانه و مهم‌ترین عامل در حفظ عدم تمرکز فدرالی، وجود یک نظام حزبی نامتمرکز باشد. حزب‌های نامتمرکز در اصل بر اثر ترتیبات قانونی پیمان فدرال به وجود می‌آیند، اما هنگامی که به وجود آمده باشند گرایش به ماندگار ساختن خود دارند و مستقلاً به شکل نیروهای تمرکزگرا عمل می‌کنند. ایالات متحد و کانادا نمونه‌هایی از شکل‌هایی به شمار می‌روند که هر نظام حزبی نامتمرکزی ممکن است به خود گیرد. در نظام دو حزبی ایالات متحد، حزب‌ها عملاً ائتلافی از حزب‌های ایالاتند. آنها به عنوان واحدهای محلی فقط هر چهار سال یک بار برای انتخابات ریاست جمهوری یا به منظور سازماندهی کنگره ملی ایفای وظیفه می‌کنند. نحوه تامین مالی احزاب و تصمیم‌گیری‌هایشان یا بین سازمان‌های ایالتی و یا بین جناح‌های فوق‌العاده متنوع در سطح کشور پراکنده است.

در کانادا از سوی دیگر شکل پارلمانی حکومت مستلزم مسئولیت حزبی است و معنی اش آن است که برای کسب و حفظ قدرت باید انسجام و همبستگی بسیار بیشتری میان حزب‌ها در سراسر کشور برقرار شود. منظور از نیاز به انضباط نیرومند حزبی آن است که هر واحد سیاسی یا حکومتی پس از انتخابات بتواند با یک صدا سخن گوید. حزب‌ها در قالب منطقه‌ای یا استانی شکل می‌یابند و تشکیلات هر استان کم و بیش خودمختار است. یک یا دو حزبی که گستره عملکردشان در سرتاسر کشور است از یک انتخابات تا انتخابات دیگر در معرض تغییرات بزرگی از حیث حمایت مردم قرار می‌گیرند. در عین حال یکایک استان‌ها غالباً زیر نفوذ حزب‌هایی قرار دارند که فقط چند

نماینده انگشت شمار به مجلس قانون گذاری ملی می فرستند. حزبی که در انتخابات ملی پیروز می شود احتمالاً حزبی است که بهتر می تواند شالوده انتخاباتی استانی را تا حد نسبت های ملی گسترش دهد.

واحدهای سیاسی فدرالی که نظام های حزبی کمتر پیشرفته ای دارند از طریق آنچه مردم امریکای لاتین ک/ودیلیسمو می نامند برخی از همان اثرهای تمرکززدایی را کسب میکنند. در این فرایند، قدرت میان رهبران محلی نیرومندی که در واحدهای سیاسی تشکیل دهنده نقش اداره کننده را دارند پخش می شود. عدم تمرکز نوع ک/ودیلیستی ظاهراً در نیجریه و مالزی نیز وجود دارد.

در جهان حاضر، عدم تمرکز از راه احترام به اصل فدرال محفوظ می ماند. چنین احترامی ایجاب می کند که جماعت های تصمیم گیرنده تصدیق کنند که حفظ واحدهای سیاسی تشکیل دهنده همان قدر مهم است که حفظ اتحاد به طور کلی. کنفدراسیون کانادا نه فقط به منظور متحد ساختن مستعمرات امریکای شمالی و انگلستان بلکه همچنین به این منظور تشکیل شد که به اونتاریو و کبک که از حیث فرهنگ و زبان جدا از یکدیگرند، نظام های سیاسی خودمختاری ببخشد. به همین نحو، هدف راهنما در ایجاد کنفدراسیون سوئیس، صیانت از استقلال کانتون ها هم در برابر تهاجم خارجی و هم در برابر تمرکزگرایی بوده است. به خوبی می توان این نکته را به اثبات رساند که همین گونه انگیزه ها در بنیادگذاری اکثر نظام های فدرال دیگر نیز نقشی ایفا کرده اند.

در جهان حاضر دو تمهید برای حفظ اصل فدرال اهمیت خاص یافته است. نخست، حفظ فدرالیسم ایجاب می کند که حکومت کلی و واحدهای سیاسی تشکیل دهنده آن هر یک نهادهای بسیار کاملی برای اداره حکومت در اختیار خود داشته باشند و از این حق هم برخوردار باشند که در درون محدوده هایی که به موجب پیمان فدرالیستی مقرر شده اند در آن نهادها، یک جانبه دخل و تصرف کنند. نهادهای جداگانه قانون گذاری و اجرایی هر دو لازم اند. این نیاز به تفکیک به معنی آن نیست که همه فعالیت های حکومتی باید به وسیله نهادهای جداگانه در هر عرصه ای به اجرا در آیند. موسسه های

یک حکومت ممکن است بر طبق توافق متقابل به صورت موسسه‌های حکومت دیگر انجام وظیفه کنند اما هر حکومتی باید نهادهایی کافی و مناسب در اختیار داشته باشد که بتواند در حوزه‌های اقتدار خود عمل کند و با سایر موسسه‌های هم‌تا آزادانه به همکاری پردازد.

دوم، چنان می‌نماید که گویی سهم بودن بر طبق قرارداد در مسئولیت‌های عمومی با همه حکومت‌های موجود در نظام، یکی از ویژگی‌های اصلی فدرالیسم باشد. سهم بودن، در معنای وسیع، مشتمل است بر مداخله مشترک در سیاست‌گذاری، تامین مالی و اجرای امور. سهم بودن ممکن است رسمی یا غیر رسمی باشد. قرارداد به منزله وسیله‌ای است قانونی که حکومت‌ها به کمک آن می‌توانند به اقدام مشترک بپردازند و در عین حال به صورت ذواتی مستقل باقی بمانند. حتی در جایی که هیچ‌گونه ترتیب رسمی هم وجود نداشته باشد، باز خود جوهر فدرالیسم در کی از تعهد مبتنی بر قرارداد را به ذهن القا می‌کند.

باید توجه داشت که در گذر سال‌ها احتمال می‌رود که کشمکش در هر نظام فدرالی میان حکومت فدرال و واحدهای سیاسی تشکیل دهنده آن ادامه یابد و در عین حال توازن‌ها و هماهنگی‌های گوناگونی میان آنها در زمان‌های مختلف برقرار شود. این کشمکش جزء لاینفکی از رابطه فدرالی است. مسائل یا پرسش‌های مربوط به روابط میان دولت‌هایی که در اثر این کشمکش پدید می‌آیند همواره مورد علاقه عموم هستند زیرا عملاً در هر موضوع سیاسی‌ای که بروز می‌کند، منعکس می‌شوند. این نکته در باره آن موضوع‌هایی که در هر تارو پود جامعه اثر می‌گذارند به نحو خاصی صدق می‌کند. مثلاً مسئله نژاد در ایالات متحد مسئله‌ای است که به روابط فدرال - ایالتی مربوط می‌شود. مسئله فرهنگی در کانادا و مسئله زبانی در هند نیز همین گونه‌اند.

نظام فدرال هر قدر نامتمرکزتر باشد احتمال بیشتری می‌رود که در تصمیم‌گیری به هیات یا مجمع تکیه کند. در هر نظام مجمعی، همه واحدهای تشکیل دهنده کم و بیش به طور مساوی در هیات تصمیم‌گیرنده نماینده دارند. این حس اتکا و وابستگی به

مجمع، در باره کنفدراسیون‌ها فوق العاده صادق است. همچنین در باره فدراسیون‌هایی مانند کانادا که در آن مجمع نخست وزیران و همتایانش نقش عمده‌ای در حکومت ایفا می‌کنند نیز صادق است.

عمل کرد موفق نظام‌های فدرال مستلزم وجود نوع خاصی از محیط سیاسی است که مساعد و مستعد حکومت مردمی باشد و از سنت‌های ضروری در زمینه همکاری و خویشتن داری سیاسی بهره مند باشد. علاوه بر این، نظام‌های فدرال در جوامعی به بهترین نحو کار می‌کنند که در آنها منافع بنیادین، به قدر کافی همگن باشند و فضای آزاد وسیعی را برای فعالیت حکومت‌های تشکیل دهنده، مهیا سازند و اعتماد به همکاری داوطلبانه را میسر کنند.

استفاده از زور به منظور حفظ نظم داخلی و برای حفظ موفقیت آمیز الگوهای فدرال حکومت، به مراتب زیان آورتر است تا برای حفظ سایر شکل‌های حکومت مردمی. نظام‌های فدرال در جوامعی با بیشترین توفیق همراهند که از منابع انسانی برای پر کردن شایسته بسیاری از مقام‌های دولتی و از منابع مادی برای اجرای همین منظور، برخوردار باشند.

نتیجه‌گیری

در این بخش به تفاوت‌های مفهومی و واقعی موقعیت‌هایی پرداختیم که عمدتاً با فدرالیسم، همراه یا مساوی در نظر گرفته می‌شوند از جمله: تمرکززدایی - تراکم زدایی - خودمختاری - تفویض اختیار - حکومت‌های محلی - دولت‌های محلی - دموکراسی - لیبرالیسم. همچنین می‌توان دریافت که فدرالیسم، نوعی سازماندهی اجتماعی و سیاسی است که در عین حال دربرگیرنده تمامی موقعیت‌های پیش گفته است اما محیطی وسیعتر و موقعیتی فراخ‌تر از همه موارد فوق، ایجاد می‌کند. به لحاظ پیش شرط‌های فرهنگی و سیاسی، وامدار نظام‌های دموکراتیک و نظام‌های فکری لیبرالیستی هست، در عین حال که با تمرکززدایی و تراکم زدایی و واگذاری اختیارات و مسئولیت‌ها کاملاً

موافق و سازگاری نشان می‌دهد. نظام فدرالی قدرتی بیشتر از حکومت‌های محلی که با نظام‌های شورایی در شهر و روستا تجلی می‌یابند، به واحدها اعطا می‌کند. ضمن آن که در فدرالیسم، قدرت مرکزی، از حق یک طرفه برای سلب اختیار از دولت‌های فدرال، نیست یعنی آن چه که در خودمختاری‌ها به وقوع می‌پیوندد و دولت مرکزی می‌تواند اختیاراتی را از آنها سلب نماید.

در باب نظریه‌های توسعه دیدگاهها و رهیافت‌های متنوعی در ادبیات این حوزه شکل گرفته که برای آگاهی از محتوا و مضمون این دیدگاهها به صورت خلاصه نتایج هر رهیافت ارائه می‌گردد.

رهیافت اقتصاد کلاسیک و آغاز اندیشه‌های توسعه

اقتصاد کلاسیک با انتشار کتاب (ثروت ملل) آدام اسمیت در سال ۱۷۷۶ تکوین یافته و با کتاب (اصول اقتصاد سیاسی) جان استوارت میل در سال ۱۸۴۸ به اوج خود رسید. اندیشه‌های اسمیت پایه‌های اقتصاد نوین یا همان اقتصاد کلاسیک را بنا کرد. نقطه آغازین تئوری اسمیت، تقسیم کار است. این تقسیم کار است که سبب بهبود نیروی تولید می‌شود. از نظر اسمیت، تقسیم کار باعث افزایش مهارت هر کارگر می‌شود و همچنین سبب افزایش میزان پس‌انداز برای تولید کالای بیشتر و نیز باعث ابداع تعداد زیادی ماشین آلات برای صرفه‌جویی در نیروی کار می‌شود. لذا افزایش بازدهی نه از نیروی کار بلکه از سرمایه سرچشمه می‌گیرد. (قره‌باغیان، ۱۳۷۰، ص ۱۱۴) بنابراین اسمیت همچون سایر کلاسیک‌ها معتقد است که تمرکز و انباشت سرمایه شرط لازم برای توسعه اقتصادی است انباشتی که باید قبل از شروع روند تقسیم کار صورت پذیرد. از این رو حل مشکلات و معضلات اقتصادی تا حدود زیادی وابسته به توان مردم در پس‌انداز کردن بیشتر و سرمایه‌گذاری بیشتر است. باید به این نکته اشاره کنیم که شالوده و اساس عقاید اقتصادی اسمیت، توجه به طبیعت بشری است. از نظر اسمیت هر کس به فکر منافع و سود خود است، ناخواسته به خاطر خیرخواهی نان نمی‌پزد، هدفش کسب سود است. با توجه به این موضوع اسمیت سعی داشت از خودخواهی انسان به عنوان کشش اقتصادی استفاده نماید. اما معتقد بود که خویشتن دوستی باید خود تنظیم‌شده، باشد و در بیرون نیز توسط قوانین محدود گردد. او می‌گفت به‌جای خودخواهی محض، باید عدالت اساس جامعه باشد. (پیت ویک، ۱۳۸۴، ص ۴۷)

از نظر اسمیت رشد اقتصادی مستلزم فرهنگی است که ریشه در اخلاق صرفه‌جویانه

داشته باشد. به عقیده وی آزادی راه رسیدن به پیشرفت و رشد اقتصادی است و آزادی یعنی هیچ مانع ساختگی و غیر طبیعی نباید بر سر راه رقابت و تجارت وجود داشته باشد. به اعتقاد او دولت‌ها باید تمام موانع رقابت و تجارت آزاد را از میان بردارند. نظارت بر تجارت داخلی و بین‌المللی به معنای ایجاد انحصار است. او حتی توصیه می‌کند که قوانین مربوط به حق ارشدیت و حق وراثت که در عرف مذهبی مسیحیت اروپایی مانع تقسیم زمین‌های بزرگ بودند، منسوخ گردد. (هانت، ۱۳۷۶، ص ۲۶)

بطور خلاصه باید گفت تئوری آدام اسمیت در زمینه توسعه اقتصادی تلاشی است در جهت این که مشخص نماید رشد اقتصادی چگونه صورت می‌گیرد و چه عوامل و سازوکارهایی آن را تشویق می‌کنند. اسمیت سعی کرد که اهمیت پس‌انداز و تمرکز سرمایه، بهبود تکنولوژی، تقسیم کار و توسعه بازار و روند رشد اقتصادی متعادل را با توجه به فعالیت بخش‌های مختلف صنعتی، تجاری و کشاورزی را در این فرایند نشان دهد.

ولی اسمیت نمی‌گفت که چگونه انگیزه پس‌انداز و تمرکز سرمایه به یک امر فراگیر تبدیل می‌شود و یا آنکه نمی‌گوید چگونه دولتهایی که تسهیل‌کننده تجارت هستند شکل می‌گیرند. لذا دولت توسعه محور و جامعه توسعه یاب مورد بحث اسمیت واقع نشده است. دولت صرفاً نقش پاسبان را بر عهده دارد و جامعه هم آماده توسعه فرض شده است.

از دیدگاه نظریه پرداز معروف دیگری از این رهیافت به نام ریکاردو، اهمیت اصلی گسترش تجارت، نه در افزایش حجم بازار بلکه ناشی از این واقعیت است که با تجارت و تخصص یافتن کشورها در تولید محصولات خاص بر اساس مزیت نسبی، قیمت کالاهای دستمزدی کاهش می‌یابد و استفاده از منابع به صورت کارآمدتری صورت می‌گیرد. (قره‌باغیان، ۱۳۷، ص ۳۰) از نظر ریکاردو تمرکز سرمایه نتیجه و ثمره تجمع سودها می‌باشد، زیرا سود باعث پس‌انداز ثروت می‌شود و برای تمرکز سرمایه از آن استفاده می‌گردد. به عقیده وی توسعه اقتصادی بستگی به اختلاف میل به مصرف و تولید دارد، او تأکید خاصی بر افزایش تولید و کاهش مصرف غیر مولد دارد. ریکاردو طرفدار

سرسخت تجارت آزاد بین ملل بود. او حتی بیش از اسمیت طرفدار سود و بهره تجارت آزاد بود. (پیت، ویک، ۱۳۸۴، ص ۵۳) از نظر وی تجارت آزاد وسیله‌ای موثر در جهت توسعه اقتصادی یک کشور می‌باشد.

ریکاردو نمی‌گفت که محصولات که در تجارت استفاده می‌شود چگونه بتوسط مردم تولید می‌شوند و چگونه مردم به تولید و تجارت روی می‌آورند. هم اسمیت و هم ریکاردو فرض کرده‌اند که جامعه انگیزه فراگیری برای تولید و تجارت دارند. درحالی‌که مساله اصلی توسعه این است که چرا کشورهای عقب افتاده از چنین انگیزه و شرایطی برای تولید و تجارت برخوردار نیستند.

اما از نظر جان استوارت میل از دیگر اقتصاددانان کلاسیک، توسعه اقتصادی تابعی از سه عامل زمین کار و سرمایه است زمین و کار دو عامل اصلی و مهم تولید هستند. سرمایه از ذخایر قبلی تمرکز یافته و انباشت شده از کار حاصل می‌شود. از نظر میل یک ملت هنگامی ثروتمند می‌شود که زمین و سرمایه به کمک هم، تولید را با نرخ سریعتر از کاربست صرف نیروی کار افزایش دهند. میل تئوری رشد جمعیت مالتوس را که معتقد به کنترل جمعیت بود، پذیرفت. میل معتقد بود که کنترل جمعیت برای بهبود بخشیدن به شرایط زندگی طبقه کارگر ضروری است. (همان ص ۱۴۵) میل نیز مانند ریکاردو طرفدار سرسخت اقتصاد آزاد است. وی دخالت دولت را تنها در برخی از فعالیت‌های اقتصادی در شرایط خاصی تجویز می‌کند. البته مهم‌ترین کمک میل به اقتصاد سیاسی کلاسیک متمایز نمودن علم از ارزشهای اخلاقی بود. (پیت، ویک ۱۳۸۴ ص ۵۴)

با ارائه چند دیدگاه فوق در حوزه نظریه‌های کلاسیک در باب توسعه، اصول کلی نظریه‌های مذکور را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

الف) سیاست آزادی مطلق اقتصادی: اقتصاد دانان کلاسیک معتقد به وجود یک سیستم خودکار بازار آزاد هستند که ورود و خروج خریدار و فروشنده به آن کاملاً آزاد است و دولت در آن هیچ گونه دخالتی ندارد. از نظر اینان دولت حتی به عنوان یک

سازمان دهنده نیز نباید در فعالیت‌های اقتصادی مشارکت داشته باشد. آزادی اقتصادی، شرط اصلی حرکت به سوی توسعه و رشد اقتصادی است.

(ب) تمرکز و انباشت سرمایه کلید توسعه اقتصادی است. بنابراین وجود طبقه یا گروهی که صاحب سرمایه هستند از شروط لازم توسعه اقتصادی است. تمرکز سرمایه نیاز به پس انداز دارد و تنها زمین داران و سرمایه داران هستند که توان پس انداز دارند. (ج) سود جویی و کسب منافع، انگیزه و عامل اصلی سرمایه گذاری است. بنابراین توسعه اقتصادی بدون وجود انگیزه‌های آن یعنی سودجویی و میل به تکاثر و اندوختن ثروت، امکان پذیر نیست.

(د) سود به طور مداوم افزایش نمی‌یابد بلکه همگام با افزایش رقابت بین سرمایه داران برای افزایش تمرکز و انباشت سرمایه به علت افزایش عرضه نسبت به تقاضا، سود نیز کاهش می‌یابد. بنابراین رقابتی شدن اقتصاد آن را در جهت توسعه و پیشرفت می‌برد. (ه) تمام اقتصاد دانان کلاسیک از وضعیت رکود به عنوان یک نقطه پایانی بر تمرکز سرمایه یاد می‌کنند. رکود اقتصادی از تمایل ذاتی نزولی بودن سود نشأت می‌گیرد که روند تمرکز سرمایه را دچار اختلال می‌گرداند (قره باغیان ۱۳۷۰ ص ۴-۱۵۲) بنابراین برای رشد و توسعه اقتصادی همواره باید مراقب رکود اقتصادی بود.

همانطور که در سطور قبلی گفته شد اقتصاددانان کلاسیک بیشتر به دنبال مطالعه ماهیت ثروت بودند. اینکه ماهیت ثروت چیست و چگونه ثروت به دست می‌آید. ولی به این سؤال که چگونه مردم برای کسب ثروت وارد فعالیت‌های اقتصادی می‌شوند نمی‌پردازند. توجه به انگیزه‌های شخصی برای حضور فراگیر مردم در توسعه کفایت نمی‌کند.

مارکسیسم اقتصادی

در این جا بد نیست که به تئوری توسعه از دیدگاه مارکس نیز اشاره کنیم. اگر چه از نظر پژوهشگران تئوریهای مارکس در مورد توسعه اقتصادی بطور مستقیم در

کشورهای در حال توسعه کاربرد ندارد. اما یکی از مهمترین ارکان تئوری توسعه برنامه‌ریزی شده مارکس که در کشورهای در حال توسعه کاربرد زیادی دارد، طرح دویخشی اوست که با وضعیت دوگانه اقتصاد این کشورها منطبق می‌باشد. اقتصاد این کشورها دچار شرایط و وضعیتی دوگانه است. به این معنی که اقتصاد از دو بخش صنعتی و سرمایه‌داری و بخش سنتی و کشاورزی، تشکیل شده است. بخش سرمایه‌داری یا بخش مدرن اقتصادی در گیر فعالیت‌های صنعتی است، در حالی که بخش سنتی در تولید کشاورزی و دامداری فعالیت دارد. این بخش صنعتی است که بخش اعظم مازاد اقتصادی را تولید می‌کند در حالیکه بخش کشاورزی مازاد تولیدی ناچیزی دارد و شدیداً کاربر است. توسعه اقتصادی سریع تنها هنگامی رخ می‌دهد که تخصیص منابع بین دو بخش سنتی و مدرن صورت پذیرد. یعنی از ماشین‌آلات مدرن بخش صنعتی برای افزایش تولید در بخش سنتی و کشاورزی استفاده گردد. در این حالت شکاف میان دو بخش کمتر شده و مازاد تولید بخش سنتی نیز افزایش خواهد یافت. (قره‌باغیان، ۱۳۷۰، ۱۷۳)

بطور کلی مارکس تسلط خارجی به اقتصاد را به عنوان عاملی اصلی عقب ماندگی اقتصادی کشورهای استعمار زده معرفی کرد و راه حل آن را کسب استقلال می‌دانست. (همان و ۱۷۲)

ضمن اشاره‌ای که به دیدگاه مارکس در باب توسعه نمودیم، می‌توان به طور کلی نظریه‌های توسعه را در نمودار زیر دسته بندی نمود.

مشکل بزرگ مارکس وامثال وی این بود که این نظریه پردازان در مطالعه توسعه یافتگی بیشتر به پیشرفت روبنایی و فیزیکی جوامع توجه می‌کردند. تا به عوامل نرم افزاری که در پشت صحنه عوامل سخت افزاری وجود داشت. اگر هم به عوامل نرم افزاری توسعه توجه می‌کردند بیشتر به انگیزه‌های شخصی از جمله انگیزه سود و یا به عواملی از جمله به پس انداز توجه می‌شد اما به عواملی که به شکل گیری پس انداز می‌شد توجه کمتری می‌شد.

دیدگاه‌های نئو کلاسیک

همانطور که قبلاً اشاره شد از نظر متفکرین کلاسیک محرک اصلی رشد اقتصادی، گسترش بازار، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری از محل سودهای حاصله، یا تمایل دایمی سرمایه‌داران به انباشت هر چه بیشتر ثروت است. اما می‌توان از دیدگاه‌های نئو کلاسیک نیز در باب توسعه یاد کرد که با مبانی و پیش شرط‌های دیگری بحث می‌کنند. از این دسته نیز به چند نظریه اشاره می‌کنیم:

شومپیتر کتاب معروف خود *تئوری اقتصادی توسعه* را در ۱۹۱۱ به چاپ رساند در این کتاب شومپیتر از نظریه‌های رشد کلاسیک فاصله گرفت. وی تمایز روشنی میان توسعه و رشد اقتصادی قایل شد. از نظر او رشد اقتصادی روند تدریجی گسترش تولید است. یعنی تولید میزان بیشتری از یک کالا با استفاده از شیوه‌های قبلی تولید، برعکس توسعه اقتصادی فرآیندی گسست‌آفرین است. توسعه اقتصادی عبارت است از بکارگیری ترکیباتی جدید از ابزارهای تولید به گونه‌ای که شرایط تولید کالاهای موجود دگرگون شود و یا کالاهای جدیدی ارایه گردد و یا منابع جدید عرضه یا بازارهای تازه‌ای گشوده شود و یا اینکه صنعت از نو سازمان دهی شود. (میر ۱۳۸۲، ۲۴)

بطور کلی در شیوه‌های تولید، نوع محصولات، بازارها یا سازمان صنایع نوآوری حاصل گردد. شومپیتر سه خصوصیت را نام می‌برد که به نظر وی در ذات بیشتر نمونه‌های توسعه اقتصادی وجود دارد و بدون آنها توسعه عموماً نمی‌تواند تحقق یابد. این سه خصوصیت عبارتند از: بسیج عوامل موجود تولید و ترکیب آنها به شیوه‌های جدید - گسترش اعتبارات - حضور کار آفرینان و نوآوران که برای آغاز روند بسیج منابع و تکمیل آن لازم است. از نظر وی خصوصیات اصلی توسعه اقتصادی نه انباشت تدریجی سرمایه جدید بلکه بسیج عوامل موجد تولید در جهت مصارف نوین است. (همان، ۳۹)

شومپیتر همچنین معتقد بود که نقش نوآوری در اقتصاد را نه سرمایه‌داران بر خلاف آنچه کلاسیک‌ها معتقد بودند، بلکه کسانی که قوه ابتکار دارند ایفا می‌کنند. مبتکرین افراد عادی و معمولی نیستند بلکه افرادی باهوش و دارای خلاقیتند که روشهای جدید و

نوآورانه را بکار می‌گیرند. در جریان تولید اقتصادی، مبتکر، سرمایه دار نیست، بلکه هدایتگر سرمایه است. (قره‌باغیان، ۱۳۷، ۱۷۶)

دیدگاه شو مپیتر درحقیقت برمحور کارافرینی است. یعنی کسانی که قادر هستند نوآوری و خلاقیت داشته باشند موجب تولید ثروت هستند. یعنی عنصر سومی غیر از کارگران و سرمایه داران محور توسعه هستند. این دیدگاه نوعی بینش تلفیقی از نیروی کار و سرمایه است. و در سطح بنگاه قدرت توضیح دهندگی خوبی برای تولید و اشتغال و درآمد را دربر می‌گیرد. اما همین عناصر را نمی‌توان به کل یک جامعه سرایت داد. یعنی آن شرایطی که کارافرینی را در یک جامعه گسترش می‌دهد غیر از افراد کارافرین می‌باشد. و از طرف دیگر محصول کارافرین باید در جامعه جذب شود. بنابراین اینکه چگونه جامعه مناسب کارافرینی شکل می‌گیرد کمتر مورد بحث و توجه قرار گرفته است. جان مینارد کینز از دیگر اقتصاددانان معروف نو کلاسیک به دلیل نظریه پردازی اش در مورد علل بیکاری و ارایه راه‌حل‌هایی برای رفع آن در ادبیات توسعه اقتصادی مشهور است. در خلال دهه ۱۹۳۰ یعنی دوران رکود اقتصاد بین‌المللی، کینز به نقش تقاضای موثر در تعیین اشتغال و تولید کل اشاره کرد. اعتقاد به اینکه تلاش برای افزایش پس‌اندازها در زمان رکود می‌تواند به وخیم‌تر شدن مارپیچ نزولی تولید و اشتغال منجر گردد و افزایش مخارج بخش عمومی در زمان رکود می‌تواند مفید و نه مضر باشد، در زمان خودش نظریاتی بدیع و نو بود. (هانت ۱۳۷۶، ۴۱، ۴۰) گرچه برخی از پژوهشگران معتقدند نظرات کینز در زمینه توسعه اقتصادی مشکلات اقتصادهای توسعه نیافته را حل نمی‌کند و تئوری رشد اقتصادی او برای کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تدوین شده است. (قره‌باغیان، ۱۳۷۰، ۱۸۷)

درحقیقت نظریه کینز برای کشورهای توسعه یافته‌ای است که با نوسانات اقتصادی مواجه هستند. و با کمک سیاستهای اقتصادی آن دولتها می‌توانند نوسانات اقتصاد خود را کنترل کنند. به عنوان مثال لوئیس از دانشمندان علم اقتصاد معتقد است که؛ فرض کینز مبنی بر نامحدود بودن عرضه نیروی کار و حتی زمین و سرمایه در اقتصادهای فاقد

اشتغال کامل و نیز این نظر وی که رشد بلند مدت اقتصادی نه به واسطه کمبود پس‌انداز بلکه در اثر مازاد پس‌انداز آشفته می‌گردد، صحیح نیست. از سوی دیگر، برخی اقتصاددانان امروزی، تأثیر اندیشه‌های کینز را بر جنبه‌های گوناگون اقتصاد توسعه، آشکار ساخته‌اند (هانت، ۱۳۷۶، ۴۱)

به عقیده کینز میان دو متغیر درآمد کل و اشتغال رابطه مستقیم وجود دارد به نحوی که در آمد کل تابعی از میزان اشتغال در یک کشور است و هر چه درآمد کل بیشتر شود، میزان اشتغال نیز بیشتر خواهد شد و بر عکس.

کینز خود یک الگوی معین و منسجمی برای توسعه اقتصادی عرضه نکرد اما پیروان او مانند هارود و جون رابینسون در رفع این نقیصه تلاش‌هایی انجام دادند (قره‌باغیان ۱۳۷، ۹-۱۸۷) تئوری اقتصادی کینز در مورد رشد اقتصادی را نمی‌توان برای هر جامعه و سازمان اقتصادی پیاده کرد. این تئوری بیشتر در مورد کشورهای توسعه یافته غربی کاربرد دارد.

الگوهای توسعه در دهه‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۸۰

بررسی آثار اولیه اقتصاد دانان توسعه در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ نشان می‌دهد که دو الگوی عمده و اساسی بر این آثار مسلط است؛ الگوی هسته در حال گسترش سرمایه‌داری که در امریکای شمالی و اروپای غربی شکل گرفت و الگوی ساخت‌گرایی که ابتدا در امریکای لاتین شکل گرفت و سپس شهرت گرفت. این الگوها هر کدام روش‌هایی را برای غلبه بر معضل توسعه نیافتگی عرضه می‌کردند. این پژوهشگران این آثار در چند زمینه اشتراک نظر داشتند؛ اول این که الگوی نئوکلاسیک را برای فهم و تبیین توسعه نیافتگی و توسعه نارسا می‌دانستند. و به همین دلیل اکثر آنان دستیابی به میزان مطلوب بسیج منابع برای توسعه اقتصادی را بدون دخالت گسترده دولت در اقتصاد و عملکرد بازار در مناطق توسعه نیافته ناممکن می‌دانستند. (هانت، ۱۳۷۶، ۶۱)

تا اینجا ملاحظه می‌شود که اندیشمندان کم‌کم متوجه می‌شوند که صرف ارائه

نظریاتی برای نوآوری و یا ماهیت ثروت ملل و یا نظریه ارزش پاسخی به عقب ماندگی ملتها نیست بلکه دولت‌ها هم باید نقشی در توسعه برعهده بگیرند. ولی چگونه دولت‌ها این نقش را ایفا کنند و از طرف دیگر جامعه چه نقش داشته باشد هنوز نظریات توسعه بدون پاسخ است.

لوئیس تئوری توسعه اقتصادی بر محور انتقال مازاد نیروی کار از بخش سنتی اقتصاد به بخش مدرن آن به مثابه ابزاری برای تمرکز سرمایه خود در اوایل دهه ۱۹۵۰ منتشر ساخت. او مانند تمام اقتصاددانان پیرو مکتب کلاسیک معتقد است که در اکثر کشورهای در حال توسعه نیروی کار به فور وجود دارد و سطح دستمزدها در این کشورها در سطح حداقل معیشت است. توسعه اقتصادی تنها زمانی رخ می‌دهد که مازاد نیروی کار بخش سنتی به مثابه ابزاری جهت تمرکز سرمایه به بخش مدرن اقتصاد که وی آنرا بخش سرمایه‌داری می‌نامد، انتقال داده شود. بخش سرمایه‌داری، بخشی است که از سرمایه مولد قابل تولید مجدد استفاده می‌کند و برای استفاده از عوامل تولید نیز پول پرداخت می‌کند. بخش سنتی اقتصاد آن بخشی است که از سرمایه مولد یا قابل تولید مجدد استفاده نمی‌کند. در این بخش تولید سرانه بسیار کمتر از بخش سرمایه‌داری است. در اکثر کشورهای در حال توسعه که پر جمعیت هستند تولید نهایی هر واحد اضافی کار تاثیر چندانی بر مقدار تولید کل ندارد و از آنجائی که عرضه نیروی به وفور است در بخش سرمایه‌داری این امکان هست که صنایع نوین ایجاد شود و یا صنایع موجود بدون افزایش سطح دستمزدها گسترش یابد. در این حالت سطح دستمزدها در بخش سرمایه‌داری (صنعتی) برابر با سطح حداقل معاش است یا همان درآمدی است که کارگران در صورت کار بر روی زمین می‌توانستند کسب کنند. در این حالت دهقانان بی‌زمین و یا کم زمین، کارگران موقتی و زنان خانه‌دار مهم‌ترین نیروی تولیدی برای بخش سرمایه‌داری، هستند. این کارگران ربه علت مدرن نبودن صنایع ب آسانی می‌توانند بعد از مدت زمانی کوتاهی تجربه و مهارت لازم را کسب نمایند. (قره‌باغیان ۱۳۷۰، ۷-۲۲۶)

بطور کلی می‌توان گفت در تئوری لوئیس تقسیم اقتصاد به دو بخش و تجزیه و تحلیل این دو بخش اقتصادی بسیار پر ارزش است. او سعی کرد نشان دهد که چگونه روند تمرکز سرمایه در کشورهای در حال توسعه به وقوع می‌پیوندد، کشورهایی که دارای نیروی مازاد کار فراوان اما سرمایه اندک هستند. (قره‌باغیان ۱۳۷۰، ۲۳۷)

روستو یکی دیگر از نظریه پردازان توسعه از دیدگاهی تاریخی به جریان توسعه اقتصادی می‌نگرد و آنرا تحلیل می‌نماید. وی برای توسعه اقتصادی پنج مرحله را تشخیص داده و معتقد بود که هر یک از کشورهای جهان در یکی از این مراحل توسعه قرار دارند. پنج مرحله‌ای که روستو معرفی می‌کند عبارتند از: جامعه سنتی - شرایط ماقبل جهش - مرحله جهش - حرکت بسوی بلوغ اقتصادی - دوران مصرف انبوه (کانث، ۱۳۷۴، ۱۶۹)

روستو از مرحله‌ای بنام مرحله پس از مصرف نیز سخن گفته است از نظر او پیش‌بینی این مرحله چندان آسان نیست. در دهه گذشته امریکایی‌ها طوری رفتار کرده‌اند که گویا پس از حد معینی، مطلوبیت نهایی برای کالاهای مصرفی با دوام نزول می‌کند. امریکایی‌ها طوری رفتار می‌کنند که گویا در نظامی متولد شده‌اند که تامین اجتماعی و مصرف انبوه از ابتدا در آن وجود داشته است بدین ترتیب به نظر می‌رسد که ارزش اندکی برای به دست آوردن درآمد واقعی به شکل متعارف آن قایل هستند. (کانث ۱۳۷۴، ۱۷۹)

وجوه مشترک میان نظرات لوئیس و روستو در مورد جهش به سوی رشد را می‌توان این گونه خلاصه کرد:

رشد اقتصادی که بر حسب افزایش درآمد سرانه اندازه‌گیری می‌شود مشخصه تعیین کننده توسعه اقتصادی است، توسعه اقتصادی نیز در معنای عمیق‌تر خود مستلزم تحول اقتصاد معیشتی، راکد و سنتی به اقتصاد سرمایه‌داری است که بر رشد پایدار، نیروی کار مزد بگیر و افزایش دستمزدهای واقعی در دراز مدت مبتنی است. عامل تعیین کننده میزان رشد، میزان تشکیل سرمایه است که خود تابع سهم پس‌اندازها از درآمد ملی است.

طبقه سرمایه‌دار کارآفرین نقش مهمی در انباشت سرمایه ایفا می‌کند. زیرا اعضاء آن نسبت به سایر طبقات میل بیشتری به پس‌انداز دارند. از همین رو یکی از عناصر اساسی در دوره آغاز رشد اقتصادی ظهور طبقه‌ای است که از آن به عنوان کارآفرین به تعبیر روستو یا سرمایه‌دار به تعبیر لویی‌یس یاد می‌شود، که در بخش دولتی یا خصوصی فعالیت دارد.

برای آنکه میزان رشد در مرحله بعدی حداکثر شود باید بخش اعظم درآمد ملی را در اختیار کسانی قرار داد که میل نهایی پس‌انداز آنها بالا است. یعنی طبقه سرمایه‌دار. بنابراین باید سهم آنان از درآمد ملی پیوسته افزایش یابد. با توجه به مؤلفه‌های ذکر شده توصیه‌های مشخصی در مورد نحوه تعیین دستمزدها، سیاستهای پولی، مالی و نیز انتخاب تکنولوژی تولید مطرح می‌شود که هدف از تمامی آنها افزایش میزان سودآوری و تقویت کنترل طبقه سرمایه‌دار بر منابع کمیاب و در نتیجه افزایش میزان انباشت مولد است. (هانت، ۱۳۷۶، ۹-۷۸)

سادگی نسبی مؤلفه‌های اصلی این دیدگاه، سودمندی بالقوه آن در سطح تئوریک، خوش‌بینی نسبی آن باعث مقبولیت آن در دهه‌های ۶۰ و ۱۹۵۰ شد.

الگوی ساختارگرایی اقتصادی؛ زمینه ظهور مکتب ساختارگرایی اقتصادی امریکای لاتین بود. بنیان‌گذار این مکتب راثول پربیش اقتصاددان آرژانتینی بود که در دهه ۱۹۴۰ به ارایه نظریات خود پرداخت. پربیش در سنت اقتصاد نئوکلاسیک رشد کرده بود هنگامی که وی در اوایل دهه ۱۹۲۰ فعالیت می‌کرد نظریه ایستای مزیت نسبی تفسیر مناسبی برای رشد اقتصادی سریع آرژانتینی در شش دهه گذشته دانسته می‌شد. اما در اواخر همین دهه به ویژه با آغاز بحران ۱۹۲۹ وضعیت تجاری آرژانتین دچار تغییر شد. (هانت، ۱۳۷۶، ۶۲)

نوساناتی که در صنعت و اقتصاد این کشور رخ داد پربیش را وادار به تامل درباره مبنای نظری سیاست‌گذاری در آرژانتین و دیگر کشورهای امریکای لاتین نمود. پربیش در دهه ۱۹۴۰ از سیاست صنعتی شدن آرژانتین و سایر کشورهای امریکای لاتین

به مثابه ابزاری برای کاستن از میزان آسیب‌پذیری اقتصادی آنان حمایت کرد. پربیش و همکارانش بر ساختار اقتصادی کشورهای توسعه نیافته به عنوان عامل محدود کننده رشد و ماهیت آسیب‌پذیری آنها در نظام اقتصاد بین‌المللی تاکید داشتند. در دهه ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹۶۰ دیدگاه ساخت گرا، تعدادی از اقتصاددانان خارج از امریکا لاتین را به خود جلب کرد، این عده در گسترش این الگو سهم داشتند کسانی مانند دادلی سیرز و هانس سینگر از این افراد بودند. (هانت، ۱۳۷۶، ص ۶۴، ۶۳) میردال نیز دیدگاههایی مشترک با این الگو داشت، با این حال اکثر صاحب‌نظران معتقدند که الگوی ساختگرایی عمدتاً در درون (ECLA) پا گرفت (همان، ۶۴).

ساختارگرایان معتقدند که دستیابی به رشد و توسعه مستلزم رهایی از وابستگی به تقاضای خارجی برای صادرات محصولات اولیه و نیز پویایی و رشد بخش عرضه برای گسترش بخشی صنعت داخلی است. ساخت گرایان بر خلاف نئومارکسیست‌ها، توسعه از طریق سرمایه‌داری را پذیرفته و به منظور تحقق چنین توسعه‌ای، تلاش می‌کردند از طریق اصلاح سیاستهای اقتصادی موجود، تغییرات بلند مدت در ساختارهای اقتصادی ایجاد کنند. آنها طرفدار تحولات اجتماعی و سیاسی رادیکال نبودند. (هانت، ۱۳۷۶، ۶۵، ۶۴)

اگر بخواهیم مقایسه‌ای میان الگوی ساخت گرایی و الگوی هسته درحال گسترش سرمایه داری انجام دهیم باید بگوییم که در الگوی هسته درحال گسترش سرمایه داری، افزایش پس اندازها و انباشت سرمایه نقش اصلی در توسعه دارند. در این الگو علت پایین بودن میزان رشد، نبود پس انداز است و نه انگیزه ناکافی برای سرمایه گذاری. همچنین این الگو امکان محدودیت رشد به واسطه کمبود ارز را که به معنی عدم امکان واردات کالاهای سرمایه‌ای است نادیده می‌گیرد. در حالی که در الگوی ساخت گرایی انگیزه ناکافی برای سرمایه گذاری و کمبود ارز، محدودیت‌های اصلی شمرده می‌شوند. (هانت ۱۳۷۱، ۱۳۶)

نظریه مازاد اقتصادی در توسعه نیافتگی

در دهه ۱۹۵۰ پل باران که جزء اقتصاددانان برجسته توسعه بود که به بررسی مشروح کار آیی اصول مارکسیم برای تحلیل مسائل معاصر توسعه نیافتگی پرداخت. وی در جریان تدوین دیدگاه خود در مورد تاثیر امپریالیسم اقتصادی و سیاسی بر کشورهای عقب مانده بیشتر از آثار لنین و معاصران وی الهام گرفت. وی همچنین مفاهیم نوآورانه‌ای را در تحلیل خود مطرح ساخت و توجه خود را روی شیوه‌های طبقاتی غارت مازاد اقتصادی واقعی در اقتصادهای توسعه نیافته متمرکز کرد. این مازاد به صورت مابه‌التفاوت تولید واقعی و مصرف واقعی تعریف می‌شد. (هانت، ۱۳۷۶، ۸۰) در اواخر دهه ۱۹۶۰ تحلیل باران از توسعه نیافته گی پیروان بسیاری پیدا کرد. این موضوع تا حدودی ناشی از آثار اندره گوندر فرانک بود. وی در اوایل دهه ۶۰ از شیکاگو به امریکای لاتین رفت، وی علل مهاجرت خود را تأمل درباره مسائل توسعه با توجه به مشکلات داخلی چون کمبود سرمایه، وجود نهادهای فئودالی و سنتی که مانع سرمایه گذاری و پس انداز می‌شوند، اعلام کرد. از نظر باران توسعه نیافتگی وضعیتی است که مشخصه آن، پائین بودن در آمد است. اما فرانک با اقتباس از مفهومی که باران قبلاً مطرح ساخته بود توسعه نیافتگی را فرآیند مداوم غارت مازاد کشورهای توسعه نیافته و انتقال آن به مراکز نظام سرمایه داری جهانی می‌داند، تحقق این روند در کشورها مختلف به ویژه از طریق تجارت انحصار گرایانه منجر به تداوم فقر توده مردم می‌شود.

باران و فرانک هر دو علت دایمی شدن توسعه نیافتگی را عدم موفقیت طبقات حاکم کشورهای توسعه نیافته در زمینه استفاده از مازاد موجود برای انباشت مواد در داخل این کشورها می‌دانند. در واقع مازادی که از دهقانان و نیروی کار مزد بگیر به دست می‌آید یا صادر می‌شود یا صرف خرید کالاهای تجملی و یا بورس بازی در معاملات شهر می‌شود. باران و فرانک معتقدند که دیدگاه شان درباره سرمایه داری تجاری و هر گونه سرمایه داری که به سرمایه گذاری در تولید می‌پردازد و نیز در مورد طبقات اسراف کار سنتی صدق می‌کند. زیرا فعالیت سرمایه داران در کشورهای توسعه نیافته اعم از داخلی و

خارجی نوعاً انحصارگرایانه و بنابراین محافظه کارانه و غیر پویاست. از نظر نئومارکسیستها در نظام سرمایه داری بین المللی، مسیر توسعه برای کشورهای توسعه نیافته بسته است، برای تحقق توسعه اقتصادی باید توده‌های مردم جایگزین طبقات حاکم موجود شوند و ضمن کنترل مازاد اقتصادی بی درنگ مسیر توسعه سوسیالیستی را درپیش گیرند و خود را از نظام سرمایه داری بین المللی خارج نمایند. (همان، همان جا)

توسعه اقتصادی در دیدگاه مکتب نوسازی

مجموع اقتصاد دان‌های این مکتب استفاده انسان از تکنولوژی، جهت کنترل منابع طبیعی و دستیابی به افزایش رشد بازده سرانه را نوسازی می‌دانند. (همان، همانجا) نظریه پردازان نوسازی در زمینه توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم معتقدند که رشد کشورهای پیشرفته حاصل از استعمار جنوب نیست بلکه حاصل کشف رموز پایدار رشد اقتصادی است.

مهمترین عامل گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن از دیدگاه نوسازی، ظهور نظام پاداش برای نوآوری و ابداع است، جامعه نه تنها باید از تغییر و پیشرفت استقبال کند بلکه باید تحمل نابرابری‌ها را داشته باشد که حاصل بهره برداری از منافع خصوصی شدن است و موجب می‌شود که بخش خصوصی خود را برای نوآوری آماده کند و این ارزش بالای اجتماعی است. برای تحقق این امر دولت باید ابزارهای لازم را برای حمایت و سازماندهی دارایی‌های خصوصی فراهم کند. تصمیمات اقتصادی باید تا حدی از مداخلات سیاسی مستقل باشد. اگر تصمیم‌گیری‌ها بطور غیر متمرکز از طریق ترتیبات بازار رقابتی انجام گیرد نوآوری پدید می‌آید که تفکرات جدید را تشویق می‌کند. توسعه نهادهای سرمایه داری، در مرکز دیدگاه نوسازی جای دارد. (همان ۸۴)

نظریه پردازان نوسازی بر این باورند که برای ایجاد رشد اقتصادی پایدار و خود جوش در جنوب و کشورهای جهان سوم باید مراحل گذر از جامعه سنتی به جامعه مدرن را طی نمایند. پس سیر توسعه در پیگیری الگوی کشورهای شمالی است، موانع اصلی

عدم توسعه از نهادها و ساختارهای فرهنگی اجتماعی سنتی کشورهای جهان سوم ناشی می‌شود. (همان، همانجا)

اصول و مبانی نظری مکتب وابستگی

مکتب وابستگی مانند مکتب نوسازی دارای گرایشات و اجزای متنوعی است. اما می‌توان گفت آنها به رغم گرایشات مختلف بر روی برخی اصول اساسی اتفاق نظر دارند:

اول- آنان وابستگی را فرایندی عام تلقی می‌کنند که در تمام کشورهای جهان سوم صدق می‌کند.

دوم- وابستگی یک وضعیت خارجی است یعنی وضعیتی که از بیرون تحمیل شده است، پس مهمترین مانع توسعه فقدان سرمایه و مهارت و... نیست بلکه بر عکس موانع را باید در بیرون یعنی در میراث تاریخی استعمار و تداوم تقسیم کار نابرابر بین المللی جستجو کرد.

سوم- وابستگی غالباً به عنوان وضعیت اقتصادی سنجیده می‌شود، وابستگی نتیجه فرآیند انتقال مازاد اقتصادی از جهان سوم به کشورهای متروپل است.

چهارم- وابستگی بخشی از قطب بندی مناطق در اقتصاد جهانی قلمداد می‌شود، زیرا از یکسو جریان خروج مازاد اقتصادی از کشورهای فقیر موجب توسعه نیافتگی آنان شد و از سوی دیگر انتقال همین مازاد به نفع جریان توسعه در غرب تمام شده است. پس چنانچه آندره فرانک تاکید می‌کند توسعه نیافتگی در پیرامون و توسعه در مرکز دو جنبه مختلف از یک جریان واحد انباشت سرمایه را تشکیل می‌دهند.

پنجم- وابستگی و توسعه دوفرایند متضادند، آیا توسعه در کشورهای پیرامون با توجه به انتقال مستمر مازاد به مرکز امکان پذیر است؟ خیر، وقوع توسعه واقعی در کشورهای پیرامون با توجه به انتقال مستمر مازاد به مرکز امری نامحتمل است. هر چند ممکن است گونه‌ای توسعه محدود در خلال دوره‌های انزوا نظیر جنگ جهانی رخ دهد.

ششم- ارتباط بیشتر میان مرکز و پیرامون به زیان پیرامون است. اقتصاد سیاسی پیرامون به صورتی سامان یافته است نیازهای مرکز را برآورده سازد. پس پیرامون باید توسعه بومی یا خود اتکایی برپایه منابع خودی را انتخاب کنند، تا بتوانند به توسعه واقعی و استقلال دست یابند، البته خود اتکایی به معنای انزوا نیست بلکه به این معناست که این کشورها نباید تحت انقیاد و سلطه مرکز قرار گیرند. (همان ۱۱۸ و ۱۱۷)

از نظر مکتب وابستگی لازم است تعریف جدیدی از اصطلاح توسعه ارائه گردد. معنای توسعه باید به چیزی بیش از صرف در اختیار داشتن صنعت و تکنولوژی و بهره‌وری بالاتر تبدیل گردد. به جای این مولفه‌های بهتر است تعریف دیگری بر حسب بهبود سطح زندگی همه مردم پیرامون ارائه گردد. برنامه‌های توسعه به جای آنکه معطوف به قشرهای خاص شهرنشین و نخبه باشند باید متوجه زندگی دهقانان روستا نشینان و محرومان باشند. برنامه توسعه‌ای که مبتنی بر منافع بخش کوچکی از افراد جامعه به هزینه اکثریت مردم محروم باشد نمی‌تواند برنامه مناسبی باشد. (همان ۱۱۹، ۱۱۸)

نظریه پردازان وابستگی شماری از مکانیسم‌های وابستگی توسعه جنوب را ذکر کرده‌اند که در واقع مانع اصلی توسعه جنوب هستند از جمله: مبادلات نابرابر، شرکت‌های چند ملیتی که به عنوان ابزارهای استثمار جنوب مطرح می‌شوند.

نظریه پردازان وابستگی در زمینه رفع مشکل کشورهای جنوب با هم اختلاف دارند بعضی‌ها به استراتژی توسعه مستقیم علاقه مند هستند که بر تولید برای بازار داخلی تاکید دارند. این برنامه شامل کاهش ارتباط اقتصادی با شمال به منظور تقویت صنایع داخلی است. در این روند آنها خواهان برقراری مقررات سخت گمرکی و ایجاد مانع برای سرمایه گذاری خارجی هستند تا از این طریق صنایع داخلی تقویت شوند.

عده‌ای دیگر خواهان اتکای کشورهای جنوب به هم هستند تا با گردآوری منابع اقتصاد خود، فشارهایی را به شمال وارد کنند تا نظام اقتصاد بین المللی اصلاح گردد. عده‌ای نیز معتقدند که به تنهایی از طریق انقلاب سوسیالیستی می‌توان از وابستگی به سیستم جهانی سرمایه داری رها شد. (همان ۱۷۲)

مکتب نظام جهانی و توسعه اقتصادی

گرچه مکتب وابستگی موفق به محو نوسازی نشد، تا اواسط دهه ۱۹۷۰ نبرد ایدئولوژیک میان این دو مکتب تا حدی فروکش کرد. تکیه بیش از حد نظریه وابستگی بر اصل بودن عامل خارجی در توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم موجب شد متفکرانی که بر اساس یافته‌های جدید جامعه‌شناسی توسعه ریشه توسعه نیافتگی را در داخل کشورهای جهان سوم جستجوی کردند به این نظریه با دیده تردید بنگرند. (ساعی ۱۳۸۴-۱۸۱) در این دوران والراشتاین به همراه همکارانش دریافته بودند که در چارچوب دیدگاه وابستگی نمی‌توان به تبیین بسیاری از فعالیت‌های جدید در اقتصاد جهانی سرمایه داری دست زد.

اول آنکه شرق آسیا (ژاپن، تایوان و ...) هنوز آهنگ رشد خود را بطور قابل توجهی حفظ کرده بود و با توجه به رقابت و معارضة جویی دولت‌های صنعتی مزبور با سلطه و سیادت اقتصادی امریکا تصور این توسعه و پیشرفت‌های اقتصادی به عنوان توسعه وابسته دشوارتر می‌شد.

دوم آنکه بحرانی نیز در میان دولت‌های سوسیالیستی رخ داده بود. اختلاف چین و شوروی رکود اقتصادی میان دولت‌های سوسیالیستی و استقبال دولت‌های مذکور از ورود سرمایه‌های خارجی نشانه‌های شکست الگوی مارکسیسم انقلابی را نمودار ساخته بود. سوم وجود بحران در نظام سرمایه داری امریکا بود. جنگ ویتنام- بحران واترگیت- تحریم نفتی ۱۹۷۵- افزایش شکاف تجاری در دهه ۱۹۸۰ و ... همگی نشانه‌های پایان سیادت امریکا بر اقتصاد جهانی را آشکار می‌ساختند. علاوه بر آن گرایش دایمی به سوی تشکیل اتحادیه‌ها در نظام جهانی را نیز می‌توان به چشم دید. وحدت اخیر میان واشنگتن پکن و توکیو در چارچوب خطوط ایدئولوژیک جنگ سرد در دهه ۱۹۵۰ از هیچ معنای روشنی بر خوردار نیست.

والراشتاین و همکاران وی به منظور تامل و بازنگری در مورد مسائل خطیری که طی دو دهه اخیر رخ داده بود دیدگاه نوینی را موسوم به نظام جهانی ارائه دادند. (سو ۱۳۸۰،

۲۰۹ و ۲۰۸) نظریه نظام جهانی ضمن محور قرار دادن اقتصاد جهان به عنوان واحد تحلیل نظام تاریخی را بر اساس سه لایه و قطب مرکز نیمه پیرامون و پیرامون مورد مطالعه قرار می‌دهد، بر اساس این نظریه تمام حوادث و تحولات اجتماعی باید در چارچوب یک نظام جهانی مورد بررسی و تحلیلی قرار گیرند. (ساعی ۱۳۸۴، ۱۸۲) برخلاف مکتب وابستگی که اساسا توجه خود را بر شکوفایی و رکود جوامع و کشورها متمرکز ساخته است مکتب نظام جهانی پویاها و تحولات اقتصاد جهانی را در طول تاریخ مورد مطالعه قرار می‌دهد. والراشتاین در خلال مراحل اولیه تدوین دیدگاه نظام جهانی به شدت تحت تاثیر ادبیات نئومارکسیستی بود. (سو ۱۳۸۰، ۲۱۰)

اما والراشتاین در مراحل بعدی پژوهش‌هایش و تدوین کامل دیدگاه خود از چارچوب مکتب نئومارکسیستی وابستگی فراتر رفت و تحت تاثیر اندیشه‌های مورخ فرانسوی (فرناند - برودل) و روش شناسایی او قرار گرفت. دیدگاه والراشتاین از نظر عمومی سیستم‌ها نیز متاثر شده است. زیرا همانند آن تفکیک حیطه‌های مختلف علمی و نیز تخصصی شدن و جزئی شدن بیش از حد علوم جدید را نمی‌پذیرد و این امر را موجب سطحی‌اندیشی در بسیاری موارد می‌داند. (ساعی ۱۳۸۴، ۱۸۹) در دیدگاه مورد نظر والراشتاین واحدهایی که حیات اجتماعی در آن‌ها جریان می‌یابد دولت یا جامعه نیست. در دیدگاه نظام جهانی این نظام تاریخی است که به جای دولت یا جامعه واحد اصلی تحلیل را تشکیل می‌دهد. (سو ۱۳۸۰، ۲۱۷)

ساختار نظام جهانی؛ از نظر والراشتاین نظام جهانی عبارت است از نظامی که در آن تقسیم کار واحد و نظام‌های فرهنگی متعدد وجود دارد. نظام جهانی از قرن ۱۶ میلادی با پیدایش سرمایه داری و روابط تولیدی خاص به وجود آمده است. پدید آمدن نظام تولیدی همگانی و طبقه کارگر و نیز انباشت بی وقفه سرمایه در اروپا موجب شد که اقتصاد در اروپا به تدریج در جهان گسترش یابد. تجار، صنعتگران و سرمایه داران اروپا به علت افزایش توان و نیاز اقتصادی شان بقیه جهان را به نظام جهانی خود ملحق کردند. رقابت آنها به همراه انباشت سرمایه بازار داخلی را اشباع و نیاز به گسترش را بیشتر می‌کرد،

بحران‌های متعدد رکود و اضافه تولید در اروپا انگیزه اروپایی‌ها را برای جهانی کردن سرمایه و اقتصاد دو چندان می‌کرد. این فرایند به پیدایش نظام جهانی منجر شده که در حقیقت حاصل جهانی شدن سرمایه‌داری اروپا است. در این نظام جهانی همه چیز با هم مرتبط است، نمی‌توان از وجود اقتصاد فئودالی یا سوسیالیستی سخن گفت زیرا تنها یک نظام سرمایه داری در جهان امروز حاکم است. این نظام سرمایه داری جهانی در درون خود به سه بخش مختلف اما مرتبط تقسیم می‌شود:

۱. جوامع مرکز که در آنها تولید صنعتی کشاورزی مهمترین شیوه تولید است فعالیت اقتصادی، پیچیده‌تر و انباشت سرمایه بیشتر است در این کشورهای کالاهایی تولید می‌شود که مستلزم فناوری پیچیده و شیوه‌های مکانیزه و سرمایه است.
۲. جوامع پیرامونی یا حاشیه‌ای که در آنها فعالیت اقتصادی ساده‌تر و کاربر است در این کشورها مواد خام و محصولات کشاورزی تولید می‌شود. دولت‌های این کشورها تحت نفوذ دول مرکز هستند.
۳. جوامع نیمه پیرامونی یا نیمه حاشیه‌ای که در آنها پاره‌ای از فعالیت‌های اقتصادی شبیه فعالیت اقتصادی مرکز و پاره‌ای دیگر همانند فعالیت اقتصادی پیرامون است، این جوامع در برابر دول مرکز از استقلال بیشتری نسبت به گروه دوم برخوردارند. این دسته به عنوان واسطه میان مرکز و پیرامون نقش مهمی را در اقتصاد جهانی ایفا می‌کنند. (ساعی، ۱۳۸۴، ۱۹۵)

از نظر والراشتاین به دلیل وجود پیوند میان بخش‌های مختلف نظام سرمایه داری جهانی توسعه و انباشت سرمایه در مرکز دقیقاً با توسعه نیافتگی و عدم پیدایش سرمایه کلان و نظام تولید پیشرفته در پیرامون مرتبط است این بخش‌ها بر هم اثر می‌گذارند، البته این امر به معنی خارجی دانستن علل توسعه نیافتگی پیرامون نیست.

در نظریه والراشتاین گرچه همه جوامع در نظام اقتصادی اجتماعی اروپایی یا نظام سرمایه داری جهانی قرار گرفته‌اند اما همه سرنوشت محتومی ندارند. هر یک ممکن است در طول زمان به جایگاهی فراتر یا فروتری دست یابند. این تغییر جایگاه به علت

رقابت شدیدی است که بین جوامع تابع نظام سرمایه داری جهانی وجود دارد. تغییر جایگاه نیازمند وجود دو دسته از عوامل است: ۱- منابع ذخیره‌های ۲- استراتژی‌های مناسب برای صعود. دولت‌ها باید به موقعیتی نایل شوند که بتوانند از فشار اقتصاد جهانی تا حدی رهایی یابند، وجود صنایع مناسب و قدرت سرمایه گذاری در سهولت دستیابی به این موقعیت نقش مهمی دارد (همان ۱۹۷، ۱۹۶) از نظر والر اشتاین مسئله‌ای به نام توسعه ملی در نظام جهانی وجود ندارد. توسعه فقط در قالب این نظام مدرن مفهوم می‌یابد. وی معتقد است این مبادلات آزاد است که روابط اجتماعی تولید را معین می‌کند و نه برعکس. به نظر وی ساختار سیاسی بین‌المللی محصول روبنایی از رقابت درونی نظام سرمایه داری است. وی اضافه می‌کند که وضعیت ساختاری موجود برای شکل‌گیری و تداوم بقای نظام سرمایه داری لازم است. نتیجه رقابت‌های سرمایه داران در سطح بین‌المللی این است که دنیای جدید عرصه سیطره نظام سرمایه داری به عنوان یک نظام جهانی شده است. غلبه نظام سرمایه داری ناشی از کنش و واکنش بین کشورهای مرکز و پیرامون در بازار جهانی است که عملاً موجب تحکیم و نهادینه شدن تفاوت‌ها میان این دو دسته از کشورها می‌گردد. نکته در اینجا است که نهادینه شدن تفاوت‌ها چندان عمیق می‌شود که در دراز مدت نیز قابل تغییر نیست. از نظر والر اشتاین نابرابری اصل اساسی و نیروی محرک نظام جهانی است. به نظر او حتی به لحاظ نظری نیز توسعه همزمان همه دولت‌ها امکان‌پذیر نمی‌باشد. زیرا شکاف فزاینده، مکانیسم همیشگی اقتصاد جهانی است. البته برخی از کشورها به توسعه نایل می‌شوند اما به بهای توسعه نیافتگی سایر جوامع. (ساعی ۱۳۸۴، ۱۹۸ و ۱۹۷) والر اشتاین در این تحلیل‌های خود از تلفیق مولفه‌های مارکسیسم با کارکردگرایی ساختاری سود می‌جوید.

نظریه‌های توسعه در دهه هشتاد و نود میلادی

در دهه ۱۹۸۰ دیدگاهی مطرح بود تحت عنوان دیدگاه دولت‌بد، که طبق آن دولت نه راه حل توسعه نیافتگی، بلکه خود مشکل است. به باور آنان جامعه برای رسیدن به

توسعه نیازی به دخالت‌های دولت ندارد. زیرا آزادسازی تجاری می‌تواند توسعه ایجاد کند، سبب صرفه جویی شود و صنایع را از نظر بین‌المللی رقابتی سازد. بازاری شدن بیشتر کالا و خدمات، توسعه را اقتصادی‌تر و کارآمدتر می‌کند. (میر ۱۳۸۲، ۱۴۵)

به باور این دیدگاه دولت‌ها، متورم‌اند، فاسدند و برای اعطای امتیازهای اقتصادی ناشی از دخالت‌های دولت در بازار رشوه می‌گیرند. بنابراین کاهش نقش دولت در اقتصاد موجب سریع‌تر شدن توسعه می‌شود. دوران حاکمیت دیدگاه دولت‌بد نشانه انحطاط عمومی اقتصاد جهانی بود. مشخصه این دوران رکود اقتصاد در ژاپن و امریکا، کاسته شدن از آهنگ رشد تجارت جهانی و افزایش نرخ بهره بود.

در دهه ۱۹۸۰ میانگین رشد کاهش یافت، محدودیت‌های پرداخت‌ها بیشتر شد. اکثر کشورهای رو به توسعه، تورم شدید، فرار سرمایه، پائین آمدن سطح زندگی، افزایش فقر را تجربه کردند. دولت‌های مزبور جهت کم کردن فشارها مجبور شدند به نهادهای بین‌المللی مستقر در واشنگتن، صندوق بین‌الملل پول و بانک جهانی روی آورند. این نهادها نیز از این فرصت برای تحمیل نگرش دولت‌بد خود آن کشورها استفاده کردند، یعنی پرداخت وام را مشروط به قبول این دیدگاه از سوی کشورهای وام‌گیرنده نمودند. در این دوره سیاست‌های بازاری کردن، آزادسازی و سفت کردن کمربندها (اجماع و اشنگتن) بر سیاست توسعه حاکم بود. در نتیجه تعداد زیادی از نهادهای اقتصادی، سیاسی سرمایه داری در بسیاری از کشورهای رو به توسعه تأسیس شدند.

در اواخر دهه ۸۰ مکتب شیکاگو نظریه جدید و متفاوتی درباره توسعه نیافتگی ارائه می‌کند و پایین بودن منابع سرمایه انسانی را مانع اصلی تحقق مقیاس‌های ذاتی صنعتی شدن کشورهای رو به توسعه می‌داند. به باور پیروان این مکتب، بهره‌وری کار و سرمایه خام بوسیله یک عامل، که معرف سطوح سرمایه و دانش انسانی است زیاد می‌شود. به نظر آنان مسیرهای رشد گوناگونی در مقابل کشورها وجود دارد.

دولت‌های توسعه‌گرا

در اواخر دهه ۹۰ چند عامل باعث ارزیابی مجدد نقش دولت در توسعه اقتصادی شد. نخست اینکه اقتصاددانان دریافتند گرچه اکثر کشورهای رو به توسعه در دهه ۱۹۸۰ عملکرد ضعیفی داشتند اما کشورهای آسیای جنوب شرقی که در آنها دولت‌ها به نقش فعال خود ادامه دادند به رشد خوبی دست یافتند. کشورهای فوق به اتخاذ سیاست‌های کلان اقتصادی و ضد تورمی و روش‌های محدود کننده واردات و دستمزدها روی نیاورند. این دولت‌ها سیاست خود را از جایگزینی واردات به پیشبرد صادرات تغییر دادند. ارزش برابری پول‌های خود را با تامین هزینه واردات، کم کردند و به سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و سرمایه‌انسانی ادامه دادند و به پیشرفت مستقیم و غیر مستقیم صنایع گزینشی روی آوردند. دیگر آن که متفاوت بودن موفقیت‌های اصلاحات بازار در کشورهای رو به توسعه طی دهه ۸۰ نهادهای بین‌المللی را به درک این نکته رهنمون شد که این دولت‌ها توانا و متعهدند که اصلاحات موفق را پیش می‌برند و اداره می‌کنند. بدون وجود دولت‌های توانا حتی اصلاحات بازار نیز از مسیر خود منحرف می‌شود یا به نفع گروه خاصی مصادره می‌شود. در این مسیر اگرچه بسیار کوشش شده اما موفقیت چندانی به دست نیامده است.

فرجام سخن

بررسی موجود نشان می‌دهد که با گذشت نزدیک به دو قرن از مباحث توسعه و رشد اقتصادی یعنی از زمانی که که نظریه‌های نوین اقتصادی مطرح شد، تا کنون، مسأله توسعه و رشد اقتصادی که کانون آن را تولید رفاه مادی و بهبود شرایط زندگی انسان شکل می‌داد، همچنان در کانون توجه است. هنوز مسأله فقر و محرومیت و رفع آن برای بشر امروزی مسأله است. هنوز کشورهای زیادی هستند که در آرزوی رسیدن به شرایط مطلوب اقتصادی به برنامه‌ریزی‌های متعدد دست می‌زنند. در کشورهای پیشرفته نیز با تعاریف جدید از فقر و محرومیت، ساحت‌های جدیدی برای اندیشمندان از موضوع توسعه پدیدار می‌شود.

البته حوادث جدیدی مثل جنبش ضد وال استریت نشان داد که کشورهای توسعه یافته با چالش جدید و غیر قابل پیش‌بینی مواجه بودند که آنها را به فکر تجدید نظر درباره نظریات والگوه‌ها و شاخص‌های توسعه کرده است. امروزه در این کشور دموکراسی به عنوان فساد سیاسی و سرمایه‌گذاری به عنوان فساد مالی و بانکها به عنوان ابزار حکومت یک درصد برنود و نه درصد مطرح شده است. من فکر می‌کنم که تا قبل در نظریات توسعه مجدداً باید از سر گرفته شود. جنبش وال استریت نشان داد که عناصر جدیدی در زندگی بشر پیدا شده که تاکنون مورد غفلت بوده است.

مطالب این فصل مقاله‌ای است که به مناسبت ظهور جنبش وال استریت و حوادث این جنبش تدوین شده است و نقد و تحلیلی از نظریات توسعه و توجه به توسعه بر محور مختصات انسانی است.

از مهمترین دستاوردهای جامعه‌شناسی، طبقه‌بندی انواع جامعه انسانی و مهم‌تر از آن آگاهی از انواع جوامع بشری بوده است که انسان در سیر حرکت خود تجربه و زیسته است. انواع گوناگونی از این طبقه‌بندیها ارائه شده است که می‌توان ردپای آنها را از جامعه‌شناسی کنت تا مارکس، وبر و پارسونز و تا متاخیرینی مانند گیدنز و هابرماس و حتی تافلر جستجو کرد. وجه مشترک همه این تلاشها یافتن و نشان دادن آن نقاط و لحظات (moments) تاریخی بوده است که انسان از یک صورت بندی اجتماعی به صورت بندی دیگری نقل مکان کرده است و جهان زیست (life- world) خود را به شکلی اساسی دگرگون کرده است. در این مقاله نخست تلاش می‌کنیم تا نشان دهیم که جامعه بشری تاکنون از سه شیوه زیست عبور کرده است که از آنها تحت عناوین موج نام می‌بریم و اکنون در واقع در حال آماده شدن برای ورود به صورت بندی اجتماعی تازه تری است که از حیث کمیت و کیفیت کاملاً متفاوت با سایر جهان زیستهای پیشین بشری می‌باشد. در این جا از این تحول به عنوان موج چهارم نام می‌بریم که به اختصار آن را عصر انسانیت و مردمی شدن جامعه بشری می‌نامیم. در این صورت بندی شیوه زیست اجتماعی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بشر دستخوش تحولی شگرف قرار خواهد گرفت.

مقدمه

شاید به توان گفت تحولاتی که امروزه در جهان در حال بروز است نمی‌توان به تنهایی در هیچ یک از دوره‌های تاریخی که جامعه‌شناسان از کنت و سن سیمون گرفته تا هابرماس تبیین کرده‌اند، قرار داد. زیرا اکنون موضوع مهم قرار گرفتن انسان بر محور موضوعات جدید است. اگر در اندیشه کنت و سن سیمون موضوع اصلی

پوزیتویست و فیزیک اجتماعی بوده است یا وبر مفهوم همدلی و یا مارکس نزاع طبقاتی را برای حل مسائل بین جامعه و قدرت و سیاست را مطرح کرده است، امروزه مبنای اصلی حل مشکلات، انسانی است که پس از گذراندن دموکراسی و رفاه اقتصادی در پی تعریف جدیدی از انسانیت است و از سوی دیگر انسانی که از پس دیکتاتورهای خشن و نبود آزادی و رفاه اقتصادی در پی رسیدن به تعریف جدیدی از انسانیت و عمل او است.

تحولات منطقه عربی و جهان سرمایه داری که در اعتراض به وضعیت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی صورت گرفته است، حکایت از یک دگرگونی اساسی در طرز تلقی بشر و نگاه انسان شناسانه او دارد. بشر امروز که در قلب تمدن صنعتی و دانایی قرار دارد دیگر مثل گذشته راضی به آزادیها و دموکراسی غربی و حتی قادر به پذیرفتن "انتخاب دموکراتیک" و "قرارداد" مرسوم گذشته در چارچوب نظامهای سیاسی و اقتصادی حاکم نیست. در حالیکه دهها سال است که نظام سرمایه داری به عنوان نظام برتر معرفی شده است و در مقابل حریفان خود از کمونیست گرفته تا نازیسم و ناسیونالیسم ایستاده است، امروزه چه اتفاقی افتاده است که نارضایتیها در یک اعتراض وسیع و عمومی جمع شده و بصورت یک نهضت اعتراضی تجلی کرده است که می تواند به یک انقلاب بزرگ جهانی تبدیل شود؟ اگر انسان و جوامع غربی تا دیروز از نظام سیاسی و اقتصادی خود راضی بوده اند و آن را نظام برتر می دانسته اند و به شرقیها انرا توصیه می کردند، چرا امروز هم ملت های غربی و هم شرقی علیه آن دست به اعتراض زده اند و به اشغال آن فرمان می دهند؟ آیا این تحولات ناشی از یک نوع آگاهی است، یا ناشی از تغییر و تحول بشر غربی و بیداری آنهاست؟ آیا اطلاعات و دانش آنها کامل شده و از فریبکاری بانکها و بورسها با خبر شده اند و یا آنکه خودشان به انسان جدیدی با جهان بینی و رویکرد جدیدی تغییر یافته اند؟

تحولات جامعه و تغییر در انسان

بنظر می‌رسد با تغییر در ساختار نیازهای بشر و توانایی‌های او وضعیت جوامع بشری هم در اثر تحولاتی تغییر خواهند کرد. اینکه چگونه ساختار نیازهای بشر و توانایی‌های او تغییر می‌کند را به مطالعه دیگری در آینده ارجاع می‌دهم. ولی با فرض آن می‌توانیم معتقد باشیم که این تغییر در بشر موجب پیدایش نیروهای جدید اجتماعی و اقتصادی خواهد شد که با نیروهای قدیمی به درگیری و چالش کشیده می‌شوند. و اساس موجهای تحولات بشری را رقم می‌زنند. ساختارهای اجتماعی و اقتصادی و نظامات جدیدی شکل می‌گیرد. بدون شک این تغییرات در بشر و تحولات در جامعه بدون تغییر در تفکر و اندیشه بشر امکان پذیر نیست.

حتی نحوه ادراکات بشر و در نتیجه انسان شناسی و هستی شناسی بشر تغییر می‌کند. اینکه کدام مقدم و یا موخر است و هم اینکه مکانیسم تغییر در ساختار نیازهای بشر و توانایی‌های او چگونه است و چگونگی تبدیل آن تغییرات به نیروهای جدید اجتماعی و اقتصادی توضیح داده شود را به آینده موکول می‌کنیم. من معتقدم که بشر امروز تغییر کرده است. و نتیجه این تغییر به تحولاتی در جامعه بشری و ساختارهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی کشیده خواهد شد. دولت و جامعه و اقتصاد آینده با گذشته متفاوت خواهد بود. امروزه به گفته هانا آرنست می‌توان از انسانی نام برد که کنش اش مبتنی بر عمل است. یعنی انسانی که می‌خواهد خود را از بند انسان زحمتکش و انسان سازنده رها کند و به سازندگی خود توجه کند حیطة جدیدی از روابط تودرتوی اجتماعی به وجود آورد که مبنا آن کنش انسانها به معنای انسان ماهوی است. انسانی که قدرت را بر مبنای زور، خشونت و یا سازوکارهای بی دلیل قانونی توجیه نمی‌کند بلکه عمل اش دارای فعلیتی است که دنبال حاصل کار یا نتیجه نیست خود عملش توجیه کننده فعلیت آن است و قدرت هم به عنوان موضوعی تعریف می‌شود که در تمام این روابط حاکم است (هانا آرنست، ۱۳۹۰).

موج چهارم و عصر انسانی شدن عالم

بشر و جامعه بشری در هر عصر و دوران تاریخی با توجه به تغییرات در نوع نگاه بشر و تحولات در جامعه، زندگی و سیاست را سامان دهی می‌کند. بطوری که حتی پیامبران الهی هم متناسب با همین اعصار و دوره‌های تاریخی مبعوث می‌شدند و اوامر و راهنمایی‌های الهی را به مردم ابلاغ می‌کردند. البته پیامبران الهی در تحولات و تغییر نگاهها و ادراکات بشر نقش اساسی داشته‌اند. و نیاز معرفتی آنها را همزمان با تحول در دیدگاه بشر تا قرن‌ها بعد برآورده می‌کردند. برخی دیگر نیروهای محرکه تحولات بشر را امواج اقتصادی تاریخی می‌دانند (تافلر، ۱۳۸۵)، درحالی‌که نیروهای محرکه تحولات بشری تحول در ساختار نیازهای مادی و معنوی او و تغییر در توانایی‌های بشر و جامعه بشری بوده است.

درحقیقت منشا تحولات جوامع بشری تغییر در بشر و تحول در نفس او بوده است. تحول در بشر نیازهای او را تغییر می‌دهد. چون انسان یک موجود مادی و معنوی است هر تغییر اساسی در او ساختار نیازهای مادی و معنوی او را تغییر می‌دهد. البته میزان تغییرات در نیازهای مادی و معنوی و شکل آنها در هر مقطع تاریخی به نحوی متفاوت با مقاطع دیگر بوده است. در برخی از مقاطع نیاز مادی او برجسته‌تر و نیازهای معنوی بشر کمتر دیده می‌شد.

موج اول

اولین موجی که بشر سراغ دارد موج سبز و ورود بشر از غارها و جنگل‌ها به سرزمین‌های مستعد کشاورزی و معادن مناسب بود. این تحول در پاسخ دهی به نیازهای جدید بشر بوده است. بشر از زندگی حیوانی و تک خانوادگی به زندگی عاطفی و پر خانوادگی و از نیازهای معیشتی به نیازهای اقتصادی جدید همراه با نیاز به توانایی‌های جدید قدرتی رسید. انسان جدیدی به وجود آمده بود که دیگر نیازهای خود را درخوراک و تولید مثل نمی‌دید. بلکه به عاطفه انسانی هم نیاز داشت از سوی دیگر به اعمال قدرت

بیشتر برای حفظ خود و یا ارضای قدرت طلبی خود نیازمند شد. به تعبیر دیگر شرایطی در نفوس افراد به وجود آمد که به جهان بزرگتری از خانواده می‌اندیشیدند. ولذا روستاها و کشاورزی و دام‌داری و شهرهایی شکل گرفت که مرکز سیاست و بازارمبادلات گردید و برای انسجام اجتماعی فرهنگ و مذهب هم در درون روستاها و شهرها به وجود آمد. در یک کلام انسان از جهان تک‌خانوادگی به جهان چندخانوادگی و جهان روستایی پای گذاشت. جهان بزرگتری را برای زیست خود انتخاب کرد. عاطفه و قدرت سبزه‌متمترین ویژگیهای این عصر و دوران است (تافلر، ۱۳۸۵: ۴۴۴).

موج دوم

انقلاب صنعتی و فناوریهای جدیدی در جامعه بشری برای پاسخ به نیازهای جدید بشر به وجود آمدند. در این موج رفاه و آزادی و استقلال و امنیت فردی و تقسیم کار برای تولید انبوه و سود شخصی وارد جامعه بشری گردید. عاطفه در مقابل آزادی و استقلال فردی رنگ باخت. ملت و دولت به جای خانواده‌های بزرگ جای گرفت. جامعه مدنی و احزاب برای پی‌گیری تمایلات و خواسته‌های بشر موج دومی به وجود آمد. این موج نهایتاً به مدرنیسم کشیده شد. مدرنیسم از دل صنعتی شدن و پیشرفت معجزه آسای فناوری شکل گرفت. قانون‌گرایی و نظامهای سیاسی و اقتصادی یکپارچه از ویژگیهای عصر و دوران مدرنیسم بود. در این عصر انسان از یک جهان روستایی به یک جهان شهری که بزرگتر بود کوچ کرد و خود را پیدا کرد و همه چیز را برای شخص خود مطالبه کرد. هرچند از خانواده برید ولی به ساختن خانه ایی بنام دولت ملت روی آورد تا در خانه بزرگتری آسایش پیدا کند (پیشین، ص ۴۴۴).

موج سوم

در موج سوم انسان نیازمند شد که با آن طرف دنیا ارتباط پیدا کند. لذا موج ارتباطات و دانایی و فناوری ارتباطی و اطلاعاتی را به وجود آورد. در این موج، قانون و مقررات زدایی و آزادی از تمامی قید و بندها و شکستن علائق دولت ملت، لذت جویی و آرامش طلبی

روانی به هر شکل آن و خلاص شدن از دنیا و رفتن به آن سوی دنیا به عنوان نیازهای بشری وارد جامعه بشری گردید. دنیای مجازی به وجود آمد. شهرهای مجازی و حتی خانواده مجازی شکل گرفت. فناوری اطلاعات و شبکه‌ها و شاه راههای اطلاعاتی وساینها بر روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون‌های موج دومی غلبه پیدا کرد. این عصر اخلاق و اعتقادات خاص خویش را به وجود آورد. پست مدرنیسم به وجود آمد. فرد سعی کرد در نظام جهانی برای خود ماوایی در خارج از آن پیدا کند. همه قیدها را برید. وارد اقیانوس شد ولی خیلی زود متوجه شد که در حال غرق شدن است. (پیشین، ص ۴۴۴؟)

پست مدرنیته حتی نتوانست یک چالش جدی با سرمایه داری و دموکراسی حاکم به وجود آورد و نشان می‌دهد که با یک سرگردانی مواجه است. همچنین نوعی ناپایداری در هویت‌های ساخت گرفته بر مبنای انتخاب مصرف و نوع زندگی و به همین میزان بر مبنای حرفه وجود دارد. همچنین گسستی در پیوند طبقه و سیاست و سیاست سنتی که به وسیله احزاب سیاسی ملی ایجاد می‌شد، پدید آمده است. هم به خاطر اینکه هویت‌های طبقاتی دیگر اهمیت سابق را ندارند، هم به خاطر اینکه دولت-ملتها دیگر مانند گذشته تامین کننده منافع طبقاتی تلقی نمی‌شوند، چرا که جهانی شدن باعث زوال دولت رفاه کینزی شده است. (برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: کاستلز، ۱۳۸۵).

دوران بهت و تامل

این دوران حکایت از آن دارد که انسان به خودش برگشته است و اینکه متوجه شده است، زمین و فناوری و دانایی و لذت جویی هدف او نمی‌تواند باشد. بلکه او خود، هدف خویش است. گمشده او چیزی جز خود او نیست. ولی او خودش را چگونه پیدا کند. در کجا به دنبال خودش کاوش و جستجو کند. بالاخره بشر موفق شد و در انتهای قرن بیستم خود را در میان مردم پیدا کرد. ما مردم هستیم و ما ۹۹٪ درصد هستیم. و این همان موج چهارمی است که می‌خواهیم آن را توضیح دهیم. جهان واقعی، مردم هستند. بشر می‌تواند خود را در جهان انسانیت خود پیدا کند. این مردم می‌تواند خانواده باشد در ضمن

می تواند یک شبکه مردمی باشد و در ضمن می تواند مردمی از چند کشور و ملت باشد. در صفحات بعدی این موج را توضیح خواهیم داد.

انقلاب جهانی علیه سرمایه داری

در حالیکه هنوز موج سوم به وسط‌های راه خود نرسیده است موج چهارمی در جهان شروع شده است که تحول بزرگی را نوید می‌دهد. عده‌ای نام این عصر را جنگ تمدن‌ها نامیدند (Huntington, 1993: 72). عده‌ای آن را فروپاشی کمونیسم و ایجاد نظم نوین جهانی به آن داده اند (بوش پدر، ۱۹۹۰) و عده‌ای بیداری اسلامی و برخی هم بیداری انسانی به آن می‌گویند. اخیراً که جنبش ضد وال استریت شروع شده است و شعار مبارزه مردمی با نظام سرمایه داری ذهنها را به خود مشغول کرده است، نگاه عمیقتری را به حوادث پیرامونی می‌طلبد.

چند نکته جالب در حوادث و اعتراضات امریکا و غرب به چشم می‌خورد:

یکی اینکه، معترضین امریکایی نام میدان اعتراضات خود را میدان آزادی به پیروی از مصریها که در میدان التحریر قاهره تجمع می‌کردند، گذاشته‌اند و برای اولین بار غرور امریکایی را در مقابل شرقیها کنار گذاشته‌اند و نوعی تعلق و همبستگی مردمی فراملی از خود نشان داده‌اند.

دوم اینکه، اعتراض علیه وال استریت جهانی شده است و به هشتاد کشور و دو هزار شهر و روستا کشیده است (سایت جنبش ضد وال استریت ۱۱/۲۰ اکتبر ۲۵).

سوم اینکه، شیوه‌های مبارزه مردم با جنبش‌های گذشته کاملاً متفاوت است. در همه این کشورها مردم خارج از سازوکارهای جامعه مدنی و سندیکاها و احزاب سازماندهی می‌شوند و به صورت مردمی در خیابانها و پارکها و میادین تجمع می‌کنند.

بهار عربی یا بیداری اسلامی

ما شاهد بروز جنبش‌هایی در کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه هستیم که شعارهای

آنها بیانگر تغییر در وضعیت سیاسی و اقتصادی این کشورها می‌باشد. آنها هرچند مهمترین مساله را آزادی و مبارزه علیه استبداد مطرح می‌کنند، ولی از نقش مردم در سرنوشت خود حمایت می‌کنند. از آنجائیکه وضعیت حاکم بر کشورهای منطقه معلول نظام دوقطبی سرمایه داری بوده است، اعتراضات آنها هم نوعی مخالفت با نظامات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی برخاسته از سرمایه داری است.

ما با یک انقلاب جهانی مواجه هستیم و این اولین بار است که انقلابی جهانی دردنیای در حال شکل گرفتن است. «مردم جهان بیدار شوید» شعار این انقلاب است. جنبش ضد وال استریت و بهار عربی یا بیداری اسلامی در حالی در جریان است که با محوریت مردم و تعریف جدیدی از انسانیت که در غرب در مبارزه با بی عدالتی نظام سرمایه داری و درخاومریمانه در شکل مبارزه با استبداد و عقب ماندگی در حال گسترش است. معترضین غربی علیه حرص و طمع سرمایه داری و بی عدالتی اقتصادی و اجتماعی قیام کرده‌اند. و در زیر چادرهای برف الود از خود نوعی تعلق و همبستگی با سایر مردم نشان می‌دهند.

ویژگیهای موج چهارم

اولین ویژگی این جنبش‌ها، مردمی بودن آنهاست. مردم از اقشار مختلف و سطوح تحصیلی گوناگون در این جنبشها مشارکت دارند و به صورت مردمی اعتراض می‌کنند. سازوکارهای آنها هم مردمی است. دولت‌ها هم که از سازوکارهای مدرن یعنی پلیس و امنیت و سازمانهای اطلاعاتی نتوانستند استفاده کنند رو به سوی شیوه‌های مردمی برای مقابله با این جنبش‌ها آورده‌اند. (مصاحبه واگنر معاون وزیر امنیت داخلی امریکا ۲۸ اکتبر ۲۰۱۱).

دومین ویژگی، نوع خواسته‌ها و تقاضاهای انسانی معترضین است. تم اصلی درخواست‌های آنها مبارزه با فساد سیاسی ولابی گریها، مبارزه با فساد مالی بانکها و بازارهای سرمایه و بورسها و نابرابری بین طبقات و عدالت صحبت است. آنها از حرص و طمع سرمایه داری که زمانی کانون انباشت سرمایه و رمز پیشرفت جوامع غربی بود به

عنوان عامل اساسی در پی عدالتی‌های اجتماعی و اقتصادی نام می‌برند. خواسته‌های اقتصادی و اجتماعی معترضین به یک اعتقاد وایدئولوژی و اخلاق نزدیکتر است تا مطالبات حقوقی و مدنی.

در جوامع اسلامی علاوه بر خواسته‌های اقتصادی و اجتماعی دو نوع خواسته دیگر هم دیده می‌شود. یکی آزادیهای سیاسی است و دیگری رنگ اسلامی و دینی و معنوی که هم در شعارها و هم خواسته‌ها نمایان است. نکته مهم این است که هرچند گروهایی از مردم مسلمان این منطقه متوجه شده‌اند که ریشه اصلی مشکلات آنها تنها مبارک و قذافی و صالح نیستند اما در آینده همه مردم متوجه خواهند شد که علت اصلی عقب ماندگی آنها نظامهای کاپیتالیستی و سوسیالیستی بوده است.

انسانشناسی انقلاب مردمی

ویژگی‌های جنبش‌های ضد وال استریت و جهان عرب نشان می‌دهد که انسان در عصر جدید به دنبال تعریف جدیدی از انسان است که بتواند بدون اینکه تنها به عنوان ابزاری در خدمت نظام‌های خود باشد، خواستار رسیدن به مطالباتی است که در چارچوب تکثر جمعی و قدرت جدید قرار می‌گیرد. یعنی دنبال خود در میان مردم است. گویی که گمشده انسان خود او بوده است که در میان مردم خود را یافته است. شعار «ما مردم هستیم» بیانگر همین کشف اوست. بنابراین بشر در عصر جدید دیگر به دنبال فردگرایی و اومانیسم نیست و آزادی خود را هم در تنهایی جستجو نمی‌کند به عبارتی با دیگران بودن به او مفهوم می‌بخشد. آزادی او آزادی ۹۹٪ است. تنها حق فردی را نمی‌خواهد، حق جمعی را هم می‌خواهد. در کنار حقوق شهروندی، حقوق مردمی و اجتماعی خود را هم می‌خواهد. بنابراین هم مردم را می‌خواهد و هم خودش را می‌خواهد. این دیگران خواهی موجب بیداری استعدادهای اجتماعی و اخلاقی جدیدی از نوع انسانیت می‌شود و نوعی معنویت گرایی در جامعه آینده بشر را نوید می‌دهد.

اقتصاد آینده

بشر به ساختارهای جدیدی روی آورده است که با کاپیتالیسم و سوسیالیسم متفاوت است. دلیل آن هم این است که نظریه ارزش اضافی و نظریه پول بازسازی خواهد شد. درحقیقت ارزش و ارزش اضافی به تمامی عوامل مرتبط با تولید و مبادله بستگی دارد و لذا محصول یک فرایند اجتماعی است که تمامی عوامل تولید و مبادله درخلق آن موثر هستند. کارگر، سرمایه دار، مشتری و محیط مبادله درخلق ارزش موثر هستند. دراین صورت توزیع ارزش اضافی باید عادلانه بین همه این گروهها صورت گیرد (رضایی، ۱۳۷۴). همچنین نظریه پول و اعتبار نشان می دهد که پول سازی واقعی می تواند تحت تاثیر پول سازان غیر واقعی دربانکها و بورسها قرار گیرد. براساس نظریه ارزش و نظریه پولی جدید ساختارهای اقتصادی می توانند بازسازی شوند (رضایی، ۱۳۸۰).

نظریه های جدید توسعه نیز نشان می دهد که عوامل اجتماعی و فرهنگی در توسعه نقش داشته اند (Chul Lee T, 2003) یا هریسون تاثیر ارزشهای فرهنگی در شکل دهی به اقتصاد را مورد مطالعه قرار داده است (Harrison, ۱۹۹۲). یعنی مردم در کنار سرمایه و فناوری و نیروی کار با خصوصیات فرهنگی و روابط و مناسبات اجتماعی شان از جمله سرمایه اجتماعی در توسعه نقش دارند. هرچند این نقش در جوامع آسیایی خود را نشان داده است ولی دلیلی نیست که در آینده در جوامع غربی آثار آن دیده نشود. چرا که انسان بقول اریستوتل یک حیوان اجتماعی است.

سرآغاز موج چهارم

اگر سوابق حوادثی که این دو ویژگی را دارند بررسی کنیم، می فهمیم که این تحول در بیداری اسلامی در کشورهای عربی هم قبل از جنبش ضد وال استریت دیده شده است و اگر بیشتر تاریخ حوادث اخیر را بررسی کنیم، می بینیم که ویژگی های فوق در انقلاب اسلامی ملت ایران هم دیده شده است. اگر انقلاب اسلامی ایران را سرآغاز این موج بدانیم، می بینیم در آن هم جنبه مردمی هم جنبه معنوی والهی بسیار قویتر است. تمامی

تحولاتی را که می‌توان به موج چهارم نسبت داد طی سی سال اخیر صورت گرفته است:

۱. انقلاب اسلامی در (۱۹۷۹) با شیوه‌ها و شعارهای مردمی و اسلامی.
 ۲. فروپاشی شوروی در (۱۹۹۰) با شیوه‌ها و شعارهای مردمی.
 ۳. تحولات لبنان و فلسطین (۱۹۹۵) با شیوه‌های مردمی و اسلامی.
 ۴. بیداری اسلامی در ابتدای (۲۰۱۱) با شعارهای مردمی و اسلامی.
 ۵. بیداری انسانی و جنبش وال استریت در اواخر (۲۰۱۱) با شعارها و شیوه‌های مردمی.
- البته حوادثی هم از قبیل ۱۱ سپتامبر و حمله امریکا به افغانستان و عراق در طی همین دوره وجود دارد که عمدتاً از نوع موج سوم هستند. یعنی براساس افکار و عقاید ناشی از عصر ارتباطات و اطلاعات و دانایی به وجود آمدند و ابزاری هم به کار گرفتند که ریشه در همین موج داشته است. حملات القاعده عمدتاً متکی به ارتباطات و اینترنت و حمله امریکا به عراق و افغانستان نمایش ابزار ارتباطی نظامی از انواع بمبهای هدایت شونده تا هماهنگی شگفت انگیز و یکپارچه تمامی ابزار فعال در صحنه از تفنگهای سربازان امریکایی تا بمب افکنهای راهبردی بوده است.
- اگر سرآغاز انقلاب جهانی را بیداری ملت ایران در سال ۱۹۷۹ بدانیم و حوادث بعدی را بخشهایی از این انقلاب بدانیم، می‌بینیم انقلاب جهانی که در حال وقوع است با سه پدیده گذشته دست و پنجه نرم کرده است:
۱. نظامهای سوسیالیستی و کمونیستی را به مبارزه طلبید و سرنگون کرد.
 ۲. نظامهای استبدادی در ایران و مصر و یمن و بحرین و لیبی را به مبارزه طلبید و آنها را یا سرنگون کرد و یا به محاصره کشانده است.
 ۳. نظامهای سرمایه داری را به چالش و مبارزه کشانده است و احتمال موفقیت آن می‌باشد.
 ۴. مردم جهان در مبارزات خود از شیوه‌ها و سازماندهی‌های جدید و شعارهای جدیدی که عمدتاً مردمی بوده بهره برده‌اند.
- بنابراین مردم در آینده بدنبال نظامهای غیر کاپیتالیستی و سوسیالیستی و استبدادی

می‌گردند. نظامهایی که می‌توان آنها را نظامهای مردمی نام گذاری کنیم. درسیاست، مردمسالاری و در اقتصاد و فرهنگ یک جامعه مردمی را شکل می‌دهند. که مهمترین ساختارهای آن شبکه‌های مردمی خواهد بود.

زندگی و سیاست در موج چهارم

در موج چهارم همه امور ماهیت اجتماعی و انسانی پیدا می‌کنند. ماهیت سیاست هم اجتماعی و انسانی خواهد شد. دولتمردان باید از روابط اجتماعی در کنار روابط سیاسی با مردم برخوردار شوند. صداقت و ادب و احترام را در رفتارهای خود در مقابل مردم وارد کنند. دفاع و امنیت، اجتماعی و انسانی خواهد شد. بدون حضور مردم در دفاع و امنیت نمی‌توان یک جامعه امن را به وجود آورد. اقتصاد اجتماعی می‌شود. اقتصاد سیاسی با بعد اجتماعی چه در نظریه و چه در عملکرد در آینده به جای اقتصاد موج سوم و دومی قرار می‌گیرد. فرهنگ نیز اجتماعی و انسانی می‌شود. البته در کشورهای اسلامی ماهیت سیاست و زندگی اجتماعی و اسلامی می‌شود و در سایر کشورها اشکال خاصی به وجود می‌آید که خاص همان مناطق خواهد بود. ما قصد بیان این مطلب را داریم که با ظهور جنبش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و انقلاب ارتباطات و رسانه‌ایی شدن جریان‌های اصلی در سیاست و اقتصاد ظهور می‌کنند که منظور از این جریان‌های اصلی این است که شیوه‌های سیاسی را می‌توان به شکلی از بیان هنری در نظر گرفت که علاقمند است، سیاست را تفریحی کند. یکی از تکنیک‌های این نوع سیاست، وارد کردن فرهنگ عامه در درون بحث‌های سیاسی است.

عناصر اصلی موج چهارم

در عصر آینده در جامعه بشری چند رکن اساسی وجود دارد:

۱. فهم جمعی مهمترین عامل پیشرفت و حرکت جامعه خواهد بود. نقشی که در موج دوم برعهده دولت و فن آوری و در موج سوم برعهده فن آوری اطلاعات بود، در موج

چهارم برعهده فهم جمعی قرار می گیرد.

۲. هویت جمعی به عنوان شیرازه و چسب اتصال گروههای مردمی اهمیت بیشتری خواهد گرفت.

۳. شبکه‌های مردمی که به غلط شبکه‌های اجتماعی نام گرفته است بجای سازوکار جامعه مدنی قرار می گیرند. البته شبکه‌های مردمی چند نوع هستند که شبکه‌های اجتماعی یک نوع آن می باشد. لذا شبکه‌های دیگری از جمله شبکه‌های مردمی سیاسی، شبکه‌های مردمی اقتصادی، شبکه‌های مردمی فرهنگی و شبکه‌های اجتماعی در جامعه گسترش پیدا می کند.

نظامات سیاسی آینده

فریاد جنبش ضد وال استریت این است که دموکراسی غربی و جامعه مدنی به فساد کشیده شده است. یعنی پول و قدرت توانستند با کمک تبلیغات دموکراسی را برای منافع شخصی مصادره کنند. وقتی طرفداران جنبش ضد وال استریت شعار می دهند که:

◀ قدرت تنها از آن مردم است.

◀ دولتمردان ما تابع ۱٪ جامعه هستند.

◀ پول‌های لابی‌گری ممنوع. پول، دموکراسی را به اسارت گرفته است.

◀ نظام سرمایه داری بحران است.

◀ بی‌عدالتی اجتماعی و سیاسی را کنار بگذارید.

◀ حرص و طمع سرمایه داری و دروغ دموکراسی عامل بدبختی ماست.

اکنون که جامعه مدنی و دموکراسی غربی، مردم جهان پیشرفته و توسعه یافته را راضی نمی کند دو موضوع اساسی مورد توجه قرار می گیرد. مردم جهان هر نوع سازوکاری را که ابداع کنند دارای ویژگیهای موج چهارمی است. یعنی ما شاهد یک جامعه مردمی متشکل از شبکه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با ماهیت انسانی که در جوامع دینی با ماهیت الهی و در جوامع اسلامی با ماهیت اسلامی هستیم. همچنین دموکراسی‌های

آینده و یا سازوکارهای سیاسی و نهاد دولت و حکومت بیشتر در اختیار مردم قرار خواهد گرفت و به نوعی ما شاهد تغییر قدرت و عملکرد دولتها هستیم.

پارلمان آینده

پارلمان آینده با گذشته متفاوت خواهد بود. پارلمان‌های آینده مصون از تاثیر پول ولایی گری شکل می‌گیرند. یک راه آن می‌تواند افزایش اعضای پارلمان باشد. یعنی ظهور پارلمان‌هایی که متشکل از سه طبقه هستند و از هر شهر و منطقه‌ای به جای انتخاب یک نماینده تا نفر سوم به پارلمان وارد شوند. که نفر اول در طبقه اول و نفر دوم در طبقه دوم و نفر سوم در طبقه سوم بنشینند. البته لازم نیست در تمامی مصوبات و موضوعات همه سه گروه نمایندگان مشارکت کنند. در موضوعات مورد بحث و در دستور پارلمان بسته به اهمیت موضوعات اعضای طبقات دوم و سوم هم به طبقه اول اضافه شوند. مردم هر سال بتوانند روی نمایندگان نظر بدهند و جای آنها را در طبقات تغییر دهند.

دولت آینده

دولتهای آینده می‌توانند دولتهای ائتلافی باشند. یعنی نضرات دوم و سوم که رای کمتری آورده‌اند در دولت نقش داشته باشند. در هر دولتی افکار مختلف وارد شود. فدرالهای اقتصادی با رای مردمی و تأیید دولت مرکزی مناطق را اداره کنند. در شهرها مدیریت متمرکز شهری مستقر شود و مردم نظارت مستمر و جدی بر اداره ایالتها داشته باشند.

نظامات اقتصادی آینده

دو نوع تحول دیده خواهد شد:

الف) تحول در اقتصاد دولت

۱. بودجه دولت بیشتر از طبقات بالای جامعه تامین خواهد شد و عمدتاً صرف برنامه‌های

دولت ونه کارمندان آن گردد.

۲. دولتها کوچکتر می‌شوند و کارویژه اصلی آنها نظارت خواهد بود و مردم بیشترین نقش را در اداره امور به عهده خواهند گرفت.

ب- اقتصاد مردمی

۱. مردم علاوه برحق فردی خویش درصدد گرفتن حق اجتماعی خویش هم برمی آیند. لذا نوعی مالیات مردمی را از اغنیا مطالبه می‌کنند که می‌تواند با نظارت دولت تامین شود و یا به صورت داوطلبانه از سوی اغنیا تامین شود.

۲. مردم ازدولتها می‌خواهند که افزایش مالیاتها را ازطبقات بالاتر بگیرند.

۳. نظارت مردمی بربازارهای سرمایه و پول شکل بگیرد و مردم از سودهای حاصله ازبانکها و سرمایه مالیات مردمی بگیرند.

۴. نظارت دقیقی از سوی سهامداران برسودهای حاصل درشرکتهای تجاری به وجود آید.

۵. کسب و کارهای دوقلو با کارآفرینی‌های دوقلو دربنگاهها شکل می‌گیرد. آنها ازیکطرف اقتصادی هستند واز سوی دیگر اجتماعی ولذا درکنار ارزش افرینی اقتصادی به ارزش زایی اجتماعی هم می‌پردازند، لذا سود آنها عمدتا صرف رسیدگی به مردم می‌شود.

۶. بانکهای محلی با نظارت مردمی تشکیل شود که خاص همان شهر وروستا باشند.

هرچند بصورت اجمالی توضیحانی درباره نظام فدرالی هند داده شد ولی برای مطالع بیشتر نظام فدرالی هند و گرفتن درسهای بیشتری از آن به عنوان یک کشور آسیایی این فصل را به انواع ایالتها و مناطق متحده با هند قرار دادیم که خوانندگان استفاده بیشتری ببرند.

مطابق با اصول قانون اساسی هندوستان، این کشور ساختاری فدرالی دارد. تقسیمات این ساختار به صورتی است که هند را به یک نمونه قابل توجه و بررسی بخصوص در میان کشورهای در حال توسعه تبدیل کرده است. اجزای این ساختار به ترتیبی است که ذیلا مورد بررسی قرار می گیرند:

مناطق متحده

الف- "جزایر آندامان و نیکوبار" از مناطق متحده هند است که در منطقه اقیانوس هند واقع گردیده و پایتخت آن "بندر بلر" است. این بخش دارای انواع بسیار متنوعی از چوبهای مختلف است که تعدادی از آنها ارزش تجاری دارند. برنج در آن به خوبی به عمل می آید. صنایع موجود در آن نیز شامل صنایع کوچک و دستی است ضمن آنکه توریسم هم در آن مد نظر بوده و تلاشهایی جهت افزایش میزان گردشگرانی که از این منطقه بازدید می نمایند، در دستور کار قرار می گیرد.

ب- "چندیگر" نیز در زمره منطقه‌های متحده هندوستان به شمار می آید که شهر "چندیگر" نیز مرکز آن است و از آب و هوایی نیمه گرمسیری و مرطوب برخوردار است و نوسان فصلی زیادی در آن وجود دارد از جمله تابستان‌هایی بسیار گرم و زمستان‌هایی معتدل؛ میزان بارندگی هم در آن متفاوت است و درجه حرارت در منطقه از زیر صفر تا ۱ درجه بالای صفر در نوسان است. کنترل اداری منطقه تحت نظارت وزارت امور داخلی هند است. اکثر مردم آن در استخدام نهادهای دولتی هستند که در آنجا توسط دولت ایجاد گردیده است. زیر ساختهای مالی و بانکداری خوبی در این منطقه ایجاد شده است. از مشخصه‌های دیگر منطقه حضور پررنگ نیروی دفاعی هند در

این منطقه است که بالطبع ناشی از موقعیت حساس آن می‌باشد.

ج- "دادرا و نگر هاولی" جزو مناطق متحده هند به شمار می‌آید که در کل با پایین نگه داشتن مالیات‌ها و تعرفه‌های مختلف تلاش دارد که رشد و توسعه‌ای مناسب را در حوزه صنعتی به وجود آورد. شهر "سیلواسا" مرکز آن می‌باشد.

د- "دامن و دیو" از جمله مناطق دیگر متحده هند است که شهر "دامن" مرکز آن به شمار می‌آید.

ه- "لاکشادویپ" از جمله کوچک ترین مناطق متحده در هند است و توسط حاکمی منصوب شده از طرف حکومت مرکزی به اداره امور منطقه می‌پردازد. مناظر و چشم اندازهای زیبای منطقه باعث جذب توریست‌های فراوانی است که درآمد زیادی را برای ایالت به ارمغان آورده است. محصول عمده ایالت نارگیل است که در هند نیز بزرگترین تولید کننده آن است. شهر "کاواراتی" مرکز ایالت به شمار می‌رود.

و- "منطقه پایتخت ملی دهلی" از جمله مناطق متحده هند است که مرکزش "دهلی" است که بزرگترین کلانشهر به لحاظ وسعت و قلمرو و به لحاظ جمعیت دومین کلانشهر هند است. دهلی هشتمین کلانشهر بزرگ دنیاست که بیش از ۱۲ میلیون نفر در آن ساکن هستند. شهر دهلی نو درون این کلانشهر واقع شده که پایتخت کشور هند به حساب می‌آید و گاه در بیان دهلی بدان نیز اشاره می‌شود که البته در واقع نادرست نبوده ولی باید در نظر داشت که در کنار دهلی بخشهای کوچکتری همچون فریدآباد، نویدا و قاضی آباد نیز وجود دارد. گرچه به لحاظ سیستم فدرالی و از نظر اداری دهلی یک قلمرو اتحادیه‌ای است، با این حال اداره سیاسی منطقه مذکور بیشتر شبیه یکی از ایالت‌های هند است که بخش مقننه، دادگاه عالی و شورای اجرایی مخصوص خود را داشته و به وسیله یک نخست وزیر اداره می‌گردد. لذا دهلی نو هم به وسیله حکومت فدرال هند و هم توسط حکومت محلی دهلی اداره می‌شود. پس از کنترل هند توسط انگلیس و سلطه کمپانی هند شرقی بر این کشور، کلکته به عنوان پایتخت انتخاب شده بود که بعد پایتخت دوباره به دهلی رسید؛ شهر جدید دهلی نودر جنوب شهر قدیمی دهلی در طول

دهه ۱۹۲۰ ساخته شد که با استقلال هند در ۱۹۴۷، دهلی نو به عنوان مرکز حکومت هند برگزیده شد. لذا دهلی نو در برگیرنده نهادهای مهم اداری هند همچون پارلمان هند است و به دلیل مهاجرپذیری از اطراف و اکناف جهان اکنون دهلی به عنوان شهری چند فرهنگی و جهانی مطرح گردیده است. دهلی نمونه‌ای غیر معمول از آب و هوای مرطوب نیمه گرمسیری است که تابستانهای آن طولانی و تا حد زیادی گرم بوده و از اوایل آوریل تا اواسط اکتبر طول می‌کشد که موسمی از بارندگی نیز در این بین دیده می‌شود. در اوایل مارس نیز وزش‌های متعدد باد دیده می‌شود که امواج گرمی از راجستان را با خود به ارمغان می‌آورند که مشخصه مهم تابستان‌های دهلی را همراه با شن و گردو خاک رقم می‌زند. به نظر می‌رسد ماههای مارس تا می اوج درجه حرارت در این منطقه باشد. فصل موسمی نیز در آخر ژوئن فرا می‌رسد. زمستانی ملایم نیز در اواخر نوامبر فرا میرسد و در ژانویه است که به اوج می‌رسد. کلانشهر دهلی در داخل منطقه پایتخت ملی دهلی واقع شده است که دارای سه منطقه شهرداری است: بخش شهرداری دهلی، شورای شهرداری دهلی نو و بخش مدیریت دهلی. دادگاه عالی هند دارای اختیارات و صلاحیت‌های مربوطه بر دهلی است و البته دهلی دادگاه‌های کوچک تری نیز دارد که برای امور مدنی کوچک‌تر و خردتر کاربرد دارد. به عنوان یک منطقه اتحادیه ای، دهلی مجلس قانون گذاری، نیروی پلیس، شورای وزرا و نخست وزیر خاص خود را دارد. اعضای مجلس قانون گذاری با انتخابات مستقیم برگزیده می‌شوند. خدماتی همچون حمل و نقل به وسیله حکومت دهلی انجام می‌پذیرد و اموری همانند پلیس در اختیار حکومت مرکزی است. صنایع خدماتی عمده آن شامل فناوری اطلاعات، بانکداری، هتلداری، رسانه‌ها و نیز گردشگری است. صنایع ساخت و ساز نیز در دهلی رونق داشته است. در زمینه امور و صنایع مربوط به خرده فروشی دهلی یکی از مراکز عمده به شمار می‌آید.

ز- "پوندی چری" که منطقه متحده در هند به شمار می‌آید و مرکزش هم "پوندی چری" است که در گذشته تحت استعمار فرانسه قرار داشته است. این منطقه ایالت نبوده و از این روی تحت نظارت و اداره مستقیم دولت فدرال مرکزی در دهلی نو می‌باشد. با

این وجود این منطقه نیز به همراه دهلی به موجب قانونی حق بهره مندی از مجلس قانون گذاری را دارد تا بتواند در عرصه های متعددی که لازم باشد، قانون هایی وضع نماید. منطقه پوندوچری به لحاظ داشتن مزیت برای استفاده و افزایش ماهی گیری مساعد است. در دوران اخیر نیز با ایجاد مناطق خاص تجاری و تلاش در خصوص گسترش دیگر صنایع سعی می گردد که بر امتیازات صنعتی ایالت افزوده گردد. ضمن اینکه اهمیتی خاص نیز به توسعه زیرساخت های ارتباطی همانند فرودگاه و مبادی ارتباطی دیگر منطقه در حال انجام است.

ایالات

۱- "آندرا پرادش" که در جنوب هند واقع گردیده است که به لحاظ وسعت چهارمین و از نظر جمعیت پنجمین ایالت بوده و مرکزش نیز "حیدرآباد" است. در این ایالت هم کشاورزی منبع عمده درآمد هاست و صادرات گوناگونی از این کشور به خارج انجام می شود مثل برنج، نیشکر، پنبه، حبوبات، نارگیل، دانه های روغنی، میگو فلفل، انبه و تنباکو. همچنین محصولاتی چون آفتابگردان و بادام زمینی جهت روغن نباتی استفاده می شود. آندرا پرادش در سال ۲۰۰۵ و ۲۰۰۴ موقعیت دوم در فناوری اطلاعات را داشته است. در زمینه توریسم نیز ایالت به مثابه کوه نورهند مطرح بوده و بدان موقعیت خوبی می بخشد و مرکز بخش های دینی متعددی در این خصوص به شمار می آید. صنایعی همانند کشتی سازی، هواپیما سازی، تولید تجهیزات الکترونیکی، ماشین سازی، دارو سازی، فناوری اطلاعات، کود شیمیایی، نساجی، پتروشیمی، سیگار و صنایع خدماتی نیز در آن رواج دارد. ذخایر زغال سنگ، آهن، گرانتیت، الماس هم در آن وجود دارد.

۲- "آروناچال پرادش" ایالتی در شمال هند است. پایتخت آن "ایتانگر" بوده و شرایط اقلیمی اش بر حسب ارتفاعات مختلف آن فرق دارد. میزان بارش در آن سالانه از حدود ۲۰۰۰ تا بیش از ۴۰۰۰ میلی متر در نوسان است. به لحاظ میزان بارندگی زیاد در ایالت کشاورزی موقعیتی مناسب دارد و البته در باب توریسم به نظر می رسد که جاذبه های

بیشتری وجود دارد که نیازمند سرمایه‌گذاری بوده است.

۳- "آسام" ایالتی است که در شمال شرقی هند قرار دارد که البته به رغم وجود منابع مناسب در ایالت و حتی تامین بیش از ۲۵ درصد نیازمندی‌های نفتی کشور، با این وجود مشکلاتی در این راستا دیده می‌شود هرچند که در سالیان اخیر در میزان رشد ایالت افزایش‌هایی دیده می‌شود. در بخش کشاورزی آسام، بزرگترین سهم را در تولید چای دنیا دارد و محصولات همانند سیب زمینی، برنج، خردل، الیاف کنف، موز، انبه هندی، آجیل وزردچوبه نیز در کل سهم مناسبی در کل تولید کشوری دارند. ماهی‌گیری نیز در ایالت وجود دارد که البته بیشتر به شکل سنتی و قدیمی اجرا می‌گردد. آهن و نیز نفت ایالت هم در اقتصاد آن نقشی مهم دارد. شهر "دیسپور" مرکز ایالت است.

۴- "بیهار" ایالتی است با مرکزیت "پانتا" که حدود ۸۵ درصد از مردم آن در روستاها زندگی می‌کنند. نزدیک به ۶۰ درصد جمعیت زیر ۲۵ سال سن دارند که از این لحاظ بالاترین نسبت این مساله را در کشور هند به خود اختصاص داده‌اند. اقتصاد این ایالت مبتنی بر خدمات است که صنایع کوچک نیز در آن وجود دارد و روند رشد در آن در سالیان اخیر محسوس بوده است و البته به دلیل عدم رشد کافی و راضی‌کننده رشد صنعت، مسوولان به دنبال سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی هستند تا رشد لازم را برای ایالت فراهم نمایند. در محصولات آن موادی چون انبه، آناناس، برنج، گندم، ذرت، نیشکر، حبوبات، سیب زمینی، فلفل، تنباکو و برخی سبزیجات دیده می‌شود. در گذشته نیز صنایع مرتبط با شکر و روغن نباتی وضع مناسبی داشته‌اند. بیهار جزو مناطق بسیار کهن مسکونی حتی در دنیا به شمار می‌آید و به همین دلیل نیز مورد استقبال و بازدید گردشگران فراوانی قرار گرفته و می‌گیرد و در این میان پدیده‌ای همچون توریسم علمی با عنایت به وجود برخی مراکز دانشگاهی قدیمی در این ایالت مورد توجه بوده است.

۵- "چاتیسگر" ایالتی است در شرق کشور هند که اقتصاد آن در سالیان اخیر به سرعت رشد کرده است. بیش از ۸۰ درصد مردم به کشاورزی وابسته‌اند و محصولات مثل برنج، دانه‌های روغنی، گندم و بادام زمینی در آن به وفور به عمل می‌آید. از نظر

منابع معدنی هم ایالت وضع مناسبی دارد؛ لذا در این زمینه مواردی چون زغال سنگ، بوکسیت و سنگ آهک را در آن می‌توان یافت. موقعیت ایالت در قلب هند بدان رونق مناسبی از لحاظ جاذبه‌های مختلف انسانی و طبیعی بخشیده است به گونه‌ای که بیش از ۴۰ درصد ایالت را جنگل در بر گرفته است. "ریپور" هم مرکز آن است.

۶- "گوآ" ایالتی کوچک به شمار می‌آید و جمعیتی اندک را نیز در خود جای داده است. صنایعی از قبیل آهن، بوکسیت و منگنز در معادن این ایالت یافت می‌شود. در بخش ماهی گیری نیز افراد زیادی به کسب و کار اشتغال دارند. در زمینه‌هایی مثل آفت کشها، کود، لاستیک، صنایع لوله سازی، کفش و دارو سازی هم فعالیت‌هایی وسیع وجود دارند. گردشگری نیز در ایالت بر مناطق ساحلی متمرکز شده است. پایتخت ایالت نیز شهر "پالخم" می باشد.

۷- "گجرات" ایالتی است که در اقتصاد هند در طول تاریخ نقش مهمی داشته است و از نظر صنعتی هم وضع مساعدی داشته و ثروت مناسبی را دارد. درصد بالایی از جوش شیرین و نمک مورد نیاز هندوستان در این ایالت تولید می‌شود. نفت و گاز طبیعی هم از فرآورده‌های دیگر ایالت است و لذا قطب تولیدی در زمینه نفت و پتروشیمی نیز به شمار می‌آید. مرکز گجرات نیز شهر "احمد آباد" یا به تعبیری دیگر "گاندی گر" است. ۸- "هاریانا" در تابستانها خیلی گرم بوده و در زمستانها نیز سرمای شدیدی وجود دارد. کشاورزی و خرده فروشی را در ایالت جزو منابع عمده درآمد باید محسوب کرد. گوارگون و فریدآباد جزو مناطق عمده صنعتی این ایالت به شمار می‌رود که در زمینه‌هایی مثل برخی صنایع غذایی و خوراکی، صنایع کاغذ، نساجی و فرش‌بافی و امور مشابه فعالیت دارند. شهر گوارگون به عنوان یکی از بهترین مناطق جهت رونق بخشی به بحث صنعت نرم افزار در کشور به حساب آمده و بر روی آن سرمایه گذاری می‌گردد. علی رغم پیشرفتهای دوران اخیر در بخش صنعت، نباید از خاطر برد که این ایالت در اصل منطقه‌ای مبتنی بر کشاورزی است که بیش از ۷۰ درصد جمعیت در این حوزه به فعالیت اشتغال دارند. محصولات اصلی آن گندم و برنج است و در خصوص تولیدات

غذایی اش استقلال و خود کفایی دارد. نیشکر، دانه‌های روغنی، پنبه، جو، ارزن، ذرت و موارد مشابه دیگر هم در میان تولیدات ایالت وجود دارد. بزرگترین دانشگاه کشاورزی آسیا را درهیسار تأسیس نموده است. بخشی قابل توجه از اقتصاد روستایی را لبنیات سازی به خود اختصاص داده است و مردم بسیاری به دامداری اشتغال دارند و شیر تولیدی ایالت هم بخشی عمده از نیاز صنایع لبنی را در هند تامین می‌کند. پایتخت آن نیز "چندیگر" است که مشابه نام مرکز ایالت پنجاب می‌باشد.

۹- "هیمالیا" ایالتی است که در شمال هند واقع گردیده است و مرکزیت آن هم در اختیار شهر "شیمالا" می‌باشد ایالت در کل بسته به ارتفاع مناطق آن از شرایط مختلف آب و هوایی برخوردار است. کشاورزی حدود ۴۵ درصد از تولید ایالت را به خود اختصاص داده است. حبوباتی چون گندم، ذرت، جو و نیز برنج در این منطقه وجود دارد. رونق خوبی هم در عرصه صنایع دستی در آن وجود دارد از شالهای پشمی گرفته تا فرش، افزارآلات نقره‌ای و فلزی نیز در ایالت وجود دارد. همچنین این ایالت در زمینه منابع و ذخایر آبی و الکترونیکی نیز اهمیت دارد که انرژی قابل توجهی با اینها تولید می‌گردد.

۱۰- "جامو و کشمیر" با توجه به تنوع موجود در ارتفاعات آن از آب و هوایی مختلف در نقاط گوناگون خویش برخوردار است. این منطقه تنها ایالتی در هند است که از خودمختاری ویژه ای به موجب ماده ۳۷۰ قانون اساسی برخوردار است و در مواردی همچون امور قضایی صلاحیت دادگاه عالی هند بر این منطقه نیز گسترده شده است. علاوه بر این جامو و کشمیر تنها ایالتی در کشور است که پرچم و قانون اساسی مختص خود را دارد. مردم دیگرنواحی هند نمی‌توانند در این ایالت صاحب زمین و دارایی‌هایی شوند. از سال ۱۹۹۰ به موجب قانون وضع شده نیروهای امنیتی هند در جامو و کشمیر مستقر شده و فعال شده‌اند امری که با انتقادات متعددی از جانب ناظران حقوق بشر در دنیا مواجه گردیده است. البته همانند سایر ایالات هند این منطقه هم از نظام سیاسی و حکومتی چند حزبی و قوه مقننه دو بخشی تشکیل شده است. اقتصاد ایالت به میزانی

وسیع و گسترده به کشاورزی و فعالیت‌های مربوطه وابسته است. دره‌های منطقه برای پرورش و تولید کرم ابریشم و نیز ماهیان آبهای سرد مناسب است. چوب آن نیز برای ساخت چوبهای ورزش کریکت در هند دارای کیفیتی بالا و قابل توجه است. زعفران آن نیز از شهرتی فراوان برخوردار است. صادرات عمده از این ایالت در بخش کشاورزی عبارتند از سیب گیلاس جو ذرت ارزن نارنگی برنج هلو گلابی سبزیجات مختلف و گندم می‌باشد و در کنار آن صادرات مربوط به بخش صنعتی هم حوزه‌هایی چون صنایع دستی امور فرش و شال بافی را در بر می‌گیرد. باغبانی سهمی به سزا در اقتصاد منطقه دارد. قبل از اینکه نا آرامی‌ها در سال ۱۹۸۹ تشدید شود گردشگری از منابع مهم درآمد ایالت بود که پس از آن به شدت ضربه خورده است. هرچند که در سالیان اخیر دوباره تلاشهایی در جهت احیای این صنعت انجام شده و آمارهای قابل قبولی در سال ۲۰۰۹ در این خصوص ارائه گردیده است. مرکزیت در ایالت به عهده "سرینگر و جامو" می‌باشد.

۱۱- "جارکند" ایالتی در شرق هندوستان و به مرکزیت شهر "رانچی" که صناعی مثل فولاد و مسائل مرتبط با آن را در بر می‌گیرد. همچنین در ایالت چندین دانشگاه وجود دارد که جزو امتیازات مهم آن به شمار می‌آید.

۱۲- "کارناتاكا" ایالتی در جنوب غربی هند است؛ سابق بر این ایالت میسور خوانده می‌شد که از سال ۱۹۷۳ بدین نام فعلی نامیده شده است و از دهه ۱۹۸۰ به پیش‌تاز صنعت‌ای تی در هندوستان تبدیل شده است در مورد بیوتکنولوژی هم این منطقه فعالیت‌های خوبی داشته است. شهر "بنگلور" به عنوان مرکز ایالت در زمینه‌ای تی موقعیتی ممتاز یافته است و به عنوان قطب مهمی در این عرصه مطرح گردیده است. علاوه بر سرمایه‌گذاری در کل کشور، شهر بنگلور به طور خاص مرکز این فناوری به شمار آمده و به دستاوردهای بی بدیلی نیز دست یافته است البته در کنار این مقوله امروزه مسوولان این ایالت و شهر به دنبال توسعه فناوری نانو هستند و به مطالعه در زمینه امکان گسترش آن می‌پردازند.

۱۳- "کرالا" در جنوب غربی هند است با مرکزیت "تیرووانا پورام" و خطی ساحلی به طول ۵۹۰ کیلومتر را در برمی‌گیرد. شرق ایالت دارای کوه‌های بلند و دره‌هایی عمیق است. نواحی کرانه‌های ساحلی در غرب ایالت بیشتر حالت صاف و همواری دارد. صنایع سنتی در کرالا، شامل صنایع دستی و امور مربوط به ایاف گوناگون رونق مناسبی دارد. علاوه بر این صنایعی در مقیاسهای کوچک‌تر هم در ایالت فعالیت دارند که عموماً در ارتباط با پیشینه و بستر اجتماعی و فرهنگی آن می‌باشد. اموری چون توریسم، ماهی‌گیری، بانکداری و خدمات عمومی هم در درآمدهای این ایالت سهم زیادی را به خود اختصاص داده است. در زمینه گردشگری به طور خاص، سواحل مالابار از جمله امتیازات مهم منطقه است که از مقاصد پرطرفدار برای توریست‌ها به شمار می‌آید به گونه‌ای که این منطقه را جزو ده بهشت دنیا معرفی نموده‌اند؛ به این ترتیب اکوتوریسم ایالت در جذابیت‌های آن نقشی انکارناپذیر ایفا می‌کند. کرالا در مقایسه با دیگر ایالات توانسته است به لحاظ توسعه در سطوح مختلف سیاسی و اجتماعی، از امتیازات متعددی بر خوردار گردد؛ این امر می‌تواند بیانگر آن باشد که در صورت وجود کنش عمومی و اجتماعی مناسب، حتی اگر هم سطح درآمد و شرایط اقتصادی پایین باشد، باز می‌توان شرایط زیستی و فضای عمومی فرهنگی و اجتماعی جامعه را متحول نمود.

۱۴- "مادیا پرادش"، ایالتی در مرکز هند قرار دارد و به همین دلیل هم گاهی قلب کشور خوانده می‌شود؛ پایتختش هم شهر "بوپال" است. این ایالت تا قبل از اینکه منطقه چها‌تیسگره در سال ۲۰۰۰ از آن جدا شود، بزرگترین ایالت هند به شمار می‌آمد. آب و هوای کلی و عمومی آن نیمه گرمسیری و به نوعی نیمه استوایی است و از آوریل تا ژوئن تابستانهایی گرم و خشک دارد و از جولای تا سپتامبر نیز باران‌های موسمی در آن جریان دارد. زمستان منطقه هم سرد و نسبتاً خشک است. میانگین بارش نیز حدود ۱۳۷۰ میلی‌متر است که البته در بخش‌های گوناگون ایالت متفاوت است. با این وجود طبق گزارش‌های ملی و بین‌المللی وضعیت ایالت از نظر تغذیه رضایت بخش نبوده و گاه از آن با عنوان وضعیت هشدار یاد شده است.

۱۵- "ماهاراشترا"، ثروتمندترین ایالت هند است که ۱۵ درصد از تولید صنعتی این کشور را در فاصله سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۶ داشته است و به لحاظ وسعت نیز سومین ایالت کشور محسوب می‌شود. حدود ۶۵ درصد مردم آن به کشاورزی و امور مرتبط بدان مشغولند. صنایع عمده آن نیز شامل صنایع شیمیایی و تولید ماشینهای الکتریکی و امور مربوطه می‌شود. همچنین تولیدات پارچه و صنایع پتروشیمی نیز از ویژگی‌های این ایالت است. تولیدات فلزی، جواهرسازی، تولید شراب، داروسازی و فرآورده‌های پلاستیکی و استیل نیز در ایالت رونق خوبی دارد. مواد خوراکی در برگیرنده انبه، موز، نارنگی، ارزن، حبوبات، گندم، برنج، بادام زمینی، پنبه، نیشکروزردچوبه و پاره‌ای محصولات دیگر مانند تنباکو است. یک پنجم وسعت ایالت را جنگل پوشانده است و ریزش باران‌های موسمی در آن دیده می‌شود. معادن مختلفی همچون منگنز، زغال سنگ، سنگ آهن، مس، بوکسیت، سیلیکا و نمک طعام در آن وجود دارد. چندین نیروگاه حرارتی و نیز برق آبی در ایالت بوده و اولین نیروگاه هسته‌ای هم در آن احداث گردیده است. بمبئی مرکز اداری ایالت است که در عین حال مرکز مالی و تجاری هندوستان هم هست به طوری که کانون بانکها و موسسات بزرگ تجاری کشور و شرکت‌های بیمه به حساب می‌رود. به دنبال رشد و پیشرفت ایالات شمالی در زمینه فناوری اطلاعاتی، بمبئی نیز اقدام به ایجاد پارکهای نرم افزار در شهرهایی چون پونا، اورنگ آباد، ناگپور و ناشیک نمود که موجب شده این ایالت اکنون به عنوان دومین ایالت صادر کننده نرم افزار کشور باشد که شامل بیش از ۳۰ درصد صادرات هند در این زمینه را در بر می‌گیرد؛ امری که به دلیل وجود بیش از ۱۲۰۰ واحد فعال در زمینه نرم افزار در این ایالت می‌باشد. در این میان شهر پونا به صورتی خاص به یکی از مراکز علمی و صنعتی کشور تبدیل شده است. بندر جواهر لعل نهرو شلوغ‌ترین بندر تجاری هندوستان است همان گونه که فرودگاه این شهر نیز پر ترافیک‌ترین فرودگاه در منطقه جنوب آسیا به شمار می‌آید. "بمبئی" به عنوان پایتخت ایالت، از جمله مجهزترین مناطق کشور در زمینه تجاری و بازرگانی است که بخش مهمی از تجارت خارجی هند را انجام

می‌دهد و دارای مراکز متعددی از جمله پالایشگاه، ماشین‌سازی، اتومبیل‌سازی، لاستیک‌سازی، صنایع مختلف غذایی، صنایع دارویی و شیمیایی گوناگون، کشتی‌سازی و پتروشیمی می‌باشد و در عین حال مرکز بزرگترین صنعت فیلم‌سازی دنیا یعنی بالیوود نیز است. صنعت ماهواره و موشک‌سازی در بمبئی دارای استاندارد و تائیدی جهانی است. ماهاراشترا در زمینه تولیداتی چون برق هسته‌ای نیز در کشور پیشگام است. همچون سایر ایالتها حاکم این ایالت هم توسط حکومت اتحادیه منصوب می‌گردد که البته تا حدود زیادی تشریفاتی است. نخست‌وزیر رئیس حکومت است که اختیارات بیشتری دارد. قوه مقننه ایالت دو مجلسی است. در راجاسابا به این ایالت ۱۹ نماینده اختصاص یافته است و در مجلس لوک سابا یا مجلس ملی هند نیز ۴۸ نماینده دارد. نهادها و موسسات علمی و تحقیقاتی متعددی در این ایالت حضور دارند که در مجموع وضع ایالت را به لحاظ توسعه انسانی در شرایط مطلوبی قرار داده است؛ نهادهایی که طیف متنوعی از امور و بخشهای مربوط به مدیریت، ای تی، فناوری‌های شیمیایی، هنر و رسانه، امور دفاعی، مطالعات حقوقی و تجاری و بسیاری از زمینه‌های دیگر را نیز در بر می‌گیرد.

۱۶- "مانیپور" ایالتی در شمال هند است و تپه‌های فراوانی دارد. سردترین ماه در ژانویه است و جولای گرمترین ماه سال به حساب می‌آید. از اکتبر تا فوریه بهترین زمان برای گردشگری می‌تواند به حساب آید. به دلیل جاذبه‌های قابل توجه در این ایالت، آن را با عنوان سرزمین جواهرات نامیده‌اند. مرکز آن شهر "ایمپال" است.

۱۷- "مگالایا" ایالتی کوچک است که در شمال شرقی هند واقع گردیده است؛ پایتخت ایالت شهر "شیلونگ" می‌باشد و در حدود یک سوم مساحتش را جنگل فرا گرفته است. بارش سالیانه در برخی مناطق آن تا ۱۲۰۰ سانتی متر نیز می‌رسد و از این رو آن را جزو مرطوب‌ترین نقاط کل دنیا دانسته‌اند. بنابراین کشاورزی در منطقه رکن اصلی اقتصاد بوده و دوسوم نیروی کار در این بخش به اشتغال می‌پردازند که البته در زمینه میزان تولید و بهره‌وری لازم موقعیت ضعیفی دارد. ایالت از نظر منابع زیر زمینی

هم غنی است و معادنی چون زغال سنگ سنگ آهک خاک چینی و گرانیت در آن یافت می‌شود.

۱۸- "میزورام" ایالتی است با آب و هوایی ملایم که در تابستان در حدود ۲۰ تا ۲۹ درجه در نوسان است آنچه در اقتصاد ایالت اولویت قابل توجهی دارد همانا صنایع متعددی است که در مقیاس کوچک در آن برقرار است و به صنایع مبتنی بر بخش کشاورزی اهمی ویژه مبذول گردیده است که با توجه به شرایط منطقه جای آن نیز وجود دارد چرا که ۷۰ درصد مردم منطقه در امور مربوط به کشاورزی اشتغال دارند. میزورام دارای بامبو یا نی خیزران هندی مشهوری است به طوری که ۳۰ درصد از مساحت ایالت توسط جنگلهای این گیاه پوشانده شده است و همین مزیت موجب گردیده صنعت مربوط بدان نیز رونق بالایی داشته باشد و همچنان نیز بر لزوم افزایش درآمدهای حاصل از آن تاکید می‌گردد. مرکزیت ایالت هم در شهر "ایزوال" قرار دارد. ۱۹- "نگالند" ایالتی در شمال شرق هندوستان و به مرکزیت "کوهیما" است. این ایالت بیشتر منطقه‌ای کوهستانی است. کشاورزی در آن رونق داشته و عملاً بیش از ۹۰ درصد مردم در این بخش درگیر و فعال هستند و به تولید محصولات مثل برنج، دانه‌های روغنی، تنباکو، نیشکر و سیب زمینی می‌پردازند. با این وجود نگالند همچنان به واردات مواد غذایی از دیگر ایالات وابسته است.

۲۰- "اوریس" ایالتی در شرق هند است که در آن خطوط ساحلی زیادی بوده و دارای معادن ذغال و آهن است و منابع زیر زمینی همچون بوکسیت و کرومیت در آن یافت می‌شود. بنادر این ایالت در اقتصاد آن نقشی مهم ایفا می‌نماید. شهر "بوانسوار" هم پایتخت آن است.

۲۱- "پنجاب" ایالتی در شمال غربی هند به مرکزیت "چندیگر" است ماههای جولای تا سپتامبر بارانی است که از حدود ۴۵۰ تا ۹۵۰ میلی متر در نوسان می‌باشد. از کتبر تا مارس نیز فصل سرد ایالت را می‌توان شاهد بود. پنجاب طبق برآوردهای دولتی پایین‌ترین میزان گرسنگی را در کشور داشته است. بهترین وضعیت را در بین

محصولات گندم به خود اختصاص داده است و در کنار آن محصولات مثل برنج، پنبه، نیشکر، جو و میوه قابل ذکرند. در حوزه صنعتی نیز مواردی مثل تولید کالاهای برقی و الکترونیکی، نساجی و پارچه بافی، ماشین‌های دوخت و دوز، کالاهای ورزشی و غیره را در بر می‌گیرد. یکی از مشکلات ایالت پنجاب تقاضاهای سیک‌های افراطی برای استقلال خواهی از این ایالت بوده است که گاه زمینه ساز برخی مشکلات می‌گردد. (شمس الدینی: ۱۵۱: ۱۳۷۷).

۲۲- "راجستان"، بزرگترین ایالت هند از نظر وسعت به شمار می‌رود. "جیپور" مرکز بزرگترین شهر آن به حساب می‌آید. بخشی از آن در کنار پاره‌ای رودخانه‌ها، وجود صحرا و دشت گسترده است. پایه اقتصاد نیز بر کشاورزی مبتنی است و موادی همچون پنبه، دانه‌های روغنی و نیشکر از تولیدات عمده اش است. راجستان تولیدکننده مهم پشم در این کشور است. در عین حال تریاک زیادی نیز در آن تولید شده و البته مصرف بالایی از آن هم در ایالت وجود دارد. صنایع اصلی آن معدن، امور کشاورزی و پارچه بافی است. دومین ایالت هند به لحاظ تولید الیاف پلی استرو سیمان نیز راجستان می‌باشد و در عین حال از جمله مرکزهای مورد توجه صنایع‌ای تی کشور است و شهر جیپور بدین نظر موقعیتی ممتاز یافته است. ۱۴ درصد از گردشگران بازدید کرده از ایالات هند در سالیان اخیر از راجستان بازدید نموده‌اند. قلعه‌های جالبی در ایالت وجود دارد که در کنار مواردی همانند جواهر سازی جیپور، سنگهای زرد جیسالمرو شیرینی‌های جادپوربر روتق این ایالت افزوده است. .

۲۳- "سیکیم" ایالتی است که آب و هوایی از شرایط نیمه گرمسیری را همراه با دشتهایی وسیع در خود جای داده است. پایتختش شهر "گنگ توک" بوده و اقتصاد مبتنی بر کشاورزی آن در تولید برنج گندم ذرت ارزن جو نارنگی چای و هل فعال است. علی‌الخصوص در تولید هل به عنوان بزرگترین زمین‌های دارای کشت این محصول و بالطبع بزرگترین تولیدکننده آن به حساب می‌آید. به دلیل نوع زمین‌های ایالت که به شکل تپه‌هایی فراوان می‌باشد و نیز بنا به نبود زیرساخت‌های ارتباطی در این منطقه صناعی که

در مقیاسی خاص توانسته باشند شکل بگیرند وجود ندارد و تنها مواردی مثل آبخو سازی دباغی و چرم و نیز ساعت سازی است که در آن به فعالیت مشغولند و البته همین‌ها نیز در رشد مناسب اقتصادی ایالت بی تاثیر نبوده است. گردشگری نیز به طور خاصی در سالهای اخیر محل توجه مسولان منطقه ای واقع گردیده است.

۲۴- "تامیل نادو" ایالتی است که "چنای" پایتخت آن به شمار می‌رود. این ایالت به لحاظ وسعت یازدهمین و از نظر جمعیت هفدهمین ایالت هند است. در این ایالت تا سال ۱۹۸۶، نظام دو مجلسی حاکم بوده است ولی از آن زمان به بعد نظام یک مجلسی جایگزین شده است و همانند بسیاری از ایالات هند شده است. طول دوره حکومت نیز همچون دیگر جاها در هند، ۵ سال است. تامیل نادو در عرصه اقدامات ابتکاری لازم برای امور مربوط به دولت الکترونیک پیشگام بوده است و لذا در زمینه دیجیتالی شدن امور مختلف در ایالت کارهای خوبی شده است؛ طبق برآوردها تامیل نادو در شاخص مربوط به توسعه انسانی در مقامهای بالای کشوری قرار دارد. صنعت فیلمسازی در ایالت از اهمیتی خاص برخوردار است. در فاصله سالهای ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ این ایالت مقام سوم را در میان صنایع بزرگ هند داشته است و در کل هم یکی از صنعتی‌ترین ایالات هند به شمار می‌آید. بسیاری از کمپانی‌های بزرگ اتومبیل سازی دنیا از جمله بی ام و، هیوندا، فورد و میتسوبیسی موتورز به اضافه تعدادی از شرکتهای هندی در این ایالت کارخانه‌هایی داشته و به فعالیت مشغولند. در کنار اینها صنایع الکترونیکی و استیل هم در ایالت رواج دارد. اغلب شرکتهای مهم ارتباطاتی دنیا در این ایالت دفاتر و شعبه‌هایی داشته و به فعالیت مشغولند که از آن جمله می‌توان کمپانی‌هایی چون نوکیا، موتورولا، سونی اریکسون، سامسونگ و دل را نام برد. بنا به دلایلی همچون این قبیل فعالیت‌هاست که ایالت در زمره صادر کنندگان مهم نرم افزار هندوستان در آمده است.

۲۵- "تری پورا" ایالتی است با مرکزیت "آگارتالا" این شهر توسط شورای شهرداری اداره می‌گردد که شهر را به دو بخش تقسیم کرده است که هر بخش یک نماینده منتخب بخش یا عضو شورا دارد. جهت انجام خدمات پستی نیز شهر به مناطق

مختلفی تقسیم شده است. مجلس آگارتا نیز بخشی از تریپورای غربی است (مجلس لوک سابا). شهر مرکز ایالت بوده و اغلب مردم در بخش دولتی به اشتغال می‌پردازند؛ دیگر افراد نیز عموماً در خدمات شرکتی مشغولند. شهر به طور عمده از بنگالی‌ها تشکیل شده و زبان بنگالی در ایالت حاکم است. در این ایالت روابط خوبی میان اجتماعات و قبایل مختلف برقرار است. جماعتی از مردم بومی تریپوری نیز در این شهر ساکن هستند. هندوئیسم دین غالب بوده و معابد متعددی در آن وجود دارد. اسلام، مسیحیت و بودیسم نیز از ادیان دیگر منطقه‌اند.

۲۶- "اتارپرادش" یا ایالت شمالی، ایالتی در شمال هند است با مرکزیت شهر "لکنهو" که جمعیتی بیش از ۱۹۰ میلیون نفر را در بر می‌گیرد و لذا پرجمعیت‌ترین ایالت هند به شمار می‌رود همچنانکه پرجمعیت‌ترین واحد خرده ملی در دنیا می‌باشد. این ایالت اگر کشوری مجزا می‌بود پس از کشورهای چین، هند، ایالات متحده آمریکا و اندونزی پنجمین کشور دنیا محسوب می‌گردید. اتارپرادش به لحاظ فرهنگی در هند جایگاه مهمی دارد چرا که محل تولد هندوئیسم به شمار می‌رود و علاوه بر آن از نظر آئین بودا نیز حائز اهمیت است. مجلس ایالتی (ویدان سابها) ۴۰۳ حوزه انتخاباتی دارد. اتارپرادش در زمینه تعداد رهبران سیاسی کشور هند رکورددار است چون ۸ نفر از ۱۴ نخست وزیر این کشور از این ایالت بوده‌اند که افرادی همچون جواهر لعل نهرو، لعل بهادر، ایندیرا گاندی، راجیو گاندی و آتار بیهاری واجپایی از آن جمله‌اند. اتارپرادش دومین ایالت اقتصادی هندوستان به شمار می‌آید که میزان بالایی از رشد را در سالیان اخیر تجربه نموده است به ویژه این مساله در فاصله سالهای ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ رخ داده است که آن هم به دلیل آن بود که طبق تصمیمات مقامات سعی شد که در منطقه لوکناو ایالت علاوه بر نویدا به امر تکنولوژی و فناوری اطلاعات همت گماشته شود. فعالیت اصلی اقتصادی در منطقه کشاورزی است به طوری که در سال ۱۹۹۱، حدود ۷۳ درصد مردم در این بخش مشغول بوده‌اند و ۴۶ درصد درآمد ایالت نیز از این بخش حاصل گردیده بود؛ بخش مهمی از رونق کشاورزی در منطقه به سبب عبور رودخانه گنگ از محدوده ایالت است که باعث گردیده از زمین‌های حاصلخیزی برخوردار باشد.

محصولات متنوعی نیز در آن به عمل می‌آید که از آن جمله گندم، برنج، ذرت، دانه‌های خوراکی، نیشکر، سیب زمینی، پنبه، تنباکو و کف قابل ذکرند. این ایالت مرکز و کانون صنایع کوچک بوده است. علاوه بر این مواردی همچون سیمان، سرامیک، کانپور بزرگترین قطب ایالت است که به عنوان پایتخت اقتصادی ایالت شناخته شده است. این شهر بزرگترین مرکز در زمینه صنعت کفش در کشور است. اتومبیل سازی، دارو سازی، ماشین سازی و قطعه سازی، چرم سازی، شیمی، مهندسی و نظامی هم در آن رونق دارد. شهرهای نویدا و لوک ناو هم در زمره مهمترین مناطق صنعتی ای تی یا فناوری اطلاعات قرار دارند.

۲۷- "اوتارانچال" ایالتی در شمال هند است با مرکزیت شهر "درادون" که یه سبب وجود معابد و زیارت گاههای فراوان همدها در آن با عنوان سرزمین خدایان از آن یاد می‌شود. بخشهایی از شمال ایالت در زمره کوههای هیمالیاست.

۲۸- "بنگال غربی" چهارمین ایالت پرجمعیت هند است که کشاورزی در آن رونق دارد و برنج اصلی‌ترین محصول غذایی آن است و مواردی همچون حبوبات و دانه‌های روغنی، گندم، جو، تنباکو، نیشکروسیب زمینی هم در آن به تولید می‌صنایع ایالتی به طور عمده در بخش کلکته متمرکز هستند که مواردی همانند صنایع الکترونیکی، کابل سازی، چرمسازی، پارچه بافی، چواهرسازی، کشتی سازی، خودروسازی و تجهیزات راه آهن در زمره صنایع مهم به شمار می‌آید. شهر مهم "کلکته" مرکز این ایالت به حساب می‌آید. این ایالت پس از جدایی پاکستان، به دو قسمت تقسیم شده است و در عین حال دارای مرز مشترکی نیز با ایالت سیکیم است که چین هم بر آن ادعای حاکمیت دارد. مرز مشترک این ایالت با بنگلادش دارای خطوط مشخص و روشنی نبوده و هر از گاهی موجبات تنش‌هایی نیز می‌شود. مشهورترین چای جهان از منطقه دارجینینگ به دست می‌آید.

فهرست منابع

کتاب

۱. -تاج گردون. غلامرضا(۱۳۸۸)بودجه ریزی غیر متمرکز در کشورهای غیر فدرال؛ الگوی ایران. تهران. علم معمار.
۲. -خوبروی پاک. محمدرضا(۱۳۷۷). نقدی بر فدرالیسم. تهران. موسسه نشر و پژوهش شیرازه.
۳. خوبروی پاک، محمد رضا(۱۳۸۹). فدرالیسم در جهان سوم. تهران. نشر هزار. جلد اول و جلد دوم.
۴. کشاورز قاسم اباد. بهمن(۱۳۸۳). توسعه سیاسی در دوسطح. زنجان. مهدیس.
۵. آواستی. اس. اس. (۱۳۸۶). ساختار سیاسی هند. ترجمه و تلخیص محمدآهنی امینیه. تهران. دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.
۶. افشار، عزت ا... (۱۳۷۰). بررسی تطبیقی استراتژی صنایع کوچک در ایران، ژاپن، هندوستان، چین و نروژ. پایان نامه کارشناسی ارشد. رشته علوم اقتصادی. دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران.
۷. شمس الدینی، قهرمان(۱۳۷۷). ساختار حکومت و توسعه سیاسی در هند. پایان نامه کارشناسی ارشد رشته دوا بط بین الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۸. توفیق، فیروز(۱۳۸۴). آمایش سرزمین: تجربه جهانی و انطباق آن با وضع ایران. تهران. مرکز مطالعات و تحقیقات شهر سازی و معماری ایران.
۹. بهروزان، گیله گل(گردآوری و تنظیم)(۱۳۸۲). هند(کتاب سبز). تهران. مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه. چاپ دوم.
۱۰. نیامی، علی ودانش، یوسف(۱۳۴۴). سازمان‌های محلی تطبیقی. تهران. انتشارات دانشکده علوم اداری و مدیریت بازرگانی.

۱۱. گوپال، ر (۱۳۷۱). چرخش شرکتهای بیمار: تجربه هند. ترجمه محمد عرب مازار. دانش مدیریت. شماره ۱۸. پاییز. صص ۷۹-۸۳.
۱۲. رضایی، حسن (بی تا). هند؛ الگوی موفق دموکراسی در جنوب آسیا. اطلاعات سیاسی-اقتصادی. شماره ۲۱۱-۲۱۲. صص ۱۰۹-۱۰۴.
۱۳. جمشیدی بروجردی، محمد تقی (بی تا). نظام شورایی در هند. جهاد. سال دهم. شماره ۱۳۳. صص ۲۶-۳۱.
۱۴. قاسم زاده، فریدون (۱۳۸۱). نگاهی به روند توسعه صنعت فناوری اطلاعات در هند. کارو جامعه. شماره ۴۴. مرداد. صص ۷-۱۳.
۱۵. ناصر جمال زاده، انتشارات مرکز انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸
۱۶. ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب - آنتونی آربلاستر، عباس مخبر، نشر مرکز، ۱۳۶۸
۱۷. فدرالیسم در جهان سوم - محمد رضا خوبروی پاک، نشر هزار کرمان، ۱۳۸۹
۱۸. نقدی بر فدرالیسم - محمد رضا خوبروی پاک، موسسه نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۷۷
۱۹. دموکراسی و فدرالیسم در اتحادیه اروپا و ایالات متحده امریکا - سرجو فابرینی، مصطفی زهرانی، نشر میزان، ۱۳۸۶
۲۰. مبانی جغرافیای سیاسی - حیدر دره میر - انتشارات سمت - تهران ۱۳۵۳
۲۱. مدیریت سازمانهای محلی و شهرداری ها - محمد شکیمقدم - انتشارات میر - ۱۳۷۸
۲۲. اداره حکومتهای محلی - مدیریت شوراهای شهرداری ها - سازمان سمت - ۱۳۸۲
۲۳. مقدمه‌ای بر جغرافیای انسانی - کاظم ودیعی - دانشگاه تهران - ۱۳۵۳
۲۴. فصلنامه علمی پژوهشی اقتصاد مقداری (بررسی‌های اقتصادی سابق) شماره ۴ - زمستان ۱۳۸۸
۲۵. اقتصاد منطقه‌ای (تئوری‌ها و مدل‌ها) - دکتر مجید صباغ کرمانی - سمت - چاپ اول ۱۳۸۰

۲۶. ساختارهای قدرت - ج شوارتس منتل - ترجمه مرکز تحقیقات سیاسی دانشگاه امام صادق - به کوشش ناصر جمال زاده - انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی - ۱۳۷۸
۲۷. دایره المعارف علوم سیاسی - زیر نظر مارتین لیپست - گروه مترجمان - وزارت امور خارجه
۲۸. ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب - آنتونی آربلاستر - ترجمه عباس مخبر - تهران - نشر مرکز - ۱۳۶۰
۲۹. پوجی، جان فرانکو، تکوین دولت مدرن: درآمد جامعه شناختی، ترجمه ی بهزاد باشی، انتشارات آگه، تهران ۱۳۷۷
۳۰. رواسانی، شاپور، دولت و حکومت در ایران، نشر شمع، بی جا، بی تا
۳۱. سریع القلم، محمود، مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی ایران، مرکز پژوهش‌های بنیادی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بهار ۱۳۷۶
۳۲. کاتوزیان، محمد علی، دولت و جامعه در ایران، ترجمه ی حسن افشار، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۹
۳۳. مور، برینگتن، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه ی حسین بشیریه، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۹
۳۴. حسام، فرحناز، دولت و نیروهای اجتماعی در عصر پهلوی اول، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲
۳۵. نقیب زاده، احمد، دولت رضاشاه و نظام ایلی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹
۳۶. طباطبایی، سید جواد، زوال اندیشه سیاسی در ایران، انتشارات کویر، تهران ۱۳۷۳
۳۷. آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه ی احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی، ۱۳۷۷
۳۸. کوثری، مسعود و سید محمود نجاتی، انقلاب اسلامی جامعه و دولت: مقالاتی در جامعه شناسی سیاسی ایران، نشر کویر، ۱۳۸۷ (مقاله حسن شفیعی: تعارض ساختاری دولت مدرن با نظام ایلی در ایران)

۳۹. کرونین، استفانی و دیگران، رضا شاه و شکل گیری ایران نوین، ترجمه ی مرتضی ثاقب فر، انتشارات جامی، تهران
۴۰. نظریه های دولت - آندرو وینست، حسین بشیریه، نشر نی، ۱۳۷۱
۴۱. ساختارهای قدرت - ج شوارتس منتل، به کوشش ناصر جمال زاده، انتشارات مرکز انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸
۴۲. ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب - آنتونی آربلاستر، عباس مخبر، نشر مرکز، ۱۳۶۸
۴۳. فدرالیسم در جهان سوم - محمد رضاخوبروی پاک، نشر هزار کرمان، ۱۳۸۹
۴۴. نقدی بر فدرالیسم - محمد رضا خوبروی پاک، موسسه نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۷۷
۴۵. دموکراسی و فدرالیسم در اتحادیه اروپا و ایالات متحده امریکا - سرجو فابرینی، مصطفی زهرانی، نشر میزان، ۱۳۸۶
۴۶. مبانی جغرافیای سیاسی - حیدر دره میر - انتشارات سمت - تهران ۱۳۵۳
۴۷. مدیریت سازمان های محلی و شهرداری ها - محمد شکیبامقدم - انتشارات میر - ۱۳۷۸
۴۸. اداره حکومت های محلی - شوراها و شهرداری ها - سازمان سمت - ۱۳۸۲
۴۹. مقدمه ای بر جغرافیای انسانی - کاظم ودیعی - دانشگاه تهران - ۱۳۵۳
۵۰. فصلنامه علمی پژوهشی اقتصاد مقداری (بررسی های اقتصادی سابق) شماره ۴ - زمستان ۱۳۸۸
۵۱. اقتصاد منطقه ای (تئوری ها و مدل ها) - دکتر مجید صباغ کرمانی - سمت - چاپ اول ۱۳۸۰
۵۲. ساختارهای قدرت - ج شوارتس منتل - ترجمه مرکز تحقیقات سیاسی دانشگاه امام صادق - به کوشش ناصر جمال زاده - انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی - ۱۳۷۸
۵۳. دایره المعارف علوم سیاسی - زیر نظر مارتین لیپست - گروه مترجمان - وزارت امور خارجه

۵۴. ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب - آنتونی آربلاستر - ترجمه عباس مخبر - تهران - نشر مرکز - ۱۳۶۸

پایان نامه

۱. فدرالیسم در عراق و تاثیر آن بر هنجارهای سیاسی قومیت کرد در ایران - فرامرز امجدیان راهنما: حبیب الله شیرازی
۲. بررسی مبانی و ساختارهای سیاسی در ایران باستان - قربان سورنی - راهنما: بشیریه
۳. فدرالیسم و نقش آن در امنیت و توسعه ملی اردبیل - فاضل شهبازی - راهنما امیر احمدیان - ۱۳۸۱
۴. فدرالیسم و همگرایی ملی با تاکید بر پنج کشور امریکا - سوئیس - شوروی - یوگسلاوی - عراق - ادريس قادری - راهنما بیژن نیری - ۱۳۸۶
۵. فدرالیسم - عبدالجمال نوری دانش - راهنما دکتر حیدری - ۱۳۸۰
۶. بررسی تحولات عراق پس از سقوط حزب بعث و آثار آن بر مسائل قومی منطقه - فتاحی سعدی - راهنما علیرضا سنجابی - ۱۳۸۵
۷. تاثیر الگوی تقسیمات کشوری بر بی ثباتی سیاسی در ایران - علیرضا منصوریان - ارشد علوم سیاسی - دانشگاه تربیت مدرس - راهنما وحید سینایی - مشاور زهرا احمدی پور ۱۳۸۲
۸. بررسی تطبیقی الگوی خودگردانی در کردستان عراق با الگوهای خودمختاری و فدرالیسم - ارشد جغرافیای سیاسی - تربیت مدرس - ریواز قربانی نژاد - راهنما محمد رضا حافظ نیا - مشاور زهرا احمدی پور ۱۳۸۷
۹. بررسی تاثیر الگوی دوگانه مدیریت سیاسی فضا بر کارکردهای مناطق آزاد (مورد کیش) - ارشد جغرافیای سیاسی - کاظم ذوقی بارانی - راهنما محمد رضا حافظ نیا - مشاور زهرا احمدی پور ۱۳۸۲
۱۰. بررسی میزان مشارکت اقوام در مدیریت سیاسی کشور پس از انقلاب (با تاکید بر

- وزیران منتخب) - ارشد جغرافیای سیاسی - محمد رضا نعمتی نیا - راهنما زهرا احمدی یور و مشاور محمد رضا حافظ نیا - تربیت مدرس ۱۳۸۲
۱۱. تبیین مدیریت سیاسی فضا در سیستم‌های بسیط متمرکز (ایران) - ارشد جغرافیای سیاسی - ابراهیم رومینا - راهنما محمد رضا حافظ نیا و مشاور زهرا احمدی پور - تربیت مدرس - ۱۳۹۰
۱۲. تغییر سطوح مدیریت سیاسی فضا و نقش آن در توسعه روستایی (مطالعه قزوین) - ولی الله نظری - دکتری برنامه‌ریزی روستایی - تربیت مدرس - راهنما مهدی پور طاهری - مشاور زهرا احمدی پور
۱۳. بررسی راه کارهای تمرکززدایی در ساختار گمرک جمهوری اسلامی ایران - علی ابدالی - ارشد مدیریت دولتی - راهنما دکتر اصغر مشبکی - مشاور احمد علی خائف الهی - ۱۳۷۹ تربیت مدرس
14. Robert P. Inman; Daniel L. Rubinfeld, Rethinking Federalism, *The Journal of Economic Perspectives*, Vol. 11, No. 4. (Autumn, 1997), pp. 43-64.
15. Robert P. Inman; Daniel L. Rubinfeld, Rethinking Federalism, *The Journal of Economic Perspectives*, Vol. 11, No. 4. (Autumn, 1997), pp. 43-64.
16. Richard M. Bird and Robert D. Ebel Fiscal Federalism and National Unity.